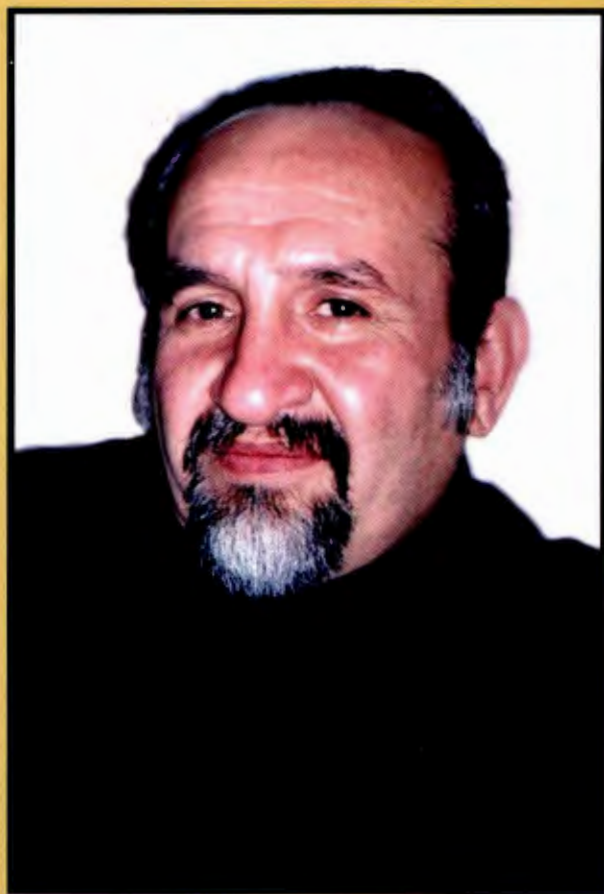


# یادگار نامه دکتر سید امیر محمود انوار

استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران و آزاد اسلامی



با مقدمه: استاد سید عبدالله انوار

به اهتمام: پوراندهخت هژبر کلای  
دکتر سید امیر علی انوار مهندس سید امیر حسین انوار

## الهی

هر صبحدم که دیدم خود باز میکنم  
آن بلبلم که نغمه به عالم در افکنم  
در گُلستان روی تو آهنگ شوق را  
در سینه تا امید وصال تو پرورم  
در پیشگاه لطف تو از هر خطای خود  
اسرار حُسنِ یار، بَرِ یار گفتنی است  
آری جمال روی تو بینم که اینچنین  
از مهر روی تو ست که انوارم و چنین

فصلی دگر ز حُسن تو آغاز میکنم  
تا بر فراز سرو تو پرواز میکنم  
با صد هزار شور و نوا ساز میکنم  
بر گلرخان هر دو جهان ناز میکنم  
صد بار توبه کرده ام و باز میکنم  
پنهان ز غیرِ یار و ز غماز میکنم  
در درگهت ثنای تو ابراز میکنم  
در جلوه گاه شعر خود اعجاز میکنم

دکتر سید امیر محمود انوار



به گاه هجرت محمود در ردای سپید

نوای دلکش توحید در فضا پیچید

چون غم‌های انا الحق زیک حق بشنید

به آستانه محبوب عاشقانه پرید

(دکتر هوشنگ زندی)

به نام او  
به یاد دوست

یادگار نامه دکتر سید امیر محمود انوار  
استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران و آزاد اسلامی

بامقدمه  
استاد سید عبدالله انوار

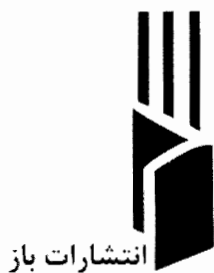
به اهتمام: پوران دخت هژبر کلالی  
دکتر سید امیر علی انوار، مهندس سید امیر حسین انوار

یادگار نامه دکتر سید امیر محمود انوار استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران و آزاد اسلامی، با مقدمه سید عبدالله انوار ۱ به اهتمام پوراندخت هژبر کلانی، سیدامیر علی انوار - سیدامیر حسین انوار - تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، انتشارات باز، ۱۳۹۲.  
۵۲۰ ص.  
: شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۱۸-۱۳-۲  
: وضعیت فهرست نویسی  
: موضوع  
: موضوع  
: موضوع  
: شناسه افزوده  
: شناسه افزوده  
: شناسه افزوده  
: شناسه افزوده  
: رده بندی کنگره  
: رده بندی دیویی  
: شماره کاتالانسی ملی

۱۳۹۲/۰۸/۲۹

۳۳۳۱۰۰۹

تاریخ درخواست  
تاریخ پاسخگویی  
کد پیگیری



## یادگار نامه دکتر سیدامیر محمود انوار

### استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران و آزاد اسلامی

به اهتمام: پوراندخت هژبر کلانی، دکتر سیدامیر علی انوار، مهندس سید امیرحسین انوار

ناشر: انتشارات باز

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک:

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲

ناظر فنی: محمدرضا رفیعی

لیتوگرافی: پارسیان

چاپ و صحافی: فرشویه

صفحه آرای: محمدجواد نیای محمدی

طراح جلد: میثم خاکپور

آدرس ناشر: تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۲۵۵، انتشارات باز

تلفن: ۸۸۸۹۵۳۸۶، ۸۸۸۰۳۲۶۶

## فهرست مطالب

- مقدمه استاد سید عبداللہ انوار ..... ۱
- دیباچہ ..... ۳
- زندگی نامہ استاد دکتر سید امیر محمود انوار ..... ۷

## فصل اول: مقالات

- شاعری و شخصیت علمی استاد دکتر انوار / دکتر جلیل تجلیل ..... ۲۷
- انوار و انوار نعمانیہ / دکتر سید علی محمد سجادی ..... ۳۵
- گفتمان شعر سید امیر محمود انوار باتکیہ برپدید بینامتنی / دکتر علی محمد مؤذنی ..... ۵۱
- نظری بہ پیوند شعر و موسیقی در ادب فارسی و بازتاب آن در دیوان انوار /  
دکتر عباس کی منش ..... ۷۷
- استاد امیر محمود انوار در جستجوی آن شاہد زیبا / دکتر جلال سخنور ..... ۹۱
- شیخ ابوالحسن خرقانی و خواجہ عبداللہ انصاری / دکتر محمد سرور مولایی ..... ۹۷
- یادی از استاد دانشمند مرحوم مغفور دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر احمد نجبر ..... ۱۲۳

- ۱۲۷ ..... بررسی آرایه ادبی تلمیح در دعای عرفه / دکتر احمد رنجبر
- ۱۴۹ ..... قاصد در صدف گمنامی / دکتر فاطمه مدرّسی
- ۱۷۷ ..... دکتر انوار، ایران شناسی و ایران شناسان / دکتر کیومرث امیری
- ۱۹۱ ..... جایگاه مردم عرب و ایرانیان در جهان اسلام / دکتر محمد علی آذرشب
- ۲۲۱ ..... به یاد دکتر سید امیر محمود انوار / صدای انوار روی اینترنت به جهان رسید / خسرو معتضد
- ۲۲۹ ..... ادیب بی بدیل / دکتر علیرضا منوچهریان
- ۲۴۳ ..... اواز تبار کرامت بود / دکتر ابوالحسن امین مقدسی
- ۲۴۹ ..... انواری قرار / دکتر محمد حسن فوادیان
- ۲۵۳ ..... آشنائی با استاد دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر محمد دزفولی
- ۲۶۱ ..... استاد ادب و عرفان / دکتر خلیل پروینی
- ۲۶۵ ..... بینامتنی قرآنی در اشعار عربی فقید فرزانه استاد دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر سیمین ولوی
- ۲۷۷ ..... زنده یاد استاد دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر مرضیه قلی تبار
- ۲۸۳ ..... شرح غزل فراق / دکتر علی اصغر مقصودی
- ۲۸۹ ..... تجلی جمال / مرتضی کاظم شیرودی
- ۳۰۱ ..... انوار عشق یا بانت سعادت؟ / دکتر حسین قدمی
- ۳۱۹ ..... استاد م دکتر انوار / غلامرضا امیدی



## فصل دوم: خاطرات

- به یاد آن یار سفر کرده، شادروان دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر علی محمد مؤذنی ... ۳۴۱
- در سوگ دوستم دکتر سید امیر محمود انوار / آیت الله دکتر سید محمد تقی حکیم ..... ۳۵۱
- خاطراتی از زنده یاد دانشمند فرهیخته و شاعر صاحب دل و صاحب نظر جناب آقای دکتر سید امیر محمود انوار / استاد مهدیه الهی قمشه ای ..... ۳۵۳
- از آشنایی تا فراق / دکتر ناصر تکمیل همایون ..... ۳۵۸
- بیان خاطراتی چند از مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر محمد فاضلی ..... ۳۶۳
- یاد استاد توانا دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر علی اکبر موسوی موحدی ..... ۳۷۳
- چه زود دیر شد / دکتر عفت مستشارنیا ..... ۳۷۵
- روانشاد، استاد دانشمند و ادیب بزرگوار و شاعر شیرین سخن و شیرین سراء / دکتر ایرج سهرابی حقدوست ..... ۳۸۱
- ذکر خیر از دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر ودود رضویلر ..... ۳۸۳
- یادی از استاد صفا و وفا / دکتر خلیل علی محمدزاده ..... ۳۸۴
- یاد آن روزها / دکتر سید فضل الله میرقادری ..... ۳۸۷
- سوگنامه استاد / دکتر مهدی ممتحن - پرویز لکزیان فکور ..... ۳۹۳
- بنام خداوند زیبا و خالق زیبایی ها / دکتر وحید کریمی ..... ۳۹۸
- آن که شد زنده جاوید کجای میزد... برای تومی نویسم... / دکتر ابوالفضل رضائی ... ۴۰۱
- خاطراتی از استاد مرحوم دکتر انوار / دکتر حسین مهتدی ..... ۴۰۷
- استادی از جنس نور و ایمانی حقیقی / دکتر حامد اهری ..... ۴۱۲
- در سوگ دوست.... / دکتر رقیه رضایی ..... ۴۱۴

## فصل سوم: گزیده اشعار شاعران

- تقدیم به روان مقدس استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران / دکتر عباس کی منش ..... ۴۱۹
- «رثائیه» / دکتر هوشنگ زندگی ..... ۴۲۱
- یادی از استاد مهربان / دکتر محمد شیخ رئیس کرمانی ..... ۴۲۸
- ای آنکه قفس بشکستی در سوگ انوار دانش / دکتر فضل الله میرقادری ..... ۴۳۲
- «شیدگل» / دکتر احمد ذاکری ..... ۴۳۳
- در رثای خورشید ادب و عرفان استاد فقید دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر علی اوسط خانبجانی ..... ۴۳۵
- محفل ناموران / دکتر مهر انگیز نوبهار ..... ۴۳۷
- ای کاش / استاد علیرضا تبریزی ..... ۴۳۹
- در سوگ زندیاد استاد ادب و عرفان دکتر سید امیر محمود انوار / دکتر موسی احمدی ..... ۴۴۲
- در رثای شادروان استاد دکتر سید امیر محمود انوار / شهریار ضیاء آذری ..... ۴۴۳
- سادات شهر عارفان / لایلا حدیدی ..... ۴۴۴
- در رثای سید انوار محمود عزیز / فائقه حسینی نژاد ..... ۴۴۵
- استاد اعظم / ناهید زارع زاده ..... ۴۴۶
- شورش کردی به پادراین دلم / محمود درستگار شهر رضائی ..... ۴۴۷
- انوار عشق / سعید اکبری ..... ۴۴۸
- فصل چهارم: تصاویر ..... ۴۵۱

## مقدمه

### بیاد دکتر سید امیر محمود انوار

منظورِ خردمندِ من آن ماه که او را      باحُسنِ ادب شیوه صاحب‌نظری بود  
از چنگِ منشِ اختر بد مهرِ بدر بُرد      آری چکنم دولتِ دَورِ قمری بود!!

سخن از فر هیخته ایست که در همه عمر یا آموخت یا آموزاند او در ادب فارسی  
مقام بس بالا داشت و درین صاحب‌نظری در جلوه‌گری از ادب عرب برتری‌های  
بس چشمگیر در چشم‌ها می‌نشاند. او دانش حوزه را در فن ادب به کمال فرا  
گرفته بود و همه کتب این فن را تا پایان مطوّل بشاگردان با تدریس و حوصله  
می‌سپرد و در حالی که از ادب روز به هیچ روی غفلت نداشت. قصاید بلند  
شاعران گذشته و حال عربان را در حافظه حیرت‌انگیز خود بگنجینه‌ای  
فروگذاشته بود. و در مجلس ادیبان درین میدان سبق می‌برد. باری چه کنیم که  
قضای الهی بدست اختر بد مهر یاران را بداغ دل‌نشانند. لا مُردَ لِقضاء الله  
درود به روان پاک او که بزرگ اختری بود که به افول نشست.



## دیباچه

بنام خدائی که یکتاست نه اورا شریکی و همتاستی

### در فراق معشوق

دیدم در مرگ تو دریان کنم من چه کنم  
دل که آتشکده شد ز آتش سوزان فراق  
خار غم تا به ابد در دل جانم بشکفت  
بعد از آن شعر تر و غلغلۀ مهر و وفا  
بعد از آن زمزمۀ عشق و تجلی صفا  
پدري بود رخسار ماه و دلش چون خورشید  
جان او نور و ز انوار خدا نام آور  
چه بسیار دشوار است سخن گفتن از همسر و پدري که سراسر زندگی با او مملو از آموزه های عرفان عملی برای ما بود.

چه بسیار دشوار است سخن گفتن از شخصیتی که تمام وجود خود را همچون شمع فروزان در راه علم، عشق و عرفان برای خانواده و دانشجویان خود شعله و ساخت و چراغ راهی شد که بعد از رفتنش شعله و رتر گردید است.

چه سخت است از پدري دانشمند سخن گفتن که در سفر و حضر با او بودن یعنی با گنجینه ای از اشعار و معارف اسلامی و الهی که با تمام وجود و با ارادتی که در وجودش ملکه شده بود به مخاطبش منتقل می کرد.

چه سخت است سخن گفتن از شخصیتی که عشق به دانشجو و کلاسش موجب شده بود مرجعی برای حل مشکلات دانشجویان و اطرافیانش باشد.

چه سخت است سخن گفتن از چهره‌ای که تمام اشعار و کلامش آمیخته به ارادت به ائمه اطهار (س) بود و هرگز شعری را برای تملق و چاپلوسی خلق خدا نسرود مگر آنکه عشق و ارادتی قلبی بر او حاصل می‌شد.

چه دشوار است از کسی سخن گفتن که معیارهای ارزش‌گزارش انسانیت، خلوص، تقوی و علم افراد بود و زندگی مادی و تجملات آن ذره‌ای در روابط او با سایرین تأثیر گذار نبود.

وقتی صحبت از پدر، مادر، اساتید و کلیه کسانی که بر او حق داشتند، می‌کرد با تمام وجود ایشان رای ستود و در مجلس و محفلی نبود که بحث از ایشان نکند و ذکر خیر ننماید. در راه انفاق و عمل خیر و دستگیری از نیازمندان همیشه پیشقدم بود و توصیه بر خانواده خود نیز مکرراً می‌نمود.

ولی افسوس او دریایی بود از همه مکارم اخلاقی، انسانی و علمی که در او متجلی شده بود ولیکن قدرش شناخته نشد و اگر بخواهیم بهتر بگوییم چه نیکوست این بیت از شعر تائیه ابوالحسن بن الانباری را در وصف او بیان کنیم:

غُلُوْیِ الْحَیَاتِ وَفِی الْمَمَاتِ لَحَقَّ أَنْتَ أَحَدَی الْمَعْجَزَاتِ

که مرحوم سید محمد حسین انوار (پدر ایشان) چه نیکو به نظم فارسی در آورده است:

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| بلند اختر یکی از معجزاتی   | بلند اندر حیات و در مماتی |
| چنین ماند که در بذلِ صلاحی | بگردت خلق انبوه ایستاده   |

و یا همچون خطیبی توبه منبر      به پیش صف مہیای صلاحی  
زمین بد تنگ بہر پیکر تو      از این رو بر فلک بعد از وفاتی  
شدی بر مرکبی کز پیش بر شد      چو زید بن علی نیکو صفاتی....

در پایان کمال تشکر و قدر دانی از کلیہ خویشان، دوستان، اساتید و دانشجویان محترمی کہ در این مدت نہایت ہمدردی را نمودند داریم و امیدواریم راہ، اندیشہ، کتب، مقالات و کلام این عزیز از دست رفتہ ما، راہ گشای اہل علم باشد. در ضمن بر خود واجب می دانیم کمال تشکر را از جناب دکتر کیومرث امیری کہ زمینہ چاپ این اثر ارزشمند را فراہم نمودند، بنمائیم لازم بذکر است تشکر ویژه و صمیمانہ خود را از کلیتہ اساتیدی کہ ابراز ہمدردی خودشان را با ارسال مقالات و یا اشعار خود نمودند کہ حاصل آن این کتاب ارزشمند است کہ در اختیار شما عزیزان می باشد. همچنین کمال سپاس را از جناب آقای دکتر ہمای داریم کہ یک شمارہ از مجلہ وزین علمی و پژوهشی "پژوہش دینی" (بیست و ہفتمین شمارہ مجلہ پاییز ۹۲) بہ عنوان ویژہ نامہ مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار بہ طبع رساندند. کہ اکنون در اختیار جامعہ علمی و دانشگاہی قرار دارد. و بہ حول قوہ الہی در آیند نزدیک کلیات اشعار فارسی و عربی مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار بہ چاپ خواہد رسید و در اختیار علاقہ مندان قرار خواہد گرفت.

با آرزوی سلامتی برای ہمہ عزیزان

پوران دخت ہژیر کلالی

دکتر سید امیر علی انوار      مهندس سید امیر حسین انوار





## هو الفتح العليم

زندگی نامه استاد دکتر سید امیر محمود انوار

استاد دوره عالی ادب و عرفان دانشگاه تهران و آزاد اسلامی

در ۲۵ آبان ۱۳۲۴ در خانواده ای از سادات موسوی، ویا فرهنگ و نامدار در علم، ادب، حکمت و عرفان در شهر تهران دیده به جهان گشود و نخستین استادان پدر و مادر دانشمند و ادیب شادروان سید محمد حسین انوار (مفسر قرآن و شاعر شیرین گفتار) و سید اشرف السادات انوار (هنرمند و خطاطه نامدار معاصر ایران) بودند و به خواست پروردگار کریم، از کودکی دارای هوش و حافظه ای سرشار، برای کسب علوم ادبی، حکمی و عرفانی بود. و به قول افصح المتکلمین سعدی شیرازی از خردی آثار بزرگی هویدا بود، مادر و پدر که از کودکی این موهبت الهی را در فرزند خود یافتند به تعلیم ادب شفاهی پرداختند و تاده سالگی سوره آیات گهر بار قرآن کریم و متون نثر و نظم پارسی و عربی چون گلستان و بوستان سعدی شیرازی و ذرهای اشعار زیبای عارفانی بزرگ چون مولوی و لسان الغیب حافظ شیرازی و

دیگر شاعران پارسی و تازی به خصوص پدر ارجمند را فرا گرفته، و به گنجینه حافظه سپرد.

اگرچه تا چهل و پنج سالگی در محضر پدر دانشمند به دانشجویی مشغول بود ولی از ده سالگی نیز مکتب پرفیض استادان بزرگ، حکیم و عارف شرق را به زانو سود و پی در پی دُرهای علوم نقلی و عقلی بخصوص تفسیر و حکمت و عرفان را از دریای معرفت حضرت علامه حکیم بلند پندار جناب سید عبدالله انوار و حکیم محی الدین مهدی الهی قمشه ای و حاج شیخ مرتضی کیلانی و استاد عبد الحمید بدیع الزمانی و آیت الله فقیهی و استادانی چون دکتر سید جعفر سجادی و دکتر سید صادق گوهرین و دکتر علی نقی منزوی فرزند صدق فقیه و حکیم آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه و استاد افشار شیرازی و آیت الله نجفی و دیگر دانشمندان بزرگ معاصر را فرا گرفت و در محضر پرفیض بزرگانی چون استاد بدیع الزمان فروزانفر، دکتر صفا، دکتر محمد معین، دکتر مینوچهر و دکتر زرتین کوب و دیگران از بزرگان علم و ادب و عرفان رحمت الله تعالی علیهم اجمعین حضور یافت و از إفاضاتشان بهره‌ها برد.

در دوران تحصیل دانشگاهی در دانشکده ادبیات و الهیات دانشگاه تهران، پیوسته از دانشجویان ممتاز ایران بود و به دریافت سه مدال درجه اول علمی کشور در هر سه دوره لیسانس، فوق لیسانس، دکتری و نیز مدال‌های دیگر فرهنگی از جمله

مدال ادب و شعر عربی در سال ۱۳۷۶ در کنگره جهانی شعر عربی در کویت به هنگام طبع اشعار و قصائد عربی در دائره المعارف جهانی شعر عربی معاصر به نام معجم الباطین لشعراء العرب المعاصرین نائل آمد.

در سال ۱۳۴۵ به مدت یک سال در دبیرستان تدریس کرد و از سال ۱۳۴۶ ازیست و دو سالگی تا پایان عمر به تدریس متون ادبی و حکمی و عرفانی فارسی و عربی در دانشگاه های معتبر ایران و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۸۹ در دانشگاه تهران به تعلیم و تربیت در دوره های کارشناسی کارشناسی ارشد و دکتری ادب و عرفان پرداخت و موفق به دریافت پایه ۳۶ استادی گردید.

### تدریس و مدیریت های اجرایی و علمی

۱- از سال ۱۳۵۳ حدود سی سال سرپرست و سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بود و ۸۴ مجله علمی و پژوهشی و بین المللی دانشکده ادبیات را که بعضی از آن ها خود دائره المعارفی شامل هفتصد صفحه مطالب علمی و پژوهشی به زبان های فارسی، عربی و انگلیسی می باشند و نیز مجلات گروه های فلسفه، تاریخ، انگلیسی، فارسی و عربی را تأسیس و تازمانی که در این شغل مشغول بودند، شماره هایی از آن ها را به طبع رساند.

۲- حدود هفت سال به عنوان معاون پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۳- دو سال به عنوان سرپرست کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۴- علاوه بر آن از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۸۶ در دوره های عالی کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه های معروف کشور به تدریس پرداخت.

۵- تا زمان حیات پیوسته در کنگره های جهانی ادب، حکمت و عرفان اسلامی در کشورهای ایران، کویت، هند، قطر، سوریه، عربستان سعودی، مراکش، روسیه و فرانسه به سخنرانی علمی پژوهشی و سرایش اشعار و طبع مقالات تحقیقی به زبان فارسی و عربی در این کنگره ها پرداخت که در مجلات و یادنامه های داخلی و خارجی از جمله دایره المعارف شعر عربی بنام معجم البابطين لشعراء العرب المعاصرين در کویت و اعلام الثقافه اليوم در سوریه و بعضی از مجلات هندوستان و پاکستان و کیهان فرهنگی و مجلات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و تربیت مدرس و دانشگاه های دیگر ایران و مجلات کشوری به طبع رسید است.

۶- در سال تحصیلی ۱۳۸۴-۱۳۸۵ از سوی وزارت علوم تحقیقات و فناوری به عنوان استاد نمونه کشوری برگزیده شد و طی مراسمی در ریاست جمهوری لوح تقدیر به ایشان اهدا شد.

## مهمترین تصنیفات و تألیفات

- ۱- از جمله مهمترین تصنیفات و تألیفات دیوان شعر پارسی و عربی است، این دیوان شامل اشعار عرفانی، قرآنی و مدح پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بخصوص دیوان کربلا و حماسه عاشورا و اشعار کنگره های داخلی و خارجی چون کنگره های سعدی، حافظ، مولوی، عطار، نظامی، عراقی و دیگر کنگره هاست.
- ۲- دیگر کتاب ایوان مدائن از دیدگاه بختی و خاقانی، در شرح و نقد و مقایسه قصید سینه بختی با ایوان مدائن خاقانی است که با نهایت تسلط به زبان های فارسی و عربی به تحلیل هر دو قصید و مقایسه آن ها پرداخت و سرانجام در آخر کتاب ترجمه مقاله ای علمی- پژوهشی از آن به وسیله فاضله ادبیه سرکار خانم پوران دخت هژیر کلالی (همسر ارجمند استاد دکتر انوار) آمده است.
- ۳- کتاب دیگر "سعدی و منتجبی: داوری میان دو شاعر پارسی و تازی" در مقایسه افکار ادبی و حکمی و عرفانی این دو شاعر نامبرداری باشد.
- ۴- کتاب "سفینه حافظ" که توسط ایشان و جمعی از اساتید برتر دانشگاهی توسط انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسید است.
- ۵- ویژه نامه "به یاد خوزستان" از مجموعه مجلات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۲ به همت ایشان و جمعی از اساتید برجسته دانشگاه به طبع رسید.

همین طور به تدوین و تصحیح دیوان شاعران همت گماشت و از جمله آثار به چاپ رسیده عبارتند از:

- ۱- اشعار حکیم ابوالعارف زاهد و مقدمه ای تحلیلی بر آن،
  - ۲- مقدمه ای تحلیلی بر کاروان عشق اثر طغریاعلمایی،
  - ۳- مقدمه ای تحلیلی و عرفانی برگزیده دیوان استاد محیی الدین مهدی الهی قمشه ای.
- علاوه بر این ها کتاب های دیگری نیز در دست طبع است. چون:
- ۱- دیوان حکیم ابوالفتح بُستی شاعر ذولسائین و حکمت آموز دوران غزنوی و شرح و تحلیل منشور و منظوم عربی این دیوان.
  - ۲- تفسیر منشور و منظوم انوارین به فارسی و عربی که شامل تفسیر منظوم بر قرآن مجید اثر پدر ایشان سید محمد حسین انوار
  - ۳- تفسیر وسیع و جامع انوار التفاسیر که مقالاتی از آن به طبع رسیده است.
  - ۴- شرح انوار التنزیل قاضی بیضاوی که چهار مقاله از آن به نام "شرح انوار بر انوار در پرتو تیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان" در مجلات بین المللی علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.
  - ۵- کتاب "الألف واللام" به زبان عربی
  - ۶- قلم اعلی و حقیقت محمدیه

## ۷- شرح قصیده کنگره عماد کرمانی

و کتاب‌هایی دربارهٔ مثنوی مولوی و دیوان حافظ شیرازی و مجموعه‌های ادب عربی چون معلقات و اشعار عرفانی ابن فارض مصری و دیگر شعرای عربی سرا.

## پاره‌ای از سلسله مقالات

سلسله مقالات علمی- پژوهشی و بین‌المللی در مجلات داخلی و خارجی که به طبع رسیده است:

۱- شرح حال و بررسی سبک شاعری و نویسندگی ابوالفتح بُستی، با ۱۰۰ مرجع در ۴۵ صفحه، که از صفحه ۳۳۱ تا ۳۷۵ در دفتر سیزدهم مجموعه مقالات و بررسی‌ها، نشریه تحقیقاتی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۲ به طبع رسیده است.

۲- ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بختری و خاقانی، از صفحه ۳۵ که بایش از ۴۰ مرجع در مهر ماه ۱۳۵۲ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۸۵.

۳- شعر نیکو و تأثیر آن، مقدمه‌ای بر شرح و نقد قصیده تائیه، اثر ابوالحسن الأنباری در رثاء نصیر الدوله، وزیر عزالدوله دیلمی با ۲۷ مرجع در مجله دانشکده ادبیات، شماره ۳ سال ۲۳، پاییز ۱۳۵۵.

۴- شهابت ادبی با ۷۱ مرجع در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در مرداد ۱۳۵۸

شماره ۳ و ۴ سال ۲۴، شماره ۹۹-۱۰۰

۵- باده سالکان و شراب عارفان، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با ۶۳

مرجع از صفحه ۲۹۵ تا ۳۱۸، بهار و تابستان ۱۳۵۵ شماره پیاپی ۹۳-۹۴

۶- استاد محی الدین مهدی الهی قمشه ای، به سال ۱۳۵۲ به هنگام فوت ایشان، در

مجله گوهر نامه تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران، بنیاد

نوریانی، به مدیریت آقای مرتضی کامران.

۷- ترجمه منظوم و نقدی بر قصید تائیه، اثر ابوالحسن الانباری و نکاتی چند درباره

رثاء در ادب تازی و پارسی، با ۳۷ مرجع در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران،

شماره ۲ و ۳ سال ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۵۶. یادنامه شادروان استاد عبدالحمید بدیع

الزمانی.

۸- جام جم عبرت، با ۱۰۴ مرجع، در نشریه اختصاصی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱،

سال ۱۳۶۴

۹- جهاد اصغر و اکبر در آیات قرآنی و احادیث نبوی و مرتضوی و اشعار تازی و

پارسی، با ۶۰ مرجع، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۴ تا ۱ سال ۲۵،

پاییز ۱۳۶۷



۱۰- شرح منظوم براسامی قرآن کریم و تحقیق و شرح برنوبه اولی ازسوره اخلاص در تفسیر کشف الاسرار و عدل الابرار، اثر میبدی، در ۴۱ صفحه از صفحه ۸ تا ۴۹ مجله ادبیات دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۱۰۹-۱۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۶۱، شماره پیاپی ۱۱۱-

۱۱۲

۱۱- شرح و تحقیق برنوبت سوم ازسوره اخلاص از تفسیر کشف الاسرار اثر میبدی، با ۲۳۳ مرجع، در ۷۰ صفحه در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، پاییز و زمستان ۱۳۶۱، ۳ و ۴ سال ۲۷-

۱۲- طبری مفسر و محدث و مؤرخ نامی پارسی اسلامی، در ۴۵ صفحه، از صفحه ۵۰ تا ۹۵ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۳ و ۴ سال ۲۸، پیاپی ۱۱۵-۱۱۶

۱۳- شمه‌ای از شرح حال و افکار و آثار و اشعار استاد محیی الدین مهدی الهی قمشه ای در ۵۰ صفحه در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۷۰، ۱ و ۲ سال ۲۹-

۱۴- شرح منظوم برخطبه حضرت زینب و حضرت سجاد علیهما السلام، در مجلس یزید، مقاله تحقیقی و منظوم شامل اشاراتی به تاریخ شیعه. از صفحه ۳۷ تا ۵۰ در ۱۴ صفحه، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره‌های ۱ تا ۴ سال ۳۱، پیاپی

۱۲۵-۱۲۸، سال ۱۳۷۲

۱۵- سلطان عاشقان و باده‌عارفان- مقاله‌ای علمی پژوهشی با ۱۹ مرجع از صفحه ۲۷ تا

۴۳ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره‌های ۱ تا ۴ سال ۱۳۳۳-۱۳۷۴

۱۶- شرح انوار بر انوار در پرتو تیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان (مقاله

اول) علمی-پژوهشی و تحلیلی، از صفحه ۱۶ تا ۱۰۱ مرجع، در مجله دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران، شماره‌های ۱ و ۲ سال ۳۴، تابستان ۱۳۷۵، پیاپی ۱۳۷-۱۳۸، به

فارسی و عربی

۱۷- شرح انوار بر انوار در پرتو تیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان (مقاله

دوم) علمی-پژوهشی و تحلیلی، از صفحه ۱۷ تا ۲۹ مرجع، در مجله دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران، به فارسی و عربی

۱۸- شرح انوار بر انوار در پرتو تیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان (مقاله

سوم) علمی-پژوهشی و تحلیلی، از صفحه ۱۷ تا ۱۸ مرجع، در مجله دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران، سال ۷۶ و بهار ۷۷، پیاپی ۱۴۱-۱۴۵، به فارسی و عربی

۱۹- شرح انوار بر انوار در پرتو تیان مجمع بیان و کشف اسرار روح جنان (مقاله

چهارم) علمی-پژوهشی و تحلیلی، با ۱۲ مرجع، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه

تهران، شماره‌های زمستان و بهار ۷۸ دوره ۳۷ به فارسی و عربی

۲۰- امام زمان، مقتدای امکان، حقیقتی ازلی در بلندای ابدی، علمی- پژوهشی از صفحه ۳۷۱ تا ۳۸۳ با ۱۴ مرجع، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۷۹ شماره های ۱۵۳-۱۵۴، دوره ۴۱-۴۲

۲۱- رموز السالکین و اسرار العارفين، علمی- پژوهشی، در مجله الدراسات الإسلامية، مجله البحوث الإسلامية، اسلام آباد پاکستان، یونیو ۱۹۷۹م، جمادی الأول. ۱۳۹۹ق. المجلد الرابع عشر، العدد الثاني، عربی. رئیس التحریر عبد الرحمن الطاهر السورتی.

۲۲- قصید البجتری فی ایوان کسری، علمی پژوهشی، در التمدن الإسلامی مجله اسلامیة علمیه ادبیه. این مجله در شهر دمشق کشور سوریه به تاریخ جمادی الآخره. ۱۳۹۹ق، حزیران ۱۹۷۹م، عربی. مدیر المسؤل: محمد بن کمال الخطیب، رئیس التحریر احمد مظهر العظمه به طبع رسید است.

۲۳- ایوان کسری بین البجتری و الحاقانی، علمی- پژوهشی، در مجله الفکر الإسلامی، العددان ۳۹-۴۰، السنه السادسة، جمادی الآخره و رجب. ۱۳۹۸ق. عربی. ناشر الدكتور مهاجرانی، طهران، ایران.

۲۴- جلوه ای از جمال بسم الله بزرگترین آیه قرآن و اقیانوس لایتنهای عرفان، علمی- پژوهشی، از صفحه ۱ تا ۱۸ با ۱۳ مرجع در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات

دانشگاه تهران با شماره استاندارد بین‌المللی ۱۰۲۶-۲۲۸۸ بهار و تابستان ۱۳۸۱، شماره ۱ و

۲، دوره یکم، فارسی و عربی با خلاصه انگلیسی.

۲۵- جلوه‌ای از جمال بسم الله، در برخی تفاسیر و متون ادبی، علمی- پژوهشی، از

صفحه ۱ تا ۲۰ با ۱۱ مرجع در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه

تهران، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، شماره ۳ و ۴، دوه‌گرایشی، پیاپی ۱۶۲-۱۶۳ فارسی و

عربی.

۲۶- نام‌های سوره مبارکه حمد، علمی- پژوهشی، زبان و ادبیات عربی و قرآنی

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، به فارسی و عربی.

۲۷- نگاهی به سیر ترجمه و تفسیر قرآن کریم به فارسی، علمی پژوهشی از صفحه ۳۵

تا ۵۵، بهار ۱۳۸۲، مسلسل ۱ دوره ۵۳ شماره ۱۶۵، به فارسی و عربی با خلاصه

انگلیسی در مجله زبان و ادبیات فارسی و باستانی، مجله علمی- پژوهشی

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۲۸- انوار ترجمه‌های فرقانی از سوره مبارکه حمد قرآنی. علمی پژوهشی، از صفحه ۱۴۹

تا ۱۶۹، در مجله زبان و ادبیات فارسی و باستانی، مجله علمی- پژوهشی دانشکده

ادبیات دانشگاه تهران. تابستان و پاییز ۸۲

۲۹- استعاده در تفاسیر ادبی و روایی، علمی- پژوهشی، از صفحه ۱۹ تا ۳۹ مجله علمی- پژوهشی، زبان و ادبیات عربی، بهار ۱۳۸۳، شماره های ۶ و ۷، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

۳۰- شعر نیکو در جلوه گاه عرفان علمی- پژوهشی، از صفحه ۴۵ تا ۶۵ مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. بهار ۱۳۸۴، شماره ۱۷۳، دوره ۵۶، به فارسی و عربی.

۳۱- بُستی و امثال و حکم در دیوان، (مقاله اول) علمی- پژوهشی از صفحه ۱۹ تا ۳۹، مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۷۴، دوره ۵۶، به فارسی و عربی.

۳۲- ولایت محبت ساز و ولی باده عشق انداز، رازی از باده رمز و راز، علمی- پژوهشی از صفحه ۷۷ تا ۹۶، در مجله الجمعیه العلمیه الإیرانیه للغه العربیه و آدابها، مجله علمی- پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۲ تابستان. ۱۳۸۴.

مقالات در سمینارها و کنفرانس های داخلی و خارجی

۱- گوشه ای از تاریخ نحو مقاله علمی- پژوهشی و سخنرانی در کنگره جهانی بزرگداشت سیبویه، در ایران، شیراز به تاریخ ۷ تا ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۳، چاپ

شماره ۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره سیویه، به کوشش دکتر اسکندری در دانشگاه شیراز.

۲- مقایسه افکار سعدی و منتجبی، مقاله علمی- پژوهشی با سخنرانی در کنگره جهانی بزرگداشت سعدی شیرازی، ۴ تا ۷ آذر ۱۳۶۳، ایران، شیراز، این مقاله در مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت ششصدمین سالگرد ولادت شیخ اجل سعدی، به نام ذکر جمیل سعدی شیرازی، جلد سوم از صفحه ۳۴۷ تا ۴۰۳ در ۵۶ صفحه با ۲۵۷ مرجع، بوسیله کمیسیون ملی یونسکو، به تاریخ اسفند ۱۳۶۴ به طبع رسید است.

۳- حافظ و عارفان بزرگ اسلامی، مقاله علمی- پژوهشی با سخنرانی در کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ شیرازی در ایران، شیراز به تاریخ ۱۳۶۷ که در کتاب سخن اهل دل، مجموعه مقالات کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ بوسیله سازمان ملی یونسکو به تاریخ پاییز ۱۳۷۱ به طبع رسید است.

۴- معرفی کتاب هیأت منظوم و ارتباط آن بایستی از حکیم نظامی، مقاله ای علمی- پژوهشی در شرح و نقد و بررسی کتاب هیأت منظوم اثر حکیم و فقیه و منجم معاصر سید ابراهیم مدرس انوار شیرازی در کنگره بین المللی نهمین سن ولادت حکیم نظامی گنجوی به تاریخ ۴ تا ۷ تیر ماه ۱۳۷۱، در مجموعه مقالات

کنگره بین المللی بزرگداشت نهمین سد ولادت حکیم نظامی گنجوی به تاریخ ۱۳۷۲، به همراه منظومه ای در بزرگداشت نظامی به طبع رسیده است.

۵- حضرت علی (ع) تجلیگاه شگفتی ها، سخنرانی در کنگره بین المللی امام علی (ع) در کشور روسیه، مسکو به تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۲۹، که در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران با شماره بین المللی ۱۰۲-۲۲۸۸ در شماره ۱۵۷ دوره ۴۵ از صفحه ۳۸۹ تا ۴۰۲ با ۳۰ مرجع به تاریخ بهار ۱۳۸۰ به طبع رسیده است.

۶- حمد و عشق الهی، سخنرانی و مقاله علمی- پژوهشی در همایش جهانی انجمن استادان ادب فارسی در هند، به تاریخ آبان ۱۳۷۹، که در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۱۶۴، دوره ۵۲ از صفحه ۳۱ تا ۴۶ به طبع رسیده است.

۷- شرح عرفانی بر قصیده کنگره عماد کرمانی، سخنرانی در همایش جهانی استادان زبان و ادب فارسی در هند به تاریخ ۱۹ تا ۲۱، سال ۱۳۸۱، در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران زمستان ۱۳۸۱ شماره ۱۶ به طبع رسیده است.

۸- شمس تبریزی در آینه مثنوی، سخنرانی با مقاله علمی- پژوهشی در همایش جهانی عارف نامی جلال الدین مولوی، در دانشگاه استراسبورگ فرانسه به تاریخ

۹ تا ۱۱، اکتبر ۲۰۰۱ برابر با ۱۸ تا ۲۰ مهر ماه ۱۳۸۰، در مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بهار ۱۳۸۱ شماره ۱۶۱ دوره ۴۹ به ۵۶ مرجع از صفحه ۱۹ تا ۲۷ به طبع رسیده است.

۹- شارق انوار العارفين و بارق اسرار السالكين، مقاله ای علمی- پژوهشی با سخنرانی به زبان عربی در کنگره جهانی حافظ در دوحه قطر، به عنوان مؤتمرالْحَافِظ الشِّيرَازِي به تاریخ ۲۰/۱۰/۲۰۰۱م. مقاله علمی- پژوهشی که در ۱۵ مجله و روزنامه قطر و کشورهای عربی به چاپ رسیده است.

۱۰- انوار الخيل على سماء الشعر والأدب لتتویر قلوب الفرس والعرب. مقاله ای علمی- پژوهشی به زبان عربی به همراه سخنرانی در مؤتمرالْخَلِيل بن احمد الفراهیدی فی بَطْحَاء فاس بالمغرب فی ۱۱ اکتبر ۲۰۰۳. این همایش و سخنرانی در شهر فاس در کشور مراکش برگزار شد و مقاله علمی- پژوهشی آن را به همراه قصیده ای عربی در مجلات مغرب چاپ نمودند.

اجرای برخی طرح های پژوهشی

در ادب و عرفان و ترجمه تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی و عربی

۱- شرح و تفسیر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در متون و تفاسیر مهم ادبی (به عربی و فارسی)

۲- شرح و تفسیر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در تفاسیر مهم عرفانی



۳- ترجمه منشور و منظوم و شرح تفسیر ادبی و عرفانی بر دو سوره مبارکه حمد و اخلاص

۴- اعراب گذاری و ترجمه و شرح بر شرح ادبی و عرفانی شیخ حسن یورینی و عبدالغنی

نابلسی بر خمریّه ابن فارض مصری

۵- قرآن و عرفان و اوزان و بیان و مضامین شعر و ادب پارسی در دیوان بُستی

۶- بُستی و اصطلاحات علمی و امثال و حکم عربی در دیوان و تطبیق آن با ضرب

المثل های فارسی

۷- ابن سینا و عینیّه و سهروردی و حاتیّه و ترجمه و شرح و تحلیل منشور و منظوم ادبی و

حکمی و عرفانی بر این دو قصید.

عضو هیات تحریریه مجلات علمی پژوهشی از قبیل:

۱- مجلات علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

۲- دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد

۳- فصلنامه مطالعات آسیائی و شرق شناسی

۴- مجله عربی ثقافتنا للدراسه والبحاث (مجله علمیّه فصلیّه)

۵- مجله علمی- پژوهشی پژوهش دینی

۶- مجله علمی پژوهشی صحیفه مبین

۷- فصلنامه ادبیات تطبیقی

## ۸- فصلیه التراث الادبی

### ۹- فصلنامه دین پژوهی و کتاب‌شناسی قرآنی (فدک)

۱۰- سردبیری مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران این مجله با حکم آقای دکتر سید منصور خلیلی عراقی در سال ۷۹-۸۰ به عنوان مجله نمونه دانشگاه تهران انتخاب گردیده است.

۱۱- عضو هیات موسس و هیات مدیره دوره های اول و دوم انجمن علوم قرآن و حدیث ایران

## فعالیت‌ها در دانشگاه‌ها

۱- تأسیس دوره دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

۲- تأسیس کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات عربی در دانشگاه آزاد اسلامی.

۳- تأسیس دوره کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات عربی در دانشگاه تربیت مدرس.

۴- تأسیس دوره کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد.

۵- تأسیس دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی در دانشگاه شهید چمران اهواز.

۶- تأسیس دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آزاد اسلامی کرج.

۷- تأسیس دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی در قم.

۸- تأسیس دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی در دانشگاه تربیت معلم تهران.

# فصل اول

## مقالات



## شاعری و شخصیت علمی استاد دکتر انوار

### دکتر جلیل تجلیل<sup>۱</sup>

اینک گرامی داشت شاعری پر توان، فرهیخته و خوش سخن فرارسیده است. آن که شعر را تنها به پاس کامه لذت و فطرت خویش نمی سرود بل نگارگری خوش سخن و زداینده درد غمی جانانه‌ی بود که پیمانه پیشوایان و پیام آوران و قرآن را در دل‌ها فروی ریخت و بذرمهر شجره طیبه رسالت را در خاک دل‌های بیخت. گوش فراداریم ایات چامه‌ای را بنیوشیم که در سن ۲۱ سالگی آغازین سروده‌ی این استاد مودّت بنیاد بوده است:

|                              |                                  |
|------------------------------|----------------------------------|
| با گوش دل آوای ارسلنا شنیدیم | این نغمه از نای جهان آرا شنیدیم  |
| ما قدسیان درگه اعلای سبحان   | پیمان حق با آن شه آسری شنیدیم    |
| شرح فراق روح قدوسی آدم       | از درگه الله ذوالحسنی شنیدیم     |
| تکبیر قدوسی موسی حقیقت       | در کعبه دل مهبط سینا شنیدیم      |
| از عیسی مریم نبی الله رحمان  | سر ظهور شاه اوادنی شنیدیم        |
| زان شاهباز سدره قاف تجلی     | سر فنای قیصر و کسری شنیدیم       |
| بُشرای شاهي فقیران الهی      | بر پادشاهان چون جم و دارا شنیدیم |

---

۱. چهره ماندگار و استاد دانشگاه تهران و آزاد اسلامی

در آینه این چامه دلارا تصاویری زیبا و نوآیین با استعاره‌ها و ترکیب‌های گزین و تلمیحات قرآنی و ادبی و بلاغی همراه آهنگ برونی و درونی شعری یابیم که آهنگ برونی (رجز) = مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلاتن و فرهنگ درونی قرآنی معراج آسمانی فراسوی پیامبر اکرم و عهد السّتی و فیض ازلی تنیدگی و نگارگری یافته است:

«وای ارسلنا»: بریافته از این آیت قرآنی است: إنا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنہ و سراجاً منیراً (۶/۳۲-۴ احقاف)

ترکیب شنیدن پیمان حق سبحان ناظر است به آیت: «و اشهد هم علی انفسهم اَلستُ برکم قالوا بلی» (۷/۱۷۲/اعراف)

«نیوشیدن شرح فراق از درگاه الله ذوالحسنی»، توجهی است به آیت وَلِلّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا (۵۳/۱۸۰/اعراف)

«شنیدن تکبیر قدوسی در مهبط سینا» نظر به آیت: وَالطِّينَ وَالزَّيْتُونَ وَطُورَ سِينِينَ است (۹۵/۲/الطین)

شاهباز سدره قاف تجلّی تلمیحی است به آیت فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّا فَرَّ مَوْسٰی صَعْقًا (۷/۱۴۳/اعراف)

در بیت بشری شاهی فقیران الهی تلمیحی باریک به جهاد اکبر و دریافت قدس ربانی از قرآن کریم می‌تابد: «و یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی بنورهم بشریهم الیوم جنّات تجری من تحتها الأنهار خالدين فیها ذالک هو الفوز العظیم» (آیه ۱۳/حدید)

ترکیب «بشری شاهی فقیران» تلمیحی است بر فقری عزیزتر از سلطنت شاهان است که در حدیث «الفقر فخری» است و ناشی از آیه شریفه: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ بَسُلْطَانٌ (۲۸/۳۵/القصص).

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| از ساقی کوثر امین در گه حق     | اسرار قرآن سرّ ما اوحی شنیدیم      |
| بانگ انا الحق از لب شاه شهیدان | در کربلا زان خسرو شیدا شنیدیم      |
| آوای پرسوز شهیدان الهی         | فریاد عباس سپه آرا شنیدیم          |
| از پاره پاره پیکر شاه شهیدان   | بانگ وصال ایزد دانا شنیدیم         |
| از سید سجاد آوای حقیقت         | در راه شام از کوه و از صحرا شنیدیم |
| آوای شورانگیز شب‌های مناجات    | از صادق آن ماه جهان آرا شنیدیم     |

در بیت ۸ اشارت به سوره اعلی است سبج اسم ربک الاعلی... فاوحی لک ما اوحی... (۸۷/۱/أعلا)

بیت ۹ و آیات پسین به مناقب و دلاوری‌ها و وصال شهیدان خاندان پیامبر آمده است «شاه شهیدان» فروغ استعاره سید الشهداء علیه السلام است تأیید است. استاد دکتر انوار در خاندان علم و معارف اسلامی پرورش یافته و درس استادانی بزرگ مانند محی الدین مهدی الهی قمشه ای شارح و مفسر قرآن و فلسفه و حکمت متأخرین بوده‌اند و هم مکتب درس بدیع الزمانی را درک کرده‌اند و از آن روزگار در کلاس‌های درس ژرفای اشعار خود را به تعلیمات اشعار و ترکیب جان بخش آراسته‌اند.

چنانکه در بیت ۸ شاه شهیدان رجزهای حماسی خوانده و دشمنان را به آیین جدّ خویش دعوت کرده بودند و اینکه هرگاه تن خویش قطعه قطعه گردد از آیین و

آرمان الهی خویش بر نمی‌گردند و اثبات اینکه در گودال خونین قتلگاه زیر سم ستوران دشمن نیز می‌توان عزیز زیست. این بیت‌ها را خواند بودند:

طردت الخلق طرّاً فی هواکا      وَیَمُتُ الْعِیَالُ لَکِی أَرَاکَا  
وَلَوْ قَطَعْتَنی فِی الْحُبِّ طَرّاً      لَمَّا حَنَّ الْقَوَادِیْ أَلِی سَوَاکَا  
و فریاد عباس سپه‌آرام مضمونش این است:  
وَاللّٰهُ إِن قَطَعْتُمُو اِیْمِنِیْ      اِنِّیْ اُحَامِیْ اَبَدًا عَنْ دِیْنِیْ

در بیت شماره ۷ تعبیر «بشری شاهی فقیران» اشاره‌های توانمند و ظریفی است که تکیه بر انوار ایمان است خداوند بر ایمانیان به وجود یکتایی در آن است و آن در آیه ۱۳/ حدید پر توافکن است:

«و یَوْمَ تَرِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ یَسْعٰی بُنُورُهُمْ یَوْمَ جَنّٰتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِیْنَ فِیْهَا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ» (آیه ۱۳/ حدید)

و توانایی استاد انوار و تتبع او در شعر فارسی در اینجا به زیبایی و سخندانی در شعر خاقانی می‌درخشد که در قصیده او به مطلع:

صبح خیزان در راه کعبه نور ایمان دیده‌اند      صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند  
و این تشبیه و تلمیح در کتب مهم بلاغت از جمله مطوّل تفتازانی<sup>۱</sup> و اسرار البلاغه  
عبد القاهر جرجانی در این حدیث از پیامبر اکرم (ص) پژوهید و یافته شده است که  
فرموده‌اند:

اَتَيْتُكُمْ بِالْخِیْفَةِ الْبِیْضِ لِيْلَهَا كُنْهَارُهَا<sup>۲</sup>



استادشادروان نکویان شخصیتی علمی داشت بیش از سی سال در دانشگاه تهران شهره لطف بیان بود. تدریس طولانی متون شعری و نثری و تفسیر قرآن را به عربی در سطوح بالایی آن دانشگاه به عهد داشت. و همواره در مطالعه و تتبع و پژوهش بود. حوزه درس مرحوم آیه الله محی الدین مهدی الهی قمشه ای را مداومت و پیشه اندیشه خویش کرده بود و فزون تر از این، از خاندان علم و دانش شعر بود. از دانشمند عالی مقام جناب آقای سید عبدا... انوار دامت افاضاته اندوخته های گسترده داشت. پگاهان که وارد دانشکده ادبیات می شد دانشجویان و شیفتگان خویش را با اندوخته های آتشین و چامه های افروخته با صدای خوش و لحنی دلکش می نواخت و استادان و دوستان نیز پیش از تشکیل کلاس از برکت اشعارشان بهره و فروغ می گرفتند و آجا بود که گاه قصیده های بلند را ثار ادیبان و سخن شناسان می کردند تا پاسی که کلاس ها تشکیل می شد همچنان زمزمه های عرفانی را به لوح دل های رساندند.

این حقیر در مسافرت های داخل و خارج افتخار همدی و هم طاقی با وی را داشتم در مکه و مدینه و فرانسه و سوریه، این ملازمت ایشان امکان این داده بود که شب ها تا نزدیکی های صبح با هم مشاعره داشتیم اینک نشانی از آتش فشانی ذوق ایشان را نقل کنم.

قصیده معروف زینبیه را در بارگاه فرشته جاه حضرت زینب علیها سلام الله داشتند تکیه بر ستون ضریح می سرودند که بند وارد شدم پرسیدم چه می کنید دیدم در وصف مناقب آن بزرگوار مستغرقند برخی از ابیات را در آن قصیده «زین اب ای زینب نیکو تبار» با شرکت هم در آن بارگاه و الاتبار به پایان آمد.

سالی با هم در کاروانی از استادان دانشگاه تهران و در سفر عمره مفرده باز به هم اطاقی ایشان مفتخر بودم که اندک اندک آماده سفر به میهن و تدارک بازگشت می شدیم بالبداهه قصیده فراقیه را در فراق از حریم این حرم بس محترم سرودند:

|                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| دل را نهاده ایم و به ایران سفر کنیم | بی دل کجا رویم و چه جایی گذر کنیم |
| اینجا جمال سرمدی یار خفته است       | بی یار و بی جمال کجا ما سفر کنیم  |
| سر را نهاده ایم به خاک قدوم یار     | جز خاک دوست از همه خاکی حذر کنیم  |
| زین خاک ما به قلّه افلاک می رویم    | بر سدره بهشت از اینجا نظر کنیم    |
| با رحمتی که نور دل عالمی شدست       | حیف است از برای بجز او خطر کنیم   |
| ای نور عقل کل که در اینجا خفته یی   | ز انوار مهر روی تو نور بصر کنیم   |

من بعید نمی دانم که این چامه جدایی و فراق چه زیبایی ها و پهنها و ژرفاها دارد از آیات و احادیث و کتب بلاغت نمونه وار مشقی از خردادی آورم:

در ترکیب سر را نهاده ایم به خاک «جز خاک دوست» و از «همه خاکی حذر کنیم» فزون بر زیبایی بدیعی خاک و خاکی و سرود آهنگ درونی شعر که خود از بحر محبت «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» است و ظرافت رد العجز الی الصدر دارد. فروغ تلمیح به آیت قرآنی منها خلقناکم و فیها نعیدکم تارّه آخری رخشایی ویژه دارد. در کتب بلاغت این حالت احسان غربت از گسستگی و صلت یار حقیقی یکی از بهترین و استعاره خیزترین مباحث است که به یکی اشاره می کنم در اسرار البلاغه و در مطول تفتازانی حدیث احوال حاجیانی که پای به مرکب بازگشت فشرده و به امید بازگشت به مرز و بوم و خاندان خویشند. به این احوال تمثیل شده و آن را از استعارات برین و آتشین شمرده اند:

وَلَمَّا قَضَيْنَا مِنْ مِثْنِ كُلِّ حَاجَةٍ  
وَسُدَّتْ عَلَيَّ ذُهُمُ الْمَهَادَى رِحَالَنَا  
وَلَمْ يَنْظُرِ الْغَادَى إِلَى مَنْ هُوَ رَائِحٌ  
وَأَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْأَحَادِيثِ بَيْنَنَا  
وَمَسَّحَ بِالْأَرْكَانِ مَنْ هُوَ مَا سَحُ  
وَسَالَتْ بِأَعْنَاقِ الْمُطَى الْأَبَاطِحِ (۱)

(۱) رک اسرار البلاغه عبد القاهر جرجانی ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات معاونت دانشگاه آزاد اسلامی ص ۱۱، اشعار به کثیر بن عزّه و هم به یزید بن طرّیه و عقبه بن کعب بن زهیر نسبت داده شده است

در بیت باز پسین که می نگرم چه می بینیم؟ «نور ایمان»، «انوار مهر»، «نور احد» که مقدم بر همه اشاره به آیه یوم تری المومنین والمومنات یسعی بنورهم... (۱۳/ حدید) که پیش تر بدان اشارت شد.

ترکیبات یاد شده در این بیت ایهام به «انوار» سراینده این چامه دارد عقل کل: پروردگار گیتی است نور بصر «استعاره» از روشنی و زلالی فروغ ایمان است که شاعران تازی و پارسی معرفت پیشه نور ایمان و مراتب آن را یاد کرده اند و خواننده گرامی را به قصیده بیانگر این نور را که از جبین مُحرمان کعبه بر تافته است به زیبایی و کمال می- جوشد از خاقانی اشاره می کنیم قصیده به مطلع:

صبح خیزان در ره کعبه نور ایمان دیده اند  
صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده اند<sup>۲</sup>

که این توصیفات هم از شاعران بزرگ پیشین ایرانی و هم در بلاغت پژوهش جداگانه‌یی یافته است و «نورایمان» را در این حدیث نبی بزرگوار دری‌یابیم

أَتَيْتُكُمْ بِالْحَقِيقَةِ الْبَيضاءِ لَيْلَهَا كَنَاهَا

استاد انوار بخشی از احاطه ادبی و بلاغی خود را مدیون درس و بحث علامه عبدالحمید بدیع الزمانی که در روزگار خود بدیعی بی‌بدیل و عدیل بودند، و تاهماره از شکل درونی و دنیای خرمی و دهشمندی استادان بهره‌مند بوده‌اند. روان تابانشان به رحمت الهی شاد باد.

۱. تفتازانی تحقیق دکتر هندآوی مطوّل

۲. اسرار البلاغه ترجمه دکتر جلیل تجلیل

۳. دیوان خاقانی تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی تهران: انتشارات زوار

۴. رک اسرار البلاغه عبد القاهر جرجانی ترجمه جلیل تجلیل و رک تحلیل اشعار اسرار البلاغه تألیف

جلیل تجلیل معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی ص ۱۲

## انوار و انوار نعماتیه

دکتر سید علی محمد سجادی<sup>۱</sup>

خاک را از آبِ روی خود گلستان می‌کنم  
آن چنان کز لفظ گردد معنی بیگانه دور  
از جهان آب و گل تا دست شستم چون مسیح  
تیر باران حوادث تر نمی‌سازد مرا

قطره‌ای تا در بساطم هست توفان می‌کنم  
در سواد شهر جولان در بیابان می‌کنم  
دست در یک کاسه با خورشید تابان می‌کنم  
خواب راحت هم چو شیران در بیابان می‌کنم

استاد دکتر سید امیر محمود انوار آن انسان والای شریف و آن دانشی مرد خوش طبع  
لطیف هم از میان ما رفت. رحمه الله علیه رحمه واسعه. و این کاروانی است که دمی از  
رفتن باز نمی‌ماند. کاروان مرگ را می‌گویم که آهسته و پیوسته می‌رود تا سرانجام در  
منزل «اِنَّا لِلّٰهِ رَاجِعُونَ» برای همیشه باریک‌گشاید و پای رفتار بر بندد در این میان بر  
آنان که می‌روند نه تاوانی است و نه حسرتی زیرا:

ونحن في صورة الاحياء اموات

ما توافعناشوا بحسن الذکر بعد هم

و

وعاش قوم و هم في التاس اموات

که مات قوم و ما ماتت محاسنهم

و باز ماندگان را جز درد و دریغ هیچ در دست نیست و چون از این دو کاری بر نمی خیزد همان بهتر که در حدّ توان در بقای نام عزیز از دست رفته بکوشند و این کاری است که فرزندان و دیگر باز ماندگان شادروان دکتر انوار بر انجام آن کمر همت بر بسته اند و بر آنند تا با فراهم آوردن یادنامه ای هم او و هم آثارش را معرفی کنند و هم از خاطرات دوستان و آشنایان و آثار قلمی ایشان در راه احیاء نام و یاد استاد گام بردارند. خدا ایشان توفیق دهد.

سابقه آشنایی من با آن یار سفر کرده گرچه به سالهای دور بر می گردد اما هرگز فرصتی دلخواه دست نداده بود تا از احوال و افکار هم سخن گویم تا اینکه الطاف کارساز خداوندی یاری کرد و در ذیجّه ۱۴۲۳ برابر بادی و بهمن هزار و سیصد هشتاد و یک حجّ تمتّع گزارده شد. در این سفر روحانی دانشگاهی جمعی کثیر از اعضاء هیئت علمی شرف حضور داشتند و مرا افتخار مصاحبت و بیتوته در یک اتاق با شادروان دکتر انوار و استادان دکتر تجلیل و دکتر باقری دست داد و یک ماه در مکه مکرمه و مدینه منوره فراغ بآلی بود تا علاوه بر انجام مناسک حجّ و تلاوت قرآن از یکدیگر بیشتر بگویم و بشنویم از جمله شنیده هایکی آن که نام خانوادگی دودمان انوار برگرفته از عنوان کتابی است از فقیه و محدّث و مدرّس معروف و اواخر عهد صفویه، مرحوم سید نعمه الله موسوی جزایری به نام «الانوار النعمانیة فی معرفه النشأ الانسانیة» که والد ماجد مرحوم دکتر انوار که سلسله نسب شریف خود را بدان سید جلیل القدر و سرسپرده اهل بیت متّصل می دانست از سرتیمن و تبرکّ بدین امر مبادرت ورزید و این نام خانوادگی را برگزید. این کتاب نفیس را من در اوایل انقلاب اسلامی به چنگ آورده بودم و گهگاه از مطالب متنوع آن بهره می بردم و چون فرزندان دل‌بند

مرحوم دکتر انوار از بند خواستند تا مقالتي فراهم آورم تا در یادنامه به یادگار بماند ذهنم متوجه انتساب دکتر انوار بدین کتاب و مؤلف دانشمند آن گشت و مصححت آن دیدم تا این کتاب را بیشتر به خوانندگان ارجمند بشناسانم و بنویسند صاحب نام آشنا سازم.

لازمه این کار آن بود که خود يك بار گرچه نه چندان دقیق ورق گردانی کنم و کردم و آنچه پیشکش می افتد ترجمه گونه و برداشتي است آزاد و به اختصار تمام از برخي از مطالب کتابی حجیم که در ۱۵۸۴ صفحه با تصحیحات و تعلیقات سودمند دانشمند عالیقدر شادروان سید محمد علی قاضی طباطبائی و با سرمایه آقایان حاج محمد باقر کناپچی حقیقت و حاج سید هادی بنی هاشم در تبریز چاپ شده است. این کتاب را باید از سه جهت بررسی کرد یکی از جهت متن و یکی از جهت حواشی و سدیگر آنچه بر نویسند سخت کوش آن در دوره تحصیل و تدریس و گذار زندگی تاسنّ سی و نه سالگی رفته است و این بخش است که نویسند این مقاله بیشتر بدان پرداخته است. باشد که خوانندگان وره پویان آموزش و پژوهش را به کار آید.

درباره متن کتاب آنچه را که مصنّف (ره) در مقدمه آورده است قرین صواب می نماید:

کتابی است نادر با اسلوب و روشی شگفت انگیز که مانند آن نه در آثار پیشینیان آمده است و نه قریحه پسینیان بدان تواند پرداخت. درس ناخواندگان را اندرزگویی و همدم است و دانشوران را جایگاه درس و پایگاه بحث: هر کس فراخور حال و مقام خویش از آن بهره تواند گرفت و ظلمت جهان از خود تواند زدود.

این کتاب چيستی و چونی انسان را پیش از آن که پای به هستی نهد تا آن دم که مرگش فرارسد و به گور اندر شود و سرانجام سراز دیار خاموشان بر آرد و راه بهشت یا دوزخ

پیش گیرد و از نعم بهشتی متلذذ گردد و یا به عذاب دوزخ گرفتار آید به شرح و تفصیل تمام و با ذکر تمام جزئیات بیان می کند و از جهان و آنچه در آنست حتی پیش از آن که رنگ هستی پذیرد تار و زی که راه پستی و نیستی پیش گیرد سخن می راند (۳).

نویسنده خود را بدان ملزم می داند که جز از اخبار معصومان (ع) سخنی به میان نیاورد و جز آنچه بر آن مهر صحت خورده است عرضه ندارد. در تشخیص صحت و سقم این ادعا تذکار این نکته ضروری است که این نویسنده از اخباریون است و اینان ادله را به کتاب و سنت منحصر می دانند و برخلاف اصولیان اجماع و عقل را حجت نمی شمارند. تقلید از غیر معصوم را مجاز نمی دانند تمسک به ظاهر کتاب را تنها در صورت وجود تفسیری از معصوم مجاز می شمارند، کلیه اخبار کتب اربعه را صحیح و قطعی الصدور می دانند؛ محمد امین استرآبادی از اخباریان به نام سده یازدهم بر این باور بود که اخبار متواتر از ائمه در هر واقعه ای که مردم نیازمند بدان هستند رسید و تا روز قیامت حقایق موضوعات ثابت گردید و نیز برای هرگونه اختلافی که دو نفر با هم دارند حکمی تعیین شده است (۴). شاید بر اساس همین اعتقاد است که مرحوم جزایری پس از آن که بحث مفصلی درباره گرفتن ناخن و اینکه در چه روزی این کار بهتر است و چگونه و از کدام ناخن باید آغاز کرد به عمل آورده است می گوید: «هر چند درباره ناخنهای پاروایتی نقل شده است اما اولی آنست که گرفتن ناخن از انگشت کوچک پای راست آغاز و به همان انگشت از پای چپ ختم شود» (۵). چنین دقتی در امری بسیار که اهمیت چون گرفتن ناخن یا کوتاه کردن شارب یا تنویر و امثال اینها موجب شده است که از نظر مؤلف در این کتاب هیچ پرسشی بی پاسخ و هیچ مشکلی لاینحل باقی نماند خواه این پرسش و مسأله درباره خداشناسی باشد یا نخستین آفریده و



آغاز آفرینش و انجام جهان یا بایستها و نابایستها و روند کلی تاریخ و اینکه بر فراز آسمانها و در اعماق زمین چه می‌گذرد و حقیقت عرش و کرسی و لوح و قلم چیست و احوال فرشتگان چون است و مأموریت آنها چیست؟ باران چیست و چرا و چگونه و بر چه منوال می‌بارد. خاستگاه بادها و زلزله‌ها کجاست و چند و چون جایگاه و پایگاه پیامبران و طول عمر هر یک و رخدادهای زندگی هر یک و اینکه اولیاء و اصفیاء و امامان کیانند و معجزات و کرامات هر یک چه بوده است و دشمنان و معاندان آنان چه کسانی بوده و هستند و بر آنان چه رفته است و چه خواهد رفت، ادیان و مذاهب و مکاتب و فرق مختلف بر کدام پایه‌اند و چه می‌گویند و سرنوشت پیروان هر یک چه خواهد بود، مهلکات و منجیات و عبادات و معاملات کدامند، مُلک و ملک‌داری را آداب چیست؟ و تعلیم و تعلّم چگونه باید، درمان هر درد چگونه ممکن است و خلاصه آنچه بر آدم و دیو و پری و دود و دام در این جهان و در عالم برزخ و در صحرائی محشر می‌رود به اشباع در این کتاب می‌توان یافت؛ برای اینکه این اثر خواندنی و ماندنی را هیچ‌کس و کاستی نباشد فصلی مشع به شوخ طبعی و لطیفه پردازی و هزل و طنز و حاضر جوابی اختصاص یافته است. آری در این کتاب هر چه بخواهی هست اما این که همه مطالب آن حقیقت محض و عین صواب است یانه نمی‌توان بر آن حکمی واحد راند و شاید منطقی‌تر آن باشد که ضمن مطالعه گوش‌زدها و یادآوریهایی مصحح نکته‌سنج را از نظر دور نداشت و...

## ۲- مصحح و محشی کتاب

مرحوم سید محمد علی قاضی طباطبایی که خود از صاحب نظران علوم اسلامی بوده است علاوه بر معرفی اعلام مندرج در متن کتاب و توضیح و تبیین پاره ای از مشکلات به بسیاری از مطالب کتاب به دید نقد نگریسته و بر پاره ای از ساده اندیشیها و ورود به مباحث خارج از تخصص مؤلف خرده گرفته است. او خواننده را به تأمل و تدبیر بیشتر فرا می خواند و هشدار می دهد که یکباره دل به نوشته هانسیارد. آنجا که مصنف سخت به فلاسفه و دانشمندان خردگرا تاخته و دلایل علمی آنان را سست تر از خانه عنکبوت دانسته و گفته است مادر اخبار و روایات چیزی در باره هیولی و جزء لا یتجزی نشیند ایم [و شما چگونه به خود اجازه می دهید تا در این مقوله وارد شوید؟] می گوید: نشیندن و یانیدن این مسائل در اخبار دلیل بر عدم وجود آنها نیست. آنگاه به نقل سخن استاد مبرز خویش مرحوم آیت الله کاشف الغطاء - قدس سره - می پردازد که: اسلام جز عقید و عمل نیست، اسلام یعنی تهذیب و ترکیه روح و پی بردن به کمال عقل و در اصلاح خویش و دیگران کوشیدن نه پرداختن به علوم طبیعی و خواص ماده، هدف ادیان و کتابهای آسمانی معالجه نفوس و پیراستن آن از پلیدیهای است که موجب پیدایش ناهنجاریها و ناشایستگیها در اجتماع می شود مانند حسد و حرص و آز و شهوت و مانند اینها و ایجاد و ترویج آنچه موجب سلامت جامعه و ایجاد اعتدال در آن می شود و این همه دست نمی دهد مگر آن که اعتقادات الهی و دینی در اذهان رسوخ کند و همگان به این باور برسند که: فمن يعمل مثقال ذره خیراً یرَهُ و من يعمل مثقال ذره شراً یرَهُ (۶).

در جایی که مؤلف کتاب از تغییر و تحریف قرآن مجید و حذف ستایش خاندان پیامبر و ائمه طاهرين از آن کتاب آسمانی سخن به میان می آورد مرحوم قاضی به انکار بر می خیزد و می گوید: قرآنی که خداوند بر پیامبرش فرو فرستاد و آن را معجزه جاودانی او تا روز رستاخیز ساخت همین است که اکنون در اختیار ماست بی هیچ افزونی و کاستی و تغییری و تحریفی (۷).

در جایی دیگر محشی بر مؤلف خرده می گیرد که امامان معصوم (س) با مردم به اندازه فهم آنان سخن گفته اند و چنین فرموده هایی را نباید همواره حمل بر ظاهر کرد، کاری که مؤلف بدان دست یازید است (۸). و گاه از این گله دارد که اخباریان با آوردن قصه ها و افسانه های عجیب و غریب در کتابهای خود موجب زشتی و دگرگونی چهره حقیقت می شوند همچنانکه اهل سنت با نقل گفته های بی اساس کعب الاخبار با آثار و کتب خویش چنین می کنند (۹) مجموعه حواشی مرحوم آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبایی خود کتابی در خور توجه است و پرداختن بدان بیرون از هد فی است که این مقاله دنبال می کند.

### ۳- از زندگانی مؤلف چه می توان آموخت؟

در بخش پایانی مجلد دوم مؤلف به شرح حال خود از سنین کودکی تا سن سی و نه سالگی پرداخته و سخنانی دلکش و خاطراتی عبرت آمیز و نکته های لطیف به قلم آورده است که همگان را به کار آید به ویژه طلاب حوزه ها و دانشجویان را تا دریابند که هر شبی را فرازی و هر جلوه نازی را روی نیازی است.

سال تولد من ۱۰۵۰ و سال تألیف این کتاب ۱۰۸۹ (ه.ق.) است و در این زمان اندک چه مصیبت‌های وحشت‌انگیز و رویدادهای دهره آمیز که بر من رفت؛ پنج ساله و همچون دیگر کودکان سرگرم بازی بودم که پدر از راه رسید و گفت: پسر کرم بیا تا تورا به مکتب برم تا دانش بیاموزی و معرفت بیندوزی و فردی روی شناس و نامبردار شوی. گریه بر من افتاد که مرانه پای رفتار است و نه هوای این کار. گفت: همبازی تو نیز با تو خواهد آمد. تاب ماندن نبود؛ راه مکتب پیش گرفتیم و محضر آموزگار را دریافتیم لُوحی بر کنار و گوش به گفتار. روز دیگر دست به دامن مادر شدم باشد که بر من رحم آورد و در کنار کودکان به بازی بگذارد اجازت مادر بی خواست پدر را بهی به دهی نداشت. بر آن شدم تا تمام تلاش خود را در راه کسب دانش نه‌م و در کمتر زمانی آموزش را به پایان برم و دوباره جست و خیز و بازی از سر گیرم. تنهاشش ماه کافی بود که هم ختم قرآن انجام پذیرد و هم قصایدی طولانی و اشعاری فراوان به خاطر سپرده شود. به نزد مادر شتافتیم که کار درس سامان پذیرفت و دل در اشتیاق بازی می‌تپد: حکایت به پدر برد و او که رحمت فراگیر حق بر او باد کتاب «امثله» در دست مرا به نزد معلمی نابینا برد من او را عصا کش و خدمتکار شدم و او مرا آموزگار. آنگاه نوبت به سیدی از خویشان رسید تا دیگر بخش‌های جامع المقدمات را به من بیاموزد و روز همه روز مرا به باغ خود می‌برد تا قوده‌ای از گیاه و علف فراهم آورم و چون بدین کار می‌پرداختم او نیز درس را شروع می‌کرد آنگاه آن پشته را بر سر من می‌نهاد تا به خانه او برم و چون از علف اثری نمی‌ماند و نوبت به کرم ابریشم و پرورش آن می‌رسید باری از سرو شاخ و برگ درختان توت بر سرم سنگینی می‌کرد اما اجازه

بازگو کردن این امور را با خانواده خود نمی داشتم بارگران سرم را چون پشت تاس و تشت کرد و البته جز من هیچ کس از راز کار با خبر نبود.

سپس از زادگاه خود - قریه صباغیّه «از قراء شط العرب» - به قریه کارون شتافتم تا نزد مردی فاضل «کافیه» را بیاموزم.

روزی در مسجد قریه نشسته بودم که مردی سپید جامه از در در آمد عمامه ای بزرگ که به گنبدی کوچک می مانست بر سر داشت مردم پنداشتند که او دانشمندی بزرگ است به نزدش رفتم و از او در مقوله علم صرف نکته ای پرسیدم جوابی نداشت و به لکنّت زبان افتاد. بدو گفتم تو که نکته ای بدین سادگی نمی دانی چرا دستاری چنین عظیم بر سر بسته ای؟ همگان به خند افتادند و او نیز همان لحظه مسجد را ترک کرد این پیش آمد موجب شد که در فراگیری علم صرف و قواعد آن سخت بکوشم. قریب به یک ماه آنجا ماندم و پس از آن مدتی مدید در قریه شطّ بنی اسد از مردی عالم نکته ها آموختم و چون برادر بزرگم به حویزه رفته بود من نیز با اجازه پدر بدان سو روان شدم و در طول راه و گذار از نیزارها دیدم آنچه دیدم و نیش پشه های از زنبور بزرگ تر به جان خریدم و گرسنگی ها و بی خوابی ها کشیدم تا به برادر رسیدم و با او به محضر استاد شتافتم این استاد نیز ما را به بیگاری کشید هرگاه برای قضای حاجت یا کاری دیگر به کنار شط می رفتیم موظف بودیم دو پاره سنگ یاد و آجر بزرگ از باقی ماندن قلعه ای به نام قلعه ترک با خود بیاوریم و این عمل در هر روز چندین بار تکرار می شد: چون سنگ و آجر فراهم گشت بنیان خانه ای بنیاد نهاد و ما را به کار گل گرفت تا خانه دلخواه ساخته شد با این همه اگر می خواستیم از دست نوشته هایش بر حواشی کتاب یاد داشتی برداریم اجازه نمی داد و ما گهگاه دزدانه بدین کار دست برد

مي زدیم به هر روي در خدمت او بودن غنیمت بود و مایه خشنودي بسیار. بدنیست از خورد و خوراك خویش نیز در حویزه اندکی بازگویم: من و برادر در خانه یکی از بزرگان این شهر اقامت داشتیم بیشتر روزها کار درس و بحث در مدرسه به درازا می کشید و وقتی به خانه می رسیدیم که سفره بر چید شده بود و بناچار تاشب باید منتظر می ماندیم من و همدرم پنهان از یکدیگر پوست خربزه و امثال آن را از خاک بر می گرفتیم و به دندان می کشیدیم روزی سر زده همدیگر را دیدیم و به حال زار یکدیگر خندیدیم و بر آن شدیم تا شرم و حیا را به يك سونهم و پوستهارا بشویم و آشکارا نوش جان کنیم و چنین کردیم.

من بر آن بودم تا کافیّه و شافیّه و نیز الفیّه ابن مالک را از بر کنم اما چراغی در کار نبود از مهتاب مدد می جستم و چون ماه رخ بر می تافت در تاریکی دنیای خویش آموخته ها را تکرار می کردم تا فراموش نشود چه بسا که در جمعی حاضر بودم و آنان به کار خویش مشغول و من سردر میان دوزان و فروبرده حافظه خود را بارور می کردم.

در حویزه یکی از همشهریها را دیدم که قصد رفتن به شیراز داشت مرا نیز هوای این سفر و آن شهر در سرافتاد به اتفاق به جزایر برگشتیم و روزی چند مانند از ماه رمضان را به سر بردیم و آنگاه به قصد بصره به زورقی در نشستیم پس از چند لحظه گمان بردم که پدر چون از کار من آگاه شود زورق را دنبال خواهد کرد از این روجامه از تن برگرفتم و خود را به شط در افکندم. زورق شتابان می رفت و من دستها را به سکان گرفته به سرعت به جلو راندم می شدم سرانجام به بصره رسیدم و به برادر پیوستم سپس هر دو به قصد شیراز از بصره تا اهواز را با کشتی پیمودیم و در بندر حماد پا به خشکی نهادیم. من و برادر از سرِ ناچاری و ناداری يك چهارپا کرایه کردیم تا راه

صعب العبور و کوهستانی اهواز به شیراز را با آن پیمائیم - بدن نیست بدانید که من در آن زمان فقط یازده بهار را پشت سر گذاشته بودم.

سرانجام به شیراز رسیدیم مقصد نهایی ما مدرسه منصوریّه بود و چون فارسی نمی دانستیم رفیق همراه پیش از آن که از ما جدا شود «مدرسه منصوریه می خواهیم» را به ما آموخت و از ما جدا شد و ما از دروازه شهر تا مدرسه منصوریه که فاصله ای طولانی بود این جمله را وارد زبان کردیم و به هر کس می رسیدیم همان را تکرار می کردیم حتی گاه برادر می گفت «مدرسه منصوریّه» و من می گفتم «می خواهیم» سرانجام رسیدیم اما من از فرط خستگی بر آستانه مدرسه نشستم و دیدم که رهگذران چگونه بر حال نزار من رحمت می آورند و دل می سوزانند. دوستی یافتیم که ما را در حجره طلبگی خود پذیرفت و فردای آن روز به حضور استادی به نام شیخ بحرانی برد سلام کردیم و اجازه نشستن یافتیم چون درس پایان گرفت از چند و چون حال و ماجرای ما پرسید و پاسخ شنید بر خاست و مرا به گوشه ای کشید و گوش مرا سخت فشرد و گفت اندیشه سروری اعراب و حب ریاست را از سر بدر کن که این جز اتلاف وقت نیست بکوش تا مردی دانشمند شوی سخنش را آویزه گوش کردم و از مصاحبت با این و آن کناره گرفتم و جز آموختن همه چیز را هیچ انگاشتم شهریه ای اندک که به هیچ عنوان کفاف نمی کرد ما را مقرر کردند و زندگی طلبگی رسماً آغاز شد سختی معشیت گاه موجب می گشت که دست از درس و بحث بشویم و ترک مدرسه و مکتب بگویم. بر هوای نفس چیره گشتم و از طریق نامه نویسی برای این و آن کمک هزینه ای فراهم آوردم. در گرمای تابستان دیگران رخت خواب را شبانگاهان به پشت بام می کشیدند و من در حجره خویش با مطالعه و تمرین و تکرار شب را به روز می

رسانیدم. و اما از خورد و خوراك چه بگویم گاه پاره نانی فراچنگ می آوردم و بر آتش گرسنگی آبی می زدم و البته این نیز به آسانی دست نمی داد چه شبها که با خود می اندیشیدم که آیا در طول روز چیزی خورده ام یا نه گاه خرید روغن چراغ ممکن نمی گشت و بناچار در پناه نور ماه از این سو بدن سومی خریدم دو سالی چنین گذشت و قوت چشمان به ضعف گراید لحظه ای از خواندن باز نایستادم و هر جا استادی سراغ کردم به محضرش شتافتم پس از سه سال آموزش مداوم خود به تألیف و تحشیه دست یا زیدم و بدین نتیجه رسیدم که حضور استاد گر چه بسیار مغتنم و موجب برکت و تیمن و تبرک است اما فهم درس و درك معنی تنها از طریق مطالعه و باز هم مطالعه به دست می آید و بس. به یاد دارم که روزی خبر درگذشت عموها و برخی از خویشان را دریافت داشتیم و درس را وا گذاشتیم و به سوگ نشستیم دگر روز که در خدمت استاد زانوی ادب به زمین زدیم به هیچ عنوان به آغاز درس تن نداد و گفت نفرین خدای بر پدر و مادر من باد اگر درس از سر گیرم آخر چگونه جرأت کردید که يك روز درس را تعطیل کنید؟ چون آنچه را که بر ما رفته بود باز گفتیم گفت: سزاوار آن بود که نخست به درس آموختن می آمدید و آنگاه به سوگ نشستن می پرداختید. وای بر من گمان می برم اگر خبر مرگ پدر هم بشنوید آن روز را نیز از سر درس بر خواهید خاست و آن نخواهید کرد که دیروز! سوگند گران یاد کردیم که چنان روزی هرگز تکرار نخواهد شد تا بالاخره پذیرفت که ما را محروم نگرداند. روزی در محضر این استاد بزرگ شیخ جعفر بحرانی - از اصول فقه چیزی می خواندیم. مسأله ای به میان آمد که نیاز به بحث و فحص بیشتری داشت، شیخ گفت تا فردا مهلت می دهم تا ببیندیشید و اشکال را بر طرف سازید و البته هر کس که از عهد بر آمد او را جایزه ای خواهد بود فردا فرا رسید و



هرکس حاصل تأملات شبانه خویش عرضه داشت شیخ مرا گفت تو نیز آنچه دانی بگویی و چون گفته آمد مرا بر صواب دید و تحسینها کرد و... گفته های دیگران را خطا دانست و خواست تا دریافت خویش را بازگویم و او بر حاشیه کتاب خود بنویسد فرمان بردم و گفت جایزه تو آن است که بردوش فرد فرد هم دوره ای ها سوار شوی و از این سوی مدرسه بدان سوری مرا و دیگران را جز این چاره نبود! نزدیک به نه سال در شیراز ماندم و جز خدا که می داند که از گرسنگی و سختی چها کشیدم چهارشنبه و پنج شنبه را به یاد می آورم که جز آب هیچ نخورده بودم و شب جمعه از فرط گرسنگی دنیا دور سرم می چرخید و چشمانم سیاهی می رفت به بارگاه احمد بن موسی شاه چراغ (ع) رفتم و در کنار مرقد مطهر به حضرتش عرضه داشتم که مهمان توام سیدی از راه رسید و شام مرا فراهم ساخت این همه گفتم این را نیز بگویم که گشت و گذار در گلزارهای جان نواز و مصاحبت یاران همدم و یافتن دوستانی نجیب و دانشمند نعمتی بود که خدای در شیراز مرا ارزانی داشت.

### در آرزوی هوای وطن

به فراخوان پدر و مادر گوش جان سپردیم و به جزایر باز گشتیم از دیدن یکدیگر شادیا کردیم ما را به ازدواج برانگیختند و تن دادیم و بیست روزی ماندیم و دوباره راه شیراز و مدرسه منصوریه را پیش گرفتیم اما ناگهان آتش به جان مدرسه افتاد و ما را قرار ماندن ننماد بناچار راهی اصفهان شدیم و در مدرسه نیم آورد سکنی گزیدیم. و در تنگنای معاش سخت گرفتار آمدیم و هر چه داشتیم حتی تن پوش خود را فروختیم تا اینکه خداوند از سر احسان در خانه علامه مجلسی را بر ما گشود تا سالی

چند آسوده بنامیم و از علم الحدیث هر چه بایست بخوانیم مدّتی را نیز در مدرسه نوین یاد میرزاتقی به تعلیم و تعلّم عمر گذاشتیم اما ضعف چشمان قوّت گرفت داوری پزشکان را نیز شفای در بر نبود از خاطر م به گذشت که درمان واقعی این درد را در عتبات عالیات باید جست هر دو برادر بار سفر برستیم و از طریق کرمانشاه بدان صوب حرکت کردیم از رنج سفر هر چه بگویم کم گفته ام نخست بر آن شدیم تا قبور امامین عسکریّین را در سامراه زیارت کنیم و این توفیق آنگاه دست داد که سادات ناسید آن دیار بر ما دست ستم گشودند و هر چه داشتیم ربودند و با ما آن کردند که مسلمان نشنود، کافر نیند؛ از آتجار روی نیاز به درگاه کاظمین آوردیم و جانی تازه یافتیم و ضریح منور سید الشهداء و یاران باوفای او را با اشک دیدگان شستیم.

من در این سفر به حرم مطهر هریک از ائمّه اطهار که تشرّف می جستم اندکی تربت از بالای سر آن پکان بر می گرفتم در کر بلائی معلّا آن همه را با خاک کی که از پایین پای حسین مظلوم برگرفته بودم آمیختم و به چشمان خویش کشیدم و همان روز چنان اثر کرد که گویی نه آن راهرگز دردی بوده است و نه ضعفی. مولی الموالی نیز ما را به نجف فرا خواند و دستگیری بها کرد تا به یمن وجود او دیدار مجتهدان و عالمان و صاحبان ارزانی داشتند. چند ماهی گذشت و بی آن که دل بخواهد به شهر خویش باز گشتیم و دوباره از طریق شوشتر و دهدشت به اصفهان رفتیم و در همان مدرسه میرزاتقی رحل اقامت افکندیم.

و دریغ که در این شهر دست مرگ ناگهان برادر م را از من در ربود و پس از او مونس من جز غم نبود در دل افکندند که درد دوری و محجوری و تنهایی و حیرانی را باید از شفاخانه رضوی دوا کرده به مشهد مقدّس روی آورد م و پس از بوسیدن آن

عتبه به اصفهان بازگشتم و سرانجام دست تقدیرم به شوشر کشید اینک در این شهرم و تألیف کتاب انوار نعمانیه را در شب سه شنبه بیست و دوم ماه مبارک رمضان سال ۱۰۸۹ هم در این شهر به پایان می برم.

نعمه الله بن عبدالله الحسینی الجزایری خدای را سپاس و پیامبر و خاندان پاکش را درود.

و خداوند کریم از سر لطف و عنایت بر استاد فقید دکتر سید امیر محمود انوار رحمت آورد و بر نیاکان پاک او به ویژه صاحب انوار نعمانیه سایه غفران بگسترده و این بند کمترین را نیز به اجداد طاهرینش ببخشد.

رمضان المبارک ۱۴۳۴ برابر با مرداد ۱۳۹۲

مآخذ:

- ۱- دیوان صائب تبریزی به کوشش محمد قهرمان ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی غزل ۵۴۲۴
- ۲- الانوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری، تبریز، شرکت چاپ بی تاج ۴ ص ۱۹۱
- ۳- همان ج ۱ ص ۲
- ۴- دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی ج هفتم ص ۱۶۲
- ۵- الانوار النعمانیه، پیشین ج ۴ ص ۱۲۱
- ۶- همان ج / صص ۱۴۸ و ۱۴۹
- ۷- همان همان ص ۹۷
- ۸- همان همان ص ۲۰۷
- ۹- همان ج ۲ ص ۶۴



# گفتمان شعر سید امیر محمود انوار

باتکیه برپدید بینامتنی

دکتر علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>

## چکیده

سید امیر محمود انوار از شاعران معاصر ذواللسانین فارسی و عربی ایران است. ذهن وقاد و اشتیاق فراوان او به شعر و ادب باعث شد که از او ان کودکی آثار برجسته فارسی و عربی را به خوبی فرا گیرد و به حافظه قوی خود بسپارد. اشعار مشهور عربی و فارسی و ترجمه و تفسیر قرآن مجید و معارف اسلامی و بهره‌گیری از استادان برجسته به ویژه استاد عبدالله انوار و عبدالحمید بدیع الزماني کردستانی به حادی ذهن و زبان او را در سیطره خود گرفت که در ایام نوجوانی به سرودن اشعار فارسی و عربی روی آورد. ارادت او به خاندان پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام، مضامین اشعار او را به سویی اشعار آیینی کشاند و از این روی می‌توان گفتمان دینی و مذهبی را برای اشعارش برگزید. در میان اشعار او، مدح و منقبت امام حسین (ع) و اصحاب و یاران او که با مضامین عرفانی در هم آمیخته بارزتر است.

---

<sup>۱</sup> استاد دانشگاه تهران.

\* این مقاله برای نخستین بار در بیست و هفتمین شماره مجله علمی-پژوهشی «پژوهش دینی» (ویژه

یادبود استاد دکتر سید امیر محمود انوار) منتشر شده است

کلیدواژه‌ها: سیدامیر محمود انوار، اشعار آیینی، برده‌بوسیری، کعب بن زهیر، امام حسین (ع)، امام سجاد (ع)، استقبال، معارضه.

## مقدمه

سیدامیر محمود انوار (۱۳۲۴-۱۳۹۱ ش) فرزند سید محمد حسین انوار شیرازی و از نوادگان علامه محدث آقا سید نعمت الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ق) است. لقب *انوار* برگرفته از «انوار النعمانیه» است که یکی از آثار سید نعمت الله جزایری است.

شادروان سیدامیر محمود انوار در ۲۵ آبان ۱۳۲۴ شمسی در خاندان نامدار و فرهیخته انوار در تهران چشم به جهان گشود و از او ان کودکی تحت تعلیم پدرش - سید محمد حسین انوار - که خود از مترجمان قرآن کریم و شاعر شیرین گفتاری بود قرار گرفت. از سویی دیگر در دامن مادری هنرمند و خوشنویس - سید اشرف السادات انوار - درس ادب و فرهنگ و اخلاق را به خوبی فرا گرفت.

قرینه و استعداد فطری و حافظه قوی او باعث شد که تاده سالگی بیشتر مقدمات ادب و اشعار شاعران برجسته فارسی و عربی و برخی سوره و آیات قرآنی به صورت شفاهی که سنت خانوادگی او بوده به خوبی حفظ کند. علاقه و بروز استعداد های نهفته و کجکاوی او، وی را به حضور در مجالس ادبی و فرهنگی و عرفانی کشاند و از محضر استادان و ادیبان بنام بهره‌های فراوانی برد که در تکوین شخصیت علمی و ادبی او تا پایان عمر بسیار مؤثر افتاد.

علوم نقلی و عقلی به ویژه حکمت و عرفان و تفسیر را از محضر استاد عبدالله انوار و حکیم محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای با اشتیاق فراوان و به مداومت

آموخت و در ادب عرب بایستن به کلاس استاد عبد الحمید بدیع الزماني کردستانی ذوق و حافظه سرشار خود را به منصفه ظهور رسانید و مورد تجید و تقدیر استاد واقع شد. وی هر چند دروس رسمي را در دانشگاه نزد سایر استادان معروف آموخت اما رشد شخصیت ادبی، عرفانی و عربی او در گرو بهره‌های فراوانی می‌دانست که از دو استاد یاد شده کسب کرده بود.

وی علاوه بر داشتن برخی از امور اجرایی در دانشگاه تهران، منجمله سردبیری مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی به مدت سی سال صاحب تألیفات ارزنده‌ای است: کتاب‌های ایوان مدائن از دیدگاه مجتري و خاقانی، سعدی و ممتنّی، سفینه حافظ، به یاد خوزستان، اشعار حکیم ابوالعارف از جمله آنهاست و کتاب‌های دیگری تألیف کرده‌اند که در دست چاپ است.

وی قصاید متعددی در توحید و معارف اسلامی و نعت پیامبر (ص) و خاندان او سروده است که مجموعه آن اشعار دیوان او را تشکیل خواهد داد.

تخلص وی در اشعار بیشتر *انوار* است و گاهی آن را با *امیر* و *محمود* که نام کوچک اوست همراه کرده و صنعت ایهام تناسب ایجاد می‌کند:

امیر کشور دل باش و زاده *انوار*      غلام همت عباس و زاده طاهّا  
(انوار عشق، ۳۶)

گفت محمود این قصیده ناب چون نقد ثمین      سفت *انوار* ادب درهای اشعار دري  
(انوار عشق، ۳۶)

آری *انوار* خدا از رخ یاران حسین      کیمیا نیست که دل زان همه زرباید کرد  
(همان، ۴۶)

از ویژگی‌های دیگر انوار آن است که عناوین کتب و مقالات و خطبه‌های آغازین را به صورت مستجع فراهم می‌آورد:

مثل: «الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه الی الحضرة النبویه والذروه العلویه»، «دره انواری در برابر برده بوصیری»، «سبحان ذی الملک والملکوت، سبحان ذی الجود والجبروت، سبحان من سقی محبتی جماله شراب الالهوت و علی العارفين کأساً دهاقاً من خمر الههوت»، «انوار مهريار و باده عشق نگار» و...

برای ورود به مسأله اصلي و تحليل اشعار/انوار، تعريف چند اصطلاح ضروري مي‌نماید:

گفتمان (discourse):

گفتمان شکلي از کاربرد گفت و گوهاست. اما به صورت کلي تربدين معناست که در گفتمان تنها معنای ظاهري مطرح شده در گفت و گو نقش ندارد، بلکه شرایط زمانی و مکانی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به طور پنهان مدنظر قرار می‌دهد. (میرفخرایی، ۷).

«گفتمان محصول ارتباط و تعامل مباشران گفت و گو در بافتی اجتماعی و فرهنگی است و یا گفتمان، عمل گفته یا کنش، در مقابل محصول گفته که باز نمای ساخت صوري گفتمان می‌باشد.» (یار محمدی، ۱).

«گفتمان مجموعه‌ای از تولیدات فکری با هدف رساندن آن به خواننده است که از طریق متون نوشتاری، شنیداری و دیداری بیان می‌شود و این افکار، دیدگاه کلي و جزئی از مسأله‌ای را به ما می‌دهد. بنابراین گفتمان عملیاتی است ارتباطی که



بین فرستنده متن (فاعل نویسا) و گیرنده پیام متن (فاعل خوانا) جریان می یابد و شکل می گیرد.» (نصیحت، ۴۸).

و نیز در تعریف گفتمان آمده است: «اصطلاح قابل ارتجاع در زبان شناسی است اغلب به معنی توالی های زبانی فراتر از جمله در گفتار و نوشتار است. جنبه ممیز گفتمان در عین حال آن است که بر پویایی ارتباطی زبان تأکید می ورزد. به این معنی تحلیل گفتمان یعنی بررسی تمام مؤلفه هایی که بخشی از کنش ارتباطی را تشکیل می دهند.» (داد، سیما، ۴۰۸)

با توجه به گفتمان کلوی کمتر به تقسیم بندی گفتمان و انواع آن پرداخته شده است. اما با توجه به اینکه گفتمان را مجموعه ای از عبارت های وابسته به یک نظام معین می دانند، می توان گفتمان را در ۹ مقوله تقسیم کرد و بر حسب پیچیدگی، عمق و دایره شمولیت به ترتیب زیر آورد:

۱- گفتمان دینی، ۲- گفتمان فلسفی، ۳- گفتمان اخلاقی، ۴- گفتمان قانونی، ۵- گفتمان تاریخی، ۶- گفتمان سیاسی- اجتماعی، ۷- گفتمان تبلیغاتی- اطلاعاتی، ۸- گفتمان علمی- منطقی ۹- گفتمان ادبی و هنری.

گفتمان ادبی- هنری را می توان این گونه تعریف کرد: «گفتمانی است که آثار ادبی و هنری را به منظوریان زیبایی ها، تصویرگری ها و روش های آن و قدرت تأثیر گذاری بر گیرنده (خواننده) و برانگیختن احساس و میزبان ابداع و نوآوری آن ها از جانب ادیب و هنرمند تحلیل می کند. گفتمانی است که بین ذات ادب و موضوع آن، بین نگرش ادیب و هنرمند و واقعیتی که آن را به تصویر می کشد، ارتباط برقرار

می‌کند. زیرا حقیقت در گفتمان ادبی در زیبایی، یعنی سطح وجدانی و احساس نهفته است.» (نصیحت، ۴۹).

تحلیل گفتمان (Discourse analysis) که در زبان فارسی به «سخن‌کاوی» و «تحلیل کلام و گفتار» معادل سازی شده است از بدو پیدایش همواره در صدد بوده است تا نشان دهد که هیچ متن یا نوشتاری بی طرف نیست، بلکه به موقعیتی خاص وابسته است و این امر ممکن است کاملاً ناآگانه یا غیر عامدانه باشد. پس هدف تحلیل گفتمان معطوف به جمع آوری اطلاعات و جواب‌های دقیق و واضح نیست بلکه هدف آن روشن ساختن هیجانات و سیاست‌هایی است که شامل بحث علیه یک روش تحقیقی خاص قضیه یا ارزش است.

اصطلاح گفتمان‌کاوی برای یک مجموعه هماهنگ از اقدامات روشمند تحلیل متن است که ساخت کلی پنهان در متن و مظاهر خارجی آن را تحلیل می‌کند و می‌توان ریشه آن را در دور و ویکر د بزرگ یعنی «رویکرد زبانی» و «رویکرد ساختاری» یافت... (همانجا، ۵۱).

## محورهای گفتمان‌کاوی شعر:

### ۱- زبان

گفتمان شعر گفتمانی است که با تغییر زبان روزمره به وجود می‌آید و شکلو فسکی آن را آشنایی زدایی (Defamiliarization) نامیده است. (احمدی، ۱۳۸۰، ۴۷). زبان برای بشر ابزاری برای انتقال پیام‌های نهفته درون است. وسیله‌ای برای ابراز

اندیشه. زبان برخاسته از تماشا و نگاه افسان به هستی است و چون افسان هانظرات گوناگونی دارند، پس تفکرات متفاوتی شکل می گیرد.

## ۲- تصویرپردازی

تصویرپردازی ارائه تجربیات حسی است که از طریق زبان بیان می شود. تصویر حلقه زدن دو چیز از دو دنیای متفاوت است به وسیله کلمات در یک نقطه معین (براهنی، ۱/ ۷۴) و «قدرت تصویرسازی، مهم ترین قسمت قدرت تخیل است.» (همانجا).

## ۳- تجربه بشری

اظهار این تجربه، هدف اصلی و غایت تجربه زبانی است که تبیین آن در گفتمان کوی شعری از اهمیت خطیری برخوردار است و همان بافت موقعیتی گفتمان است که شرایط سیاسی و فرهنگی را در بر می گیرد. منظور از تجربه بشری در اینجا همه افکار، قضایا، موضع گیری ها و نگرش های فردی و اجتماعی است که در مضمون و محتوای شعر موجود است و بیان آن به مثابه یک تجربه هنری، وابستگی کامل به توان دلالتی، بیانی، تصویری و موسیقایی زبان دارد. (نصیحت، ۶۲)

## ۴- بینامتنی (intertextuality)

یکی از موضوعاتی که در گفتمان کوی شعر مورد بررسی و کنکاش قرار می گیرد بینامتنی است که تجربه بشری و استفاده آگانه یا ناخود آگاه شاعر یا

نویسنده از دیگر متون ادبی، فلسفی، تاریخی و... پیش یا همزمان با خود برمی‌گردد. (همانجا، ۶۲) به اعتقاد کریستوا هر متن از همان آغاز در قلمرو و قدرت پیش گفته‌ها و متون پیشین است. او باور دارد که هیچ مؤلفی به یاری ذهن اصیل خود به آفرینش هنری دست نمی‌زند بلکه هر اثر و آگوه‌ای از مراکز شناخته و ناشناخته فرهنگ است. (احمدی، ۳۲۶)

و در تعریف اصطلاح بینامتنیت گفته‌اند: «این اصطلاح که توسط جولیا کریستوا استفاده می‌شود به معنی شیوه‌های متعددی است که هر متن ادبی به واسطه آنها به طور تفکیک‌ناپذیری با سایر متون‌ها از رهگذر نقل قول‌های آشکار و پنهان یا تلمیحات با جذب مؤلفه‌های صوری و ملموس از متون‌های پیش از خود و یا به لحاظ مشارکت اجتناب‌ناپذیر در ذخیره مشترک سنن و شیوه‌های زبانشناسیک و ادبی تداخل می‌یابند. در نتیجه‌گیری کریستوا/ بنا بر این هر متنی در حقیقت یک بینامتن (intertext) یعنی جایگاهی است از تلاقی متون‌های بیشمار دیگر حتی متون‌هایی که در آینده نوشته خواهند شد.» (داد، سیما، ۴-۴۲۳) بر اساس تعاریف فوق بوطیقای شعر محمود/انوار متکی است به آموخته‌های خود از اوان کودکی که بیشترین تأثیر را از شاعران بزرگ فارسی و عربی دریافت کرده بود. این تأثیرپذیری هاطبق تعریف بینامتنی بیشتر آگاهانه بوده است چنانکه خود در مواضع مختلف بدانها اشارت کرده است.

آیات مبارکات قرآن کریم و احادیث نبوی و... که در ادامه مقاله بدانها اشاره می‌شود و جایگاهی خاص در ذهن و زبان/انوار داشته جلوه ویژه‌ای در بوطیقا و ساختار شعر او داشته است و از این رو گفتمان شعر او از نوع گفتمان دینی (گفتمان آئینی)

است. وی در سر آغاز کتاب سعدی و متنبی به دوره‌های مختلف شعر عرب اشاره می‌کند و آنها را به (۱) اشعار دوره جاهلی (۲) اشعار دوره مخضرم و (۳) اشعار دوره اسلامی تقسیم می‌کند و با تسلطی که در این حوزه‌ها دارد نمونه‌هایی ذکر می‌کند و شرح حال کوتاه و نقد مختصری از آنها را به دست می‌دهد.

از دوره جاهلی (از آغاز تا ظهور اسلام یعنی ۶۲۲ م.) به شاعرانی چون مهلهل و شنفری و تأبط شرأ و از شاعران مخضرم (میان دو عصر جاهلی و اسلامی) به امرء القیس، ولید و عنتره و حسان بن ثابت، نابغه و کعب بن زهیر و شاعران دوره اسلامی به فرزدق، کمیت و متنبی اشاره دارد و آشکار است که صور خیال و شیوه بیان آنها تا حد زیادی در ساختار شعر *انوار* به ویژه سرایش اشعار عربی اش مؤثر بوده است (انوار، سعدی و متنبی، ۱۳۸۰، ۱۶-۱).

استاد عبدالله انوار این تأثیر را بر روی اشعار عربی *انوار* به حدی می‌داند که می‌تواند با اشعار شاعران آن روزگار پهلوزند: «او (انوار) که در زبان و ادبیات عرب به درجه استادی رسیده بود چنان بر بن زبان قدرت داشت که اشعار سروده شمل او به زبان عربی که اکنون در نوشته‌های ادبی کشورهای عرب در دست است آن سان از پختگی و ژرفایی بانصیب است که با گفته‌های شاعران مخته‌گوی قرن سوم و چهارم هجری عربان همسری می‌کند» (انوار عشق، مقدمه).

اکنون به عوامل مؤثری که در گفتمان شعری *انوار* مؤثر بوده است اشاره می‌شود. *انوار* در مقدمه کتاب «ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بختری و خاقانی» به برخی از این تأثیر هانگه‌های گذرا دارد. او در سال ۱۳۴۰ ش در سن ۱۸ سالگی به حلقه درس استاد بدیع الزماني می‌پیوندد. بسیاری از قصاید عرب که

توسط استاد ارائه می شود او در مکتب پدرش -سید محمد حسین انوار- فرا گرفته و ترجمه منظوم آنها را با اتکاء به نیروی حافظه و باشوری خاص نزد استاد می خواند و مورد توجه و تحسین او واقع می شود. از این رومی توان یکی از عوامل مهم در ذهن و زبان انوار ترجمه های منظوم قرآن توسط پدرش بر شمرده که به ذکر یکی از موارد بسند می شود: ترجمه منظوم «سوره والعصر»... در کارگاه اندیشه سید محمد حسین انوار بدین گونه نقش می بندد:

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| به عصر درخشان احمد قسم         | بدان روشنی بخش سرمه قسم       |
| به هنگام سوگند که انسان به جان | زیانکار و خوار است در دو جهان |
| جز آنکه ایمان خود استوار       | نهادند بر ذات پروردگار        |
| به هر کار خیر و نیکویی کنند    | خدا خواهی و خیر جویی کنند     |
| به کار نیکو از ره دین روند     | شکیبا و حقگویی و حق بین شوند  |

از دیگر عوامل تأثیر گذار در اشعار انوار ترجمه های منظوم اشعار معروف عربی پدر اوست. وی تائیه ابن ابیاری را که با شعر:

علو فی الحیاة و فی الماتِ      لحق انت احدي المعجزات...

شروع می شود بدین گونه به نظم فارسی در آورده است:

|                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| بلند اندر حیات و در ماتی   | بلند اختر یکی از معجزاتی       |
| به گردت خلق انبوه ایستاده  | چنین ماند که در بذل صلاتی      |
| و یا همچون خطیبی توبه منبر | به پیش صف مهتای صلاتی          |
| زمین بدتنگ بهر پیکرتو      | از این رو بر فلک بعد از وفا تی |

شدي بر مرکبي کز پيش بر شد      جوزيد بن علي نیکو صفاتي...

و نیز عینیه ابن سینا را به صورت زیر به نظم فارسی در آورده است:

هبطت اليك من المحل الارفع      ورقاء ذات تعزز وتمنع  
محبوبه عن كل مقله عارف      وهي التي سمرت ولم تتبرقع

\*\*\*

شد طایر فرخنده ای از آسمان      در جسم تو بگزید جا و گشت جان  
پوشید شد از چشم هر بیننده ای      گرچه بود او آشکارا و عیان

قصید میمیه فرزدق که مورد تدریس استاد واقع شد نیز پیش از این توسط پدرش  
به نظم فارسی در آمده بود:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته      والبيت يعرفه والحل والحرم  
بطح امر این وجود شناسد به هر قدم      هم کعبه می شناسد و هم حل و هم حرم

و استاد چون این استعداد را در انوار می بیند، پیشنهاد می کند تا قصید معروف  
سینیه بحتری را شرح و تفسیر کرده و به نظم فارسی در آورد که در ادامه مقاله بدان  
اشاره می شود. آیات مبارکات قرآنی و احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السلام و  
معارف اسلامی در ساختار شعر انوار و ذهن و زبان او بسیار مؤثر بوده است که به  
صورت کوتاه نمونه هایی از آن که در شعر «گلبانگ حق» آمده است ذکر می شود.

ترکیبات «ارسلنا»، «اسري»، «مهبط سینا»، «شاه اودانی»، «سرّما اوحی» و... برگرفته از کلام الله مجید و تلمیحاتی به قصص قرآنی است.

|                             |                                  |
|-----------------------------|----------------------------------|
| باگوش دل آوای ارسلنا شنیدیم | این نغمه از نای جهان آرا شنیدیم  |
| ماقدسیان درگه اعلای سجان    | پیمان حق با آن شه/سری شنیدیم     |
| تکبیر قدوسی موسی حقیقت      | در کعبه دل مهبط سینا شنیدیم      |
| از ساقی کوثر امین درگه حق   | اسرار قرآن، سرّما اوحی شنیدیم... |

(انوار عشق، ۲۶-۲۵)

و از این دست تجلیات قرآنی و روایی در غالب اشعار انوار حضور فراوان دارد. معارضه و استقبال از اشعار معروف عرب از موارد دیگری است که در تکوین و تکمیل اشعار عربی او تأثیر فراوان داشته است و سروده‌های او خود یکی از شاهکارها و ابتکارات فارسی محسوب می‌شود:

۱- معارضه با قصیده معروف کعب بن زهیر به زبان عربی. قصیده «بانت سعاد» که کعب برای جبران خطای خود به پیشگاه پیامبر اکرم (ص) تقدیم می‌کند و مورد عفو حضرت ختمی مرتبت واقع می‌شود یکی از آنهاست. این قصیده که بابت:

«بانت سعاد فقلبي اليوم متبول»      متیم اثرها لم یفد مکبول  
و ما سعاد غداه البین اذ رحلوا      الا اغنّ غمیض الطرف مکحول

شروع می‌شود که در آن کعب با پرداختن به تشبیهی مفصل که از لوازم قصیده پردازی است، مقدمه قصیده را گسترده و پردامنه می‌کند و به سعاد که از معاشیق شعر عرب است اشاره می‌کند تا به موضوع اصلی که تقاضای گذشت از پیامبر دارد گریزمی‌زند:



أُنَبِّئُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولٌ...

انوار در قصیدہ ای بہ زبان تازی بہ معارضہ اومی پردازد و ضمنی اہمیت شہر دن معاشیق مجازی مثل «سعاد»، «لیلی» و «سلمی» و... بہ معشوق اصلی کہ پیامبر اکرم (ص) است روی می آورد و تمام معاشیق مجازی را در برابر مقام پیامبر ناچیز می شمرد و آنگاہ قصید را با نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح و منقبت امام علی (ع) و امام حسن و امام حسین علیہما السلام و فرزند ان آنها بہ پایان می برد.

این قصید «الدرہ الانوار یہ فی معارضہ البردہ الکعبیہ الی الحضرة النبویہ و الذر وہ العلویہ» نامید و شامل ۳۹ بیت است:

|                                                |                                                 |
|------------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| وَبِالنَّبِيِّ وَبِالْإِسْلَامِ مَكْبُولٌ      | بِاللَّهِ مَعْتَصِمِي وَالْقَلْبَ مَتَبُولٌ     |
| وَبِالْوَصَايَةِ حَبْلُ الْحَبِّ مَوْصُولٌ     | وَبِالْهُدَايَةِ وَالْإِطْهَارِ مَعْتَصِمِي     |
| قَلْبِي بِحُبِّ رَسُولِ اللَّهِ مَشْغُولٌ...   | وَلَا سَعَادَ وَلَا لَيْلِي تَكْلَفْنِي         |
| مَا جَاءَ قَرْنٌ لَهُ إِلَّا وَمَجْدُولٌ       | غَضَنْفَرٌ حِيدَرٌ ضَرْغَامٌ قَسُورُهُ          |
| بَيْضٌ صَوَارِمٌ قَطَاعُ مَصَاقِيلُ...         | هُوَ الْكَمِّيُّ لَهُ سَمَرَاءُ نَافِذُهُ       |
| كَمَا الْحَسَنِ لِكُلِّ النَّاسِ مَقْبُولٌ     | إِنَّ الْحَسَنَ بَعْدَ قَدْ جَاءَ نُورُهُ دِي   |
| بِالطَّفِ مَنْ قَدْ بِالْكَفْرِ مَقْتُولٌ      | إِنَّ الْحَسِينَ مَصْبَاحُ الْهُدَايَةِ قَدْ    |
| نُورُ الْهُدَايَةِ فِي الْإِفَاقِ مَحْمُولٌ    | إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَهُمْ |
| عَلَى الْوُجُودِ وَقَوْلُ اللَّهِ مَفْعُولٌ... | وَإِنَّ أَنْوَارَ ذَاتِ الْحَقِّ قَدْ شَرِقَتْ  |

۲- استقبال از قصیده عرفانی ابن فارض که با این بیت آغاز می شود:

شرینا علی ذکر الحییب مدامه      سکرنا بهامن قبل ان یخلق الکرم  
لها البدر کأس وهی شمس یندیرها      وهلالٌ وکمیدوا اذا من زجت نجم  
(انوار. مجله دانشکده، شماره ۱۲۰-۱۱۹، ص ۱-۳)

به گونه ای زیبا و ابتکاری ضمن درج مفاهیم عرفانی در آن به صورت زیر به نظم فارسی در آورده است و ساقی کوثر و خاندان عصمت و طهارت و واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و یاران او... در آن ستوده و شرح کرده است. این قصیده مشتمل بر ۹۰ بیت می شود. وی این قصیده را با عنوان «باده جان بانوای عشق» شرح و تفسیر منظوم بر خمریه عرفانیه فارضیه معرفی کرده است:

نوشیده ام باده جان بانوای عشق      بی دست و کام بالب قالوا بلای عشق  
مست از مدام عشق ز جام رخ حبیب      گشتم پیش خلقت رز با صلا ی عشق  
زان می که جام ماه تمامست و خود چو شمس      ساقی هلال و انجم آن در سهای عشق  
زان باده ای که ساقی آن دست حیدراست      از حوض و کوثر ازل و لا فتای عشق...  
آمد به کربلا شه کشور گشای عشق      شد جلوه گاه حسن ازل کربلای عشق  
از قبه مبارک ایوان کربلا      سازد مهندس ازل اول بنای عشق...  
(انوار عشق، ۵۳)

۳- انوار در برابر قصیده برده بوصیری که از شاهکارهای شعر عرب است منظومه ای ۵۲ بیتی سروده و آن را «درّه انواری در برابر برده بوصیری» نامیده است. محتوای این منظومه در ستودن مقام پیامبری و رهبری است.

شعر بوصیری با این ابیات آغاز می شود و شامل ۱۶۱ بیت است:

أمن تذکر جیرانِ بذی سلم      مزجت دمعاً جری من مقله بدم

ام هبت الريح من تلقاء كاظمه  
 واومض البرق في الظلماء من اضم...  
 آیا از یاد کردن همسایگان که در وادی ذی سلم اند آمیختی اشک را که روان شد  
 از چشمه به خون؟ یا وزید بادی از جانب کاظمه و درخشید برق در تاریکی شب از  
 اضم؟ (محدث، علی، شرح قصید برده، ۱۳۶۱، ص ۲۷-۲۶). «انوار آن را به صورت  
 زیر به نظم فارسی شرح و تفسیر می کند:

بر یاد یاران سربه سر بر لاله در افشاندن ای  
 جامی ز مل پر کرده ای، برگل چو خور افشاندن ای  
 بر یاد دشت ذی سلم، منزل گه لیلائی من  
 دل را تو بجنون کرده ای از دیدن در افشاندن ای  
 بنگر که نور ماه من، سر برزد از غار حرا  
 تایید بردشت صفا، نور جبین مصطفی  
 جبریل در دادگاه او استاده بر فرمان او  
 خیل ملائک صف زده از ارض تا قلب سماء...  
 گفتا هر آن کس را که من سرور بدم اندر ز من  
 سرور علی باشد چو من رفتم از این دار فنا  
 من شهر علم سرمد و وحی الهی بریدم  
 باب مدینه علم من باشد علی مرتضی  
 آری غدیر آمد دل آینه اهل هدی  
 تاجلوه گرساز دهمی فضل علی مرتضی  
 تادست حیدر گیر دی دست رسول مصطفی  
 گفتا که نک رهبر علی و ان ساقی کوثر علی  
 در بدر و در رزم احد صفر علی حیدر علی  
 انوار حق را بی گمان از نورشان بینی عیان  
 بنگر که نور احمدی، سر برزد از ایران همی

(نک، انوار، مجله دانشکده ادبیات، شماره ۱۱۴-۱۱۳، ص ۱۲-۱۱)

استعداد و ذوق سرشار انوار در زبان تازی و پارسی باعث شد که بدیع الزمانی،  
 تحلیل و ترجمه و مقایسه قصید سیئیه بحتری و ایوان مدائن خاقانی را به وی پیشنهاد کند  
 و او با علاقه فراوان این توصیه را می پذیرد که اکنون حاصل آن تحقیق با عنوان «ایوان

مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بختري و خاقاني» از سوي انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده است.

وي در مقدمه كتاب مي نويسد «كه قصيد بختري را در بحر متقارب به نظم فارسي در آوردم و شمه اي از تاريخ اسلام را كه در سينيه نيامد بود بدان افزودم». ضمن تحقيق در اين زمينه متوجه شدم كه اين قصيد قبلاً توسط دكتر حيرى با استادي تمام آن را در بحر رمل ترجمه منظوم نموده است و در مجله يغما شماره ششم سال پانزدهم به چاپ رسيده است.

صنّت نفسي عمائدنّس نفسي      و ترفعت عن جدّا كلّ جسّ  
و تماسكت حين زعزعني الدّ      زالتماساً لّتعسي و نكسي

دكتر حيرى:

خويش راز آلودگي هاي جهان كردم بري      وز همه جاه و مقام دهر جستم برتري  
سرنياوردم فرود و راست ماندم استوار      خواست هم زمانم زبون سازد سپهر چزي  
(انوار، ايوان مدائن، ۱۳۸۳، دوز)

چنانكه اشاره شد/ انوار اين قصيد را در بحر متقارب به نظم فارسي در آورده و ضمن تجزيه و تركيب اشعار و افزودن ابياتي از تاريخ اسلام با شعر خاقاني سنجيد است. نمونه را چند بيتي از ابيات آغازين ذكر مي شود:

روان از پليدي نگه داشتم      نهال كرم را به دل كاشتم  
قدمردمي را برافراشتم      دل از جود هر پست برداشتم  
چو طوفان به پا خاست تا سرنگون      بسازدم را هر دمى گونه گون  
شدم پيش باد حوادث چو كوه      چه كوهي كز و چرخ آيد ستوه

کشید ستیغش به چرخ برین      شد بر فلک از درون زمین  
ز تہ مانند آب عمرم هنوز      مرا جرعه هامانند با آہ وسوز  
دریغافروشنند روزگار      کند کم فروشی و حالم فگار  
دگر هیچ هیچ از زمانہ مخواه      کہ دوران ہمہ درد ورنج است و آہ  
چہ برخاک تیرہ چہ بر تخت و گاہ      چہ در بند یا خود امیر سپاہ  
بہ زیر آورد چرخ گاہ ترا      پر اکند دارد سپاہ ترا...  
(ہمان، ۲۴)

و در پایان بہ این چند بیت چامہ خود را بہ پایان می برد:

تو ای دوست کین چامہ را خواند ای      سمند تفکر بر آن راند ای  
بدین بیت ختم قصیدت شد دست      مرا فیض یزدان بداد دست دست  
کہ سینتہ را ترجمانی کنم      بہ شعر در ی ترجمانی کنم  
یکی شعر نغراست از بحر ی      سر شاعران گرہمی بشمری...  
(ہمان، ۳۳)

از آثار دیگر انوار تألیف کتاب «سعدی و متنبی» است کہ داوری میان دو شاعر نامی پارسی و تازی است. محتوای کلی کلام انوار در این کتاب آن است کہ برخلاف آنچه کہ می گویند سعدی بیشتر مضامین خود را از متنبی اخذ کردہ است خاطر نشان می سازد کہ گاهی تقلید محض است و گاهی شاعر آن مضامین را از دیگری می گیرد و در کار گاہ خیال خود بہ گونه ای آن را طراحي می کند کہ تبدیل بہ ہنری بدیع می شود. وی حافظ را مثل می زند کہ بسیاری از مضامین و الفاظ و ترکیبات را از شاعران بزرگانی چون سعدی و مولوی و... اقتباس می کند اما در کار گاہ خیال و گلستان

خیال خود نقش بوقلمونی یافته و در کسوتی هنری و جذاب متجلی شده و این هنر فاخر و بدیع از حافظ به جا مانده و در حافظه فرهنگی این مرز و بوم ماندگار شده است. «باری در این جاسر آن ندارم تا بی جهت به مقایسه افکار سعدی و منتبّی پردازم و تألیف کتاب‌هایی چون (منتبّی و سعدی) گرچه از نظر تحقیق دارای ارزش است که اهمیت بدانم بلکه بر آنم داشت تا این نکته را روشن کنم که ورود بعضی از مضامین شعر عرب بخصوص مضامین شعر منتبّی در اشعار سعدی نه تنها بر ضعف سعدی دلالت نمی‌کند بلکه بالعکس بر قدرت او می‌افزاید و وسعت معلومات و نیروی استفاده او را از فرهنگ گذشته می‌رساند چه هر شاعری را باید از دو جنبه بررسی کرد. نخست از این رو که از معلومات و افکار و ذوق گذشتگان استفاده کرده است و او از آنهاست، دیگر از نظر خود او و شخصیت ذاتی اش در ادب که در اینجا دیگر خود و خویشتن اوست مثلاً حافظ از یک نظر سعدی و مولوی و شاعران پیشین است و از نظر دیگر دارای وجه تمایزی که با آن حافظ گشته است.» (انوار، سعدی و منتبّی، ۲۶-۲۷).

چنانکه پیشتر اشاره شد غالب اشعار انوار مربوط به گفتمان دینی و اشعار آیینی است. آیات قرآن کریم و معارف اسلامی و نعت پیامبر اکرم و مدح و منقبت ائمه اظهر علیهم السلام محتوای کلی اشعار او را تشکیل می‌دهد و در این میان بیشترین حجم اشعار او مربوط به محترم و قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا و خطبه‌های حضرت زینب (س) و امام زین العابدین (ع) و... است شعر «گلبنگ حق» در نعت حضرت ختمی مرتبت که بایست:

با گوش دل آوای ارسلنا شنیدیم      این نغمه از نای جهان آرا شنیدیم  
(انوار عشق، ۲۵)

شروع می شود، در ادامه قصیده به منقبت و مدح تمامی ائمه اطهار می پردازد:

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| آن جاکه جبریل امین شهر بریزد   | نام علی عالی شنیدیم                |
| بانگ حق از حیدر شهنشاه امیران  | در کعبه عشق خدا بطحاشنیدیم         |
| بانگ انا الحق از لب شاه شهیدان | در کر بلا زان خسرو شنیدیم          |
| از سید سجاد آوای حقیقت         | در راه شام از کوه و از صحرا شنیدیم |
| گفتار باقر، آن امیر ملک دانش   | جان بخش و دانای عیسی شنیدیم        |
| آوای شور انگیزشهای مناجات      | از صادق آن ماه جهان آرا شنیدیم     |
| آن بانگ یارب یارب شبهای اندوه  | در سجن غم از کاظم موسی شنیدیم      |
| فررضا آن شاه اقلیم امامت       | ماه عرب مهر فلک پیماشنیدیم         |
| مدح نقی متقی را از ملائک       | باسج اسم ربک الاعلی شنیدیم         |
| از مصدر خیر البشر پیغمبر حق    | وصف تقی آن تالی یحیی شنیدیم        |
| فعل امام عسکری با خیل اعدا     | و ان معجزات چون ید بیضاشنیدیم      |
| نک هادی مهدی حق جوست قائم      | این مژده را از ربی الاعلی شنیدیم   |

(همان، ۲۷-۲۶)

انوار در قصاید و اشعار جداگانه ای به مدح حضرت فاطمه (س) امام حسن، امام حسین، امام رضا، امام جعفر صادق و... علیهم السلام پرداخته است. شور و اشتیاق و ارادت فراوان/انوار به امام حسین (ع) و اصحاب و یارانش و ذکر مرثیه آنها بیش از هر چیز ذهن و زبان او را تحت تأثیر قرار داده است.

شورشی افکنده‌ای در کشور دل یا حسین کرده‌ای کار دل از عشق مشکل یا حسین  
(همان، ۵۲-۵۱)

وی در منظومه «ساقی ساغر دوش» که در شهادت امام حسین (ع) سروده و با  
ایات:

شوق را قافله سالار منم عشق را نقطه پرگار منم  
شو قم از بهر سمن بویان نیست دل من عاشق مهر و یان نیست...  
آغاز می‌شود، بالهام از فرموده امام حسین (ع) که در روز عاشورا به دشمنان  
اسلام و انسان خطاب کرد: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی»  
ادامه می‌دهد:

گر که بر پا نشود دین نبی جز به قتل من و اولاد علی  
تیغ‌ها را به سرم‌ها بزنید تیرو خنجر به بر ما بزنید  
تا که خونی ز گلوی اصغر وز سر و روی جوانم اکبر  
یا که اشکی زد و چشم زینب ریخته بر رخ زرد و بر لب  
پای این سرو خیمه ریزد هچنان تی ز پابر خیمه  
باز محمود شود رونق او تابد / نور خدا از سر و رو  
(همان، ۵۰-۴۷)

از اشعار دیگری که در رثای امام حسین (ع) و یاران او سروده است:  
بر در می‌کند عشق گذر باید کرد نزد استاد ازل کسب هنر باید کرد  
(همان، ۵۰-۴۷)



سلطان عشق خیمه به صحرائ جان زدست      از غم شراره ها به دل انس و جان زدست...

(همان، ۴۴-۳۸)

محرماتویا و صلاي عشق و وفا      بزن دوباره بر این عاشقان بی پروا...

(همان، ۳۶-۳۵)

انوار در غزلی که به پیشگاه مقدس امام حسن (ع) تقدیم داشته است، علاوه بر صورخیالی که در ادب فارسی رایج و معمول بوده است و در آن چهره معشوق را به باغ و گلستان تشبیه می کرده اند با ابتکار ویژه ای تصویر آفرینی می کند و جلوه ای خاص بدان می بخشد که در ادب فارسی که سابقه است:

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| شورش زنگی زلف توبه هر سوي افتاد      | فتنه برخاست چو طراحي نرگس کردی       |
| گیروداری به وجود آمد و در کوي افتاد  | تا سپر ساخت رخت دید برابر و ی تو     |
| مرغ دل را زد و در حاشیه جوي افتاد    | تا که تیر مژه از شست و آب روی تو جست |
| باغ رخسار تو رنگین شد و خوشبوي افتاد | نرگس و لاله و سنبل چوبه هم بنشستند   |
| بلبلت نغمه سرا مست سخنگوی افتاد      | سنبلت چون قدح لاله به نرگس می داد    |

(همان، ۳۳)

ترجمه منظوم خطبه حضرت زینب (س) در مجلس یزید نیز از آثاری است که /انوار از خود به یادگار گذاشته است. خطبه حضرت زینب با این فراز آغاز می شود: «فقامت زینب بنت علی -علیه السلام- وقالت الحمد لله رب العالمین وصلي الله على محمد وآله اجمعین. صدق الله کذلک يقول: ثم کان عاقبه الذین اساء السوي ان کذبوا بآيات الله و کانوا بها يستهزؤن» (الروم، ۱۰) اظننت یا یزید! حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا اساق کما تساق الأماء...

چنانکه از شیوه‌های/نوار و زبان شعری اوست در ترجمه منظوم مطالب را گسترش می‌دهد و بار ویدادهای دیگر تاریخ اسلام که با موضوع تناسب دارد آن را پیوند می‌زند. ترجمه این خطبه و خطبه حضرت سجاد (ع) نیز از این دست است:

|                               |                                   |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| نخستین به گفتار چون لب گشود   | خدای جهان آفرین راستود...         |
| چنین گفت با آن یزید پلید      | بدانسان که پیغمبری را سزید...     |
| به زنجیر کردی تو زین العباد   | اسیران کشیدی به شهر و بلاد        |
| گمان کرده‌ای خوار گردیده‌ایم؟ | ز جور و جفا زار گردیده‌ایم؟       |
| بدین کار گشتی عزیزای یزید؟    | ولی خیرای مردم پست پلید           |
| گمان کرده‌ای هر چه بر ما گذشت | و یا هر چه رفتست زین سرفروشت      |
| ز قرب تو نزد خدا بوده است     | که ما کشته گشتیم در کوه و دشت؟... |

(همان، ۶۷-۶۶)

خطبه حضرت سجاد (ع) در مجلس یزید که عامل رسوایی یزید گردید نیز از مواردی است که/نوار را تحت تأثیر قرار داده و باعث شده که در منظومه‌ای مفصل آن خطبه را به نظم فارسی شرح دهد. حضرت سجاد (ع) در سر آغاز خطبه می‌فرماید: «ایها الناس اعطينا سناً و فضلنا بسبع: اعطينا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبه في قلوب المومنين» ای مردم خداوندش چیز را به ما عنایت فرموده است: علم، حلم، بخشندگی، فصاحت و دلاوری و محبت و دوستی در دل‌های مؤمنان و نیز ما را به هفت چیز بر دیگران مزیت بخشید است: «بأن النبي المختار محمداً و منّا الصديق و منّا الطيار و منّا اسد الله و اسد رسوله و منّا سبط اهذه الامه من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني انبأته بحسبي و نسبي» هفت مزیتی که ما را است: (۱) پیامبر برگزیده

(۲) صدیق امت (علی) (۳) جعفر طیار (۴) اسد الله (علی) (۵) اسد رسوله (علی) (۶) امام حسن (۷) امام حسین علیهم السلام

هر کس که مرا می شناسد، می شناسد و هر کس که مرا نمی شناسد اورا از حسب و نسب خود آگاه می کنم. فراز اول خطبه که مشتمل بر ۶ چیز است در کارگاه خیال انوار پرداخته شده و هر کدام مورد شرح واقع شده و در ترجمه منظوم فارسی مجال ظهور و بروز یافته است:

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| در آن دم پیاخاست زین العباد | امام سخن سخن نیکو نهاد        |
| در معرفت سفت در انجمن       | بر آورده آه از دل مرد وزن...  |
| ستایم خدای جهان آفرین       | بر آرند آسمان و زمین          |
| منم پور پیغمبر راستین       | سخن گوی با جبرئیل امین        |
| منم گوهر پاک پیغمبری        | امام مبین و نبی راوی          |
| ز سرتابه پاگوش مردان شام    | چو خواهید از من بدانید نام    |
| منم زین عباد و زین عباد     | علی حسین آن شه خوش نهاد       |
| عطا کرد ما را اخالی نکو     | که شک نیست مؤمن دلان را در او |
| به شش چیز از دیگران برتریم  | بدان گوهران، تاج بر هر سریم   |
| بدادست ما را خدا علم وجود   | شکیبائی و نطق و عز و سجود     |
| دلیری و مردی و کند آوری     | جهان پهلوانی و کند آوری       |
| سپس عشق و مهری ز ما بر فکند | به دل های مردان نیکو پسند     |
| به مؤمن دلان طریق خدا       | که هرگز نگشتند از او جدا...   |

وسپس به شرح و تفسیر آن شش خصلت می‌پردازد و هر کدام را در فقرات  
اشعاری توضیح و گسترش می‌دهد:

زدانش بگویم نخستین که ما به علم لدنی و نور هدی  
فروزند خورشید رخسند ایم به ملک جهان نور بخشید ایم...  
(همان، ۸۱-۸۰)

و بدین سان ۵ خصلت دیگر را که شامل حلم و سماحت و فصاحت و شجاعت و  
محبت در دل مؤمنان است به طرزی زیبا به رشته نظم می‌کشد. (نک، انوار عشق، ص  
۷۸ به بعد)

انوار نیز به مناسبت برگزاری همایش‌های ادبی از قبیل حافظ، مولانا، عطار،  
سعدی، شمس تبریزی، خواجه‌ی کرمانی و... اشعاری را به سیاق و به اقتضای آنها  
سروده است که در نوع خود از ابتکارات اوست. به عنوان مثال غزلی را به استقبال  
اولین غزل دیوان حافظ تضمین کرده و بسیاری از معانی عرفانی را در آن درج نموده  
است:

ادار الکأس ساقیها قم اشرب من سواقیها  
شراب الحب باقیها که آسان گشت مشکل‌ها  
از آن خم‌الست او وزان چشمان مست او  
شرابی داد دست او به مشتاقان محفل‌ها...

نتیجه:

چنانکه به اجمال گذشت / انوار تحت تأثیر اشعار شاعران نامدار عرب و نیز ترجمه‌های  
منظوم اشعار آنها به فارسی و نیز بهره‌هایی که از بزرگان ادب و عرفان فارسی برده

اشعار فراوانی را به فارسی و عربی سروده است. حافظه نیر و مند او باعث شده است تا اشعار برجسته فارسی و عربی را به خاطر بسپارد و به تناسب حال و مقال بیان کند و مخاطبان را به اعجاب وادارد. ارادت او به خاندان پیامبر (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام شعر او را جنبه آئینی داده است. بیشترین سروده‌های او در این زمینه متعلق به سالار شهیدان (ع) و واقعه کربلا و یاران امام حسین (ع) است. برخی از شعر شاعران فارسی را از قبیل حافظ، مولانا، عطار، نظامی تضمین کرده و یا اشعار آنها را استقبال کرده است. معارضه و استقبال از شعر عرب نیز از ویژگی‌های اشعار اوست.

## کتابشناسی

### ۱- قرآن کریم

۲- احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰ ش.

۳- انوار، سیدامیر محمود، سعدی و متن‌تبی و داور میانی دو شاعر نامی پارسی و تازی، انتشارات انوار دانش، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۴- همو، ۱۳۸۳، ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بختری و خاقانی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.

۵- همو، الدرّه الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۷۰ ش.

۶- همو، مقدمه در عرفان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۱۱۴-۱۱۳، ۱۳۶۹ ش.

- ۷- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ چهارم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- ۸- سید امیر علی انوار و دیگران، انوار عشق (برگزیده اشعار عرفانی- ادبی دکتر سید امیر محمود انوار، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۱ ش.
- ۹- محدث، علی، شرح قصیده برده، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰- میر فخرایی، تژا، فرایند تحلیل گفتمان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۱- نصیحت، ناهید، روشن گفتمان کلاوی شعر، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۴، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۲- یار محمدی، لطف‌اله، ۱۳۸۳، گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، تهران، هرمس، ۱۳۸۳ ش.

## نظری به پیوند شعر و موسیقی در ادب فارسی و بازتاب آن در دیوان انوار

دکتر عباس کی منش<sup>۱</sup>

شعر به معنی وسیع کلمه تألیفی است از کلمات که نوعی از وزن در آن بتوان شناخت (ناتل خانلری، دکتر پرویز، ص ۵). شعر نژدهمه اقوام با وزن ملازمه داشته و دارد با این تفاوت که اعتبار وزن همیشه و در نژدهمه ملل یکسان نبوده و نیست. شعر مانند هر پدیده‌ای در عالم هستی ظاهری دارد و باطنی. صورت ظاهری آن، وزن کلام است و این وزن خود عامل بازشناسی شعر است از داستان و موسیقی (ملاح، استاد حسینعلی، ص ۳۰).

شعر را سخنی دانسته‌اند موزون و داستان را کلامی بی وزن. و موسیقی، لحن و وزنی است بی سخن. اما شعر به سبب محتوایی که در آن تشخیص داده می‌شود درون مایه‌ای دارد بیش از سخن موزون. نکته آن که شعر سخن موزونی است به رنگ عاطفه شاعر. به دیگر تعبیر شعر مانند دیگر هنرها، گذشته از نظام ظاهری خود، هم نقش

انگیز است و هم مهر انگیز (ملاح، استاد حسینعلی، ص ۳۰) یعنی پدید ای است که از سه عنصر عاطفه بر انگیز، نقش آفرین و وزن شکل گرفته است.

اگر گویند بتواند ادراک و عاطفه آزموده خود را به شنوند انتقال دهد و عواطف او را در گون سازد، می بایست میان او و شنوند، دنیای ادراکی مشترک و نیز عواملی از دلالت های مشترک، در میان باشد. این دنیای ادراک مشترک «واقعیت»، و عوامل دلالت های مشترک «کلام» است. گویند بر طبق احوال خود ادراکاتی از واقعیت می گیرد و به وساطت عوامل دلالت های مشترک یعنی واژگان، آن ادراکات را به شنوند انتقال می دهد. بنابراین هر واژه علاوه بر ادراکی که در شنوند پدید می آورد عاطفه ای نیز به او القای کند. پس هر واژه متضمن دو جنبه ادراکی و عاطفی است.

تفاوت شاعر با دیگران این است که: کلمات شاعر، بار عاطفی سنگین تری را بر دوش می کشد (آریان پور، دکتر امیر حسین، ص ۷۰).

شعر زبان احساس است و عاطفه، و مایه گشایش خاطر و صفای باطن. شاعر از آن هنگام که به تشخیص وزن و آهنگ نایل می آید، میان شعر و موسیقی رابطه ای می یابد تنگاتنگ و بر آن اعتقاد می شود که میان این دو پدید روح آدمی پیوندی برقرار است ناگسستنی که از منبعی واحد سرچشمه می گیرند که آن منبع معیار درک حیات و رمز طبیعت و منادی سعادت و خیر و برکت و کمال است و مایه رستگاری بشر. شعر و نثر در یک امر با هم اشتراک دارند و آن مایه کار است که کلمات باشند، یعنی صورت هایی که هر یک بر معنی خاصی دلالت می کند. اما از دو جهت با هم مختلف اند یکی از جهت غرض و دیگری در شیوه کار. (ناتل خانلری،



دکتر پرویز، وزن شعر، ص ۱۷). پس شعر وجه مشترک مردم برگزیده جهان و مایه وحدت آدمیان است:

جان گرگان و سگان از هم جداست      متحد جان های مردان خداست  
(مولوی، مثنوی، ج ۱، ص ۵۶)

و این وجه اشتراک مردان الهی هنر استفاده از دانایی بوسیله توانایی است و آن هنر است و محصول تحریک احساسات و عواطف و هدف آن انتقال عوارض نفسانی و عواطف انسانی. هنر تلاش شبانه روزی هنرمند برای ایجاد زیبایی و یا کوشش مداومی است در شکل گیری دنیای خیالی در برابر عالم حقیقت.

بشر در گیر و دار حوادث زندگی پیوسته با ناکامی و حرمان روبروست و هنر چون روزنه ای است در تاریکی، امیدبخش و زندگی ساز. آنچه هنری است زیاست و آنچه زیاست در چشم مطبوع می آید. هنر، آزادی و تقنن و شکفتگی و استخراج روح در نهانخانه آسودگی و آرامش است.

هنر آنگاه پسندیده می افتد و جالب نظر صاحب دلان می گردد که احساسات پاک را که وجه مشترک میان مردم هر عصر و زمان است به رونق آورد و رواج و فزونی دهد. به قول لسان الغیب شیراز هنر نفوذ در قلوب آدمیان است چنانکه در بحر مجتث مثنیٰ مخبون اصلم (مفاعلهن مفاعلهن فعلهن) می فرماید:

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد      که در دلی به هنر خویش را بگنجانی  
(حافظ، انجوی شیرازی، ص ۲۸۶)

و شیخ شعر فارسی می فرماید: از نفس پرور هنروری نیاید و بی هنر سروری را نشاید:  
(سعدی، گلستان، ص ۵۹۰)

انبیای الهی شیفته کمال اند و فریفته جمال. در حدیث از خاتم پیغمبران (ص) است که فرمود: «الله جمیلٌ و یُحِبُّ الجمال» (فروزانفر، استاد بدیع الزمان، ص ۲۷).

آنان را که با طبیعت الفت است و چشم به زیبایی های جهان گشوده و خود به حکم قطرت به طبیعت و دلرباییهای آن به دیدنِ اعجاب می نگرند با شعر و موسیقی پیوندی دارند مستحکم که بدان نرد عشق می بازند. چرا که از توازن و هماهنگی که در عالم کوکب مشهود است در شکفت ماندن بدان به اعجاب می نگرند.

هنر زاده احساس رقیق است و احساس های پاک نیز از قلبی نشأت می گیرد آگندن از محبت و نوع دوستی و عاری از عوارض عیب جویی. چنانکه مولانا می فرماید:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد      اوز عیب و حرص کلی پاک شد

(مولانا، ج ۱، ب ۲۲)

و باز مولانا این احساس رقیق و خالی از کدورت های بشری را بازخمه ای دیگر بر تارهای وجود آدمی زادگان می نوازد و سفارش اظهار محبت به یکدیگر را در پرده «المؤمن مرآة المؤمن» (فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۴۱) فریادی آورد و در بحر هج مسدس مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) می فرماید:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| بیاتا قدر یکدیگر بدانیم    | که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم  |
| چو مؤمن آینه مؤمن یقین شد  | چرا با آینه ما روگرانیم     |
| کریمان جان فدای دوست کردند | سگی بگذار ما هم مردمانیم    |
| فسون قل اعوذ و قل هو الله  | چرا در عشق یکدیگر نخوانیم   |
| غرض هاتیره دارد دوستی را   | غرض ها را چرا از دل نرانیم  |
| چو برگورم بخواهی بوسه دادن | زخم را بوسه ده کاکون همانیم |

(مولوی، ج ۳، ص ۱۵۶)

آنچه در قلم آمده هنر است. به قول ژان پل سارتر، هنر سازی است که آهنگ انسانیّت می نوازد (رازانی، ص ۶) و به قول لسان الغیب هنر مضرابی است که بتواند آهنگ خوش به دلها بنشاند و بقول خداوندگار عرفان هنر راندن غرض هاست از دلها. از مقوله بحث کلی که در گذریم. باید اشارت کنیم که صورت ظاهری شعر را هجا و وزن شکل می دهد که خود مبحثی دارد در خور تأمل.

بزرگان موسیقی شناس، موسیقی را لفظی دانسته اند یونانی و معنی آن را الحان گفته اند و لحن را عبارت از مجموع نغمات مختلف که مرتّب باشد به ترتیب علایم مقرون به الفاظ به قول عبدالقادر مراغی، منظومه داله بر معانی که محرک نفس باشد در از مننه موزونه که آن را ایقاع گویند (مراغی، ص ۸) شکل می پذیرد.

موسیقی ملی ایران سند زند رقت خیال و حسن تعبیر نژاد آریایی است از هستی کل. ایرانی به حکم فطرت با طبیعت و مظاهر آن رشته الفتی بهم بسته است، ناگسستی و از مشاهده توازی که در عالم افلاک و جهان خاک چشمگیر نظر اوست، اوزانی استخراج می کند و با ذوقی که خاصّه محیط سحر آمیز زندگی وی را شکل می دهد، در هم آمیخته و در باریک اندیشی و عنایت به زیباییهای جهان آئینان خوی گرفته که همه هم وطنان ما کمایش شاعر و شعر شناس و موسیقیدان قلمداد گردیده اند. سرزمین ما کانون احساسات رقیق و مظهر عاطفه دقیق و زادگاه نغمه و آهنگ و موسیقی است.

در مسیر دلگشای زندگی ما چه نغمه های موزون دل انگیزی که به نیروی تار طبیعت نواخته می شود که ساز ابدیّت آن پیوسته با مضراب هستی دمسازی دارد.

موسیقی ملی ایران تراوش قلبهای ملتهب مردمی نکته سنج و معنی یاب است که پیوسته با پروبال خیال به اوج آسمانها پروازی گیرد و با زیبایی های طبیعت راز و رمزی دارد معنی آفرین و زندگی ساز.

موسیقی ایرانی از سرچشمه فیاض و لایزال ادب و عرفان اسلامی ایرانی نشأت می گیرد و بر اثر تعلیمات عرفانی که به گسستن از جهان ماده و پیوستن به حقایق وجود تعلیم می دهد لطفی جذاب یافته است و این موسیقی زنگ کدورت را از روح بلند آسمانی شنونده معنی شناس زدوده و آرایش های دنیای مادی را از قلب وی می زداید و دل معنی یاب آدمی را محل تجلی انوار الهی و اسرار خدایی می سازد و او را به سیر و سلوک در عالم معنا راه می نماید.

نغمات دلنشین موسیقی با الهام از مبدأ وجود می تواند هواجس نفسانی و وساوس شیطانی را از دل آدمی زادگان بزداید.

آهنگ های ضربی موسیقی ما که موجد دست افشانی و پای کوبی و نوعی حرکات موزون در آدمی می گردد که بدان رقص صوفیانه می گویند حالتی پدید می آورد خداجوی و نیز وجد و شور و شوقی که می تواند دنیای مادی را به یک سونهد. موسیقی اصیل ایرانی بعد از اسلام که نخستین جامع نغمات آن را ابونصر فارابی (ولادت ۲۶۰ - وفات ۳۳۹ هـ.ق در دمشق) دانسته اند عبارت است از آهنگ هایی که با سازهایی چون عود و تنبور و... که دارای وضعی روشن و منطقی است و گذشت زمان از اعتبار علمی و هنری آن نکاسته و نخواهد کاست و زیبایی و دلربایی آن نقش جاودانگی گرفته و پایدار ماند است. در مشرق به طور اعم و در ایران به نحو اخص آوازی پیش از ساز رواج داشته و دارد.

در احوال ابونصر فارابی نوشته اند که وی در برابر سیف الدوله از کمر وسیله‌ای بیرون آورد و از آن چوبهایی بر هم سوار نمود و چنان نواخت که حضار همگی خندیدند و سپس با تغییری در آن چنان نواخت که حضار همگی گریستند و بعد چنان کرد که همه بخواب رفتند حتی نگهبان و پرده دار و فارابی خود مجلس را ترک نمود. نوشته اند که فارابی در کودکی عود می نواخت و آوازی خواند، برخی نیز آورده اند قانون را نیز فارابی ابداع کرد (فارابی، ابونصر، ص ۱۹).

شعراى بزرگ و موسیقى دان‌هاى ایرانى و شبه قاره آواز را مکمل شعر و موسیقى شناخته‌اند. امیر خسرو دهلوی با وجود فضایل صوری و معنوی در علم موسیقى وقوف تمام داشته؛ نوبتى مطربى با او بحث کرد که علم موسیقى از جمله علوم ریاضت است و به شرف از علم شعر و شاعری افضل است. امیر خسرو در الزام معنی این قطعه در بحر رمل مثنیٰ محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) فرمود:

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>علم موسیقى ز علم شعر نیکوتر بود<br/>لیک این علمى است کاندراکخذ و دفتر بود<br/>هر دو را سنجید بر روزنى که آن در خور بود<br/>علم موسیقى سه دفتر بودى ار باور بود<br/>گر دهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود<br/>گونه محتاج اصول و صوت خنیاگر بود<br/>نی به معنی هیچ نقصان نی به نظم اندر بود<br/>چون سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود<br/>لاجرم در قول محتاج کسی دیگر بود<br/>از برای شعر محتاج سخن پرور بود</p> | <p>مطربى می گفت با خسرو که ای گنج سخن<br/>ز آنکه آن علمى است کز دقت نیاید در قلم<br/>پاسخش دادم که من در هر دو معنی کالم<br/>نظم را کردم سه دفتر و به تحریر آمدی<br/>فرق گویم من میان هر دو معقول و درست<br/>نظم را علمى تصوّر کن بنفس خود تمام<br/>گر کسی بی زیر و بم نظمی فروخواند رواست<br/>ور کند مطرب بسی هو هو و هاها در سرود<br/>نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی<br/>پس در این معنی ضرورت صاحب صوت و سماع</p> |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

ولیکن این استاد شعر زبان فارسی و موسیقی دان بزرگ شبه قاره سرانجام شعر را بر موسیقی ترجیح نهاده، گوید:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش

نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

(دولت‌شاه سمرقندی، ص ۱۸۴)

در برخی از ممالک شرقی چون افغانستان ساز و آواز هر دو از شعر پیروی می‌کنند و برای جلوه گر ساختن آن به کاری روند. پیوند و هماهنگی شعر و موسیقی را در دواوین همه شاعران ایران در ملاحظه توان آورد.

استاد حسین دهلوی می‌نویسد: ریتم، نخستین و مهمترین عامل مشترک بین شعر و موسیقی آوازی است که در شعر- و به طور کلی در کلام- از توالی هجاهای کوتاه و بلند و در موسیقی از توالی کشش‌های مختلف (مانند سیاه، چنگ؛ دولاچنگ و غیره) به دست می‌آید. برای آشنایی با قواعد پیوند شعر و موسیقی آوازی ابتدا باید شعری را در نظر بگیریم و سپس آن را برای موسیقی آوازی بنویسیم. بدین جهت لازم است قبلاً شعر- و به طور کلی کلام- را از نظر ریتم تجزیه و تحلیل کنیم و ویژگی‌های هجاهای کوتاه و بلند آن را بشناسیم تا بتوانیم بارعایت ظرافت‌هایی، برابر آن‌ها کشش‌های لازم را در موسیقی آوازی منظور کنیم (دهلوی، استاد حسین، ص ۲۳).

نماینده تام و تمام این جذبه و حال را در دیوان کبیر خداوندگار عرفان جلال الدین محمد بلخی روی توان دانست. آن جاکه در بحر مضارع مثنی مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات) می‌فرماید:

یک دست جام پاده و یک دست زلف یار

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

(مولوی، دیوان کبیر، ج ۱، ص ۲۵۵)

اصطلاحات موسیقایی که در این عزل زیبا به کار رفته است نشانه وسعت معلومات حضرت مولانا است در موسیقی، از آن جمله است: طبل باز، رباب، زخمه و نظایر اینها که دریافت معنی را باید به کتب اصطلاحات موسیقایی مراجعه کرد.

پس شعرا می توانند جامعه را به انحطاط بکشانند و فساد در آن رخنه دهند و یا به ترقی و تعالی رهنمون گردند: چنانکه قرآن کریم مبشر همین معانی بلند آیین است آنجا که می فرماید:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، أَلَمْ تَرَاهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ، وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (الشُّعْرَاءُ، ۲۲۴-۲۲۷). که کعب بن زهیر (۶۴۴/م ۲۴ هـ) به ساحت مقدس پیامبر اسلام (ص) جسارت ورزید ولیکن دیری نپایید که ایمان آورد و قصیده معروف «بانت سعاد» را به اخلاص بدین مطلع به نظم کشید، در برابر رسول (ص) خدا اشاد کرد:

بانتُ سَعَادَ قَلْبِي الْيَوْمَ مَتَبُولُ مُتِمِّمٌ أَشْرَهُ أَلَمِ يَفْدَمَكَبُولُ

(ترجانی زاده، استاد احمد، ص ۶۳)

«سعاد رفت و امروز دلم دیوانه عشق اوست و در دام او اسیر است و این اسیر را کسی با فدیة آزاد نکرده است». که خاتم پیغمبران «برده» خویش بدو ارزانی فرمود و کعب از آن پس در سلک شعرای اسلام منتظم گشت و قلم در نشر اسلام به کار گرفت. این «برده» را معاویه از خانواده کعب خرید و آن در خانواده معاویه دست به دست می

گشت تا به خلفای اموی و عباسی رسید و سرانجام به دست خلفای عثمانی افتاد (ترجانی زاده، ص ۶۴).

در قرن هفتم هجری بوسیری (۶۰۸-۶۹۶ هـ) شرف الدین محمد بن سعید در دلاص مصر ولادت یافت و سپس به بوسیر رفته و انتساب بدانجا کرد. وی را در کتابت و ادب مهارتی خاص بوده است و مدتی به کارهای دیوانی مشغول بوده و در اسکندریه وفات یافته است (ترجانی زاده، ص ۲۴۳). از آثار اوست قصیده مشهور «برده» در مدح پیغمبر اسلام (ص) بدین مطلع:

أَمِنْ تَذَكُّرٍ جِرَانٍ بِذِي سَلَمٍ      مَزَجَتْ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بَدَمٍ

(حنا الفخوری، ص ۶۲۳)

«آیا از یاد آوری یاران و همسایگان در ذی سلم بودند اشک آمیخته به خون از دیدن روان کردی؟»

قصیده برده بوسیری از جمله قصاید غزایی است که گروه کثیری از شعرا از آن قصیده تقلید نموده و علمای اسلامی نیز بدان شرح‌های درخور اعتنا نوشته‌اند. آری! این معانی بلند آیین در دیوان استاد دکتر سید امیر محمود انوار که در خانواده‌ای علمی و مذهبی پرورش یافته اثری داشته است در خور تحسین و او را از شعرای نامدار اخلاق و حکمت عملی و عرفان نظری و عملی کرده است.

انوار را منظومه‌ای است در قالب دوبیتی پیوسته در پنجاه و دو بیت در بحر جزمثن سالم (مستفعلن چهاربار) با عنوان «پیامبری و رهبری در آینه غدیر احمدی و حیدری» یعنی درّه انواری در برابر «برده بوسیری» که نخستین دوبیتی از آن منظومه در قلمی آید:



بر یاد یاران سرسبز بر لاله دُر افشاند ای      جای زمل پر کرده ای، برگل چو خور افشاند ای  
بر یاد دشت ذی سلم، منزلگه لیلائی من      دل را تو بجنون کرده ای، از دیدن دُر افشاند ای

لاله: استعاره از چهره زیبای معشوق و دُر استعاره از دانه های اشک که به مرواردی تشبیه شده است.

«لیلا» از عرائس الشعراست. چون شاعران عرب در اشعار خویش جمال آنان را ستوده و بدان عشق ورزیده اند (شاه حسینی، دکتر ناصرالدین، ص ۷۷).

بحری را که انوار این منظومه را بدان اختصاص داده رجز نامیده شده است که چهار بار مستغفلن در هر مصراع آن جالب نظر است. این بحر را بدان جهت رجز خوانده اند که اکثر اشعار عرب در شرح مفاخر پیشینیان وصف مردانگی قوم عرب سروده شده، در این بحر به نمایش در آمده است (شاه حسینی، ص ۷۶).

این بحر به سبب خوش آهنگی و ریتم مخصوصی که دارد در حوزه پذیرش شعرای فارسی زبان مقبول افتاده است. چنانکه شیخ شعر فارسی (سعدی) یکی از زیباترین غزلیاتش را اختصاص به این بحر داده، که سه بیت از آن در ضبط آمده است:  
ای ساریان آهسته رو کارام جانم می رود و آندل که با خود داشتم، بادلستانم می رود  
محمل بدارای ساروان، تندی مکن با کاروان کز عشق آن سرو روان، گویی روانم می رود

با آنهمه پیداد او، وین عهد بی بنیاد او

در سینه دارم یاد او، یا بر زبانم می رود

(سعدی، ج ۱، دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۳۹۴)

که موسیقی و مضمون این غزل از پیوندی مستحکم سخنی دلپذیر دارد و این مضمون مناسب و در خور توجه را در منظومه استاد انوار به بهترین نحو در ملاحظه توان آورد.

از این طرفه کارهای دل انگیز و روح پرور در شعر شاعر برجسته شبه قاره امیر خسرو دهلوی که خود شاعری است سخندان و موسیقی شناس و آهنگ هایی را که در موسیقی هندی پدید آورده، اهمیت ویژه ای یافته است. وی را غزلی است در همین بحر رجز مثنیٰ سالم که وزن آن طرح غزل شیخ شعر فارسی را دارد و الحق که خسرو به خوبی از عهد بر آمده است. اینک دوبیت از آن غزل نو آیین تشیّد ذوق خوانندگان گرامی راه دیده می آورد:

ماهی گذشت و شب نخت این دیدار من یادی

نکرد از دوستان، یار فراموشکار من

فریاد شبهایم چنین کز درد می آرد خبر

بسیار دها خون کند، این ناله های زار من

(خسرو، ج ۳، ص ۶۴۶)

همانگونه که در مقایسه استنباط می شود مضامین در حوزه آهنگ و موسیقی چه در شعر شیخ شعر فارسی و چه در کلام خسرو دهلوی و چه در شعر انوار از پیوندی دلپذیر برخوردار گشته است.

اگرچه انوار در انواع قالب های شعر از غزل و قصیده، مثنوی و رباعی و سایر صنوف سخن دستی دارد توانا و قدرتی که نظیر وی کن آنچه را که فرزندان صاحب دل استاد، آقایان دکتر سید امیر علی انوار و مهندس سید امیر حسین انوار و دوست خانوادگی آنان

مرتضی کاظم شیرودی جمع آورده اند بیشتر در قالب قصید شکل پذیرفته است و غالباً این قصاید در شرح اشعاری است به زبان عربی که فارسی زبانان را بدان آشنایی چندانی نیست مگر اهل علم را. مثلاً شرح و تفسیری که بر خمریه عرفانی ابن فارض منظوم ساخته است.

در اینجا نگارنده بایسته می داند از دوستی صمیمانه‌ای که میان استاد دکتر سیدامیر محمود انوار و استاد دکتر کیومرث امیری به سالیان دراز برقرار بوده است، سپاسگزاری نماید که خدمت دوستانه را به کمال رسانده اند.

## منابع و مآخذ:

- (۱) آریانپور، دکتر امیر حسین، جامعه‌شناسی هنر، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴
- (۲) انوار، دکتر سید امیر محمود، انوار عشق، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام به ایران، ۱۳۹۱
- (۳) ترجانی زاده، استاد احمد، تاریخ ادبیات عرب، تبریز، ۱۳۴۸
- (۴) حنا الفخوری، تاریخ زبان و ادبیات عرب، ترجمه استاد عبد الحمید آیتی، بی تا
- (۵) دهلوی، استاد حسین، پیوند شعر و موسیقی آوازی، مؤسسه فرهنگی-هنری ماهور، تهران، ۱۳۷۹
- (۶) رازانی، دکتر ابوتراب، شعر و موسیقی، ۱۳۴۰
- (۷) شاه حسینی، دکتر ناصرالدین، شناخت شعر، مؤسسه نشرهما، تهران، ۱۳۷۶
- (۸) شمس قیس، المعجم، تصحیح علامه محمد قزوینی، استاد مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۷
- (۹) فارابی، ابونصر، الموسیقی الکبیر، ترجمه و تحقیق بافند اسلام دوست، انتشارات پارت، ۱۳۷۵
- (۱۰) ملاح، استاد حسینعلی، پیوند موسیقی و شعر، نشر فضا، تهران، ۱۳۶۷
- (۱۱) ناتل خانلری، استاد دکتر پرویز، وزن شعر، تهران، ۱۳۳۳

## استاد امیر محمود انوار در جستجوی آن شاهدزیا

دکتر جلال سخنورا<sup>۱</sup>

نابغه اهل دل و صاحب ذوق و هنر و کمال، استاد با فضیلت، دکتر سید محمود انوار، آتش الهام خود را از کودکی بانسیم پر بار ادبیات پارسی و عرب جان بخشید. مبهوت و واله غنای ادبیات عارفانه، وی از نخستین روزهای تدریس، شاگردان را دعوت میکند تا برای کشف آفرینشگران کلام و خوگران خلسه آفرین نظیر حافظ، سعدی، مولوی، عراقی و ابن عربی که مستی معنوی را ارزانی می‌دارند پیشداوری‌های خود را رها کنند. در طی چهل سال آموزش پر بار زبان و ادبیات فارسی و عرب، گروهی از شاگردان و مریدانش این دعوت به سیر و سفر را بسمع قبول می‌شنوند و بر اثر آن به ادبیات عرب و فارسی شوقی تازه نشان می‌دهند و دل‌های خود را در چشمه‌های ادب تطهیر میکنند.

آوای سرکش شعر دکتر انوار- این قطعه سرای برجسته شعر عرب و پیام آور اخلاص پیامبر (ص) و عترت پاک او- که با شور تمام در جستجوی چشمه ژرف تعالیم اسلامی است، روح لبریزش را متوجه خدمات علما و عارفان شیعه در اعتلای فرهنگ

اسلامی میکند. در آثار حکما و عارفان ایرانی انوار توانست با صفای هر چه تمام لذات زندگی و نعمت های معنوی را هماهنگ با خوشبختی و سرنوشت مؤمنان ببیند. درباره دلیل این کشش دیرینه فرهنگ ایرانی و خدمات دانشمندان ایرانی به اسلام و زبان و ادبیات عرب، او حکیم و عارف ایرانی را الگویی میبیند که با همدلی و همرنگی و پیوندهای عاطفی، بین تمدن کهن خود و معارف اسلامی ارتباط برقرار میکند. الگویی که در عین حال اندیشه و حواس ما (نفس) و تخیل ما (شعر)، روح ما و معنویت و تعالی انسانی ما را اقناع و ارضا میکند.

دکتر انوار در سخنرانی های خود تصریح می کرد که حکیم و شاعر ایرانی ملغمه تن و روح و چابکی و نیرو، پهلوانی و حکمت، جستجوی سعادت و پذیرش سرنوشت، ابن الوقتی و صاحب دلی را در خود متمرکز می سازد. این ترکیب بظاهر متناقض که خصیصه روح ایرانی است در آثار دانشمندان ایرانی ب زبان عربی، بویژه در تفاسیر آنها از قرآن مجید تجلی میابد و حکمای عرب را مجذوب خود می سازد.

### ویژگیهای شعر انوار:

خاستگاه شعر انوار شعر فارسی کلاسیک است یعنی تلفیق واقعی میان احساس و معنویت یا به اعتباری دیگر نفس و آرمان. در حقیقت عشق است که آثار سعدی، عطار، مولوی، عراقی، نظامی و حافظ را با هم متحد می سازد. عشق است که تخیل آفریننده و زاینده را فروزان می دارد و الهام شاعرانه را بارورتری سازد. زائر صاحب دل و وفادار به عشق بسان مولوی یا عطار در طی سلوکی درونی و طولانی عشق انسانی و الهام را به هم پیوند میزند زیرا از دیدگاه چنین زائری تجربه عاشقانه مایه پیوند الهی

می‌شود. برای زائر عشق، جستجوی آن شاهد زیبا، آتش هوس را در معنویت می‌سوزاند و زیبایی پایدار را از خلال سیمای آدمیان متجلی می‌کند. چنین است که انوار مانند سعدی یا نظامی به ستایش شوردل می‌پردازد و ضمن حمد خدا و معصومان، زیبایی ظاهر موجودات را هم می‌ستاید چرا که ایمان او به "محبوب"، "آن زیبایی" یا هیبت را که جوهر و ماهیت الهی است در سیمای موجودات به وی می‌نمایاند و بدین ترتیب زبان رمزی انوار در شعر فارسی او که وامدار حافظ، سعدی یا مولوی است نباید مایه اشتباه گردد. اگر اشعار عرفانی به ستایش نعمت‌های پردازند و اگر مستی و جمال را می‌ستایند از آن روی است که برای زائر عشق شناخت الهی از طریق شناخت آدمی گذر می‌کند بهره‌مندی از جمال ناپیدا در عالم ظاهر فراهم می‌شود. جستجوی آن شاهد زیبا مستلزم آزمون و استعداد است برای سالک بیدار دل وادی عشق حضور و غیبت معشوق زمینی یاد آور غیبت دلدار آسمانی است و چنین است که این ایمان فوق انسانی الهام بخش قلوب می‌شود و نام عشق به خود می‌گیرد.

## زبان

فضیلتی که همگان در استاد انوار به عنوان وجه امتیاز می‌شناختند فی البداحه شعر سرودن او بود. از لحاظ آوایی غزلیات انوار عموماً دارای اوزان پرتحرک و متنوع هستند. وجود همین اوزان باعث شور و شوقی در اشعار او می‌شود که به آنها گرمی و هیجان ویژه‌ای می‌بخشد و سبب می‌شود که آنها را از غزل‌های عاشقانه معمول ممتاز بدانیم. شور و حال شعر او شباهت به موسیقی اشعار عطار و مولانا دارد زیرا مانند اشعار

مولانا موسیقی بیرونی در تمام سروده هایش صدق میکند و میدانیم که مولانا هم اغلب اشعار خود را در حال سماع و بی خوشتنی سروده است.

### بلاغت

سادگی و بی پیرایگی از ویژگیهای غزلیات انوار است، در شعر او صور خیال و صنایع بدیعی هدف شعر نیست. اصولاً انوار را در مقایسه با شاعران حرفه ای که صورتگر هستند می توان شاعر معناگرا خواند اگر چه در مواردی، همچون حافظ، به صورت و معنا هر دو اهمیت داده است.

### محتوا

دکتر انوار که خود عارفی وارسته و سلیم النفس بود در قطعات کوتاهی که در حضور دوستان فی البداهه می سرود به شیوه عطار و مولوی و حافظ تمایل به قلندریات نشان میداد یعنی تظاهر به شوریدگی و بی پرستی برای بیان این مطلب که اعمال عبادی اگر ریائی و به دور از خلوص نیت باشند دیگر نه تنها ارزش نیستند بلکه ضد ارزشند. ولی به طور کلی برخلاف بسیاری از شاعران پارسی زبان از محتوای نازل و سطحیات پرهیز داشت و به شکار مضامین عالی می پرداخت. او شاعر خاندان نبوت و امامت بود و مدح و منقبت و ذکر مصیبت معصومان (ع) از صدق ایمان او نشأت میگرفت.

نوشیده ایم باده جان بانوای عشق

بی دست و کام بالبالو ابلائی عشق



بجوی نور محمد زدرگه رضوی      که به ز نور هدایت تورا ضیا نبود  
به عارفان جهان گوزمن تو پیغای      که جز طریق رضا راه اولیا نبود

\*\*\*\*\*

یزیدا تو زنهار هرگز گمان،      می، مردگانند این کشتگان  
همه زندگانند نزد خدا      نگردند از ذات پاکش جدا  
(از خطبه حضرت زینب)

\*\*\*\*\*

عرش جمال ازلی روی تست      لطف و کمال ابدی خوی تست  
دل که اسیر سرگیسوی تست      کشته تیغ و خم ابروی تست  
(وصف حضرت زینب کبری (ع))

\*\*\*\*\*

کشته تیغ دو ابروی حسین      دل و جان باخته بر روی حسین  
مست آن ساقی ساغر دوشم      نی که مستم، به رخس مدهوشم

نبوغ وافر، ذوق سرشار و سخنان دل انگیز انوار او را در محافل علمی کشور به شهرت بی سابقه ای رساند. طالبان معرفت، مشتاق خوشه چینی از خرمن دانش و اطلاعات بی مانندش بودند. در دانشگاه همواره حضور داشت. دولت سرایش مجلس ذوق و شوق و ادب و عرفان بود. مجالس شعر و ادب و عرفان با تلاؤ اندیشه های آسمانی و انسانی او همراه با اخلاص و ارادت شاگردان و دوستانش تجلی اوج درخشش افکار و نیز دوره فراغ خاطر او بود تا سرانجام زمان غروب جانفزای

وجودش فرارسید و این استاد عارف و هنرمند و وارسته در روز دوازدهم آذرماه ۱۳۹۱ در سن ۶۶ سالگی دید از جهان فروست.

درگذشت استاد انوار مصیبتی بس بزرگ بود.... شاکردان و دوستان به سوگ نشستند. ارادتمندان در تعزیت او و عظمت مقامش شعرها سرودند. یاران و شاگردانش شیونها کردند. خانواده و فرزندان ارجمند او از رقت بسیار دائم نعره می زدند. وقتی که پس از خاکسپاری در آن اولین شب هولناک فراق، من و همسرم با عقد در گلو چون دود مرغ بال و پر شکسته به کجی نشستیم بین خواب و بیداری استاد را در خوش ترین حالات دیدیم که لبخندها و حرکت لبانش ایاتی از واپسین غزل مولانا به سلطان ولد را نداعی میکرد.

دردی است غیر مردن کانرا دوا نباشد؟

پس من چگونه گویم کلین درد را دوا کن؟

در خواب، دوش پیری در کوی عشق دیدم

با دست اشارتم کرد که عزم، سوی ماکن

گر از دهاست در ره، عشق است چون زمرد

از برق آن زمرد، هین دفع از دهاکن.

## شیخ ابوالحسن خرقانی و خواجه عبدالله انصاری

دکتر محمد سرور مولایی<sup>۱</sup>

یکی از تفاوت‌های آشکار طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری با منابع دیگر در باب احوال و اقوال مشایخ عرفان و تصوّف، نقد و تحلیل و توضیح و مقایسه آراء و نظرات و احوال و اقوال مشایخ در این کتاب است. از آنجا که پیرهرات آن نکته‌ها و مسائل را در جلسات درس خویش مطرح می‌کرده است، باب سخن و نقد و نظر همیشه باز بوده است. همچنین خواجه عبدالله انصاری به هنگام بحث و نظر درباره‌ی مشایخ و پیران طریقت درباره‌ی آنان داوری کرده است. پیرهرات علاوه بر در نظر داشت معیارهای عام که برای هر یک از مشایخ امتیازی به شمار می‌آید است مانند دیدار و مصاحبت و ارادت شیخی با سایر مشایخ و پیران طریقت، پیمودن مقامات، اقتران، برتری یا فروتری در احوال و اقوال در قیاس یا دیگر مشایخ، نظر و سخن مشایخ دیگر درباره‌ی آنان، پایه‌های دانش و کردار و عمل و... معیارهای ویژه-تری نیز در گزینش آنان داشته است.

با توجه به اشارات خود او و با توجه به تجربه و نگارش پیرهرات در دوره‌های مختلف زندگی عرفانی اش، پیران و مشایخ مورد علاقه و ارادت او را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد.

۱. گروهی که در قدیم مورد علاقه و ارادت او بوده‌اند. این گروه عمدتاً در شمار مشایخ پیشین قرار دارند.

۲. گروهی که دیگران نیز به بزرگی قدر و مرتبت آنان معترف بوده‌اند.

۳. گروهی که در اواخر عمر برای خویش برگزیده بود که بیشتر آنان از مشایخ متأخر بوده‌اند.

پیش از آن که از این افراد نام ببریم و اشارات پیرهرات را در باب آنان یاد کنیم ذکر این نکته خالی از فایده نیست که گفته شود در میان این افراد تعدادی هستند که پیرهرات شخصاً با آنان دیدار و مصاحبت و ارادت داشته است و تعدادی هستند که میان آنان و پیرهرات رابطه‌ی صوری همزمانی، تاریخی وجود نداشته است.

۱. گروه نخست. «در قدیم شیخ الاسلام، قدس الله سره، می‌گفت که: من شاگرد یوسف حسین رازی و مرید حصری ام و غلام واسطی و فدای بوعلی رودباری. گفت هزار دویست و اند پیر شناسم درین طریق، این چند تن جدا کرده‌ام» (طبقات، ۴۱۸)

۲. گروه دوم. گروهی که دیگر آثار عرفانی نیز به بزرگی قدر و مرتبت ستوده شده‌اند مانند ابوسعید خراسانی، جنید، نوری و زویم. در طبقات الصوفیه می‌خوانیم که «شیخ الاسلام پس از خراسانی، زویم را می‌نهادی، پس جنید و نوری» (طبقات ۳۰۵)

۳. گروه سوم. «شیخ الاسلام به آخر عمر این تنی چند از مشایخ جدا کرده بود از متأخران و اختیار که ایشان جدا اند: شیخ ابوالخیر تینانی؛ قرانی و حصری و علی پندار صیرفی و

نصر آبادی و سیروانی کهن، نهایندی و قصاب و خرقانی. این ده تن گفت جدا اند.»  
(طبقات ۴۶۷)

افزون بر ذواتی که ذکر آنان گذشت در طبقات الصوفیه و مقامات پیر هرات و نفحات-  
الانس از اشخاص دیگری هم به نام پیران و استادان خواجه عبدالله انصاری یاد شده  
است مانند ابو اسماعیل احمد بن محمد بن حمزه، معروف به شیخ عمو (نضات ۳۴۴)،  
بوضربانی، شیخ احمد کوفانی، شیخ احمد چشتی (طبقات ۲۵۶، ۴۹۱، ۳۷۱، ۵۰۶،  
۶۰۴، مقامات ۲۰-۲۱، نفحات ۳۴۰-۳۴۱ و...) بوضراحد حاجی (مقامات ۲۲، نفحات  
۳۴۲؛ طبقات ۴۷۸، ۶۰۳) شیخ بوسلمه‌ی باوردی ۱ مقامات ۲۲، نفحات ۳۴۲ و طبقات  
۲۶۰، ۲۲۶، ۴۵۹، ۴۹۰) شیخ اسماعیل دباس جیرفتی (مقامات ۲۴، نفحات ۳۳۴) شیخ  
ابومنصور گازر؛ یعقوب کورتی، شیخ ابوعلی زرگر، ابوالحسن نجار، پیر محمد کشور،  
محمد شگرف، ابو عبدالله باکویه شیرازی

ناگفته پیداست پیر هرات از هریک از آنان به گونه‌ای متأثر بوده است و از تعالیم و  
اقوال و احوال آنان در زندگی و به هنگام بحث و نظر در مجالس تعلیم و تذکیر و  
املاى طبقات الصوفیه بهره‌مند شده است و اطلاق کلمه اصطلاح «پیر» بر آنان از  
قبیل تسامح است و بیشتر جنبه معنوی دارد. یکی از معروف‌ترین این مشایخ شیخ  
ابوالحسن خرقانی است که پیر هرات با او دیدار و مصاحبت داشته است و نه تنها در  
طبقات الصوفیه بر این امر تصریح شده است بلکه نویسنده مقامات پیر هرات و شیخ  
فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره الاولیاء نورالدین عبدالرحمن جامی در نفحات-  
الانس نیز کم و بیش بدان اشارت‌ها کرده‌اند. در این نبشته‌ی کوتاه بر آنیم تا چند و  
چون این اطلاعات و کیفیت دیدار و ملاقات آن دو و مدت زمان این دیدار و میزان

تأثیر تعلیم و تلقین پیر خرقان را در پیر هرات بررسی کنیم و تا آنجا که مجال باشد رد پای گفته‌ها و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی را در طبقات الصوفیه پی بگیریم. باشد که در این جستجو نکته‌های تازه‌ای در این باب به دست داده شود.

وجوه اشتراک اطلاعات مقامات پیر هرات و نفحات الانس با طبقات الصوفیه: ۱. اشاره به اقی بودن شیخ خرقان و قرائت «الحمد» به صورت «الحمد» که به نظر نگارنده غیر از اقی بودن قرائت کنند و ویژگی عام تمام کسانی است که زبان مادری شان عربی نیست و تلفظ «الحمد» به جای «الحمد» بر آنان آسان تر است. ۲. نقل سخن شیخ ابوالعباس قصاب آملی که به نوعی حاکی از پیشگویی در باب خرقانی نیز هست، آنجا که گفت: «این بازارک ما با خرقانی افتد (طبقات ۳۷۰، نفحات ۲۹۸)». ۳. تأمل و آمیختگی این سخن شیخ خرقان که گفته بود: «صوفی غیر مخلوق است و آمیختن نفس و کالبد تاپیش از دیدار خواجه عبدالله انصاری با شیخ ابوالحسن خرقانی (طبقات ۶۲۸، مقامات ۱۳، نفحات ۳۳۶، تذکره الاولیاء ۲۰۲)

اما آنچه که در مقامات پیر هرات و نفحات الانس نقل شده است و در طبقات الصوفیه نیست، طلب مناظره کردن طلب مناظره کردن شیخ خرقان از خواجه عبدالله و خود را اعی و عبدالله را عالم خواندن و پنج سؤال پیر هرات از پیر خرقان، سه به زبان و دو به دل و جواب گفتن شیخ همه را و در حین این پرسش و پاسخ ها دست عبدالله جوان را در میان دستان خود گرفتن (مقامات ۱۴، نفحات ۳۳۷) و مدت توقف خواجه عبدالله انصاری در خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی، جامع مقامات این زمان را یک ساعت گفته است - که به هر حال خالی از نوعی مبالغه‌ی میدانه در حق هر دو تن نیست - اما اشارات طبقات الصوفیه و تذکره الاولیاء، زمان توقف خواجه عبدالله را در محضر پیر

خرقان بیشتر ازین می نماید (طبقات ۲۱۲، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۴۰، ۴۹۱، ۴۹۲ و تذکره الاولیا ۶۱۱).

در طبقات الصوفیه می خوانیم که شیخ الاسلام گفت که «خرقانی پیر من است به یک سخن که مرا گفتند که وی می گوید که: صوفی غیر مخلوق است. مرا عجب آمد که ندانستم که او چه می گوید اما تا ازین سخن چیزی در من می تابد. چون ویرا دیدم قصد کردم که بپرسم. وی پیش از سؤال گفت: ای من معشوق تو، این چه می خورد و می خسپد چیزی دیگر است. تصوف غیر مخلوق است نه به نام غیر مخلوق است؛ نام مخلوق است. در آن معنی است که آن معنی غیر مخلوق است و صوفی زنده به آنست. شیخ-الاسلام گفت: اگر من این سخن از وی بشنیدی، هموار این با آن در آمیختی، یعنی نفس و کالبد را حقیقت می نهادی» (طبقات ۵۴۱، ۵۴۲).

افزون بر این از شیخ ابوالحسن خرقانی باقید نام او این سخنان در طبقات الصوفیه نقل شده است:

۱. «شیخ الاسلام گفت که شیخ احمد علی شعیب هر سال یک بار به خرقانی شدی به زیارت. وقتی شد، در راه گرسنه بود، نان خواست و بخورد، چون در شیخ ابوالحسن خرقانی شد، شیخ ویرا گفت: احمد این بار که به من آیی در راه جتی گری مکن» (طبقات ۲۱۴).

۲. «شیخ ابوالحسن خرقانی گفته است: غایت بند باخدای سه درجه است: یکی آنست که بر دیدار بایستد، گوید «الله» دوم آن بود که بی خویشتن گوید «الله». سیم آن بود که از او به او گوید «الله».

۳. و گفت در هیبت بایست و می گوی «الله» تا دیوانه گردی و در محبت بایست و می گوی «الله» تا مست گردی و در مشاهده بایست و می گوی «الله» تا فنا شوی.

۴. وگفت الهی مرا بر مقامی مدار که گویم خلق و حق، گویم من و تو. بر مقامی دار که من در میان نباشم و همه تو باشی.
۵. نقل است از شیخ ابوالحسن خرقانی، قدس الله روحه، گفت: کسان بودند که نشان یافت دادند و نداشتند که یافت حجاب است و کسان اند که نشان مشاهده دادند و نداشتند که مشاهده حجابست.
۶. کاملان گفتند و الله که ندیدند آنها که بدیدند لا تُدرِکهُ الأبصار.
۷. وگفت: خردمندان خدای را به نور دل ببینند، دوستان به نور یقین ببینند، جوانمردان به نور معاینه ببینند.
۸. پرسیدند شیخ را که صوفی چیست؟ گفت: صوفی تنی است مرده و دلی است زنده و جانی است سوخته» (طبقات ۴۱۴).
۹. شیخ الاسلام گفت که خرقانی فرامن گفت که شاگردی از آن بوعبدالله دونی فرامن گفت که: شیخ مامست بزیت و مست بهرد - شیخ الاسلام گفت که آن شاگرد وی راست گفت - خرقانی گفت که من ویرا گفتم که آن بویکر شبلی بودید که مست بزیت و مست بهرد که شبلی دیدم در هوا پیش خویش رقص می کرد و مرا شکر می گفت» (طبقات ۴۹۲).
- در مورد اخیر به صراحت گفته شده است که این روایت را خرقانی به انصاری گفته است و لازمه چنین گفت و شنودی دیدار و مصاحبت است. در شماره های یک و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ تا ۸ عنصر نقل و روایت از اسناد و اقوال غلبه دارد و از آنها با قاطعیت نمی توان به دیدار و مصاحبت استدلال کرد.



در مجموعه‌ی رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری نیز اشاراتی به شیخ ابوالحسن خرقانی دیده می‌شود و اقوالی از وی نقل شده است. از عبارت زیر نیز می‌توان دیدار و ملاقات و مصاحبت پیر هرات را با شیخ خرقان استنباط کرد.

عبدالله گنجی بود پنهانی، کلید آن گنج به دست ابوالحسن خرقانی. تا رسیدم به چشمه‌ی آب زندگانی، چندان خوردم که نه من ماندم و نه خرقانی. (رسائل ج ۱، ۳۹۰) که به اختلافات عبارت در رساله‌ی پرده‌ی حجاب حقیقت ایمان این گونه تکرار شده است:

عبدالله گردی بود بیابانی، طالب آب زندگانی، رسید به شیخ ابوالحسن خرقانی، آتجا یافت آب زندگانی. چندان بخورد آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی. پس چه ماند؟ اگر داری دانی. (رسائل ج ۲، ۶۷۹)

و در رساله‌ی دیگر نیز با اختلافات اندکی تکرار شده است (رسائل ج ۲، ۴۳۵). در همین رساله این عبارت معروف شیخ خرقان در ذیل سخنان بالا نقل شده است: «حق از خلق نشان بندگی خواست و از ابوالحسن نشان خداوندی» (همان، تذکره-الاولیاء ج ۲، ۱۷۸)

«از خواجه ابوالحسن پرسیدند که ترا خوف مرگ هست؟ گفت: هر وعیدی که حق این خلق را کرده از مرگ و گور و دوزخ، در آنچه ابوالحسن چشیده است ذره‌ای از آن نبود؛ و هر وعده‌ای که خلق را کرده است از بهشت و نیکویی در آنچه ابوالحسن قرآن دید، ذره‌ای نبود.» (رسائل ج ۲، ۴۳۵)

از شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه، پرسیدند که بعضی مردم از حج نیکو باز نمی‌آیند. گفت: مسلمانی باید که شو تا هم مسلمان باز آید» (رسائل ج ۲؛ ۴۳۶)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره الاولیا از آنچه که در بلخ به هنگام تبعید پیر هرات به آتجار رخ داد، حکایتی آورده است که از آن می‌توان به توقف طولانی‌تر خواجه عبدالله انصاری در خرقان و در محضر شیخ ابوالحسن خرقانی استدلال کرد.

بنابر اطلاعات ابن رجب، خواجه عبدالله انصاری در پی مخالفت‌های جدی با اهل کلام در سنین پیری در حالی که نابینا شده بود، در سال ۴۷۸ از هرات به پوشنگ و از آنجا به مرو و از آنجا به بلخ تبعید شد. در بلخ مخالفان پیر بر سر بام‌ها و دیوارها سنگ به دست منتظر ورود او بودند. بنابر روایت ابن رجب فرزند خواجه نظام الملک آنان را از این کار باز داشت. به هر حال پیر هرات در سال ۴۸۰ ق اجازه‌ی ورود مجدد به هرات یافت. (ابن رجب طبقات ۷۹، ۷۱) اما در روایت عطار چنان که خواهیم دید این موضوع رنگی دیگری دارد:

«عبدالله انصاری گوید که مرا بند بر پای نهادند به بلخ می‌بردند. در همه راه با خود اندیشه‌می‌کردم که به همه حال بر این پای من ترک ادبی رفته است. چون در میان شهر رسیدم گفتند مردمان سنگ بر بام آورده‌اند تا در تو اندازند. اندرین ساعت مرا کشف افتاد که روزی سجاده‌ی شیخ (ابوالحسن خرقانی) بازی انداختم، سر پای من بدانجا باز آمد. در حال دیدم که دست‌های ایشان همچنان بماند و سنگ نتوانستند انداخت» (تذکره الاولیای ۲، ۱۷۲)

از این حکایت جز نتیجه‌ی عظمت مرتبت شیخ خرقان و کرامت او، این نتیجه را نیز می‌توان گرفت که بایستی مدت توقف خواجه عبدالله انصاری در خرقان و مجلس و خانقاه شیخ به مراتب بیشتر از آن باشد که جامع مقامات پیر هرات گفته است. زمان و سال رفتن خواجه عبدالله انصاری به خرقان روشن است. پیر هرات در سال ۴۲۳-۴۲۴

ق به عزم قبله از هرات برآمد و به نیشابور آمد و در آنجا در خانقاه ابن باکویه که محل رحط او بود فرود آمد و از آنجا قصد ری کرد و از آنجا به بغداد شد و در آنجا خبردار شد که امسال نیز چون پارسال راه مکه ناایمن است و ناچار از بغداد عزم خراسان کرد و مدتی در دامغان (طبقات، ۱۵۰) و خرقان وری ماند. همچنان که در دامغان با محمد قصاب دامغانی دیدار کرد در خرقان به محضر ابوالحسن خرقانی بار یافت و درری با حاتم خاموش دیدار کرد و گور خواص را زیارت نمود. (ابن رجب ۶۷، ۶۸)

از ظاهر امر چنان پیدا است که در موقع بازگشت شتابی در کار نبوده است و خواجه عبدالله با آسایش خاطر فرصت آن را داشته است که به تمام اماکن، افراد و اشخاص درین شهرها سر بزند و تا آنجا که امکان داشته بوده است و ضرورت اقتضای کرده است، بماند. در بازگشت به نیشابور به خانقاه ابن باکویه رفت. ابن باکویه از شیخ ابوالفرج خواست تا آنچه را که او پس از عزیمت خواجه عبدالله از نیشابور به نیت زیارت قبله گفته بود به عبدالله بگوید و او چنین بیان کرد که «او (عبدالله) نه بابت سفر است، بابت او آنست که بنشیند و دیگران در محضر او و برگردا گرد او بنشینند و او با آنان از وی (خدا) سخن بگوید.» عبدالله در پاسخ گفت: «لیکن خرقانی را می-بایست دید، یعنی سفر من برای آن بود» (مقامات ۱۵، نفحات، ۳۳۸) به سخن دیگر سر آن سفر دیدار شیخ ابوالحسن خرقانی بود و تانمی رفت آن سرپدیدار نمی گشت. با توجه به آنکه پیر خرقان در سال ۴۲۵ ق در گذشته است، اهمیت این دیدار و سر آن سفر بیشتر رخ می نماید.

خوشبختانه به همت یکی از مریدان شیخ ابوالحسن خرقانی، مجموعه‌ای از حالات و سخنان او گردآوری شده است که تا امروز تنها یک نسخه از آن شناخته شده است و آن کتاب «نورالعلوم» است. بنابر استنباط استاد زرین کوب آنچه امروز از نورالعلوم در دست است باید منتجبی از کتاب بزرگ تر باشد. (جستجو در تصوف ایران، ۵۷). این معنی را مجموعه‌ی سخنان شیخ ابوالحسن خرقانی که در تذکره‌الاولیای عطار نقل شده است و به مراتب بیشتر از آن چیزی است که در خلاصه‌ی نورالعلوم وجود دارد نیز تأیید می‌کند. نکات و مطالب بسیاری از سخنان و تعالیم و احوال پیر خرقان در تذکره‌الاولیا هست که در نورالعلوم نیست به همین قیاس در منابع دیگر عرفانی از گفته‌های شیخ ابوالحسن مطالبی یافت می‌شود که در نورالعلوم نیست. مطالب موجود در تذکره‌الاولیاء تصحیح شادروان میرزا محمدخان قزوینی که بدون هیچ گونه فاصله‌ای در پی هم آمده است بالغ بر چهل و هشت صفحه می‌شود (۲۱۷، ۱۶۹) که خودش در جای خود کتابی است.

این که خواجه عبدالله انصاری در مدت توقف خویش چه مقدار از سخنان پیر خرقان را یادداشت کرده است و یا از یادداشت‌های مریدان شیخ نسخه برداشته است بر ما روشن نیست ولی مقایسه‌ی برخی از مطالب و موضوعات که در طبقات الصوفیه آمده است با آنچه در نورالعلوم و تذکره‌الاولیا موجود است نشان می‌دهد که دامنه‌ی بازتاب تعالیم و اشارات شیخ ابوالحسن خرقانی در افکار خواجه عبدالله انصاری و طبقات الصوفیه فراتر از آن چیزی است که پیشتر نقل کردیم

چنان که پیشتر دیدیم پیر هرات سخنی درباره‌ی صوفی از شیخ ابوالحسن شنید بود که تا او را ندید تفسیر درست آن بروی مشکل شده بود. اصل سخن شیخ ابوالحسن خرقانی آنگونه که در تذکره الاولیا آمده است چنین است:

«وگفت: خدای گوید این همه خلق من آفریده‌ام ولیکن صوفی نیافریده‌ام، یعنی معدوم آفریده نبوده و یک معنی آن است که صوفی از عالم امرست نه از عالم خلق و گفت صوفی تنیست مرده و دلیست نبوده (در طبقات: زنده) و جانیت سوخته» (تذکره الاولیا، ۶۴۸)

یکی از مباحث عمده در طبقات الصوفیه بحث تصوف و صوفی است و به نظری - رسد تأثیر شیخ ابوالحسن خرقانی درین مبحث بر آرای پیر هرات مشهود باشد با این تفاوت که آنچه را شیخ ابوالحسن خرقانی به اجمال گفته است پیر هرات به تفصیل شرح داده است.

به گفته‌ی پیر هرات: اینان که اصل این کارند اورای شناسند نه به شواهد و دلایل می - شناسند که به او می شناسند، به اولیّت او و وحدانیت او، رسته از حوادث، و خود ویرا ملک و زندگانی که می شناسد و می بیند. هر که اولیّت او بداندست درو بماند، و هر که او بدید درو بماند و هر که را طریق صافی شد و با او بماند، وجود نماند، تصوف این است. (طبقات، ۶۵۲).

بدینند درین عبارت های پیر هرات چه مایه تعبیر های مشترک و مشابه به آنچه پیر خرقان درباره‌ی صوفی گفته است دید می شود: صوفی را خداوند از میان سایر مردمان برای خود برگزیده است (طبقات، ۲۴۸) او ذکر و مشاهدت (=مقابل اختیار) را ملازم است. رقیب ازل است... غلام خاطر و تابع جان. جوینده‌ی پسین روز و

فدای پیشین روز (همان ۶۳۷) صوفی دل است و وقت و زندگانی (همان ۳۹۳) صوفی در وقت است. او این الوقت است، این الازل است... وقت جام اوست و او اشندهی وقت... صوفی را زندگانیست که آن را مرگ نیست. (همان ۱۴۱، ۲۸۴) صوفی نه در صف عالم است و نه در کنار آدم، او از خاندانیست که لقب آن عدم است. (همان ۶۳۱) او را از خود پاک بستند اند و «تلبس را به بهانه‌ی تقدیس دربار او نهاده‌اند» (همان ۶۳۲). ظاهر او ظاهر عام است و باطنش باطن خاص، خاصان را خاص می‌شناسد. (همان ۴۳۹) در هفت آسمان و زمین پوشیده‌تر از عارف کس نیست. حق حجاب اوست، او در پرده‌ی حق است (همان ۱۰۸) در ورق صوفیان دل نیست، جان است: جهان هم نیست اما در طریق رشک بهانه بر جان است. (همان ۳۷۳).

پیر خرقان گفته است: الهی مرا تو آفریدی. برای خویش آفریدی. از مادر برای تو زادم، مرا به صید هیچ آفریدن مکن. (تذکره ۶۳۵)

«گفت پدر و مادرم از فرزند آدم بود، اینجا که منم نه آدم است و نه فرزندان، جوانمردی راستی با خدا نیست» (تذکره ۶۳۱)

یکی از مباحث عملی دیگر در طبقات الصوفیه که پیر هرات در فصلی خاص بدان پرداخته است مبحث شناخت و معرفت و یافت و ادراک است. شیخ ابوالحسن خرقانی در این باب نیز به ایجاز سخن گفته است و پیر هرات در آن به شرح و تفصیل گراییده است. آنچه از پیر خرقان نقل شده است چنین است. گفت: علما گویند خدای را به دلیل عقل بیاید دانست. عقل خود به ذات خود نابیناست، به خدا راه ندانست به خدای تعالی، به خود او را چون توان دانست. بسیاری که اهل خود بودند به آفرید

در همگی گرویدند. مشاهد دست گرفتم و از آفرید بپریدم. راه به خدا نمودم و اینجا که منم آفرید نتواند آمد. (تذکره ۶۲۵)

و گفت در همه کارها طلب پیش بود پس یافت الا درین حدیث که پیش یافت بود پس طلب. (تذکره ۶۳۵)

و گفت: همه کس نازد بدانچه داند تا بداند که هیچ نداند. چون بدانست که هیچ ندانست شرم دارد از دانش خود تا آنگاه که معرفتش به کمال رسد. (تذکره ۶۳۵).

و گفت: کسانی بودند که نشان یافت دادند و ندانستند که یافت محال است و کسانی بودند که نشان مشاهده دادند و ندانستند که مشاهده حجاب است. (تذکره ۶۴۵)

و گفت: معرفت هست که با شریعت آمیخته بود و معرفت هست که از شریعت دور تر است و معرفت هست که با شریعت برابر است مرد باید که گوهر هر سه دیدن بود تا باهر کسی گوید که از آنجا بود. (تذکره ۶۵۱).

### اما آرای پیر هرات درین مبحث

از نظر خواجه عبدالله انصاری عقل حیل و وسیله ای برای انجام کارهای این جهانی است (طبقات ۱۹۱) و عقل مجرد به شناخت راه نمی تواند بر دزیر عقل مخلوق است و بیشترین حد توانایی او شناخت همچون خودی است به همین سبب مریدان خود را از پذیرش سخنان کسانی که در شناخت خداوند از عقل و قیاس خود سخن می گویند بر حذر می دارد. به نظر او ایمان مسأله ای سمعی است، نه عقلی و شرط در آن تسلیم است نه تعقل. (طبقات ۴۸۴، ۴۹۱) پیر هرات با وضع دو اصطلاح یافت و دریافت که مرادش از اولی امری شهودی و کشفی و از دومی علم اکسبایی است بحث شناخت و

معرفت را تحلیل کرده است: «یافت آن بود که او ترا بُود و آن چون بُود؟ آن داند که دارد، به دل ازین جواب توان نه به زبان» (طبقات ۱۶۳) «یافت وجود است که رهی بود را بستر دو به خود او را قیام کند» (طبقات ۱۶۳) نشان یافت او از غیر آزادی است» (همان ۱۶۵). یافت با طلب و جهد به دست نمی آید، زیرا خداوند پیش از طلب طالب موجود است. پس یافت بسته به «عنایت» است و معنی عنایت آنست که بی طلب و جهد باشد. کار از آن سراسر است و نه ازین سر «آنست که او ترا می باید نه تو او را» (همان ۱۶۷) نشان از یافت هم یافت است، نشان از و هم اوست، دلیل بر او هم اوست. آنجا که هست فراختر است از دریا و آسمان و زمین. (همان ۱۶۹، ۱۷۰) توحید و یافت آنست که او جای بگردد و دیگر گسیل کند. (همان ۱۶۷) نور ایمان نتیجه یافت الله است ولی به نور ایمان الله یافته نمی شود. جستن الله به نور ایمان مانند جستن خورشید به نور ستاره است. (همان ۱۶۴).

کار در «یافت» است نه در دانش و شناخت باید که داری اما در آن خطر است که شناسی و قیمت ندانی از درک ایمن نباشی. از یافت سخن به علم توان گفت یا به عرفان؟ علم مشترک است و عرفان مستدرک و یافت از مقوله ی وجود «و چون وجود فرادید آید هیچ نشان نتوان داد» (همان ۱۶۹) پیرهرات درک بهتر این مقوله را در تمثیلی زیبا بیان کرده است:

برادری یا کسی از آن اسیری، از جایی می آید. امیر لشکر خویش را پذیره ی او می فرستد. تا او به خانه برسد در هر منزل نزلی و عطایی نزد او می فرستد. چون به خانه فرود آید، دربر روی دیگران می بندد. درین حالت چه کسی می داند که او چه حال دارد؟ «وجود» چنین است. که از آن خبر دارد؟ علم نیز چنین است تا آنجا همراه مهمان



است که به خانه‌ی میزبان فرود نیامده باشد. چون به خانه در آمد او از بیرون درمی-ماند. نه وسیله‌ای برای در آمدن به آن خلوت دارد و نه توان درک آنچه در اندرون می‌گذرد. «علم فریافت رسید، کوتاه‌گشت» (همان ۱۶۶).

علم به آنچه به او از طریق خبر رسید است احاطه دارد. حدود توانایی تا اینجا است. به سخن دیگر دریافت علم از «وجود» صفات است و این شناخت را «وجود علمی» گویند و وجود علمی مشترک است و کس نیست که آنرا نداشته باشد. (طبقات ۱۶۵) آن «وجود» نه علمی است. (همان ۱۷۱)

یافت به عنایت باز بسته است. صوفی خود را به عنایت حق سپرده است. او در پی دل فصیح است نه زبان فصیح. «از هزار صوفی یکی عالم بود. صوفی را آن تمام بود که می‌شنود و می‌داند، ازین قوم دل فصیح بُود نه زبان» (طبقات ۳۲۶)

بدون تردید شیخ ابوالحسن خرقانی یکی از آنان بود که «دل فصیح» داشت و آن «الحمد» او را از دل بری آمد هر چند «الحمد» نمی‌توانست گفت.

«شیخ الاسلام گفت: من از خرقانی «الحمد» شنیدم که می‌خواند که دی ای بود، «الحمد» بنه می‌دانست گفت و وی سید و غوث روزگار بود» (همان ۵۲۰، ۵۲۱)

در طبقات الصوفیه حکایتی از صوفی خیر چه نام که غلام بوده و آزاد شده و در کارگاه هرات ساکن گشته بود آمدن است که او نیز مانند شیخ ابوالحسن خرقانی اتی بوده و «الحمد» را «الهد» تلفظ می‌کرده است. داستان الحمد گفتن او و نقدی که پیر هرات دارد اینگونه است:

«گفت: وقتی سیل آمد بود و وی [خیرچه] بر سر تل سنگ شد بود و می گفت: خداوندا، هر کراسیم باید سیم ده و هر کرازر باید زرده و هر که غلام و زمین خواهد و چیزی می خواهد می ده، خیرچه را خود توبس»

شیخ الاسلام گفت برین جای که: آن گرامی، از غیرت یعنی غبن، بنگر که خود ای می گوید و چه غبن است در اختیار که از کسی فراز آید همچنین ناید وی. بلال جشی فراز آمد و بوجهل و عتبه و شبیه و آن سادات مکه فرانامه. هیچ چیز نامد. آن چه کرد و این چه کرد؟ همه در عنایت بسته.»

و گفت که ربودیت عین عبودیت است. گولی، نادانی، بپاره ای، ضعیفی به حاصل و نفس فراز آید، سیدی گردد و امام، اصلی و نسبی باجمال و جهد و عمل و خلق فرانیاید. همه در عنایت و قسمت او بسته و کسی را در آن «سخن ناید»

شیخ الاسلام گفت که: کسی بیمار بودی یا درد دندان و چشم و جای دیگر، به خیرچه شدند و تا وی «الحمد» بر خواندی و بد میدی. به شدی، در طرف راحت پدید آمدی. وقتی دانشمندی را درد دندان بود، به وی شد. «الحمد» بر خواند و بد مید، به شد. آن دانشمند گفت: خیرچه! «الحمد» نه راست خوانی، واید (باید) بر تو راست کنم. گفت: نه، تو دل راست کن.» (همان ۵۲۰)

معروف است که بلال، مؤذن پیامبر (ص) «شین» نمی توانست بگوید. «سین» می گفت در اذان به جای اشهد/ اسهد می گفت. طاعنان بر او ایراد گرفتند. پیامبر فرمود: سین بلال عندالله الشین است.

یکی از مباحث دیگر موضوع کرامات و بحث بهشت و دوزخ است. شیخ ابوالحسن خرقانی گفته است: «من نگویم که دوزخ و بهشت نیست. من می گویم که

دوزخ و بهشت را به نزدیک من جای نیست، زیرا که هر دو آفریده است و آنجا که منم آفریده را جای نیست.» (تذکره ۶۲۲)

«گفت دست از کار باز نگرفته‌ام تا چنان ندیدم که دست به هوا فراز کردم، هوا در دست من شوشه‌ی زر کردند و دست بدان فراز نکردم. سبب آنکه کرامت بود. و هر که کرامت فرا گیرد آن در بر وی بیندند و دیگرش نبود.» (همان ۶۲۰)

«و گفت: الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خدا پرست کیست» (همان ۶۲۸)

«گفتم الهی خوشی به تو در بود، اشارت به بهشت کردی» (همان ۶۳۳)

و گفت: هزار منزل است بند را به خدا، اولین منزلش کرامات است. اگر بند مختصر همت نبود به هیچ مقامات دیگر نرسد. (همان ۶۴۳)

از دیدگاه پیر هرات، آنانی که قصدشان از اظهار کرامات، قبول دیگران باشد، مغروران و فریفتگان به کرامات‌اند. کرامات چیزی است که زاهدان و ابدال را خویش می‌آید. (طبقات ۵۱۳) صوفی از کرامات برگزیده است. حقیقت کرامات نیست و رای کرامات است، صوفی و عارف مه از کرامات بل کرامات کرامات‌اند. (همان ۴۷۲) دلیل اصلی مخالفت پیر هرات با کرامات، ترس از غرور و فکرو احتمال انحراف و بیرون آمدن از «حقیقت» است. از دید او «کرامت» عطایی است همچون دیگر عطا‌های خدای. هر کس به هر عطایی پایبند شود و بر آن متوقف ماند، خداوند او را با همان عطا باز می‌گذارد و آن عطا حجاب او از خدا می‌شود و این خطری بس عظیم است در راه حقیقت. صوفی از عطاها معطی و از کرامات مکرم را برگزیده است و به جز او به هیچ چیز مشغول دل و شادمان نمی‌شود. کرامات نثار حق

است بر ایام عارفان. (همان ۵۱۳) کرامات آنست که در باطن پدید آید، کرامات ظاهر از مکر و غرور ایمن نیست. (همان ۵۱۳)

«شیخ الاسلام گفت که در علم تصوف، بهشت به مکر آفریده اند و دوزخ به خشم. دوزخ نیافریده اند مگر آنرا که بگفت، و بهشت بیافرید تا هر که به او نرسد در بهشت آویزد. پس مکر است، حاصل نگاه دار. یا آنکه صحبت او نیارد در آن مشغول گردد.» (طبقات ۵۴۳)

«در حقیقت این کار از بهشت آوای نبود و نه از دوزخ نشان. آنجا فرا که از این آوای بود، از آن هیچ چیز نبود و آن حدیث که دوزخ گوید: برگذره نور توزیانه‌ی من بکشت، آن فرا معترض گوید. دوزخ از عارف چه خبر دارد؟ آن همه هست و خواهد بود، اما آنرا خلق هست. عوام خلق آنرا اند. و از تصدیق خبر بد نیست اما حقیقت از محققان پوشیده نیست.» (همان، ۵۵۵)

یکی دیگر از مسائلی که میان صوفیه مورد بحث بوده است، مسأله تقدیم و تأخیر «طلب» و «یافت» است و اهمیت و امتیاز یکی بر دیگری. شیخ ابوالحسن خرقانی گفته است:

«در همه کارها طلب پیش بود سپس یافت، الا درین حدیث که پیش یافت بود پس طلب» (تذکره ۱۹۲) پیر هرات در یکی از مناجات‌هایش گفته است:

اورا کی یابی؟ چون یابی؟ به گمی خویش.

زیرا که یافت از طلب پیش

اوپیش از طلب موجود است

وجود او از عین جود است نه از بذل مجهود. (طبقات، ۲۴۴)

هرگز کس ترا نیافت، مگر که تواز پس در رسیدی  
 و کس ترا به جُستن یافت؟ مسکین او که به طلب شتافت. (همان ۲۴۵، ۲۴۴)  
 هر چیز را جویند پس یابند، ویرا یابند پس جویند  
 پس تو الهی، از جُستن یابنده را پیشی  
 و جویند خود را به وی نه ای که به خویشی  
 پس جُستن گم است و جویند محروم  
 و جُستن تو ولایت وقت است و تو خود معلوم...  
 هرگز پیش منزل و سپس راه که دید؟  
 هرگز پیش یافت و پس جستن که شنید؟... (طبقات ۲۵۱، ۲۵۳)  
 بنا بر آن مقدمات پیر هرات می گوید: «لذت و خوشی در «طلب» است، در «یافت»  
 خوشی نیست. در «یافت» صدمت است که ترا فرو می شکند. (همان ۲۳۳)  
 «شیخ الاسلام گفت که در «یافت» صدمت است و فنا و همه خواری و لذت در طلب  
 است» (همان ۵۴۴)  
 بوعلی دقاق نیز بر این باور است که «طلب خوشتر از یافت» است. (همان ۵۴۴)

### مشابهت مشرب عرفانی

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شیخ ابوالحسن خرقانی را «بحر اندوه و سخت تراز کوه»  
 می خواند. این اندوه در گفتار و رفتار شیخ خرقان سایه ای سنگین افکند است.  
 البته این قبض و حزن در احوالی از مباسطت با حق نبوده است. (جستجو ۵۹) پایبندی  
 اوبه شریعت نیز از ویژگی های دیگر است که غالباً همراه با دقت و وسواس است که با

ریاضت‌های دشوار همراه بوده است. استاد زرین‌کوب مباسطت او را در غلبات احوال باحالات بایزید بسطای همانندی یابد و در واقع راه و روش او را دنباله‌ی راه و روش بایزید بسطای می‌داند. (جستجو ۵۹، ۶۰) منشأ اصلی این حزن و اندوه که با تعبیرهای گونه‌گون از آن یاد کرده است، عجز در ستایش و یاد و ذکر حق است آنچنانکه سزاوار حضرت اوست.

درین مقام که خدا مراد داده است خلق زمین و ملایکه‌ی آسمان را راه نیست. اگر بدینجا چیزی ببینیم جز از شریعت مصطفی از آنجا باز پس آییم که من در کاروانی نباشم که اسفهلار آن محمد نباشد. (تذکره ۱۸۱، نورالعلوم ۷۲)

گفت: هر کس را ازین خداوند رستگاری بود، ما را اندوه دایم بود. خدا قوت دهد تا ما این بارگران بکشیم. (تذکره ۶۲۸)

راه اندوه در پیش من نهاد. گفت: اندوه باری گران است، خلق نتواند کشید. (همان همان صفحه)

الهی اگر میان من و تو بودی، چنین نبودی. کمی بایستی که زندگانش به خدای بودی تا من صفت تو با او بکردی که این خلق زند نه‌اند. (همان ۶۳۴)

الهی اگر اندامم درد کند، شفا تو دهی. چون تو درد دکنی شفا که دهد؟ (تذکره ۶۳۵)

الهی اگر تنی بودی و دلی بودی از نور، هم ترا نشایستی فکیف تنی و دلی چنین آشفته کی ترا شاید؟

الهی هیچکس نبود از دوستان تو که نام تو بسزای برد تا بینایی خود بکَم و در زیر قدم او نه‌م و یا هستند در وقت من تا جان خود فدای او کنم و یا از پس من خواهند بود؟

و گفت: الهی گروهی اند که ایشان روز قیامت شهید خیزند که ایشان در سیل توکشته شده باشند و من آن شهید خیزم که به شمشیر شوق توکشته شده باشم که دردی دارم که تا خدای من نبود آن دردی نبود (همان ۶۳۶).

از بسیاری جانها آواز ماتم برآید و از بعضی آواز دف. هر چند در دل خود می-نگرم، همه آواز ماتم می برآید آواز دف نی. (نور، ۱۰۰)

عالمِ علم برداشت و به کناره‌ی شد و با آتش خوش است. زاهد زهد برداشت و به کناره‌ی رفت و با آتش خوش است. عابد عبادت برداشت و با آتش خوش است. توهم‌اندوه بردار تا با خدایت خوش بود.

اگر ما را عمر نوح بودی و در آن عمر دو رکعت نماز بخواستی چنانکه از وی به ما آمدن است، دشوار بودی. اکنون خود که در شب‌اروزی پنج نماز چونکه می درخواستی است، حال ما چون باشد؟ (همان ۱۰۱)

از ویژگی‌های مشرب عرفانی پیر هرات نیز پابندی استوار بر شریعت است. او نیز چون پیر خرقان اندوهمند و حزن است و کم و بیش در حالات خاص از او نیز نوعی انبساط مشاهده می شود که بیشتر در مناجاتهای او- چنانکه در شیخ خرقان- جلوه گر است.

«الهی دردی دانم، دارونی دانم

یای دانم، خوردن نمی توانم

نیارم گفت که این همه درد چرا بهره من؟

نه دست رسد مرا به معدن چاره‌ی من.

به شغل درد و بیم تاوان نشستن به ماتم چند توان؟... (رسائل ج ۱، ۴۲۶)

الهی، از بس که هر وادی بخت خویش خواندم و از جستن نایافتنی بماندم.

هر چند شمارک خود با خود باز راندم.

مرا تو ماندی، موقوف بر تو ماندم.

الهی از شمار توبه درد من می راست اید

من بیشم،

در حساب تو با مایه داران است،

من درویشم.

و آره کارک من در من بندی، من نه به دست خویشم.

الهی چون به جای و خشودن است آن رهی کش خاموشی بیگانگی است و

بستاخی دلیری است؟!...

من در درد انتظار، و شنایی چون بینم؟

همه برها برگرفتند تا من منتظری نشینم!

آه، از آخر این انتظار جز زان کنند!

ای فریادرس،

این چنین بادشمنان کنند.

اکنون باری،

از هر چه می پندارم دگرم،

و در هر نفسی که بر زنم، بترم.

نه در غم به هر چه بینم، و نه طاقت دارم که بی تو نشینم.

گویی که بر سنگ تخم می پرکنم.



هر روز ناکس ترم، و از مراد واپس ترم.

نه یارم گفت که تراشایم

نه دلم بار دهد که بادشمن به یک زبان برآیم.

ترسم که روزگار خود در سر آواز طبل تهی کردم،

و آب بندگی پیش روز آزادی ببردم.

نه کس را از علت من نشانی

و نه این درد مرا به دست کسی درمانی

و نه جواب صواب و نه عتاب جواب! (طبقات ۱۷۲. ۱۷۶) (رسائل، ج ۱، ۴۲۲. ۴۲۵)

شیخ الاسلام گفت:

سبحان الله! نه جهانی بود پر چیز و پر کس

و آن همه، نیست شد در یک نفس؟!

عارف در مقام بداشته و به روز و زمان افتاده.

این جو انمرد، آرسخن گوید، مسرف گردد

و آرخاموش آیند مشرک گردد،

و آرشاد بود مدعی بود و اگر بگرید منافق گردد

و آربنازد در تفرقت افتد، و آرشادی برد، از خود نشان دهد،

و آرازو گوید به فردا نیست در اشارت مشرک گردد

و آربه صفوت سخن گوید، به ابطال آب و گل معطل گردد.

و آر نشان و واسطه رد کند، ملحد و جاحد گردد...

آردعا کند، گویند دعوی است،

و آرخاموش نشیند، گویند که غفلت است.

چون کند که گویند حقیقت است؟! (همان ۲۳۵، ۲۳۶)

الهی، موجود من نه دل بر تابد و نه زبانم، عاریت وجود دیدی؟ من آمم.

این من و من همه علت است، لکن من در عبارت ترجمانم...

وقت قسمت همه بهره‌ی وی خوردن ستند و من بهره‌ی خود ستم، همه آتش در

خرمن خود زدند و من آتش در خرمن وی خوردی زدم. (همان ۳۴۸)

رهی می سوزی که من نظاره دوست،

ار ترا صبر صفت است، مرا بی قراری خوست. (همان ۴۴۴)

\*\*\*

آنکه ترا شناخت، شناخت، اما کی شناخت و آنچه نمودی نشناخت، هر چند که تو

بودی که شناخت، قدر از جلال که پرداخت؟

پس آنچه ترا شناخت، لطف تو اورا نواخت

و قرب تو اورا بزود و فرا ساخت

این گوینده‌ی این اشارت، فکر توبه آب انداخت.

مسکین او که، صنایع بشناخت

درویش او که از بهر احسان دوست داشت...

او که ترا به صنایع شناخت، نشناخت، از آن با تو مزدوری ساخت

و او که ترا به احسان دوست داشت، نداشت. از آن در محنت راه شکایت برداشت.

و او که پنداشت که ترا به خود یافت، نیافت. او بیهوده از راه تعظیم و شریعت بر تافت.

عارف ترا به نور تو می داند، از شعاع وجود عبارت نمی تواند.

مُحَبِّ ترابه آتشِ نورِ قرب می شناسد، در آتش مهر می سوزد،  
از ناز باز نمی پردازد.

خداوند یافت تو ترا دریافت می جوید،

از عزتی در حیرت، طلب از یافته باز نمی داند. (طبقات ۵۵۹، ۵۶۰)

چنانکه دیدیم یکی از موارد مشابهت و تأثیر و تأثر میان شیخ خرقان و پیر هرات در مناجاتهای آن دو است. در واقع درین مناجاتهاست که مفاهیم حزن و اندوه و عجز و درماندگی در شناخت و ستایش سزای حضرت حق بیشتر جلوه گراست. به نظر چنان می رسد که پیر هرات در سرایش مناجاتهایش از شیخ ابوالحسن خرقانی پیروی کرده باشد. با این تفاوت که مناجاتهای پیر هرات به ویژه در طبقات الصوفیه دارای ساختار ویژه و با تفصیل همراه است و از نظر شمار نیز، عدد مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری بسی بیشتر از آن چیزی است که از شیخ ابوالحسن خرقانی در کوتاه شده نورالعلوم و تذکره الاولیای عطار مذکور است.

#### منابع:

۱. ابن رجب بغدادی، عبدالرحمن بن شهاب الدین احمد بن رجب، الذیل علی طبقات الحنابلہ، جزء اول، هنری لائوست و سامی الدهن، العهد الفرسی بدمشق ۱۹۵۱.
۲. انصاری، ابواسماعیل عبدالله، انصاری، پیر هرات، طبقات الصوفیه، محمد سرور مولایی چاپ دوم، انتشارات توس، تهران: ۱۳۸۶.
۳. مجموعه ی رسائل فارسی در دو مجلد محمد سرور مولایی چاپ سوم انتشارات توس تهران ۱۳۸۹.

۴. جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، مهدی توحیدی-پور، کتابفروشی محمودی، تهران ۱۳۳۸.
۵. خرقانی، شیخ ابوالحسن علی بن احمد یا ابن جعفر، نورالعلوم، عبدالرفیع حقیقت (رفیع) انتشارات بجهت تهران ۱۳۶۹.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
۷. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکره الاولیا، محمد قزوینی، انتشارات مرکزی تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۳۶.
۸. جان آربری، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، چاپ نخست، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۷.
۹. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکره الاولیا، رنالد الین نیکلسن، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴.

یادی از استاد دانشمند مرحوم مغفور

دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر احمد رنجبر<sup>۱</sup>

بیش از یک سال نمی‌گذرد که فراق عزیزی از دست رفته همواره غم و دردِ گران بر جان و تن دوستان وارد نموده است، فراق استاد انوار که خود در زندگی موفق و کامل شد و به عزّ قرب حق واصل گردید و دوستان خود را در سوز و گداز، تنها و پریشان و ناراحت رها نمود، روزِ آنان را شام سیه کرد و خود عروج ملکوتی نمود. افسوس که چرخِ دون پرور است و تحمل نیکوان را ندارد.

اگرچه استاد در میان ما نیست، اما چهره خندان و شادابش فراموش نمی‌شود، جوانمردی‌ها و فداکاری‌های او همیشه در نظر است.

مرحوم استاد انوار، عاشق دانش و ادب بود نه سوداگر آن، در صدق و صفا شهره خاص و عام بود، با همه، چه خرد چه کلان می‌جوشید، هر که را می‌دید، الفتی پیدا می‌کرد و مشغول خواندن شعری شد در شعر طبعی روان داشت، گهگاه بالبداهه شعر می‌گفت (در این زمینه خاطرات زیادی است که جای بیان نیست).

خواهان اعتلای میهن بود که این مسئله در سروده‌هایش جلوه خاص پیدا کرده است. شب و روز از آموختن نمی‌آسود، می‌خواند و می‌اندیشید و می‌نوشت و شاید بتوان گفت همیشه این بیت معروف حافظ را

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد  
در نظر داشت.

شعرهایش با عمق دل و جان و روح و روان پیوند داشت، در شعر عربی و فارسی توانایی خاصی داشت و تا بازپسین لحظات زندگی با شعر همراه و همراز بود. دانش دوستی و دانشجو‌مداری از ویژگی‌های منحصر به فرد استاد بود، با چنین خصائلی چگونه می‌توان فقدان او را تحمل نمود؟! و چگونه می‌توان جای خالی او را پر کرد؟! و تنهای توان گفت:

|                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| آخ از دور سپهر، آه و افسوس و دروغ    | کان مه روشن ما گشت بنهفته به میغ   |
| گوهری روشن و پاک، شدن نهان در دل خاک | در هنر فرد و وحید، در سخن سخت بلیغ |
| چاره جز صبر نماند، زانکه کس را نبود  | باقضا دست ستیز، از قدر پای گریغ    |

شور و شوق بیش از حد او به کلاس درس و دانشجویان آن گونه بود که حتی چند روز پیش از سفرش به دیار باقی در کلاس حضور پیدا می‌کرد، چون بیش و پیش از هر چیز عشق واقعی به کار داشت و در پی آن تلاش و کوشش بی وقفه بیشتر سال‌های پربار زندگی خود را با مناعت طبع و سعه صدر و با عشق فراوان به مطالعه و تحقیق و تتبع سپری نمود.

علاقه به شعر و ادب و ذوق هنری با حافظه‌ی قوی از جمله مواهبی بود که او را از دیگران ممتاز می‌ساخت و مکرری گفت:

کمتر از ذره نه‌ای، پست مشو، عشق بورز  
تابه خلوت‌ت‌گه خورشید رسی چرخ زنان  
به سرور شهیدان عشق می‌ورزید و در نعت آن حضرت شعرهای بسیار سروده  
است و در اشعارش اشاره می‌کند آنکه بخواند آزاد زندگی کند، بایدر راه حسین (ع)  
را بپیماید چون آوازه امام حسین (ع) در راه آزادی جهان‌گیر و در پهنه دنیا زبانزد  
است، وی می‌گوید:

به گرد ماه جمال حسین می‌گردند  
ستارگان در خشان عالم بالا  
باسوز و گداز و از اعماق دل و جان باید گفت که زبان ما توان بیان عروج ملکوتی  
استاد ادب و عرفان مرحوم مغفور دکتر انوار (قدس سره) را ندارد، و تحریر این چند  
جمله برای آن است که یاد از آن بزرگ کرده باشیم:

یادش گرامی باد و مرغ روح پاکش  
در آشیان باغ‌های آسمانی  
طوفان، درختش را شکست و ریشه‌کن کرد  
این است گیتی را طریق باغبانی  
نفرین بر این مهمان سرای میهمان‌کش  
وین میزبان، وین راه و رسم میزبانی  
او پاک زاد و پاک بود و پاک هم رفت  
چون شبنمی بر برگ‌های بوستانی

و در پایان خطاب به روح پرفتوح استاد انوار که نزدیک به یک سال است روی در  
نقاب خاک کشیده است می‌گوییم:

تو از دیچه دل می‌روی وی آیی  
ولی نمی‌شنود کس صدای پای ترا

حسن ختام چند بیت از اشعار آن استاد بزرگ تحت عنوان می‌کده عشق آورده

می‌شود:

|                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| نزد استاد ازل کسب هنر باید کرد       | بر در می‌کده عشق گذر باید کرد      |
| عاشق سوخته دل عزم سفر باید کرد       | هر خسی راه نیابد به سراپرده عشق    |
| از فناپی که بقا نیست حذر باید کرد    | هر که عاشق نشود قطره در حال فناست  |
| هچو موسی سفری سوی شجر باید کرد       | نغمه‌ها تا شنوی از در و دیوار وجود |
| دیده دل بگشا زانکه نظر باید کرد      | کر بلا جلوه که عشق نگار از لیست    |
| این فنا عین بقا هست و خطر باید کرد   | کر بلا قبله قدوسی ارباب فناست      |
| کیمیایی است که دل زان همه زرباید کرد | آری انوار خدا از رخ یاران حسین     |

ضمن مسألت آموزش روح پرفتوح آن استاد از درگاه پروردگار یکتا، با بررسی  
آرایه تلمیح در دعای عرفه و مضامین عرفانی که مورد علاقه ویژه آن مرحوم بود،  
این گفتار را پایان می‌دهیم، روحش شاد و راهش پر رهرو.



## بررسی آرایه ادبی تلمیح در دعای عرفه

دکتر احمد رنجبر

### چکیده

بی تردید هنگامی که نام دعای عرفه به گوش می خورد، ذهن متوجه ارزش های معنوی و الهی این دعای شریف می شود که از زبان امام سوم (ع) شیعیان بیان شده است و به نکات بلاغی و زیبایی های ادبی آن معطوف نمی گردد، بر این اساس علما و اندیشمندان پیرامون مفاهیم ملکوتی این دعا سخنان دلپذیر عنوان کرده اند، اما در این مقاله سعی بر آن است که اشارات و تلمیحات قرآنی و روایی مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه: تلمیح، قرآن، حدیث، دعای عرفه

پیش از آغاز سخن لازم به نظر رسید که معنی و مفهوم واژه ی تلمیح روشن گردد، می دانیم تلمیح یکی از آرایه های بسیار زیبای معنوی در علم بدیع است که مورد توجه ویژه ی ادبا قرار می گیرد، و در لغت به معنی اشاره کردن به سوی چیزی است، اما در علم بدیع، تلمیح عبارت است از: اشاره کردن به قصه یا مثل مشهور یا آوردن اصطلاح علمی در لابه لای نوشته ای یا سروده ای، یعنی نویسنده یا سراینده در بیان خود به داستانی یا حدیثی یا آیه ای یا ... اشاره می کند، مثلاً در آیه شریفه ی: «هَل

أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» یعقوب\* (ع) در گفتار خود به فرزندان، نسبت به خیانت پیشین آنان به یوسف\* (ع) اشاره کرده است.

با این سرآغاز دعای عرفه را جمله به جمله می‌خوانیم و در مواردی که امام سوم شیعیان (ع) اشاره به آیات قرآن یا حدیث یا روایت دارد مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا یک نکته از زیبایی‌های بلاغی این دعای شریف تقدیم دوستداران و علاقه‌مندان شود.

عبارت اول دعا با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز می‌شود که اشاره دارد به «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> سپاس مرخدای را که پروردگار جهانیان و آفریننده جهان هاست، و در پایان آن می‌فرماید: «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۳</sup> که باور قلبی آن حضرت است، یعنی خداوند یکتایی که مرا و را همانندی نیست، و او شنونده دعای مردم و بینای بر تمام امور جهان است و به دقایق اشیاء عالم بصیر و آگاه است که بیانگر آیه شریفه: «... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»<sup>۴</sup> است.

عبارت بعدی دعا با اَللّهُمَّ شروع می‌شود و جمله: «... قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً»<sup>۵</sup> را در بر دارد که اشاره است به آیه شریفه: «... لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»<sup>۶</sup> در همین عبارت این جمله آورده شد: «... وَأَسْكَتَنِي فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ بَيْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ...»<sup>۷</sup> مراد تاریکی‌های سه گانه (بطن، مشیمه، رحم) در میان گوشت و خون و پوست مسکن دادی. که تلمیح است به آیه: «... يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ...»<sup>۸</sup> شما را در رحم مادران با دگرگونی‌های گوناگون در تاریکی‌های سه گانه (مشیمه، رحم، بطن) می‌آفریند.

در عبارت دیگر، جمله: «...وَإِنْ شَكَرْتُمْ زِدْتَنِي»<sup>۹</sup> نظر را جلب می‌کند یعنی اگر سپاست گویم بر نعمت من افزایی که اشاره دارد به آیه شریفه: «وَإِذَا تَذَنَّنَ رَبُّكُمْ لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»<sup>۱۰</sup> هنگامی که پروردگار شما اعلام کرد که اگر شکر و سپاس گزارید، در حقیقت شما را افزون خواهم داد و اگر ناسپاسی کنید، هر آینه عذاب من سخت است.

در همان صفحه جمله: «أَنْ يُحْصِيَهَا الْعَادُونَ أَوْ يَبْلُغَ عِلْمًا بِهَا الْحَافِظُونَ»<sup>۱۱</sup> مورد استفاده قرار گرفته و کثرت نعمت‌های خداوند را در نظر دارد که بیش از آن است که حسابگران بتوانند آنها را آمار گیرند یا حافظان نسبت به آنها آگاه شوند که به این جمله از مولای متقیان (ع) اشارت دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحُهَا الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاهُ الْعَادُونَ...»<sup>۱۲</sup> حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همه گویندگان از مدح و ثنای او ناتوانند و حسابگران از شمارش نعمت‌های او در مانده‌اند.

و بعد از این عبارت که یاد آور برخی از نعمت‌هایی است که ایزد لایزال به آدمیان عطا کرده به آیه‌ای از آیات قرآنی اشاره می‌کند که امکان شمردن نعمت‌های الهی برای هیچ کس نیست، آنجا که می‌فرماید: «...وَأَنْتَ الْخَبِيرُ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»<sup>۱۳</sup> تو خود در قرآن کتاب ناطق که مبین حق و حقیقت است بیان فرمودی که اگر بخواید نعمت‌های خدا را به شمار آرید هرگز نتوانید.

که بخشی از آیه شریفه: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ... إِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»<sup>۱۴</sup> خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و... و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید نتوانید شمارش کنید، انسان هر آینه سخت ستمکار و ناسپاس

است. قسمت آخر جمله عیناً در آیه شریفه زیر نیز وجود دارد: «...وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱۵</sup>

دعای کریمه عرفه در مدح و ستایش خداوند ادامه می‌یابد، تا آنجا که می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَوْزُوًّا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ وَلَا وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ»<sup>۱۶</sup>

حمد و ستایش ویژه خداوندی است که فرزندی ندارد تا وارثی بر او باشد و شریکی در ملک و سلطنت ندارد که کسی با او ضدیت و مخالفت کند در آنچه به وجود آورده است ... که برگرفته از آیه کریمه زیر است: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا»<sup>۱۷</sup> و بگوی ستایش مرخدای راست که فرزندی نگرفت و مراورانبازی در پادشاهی نیست و مراورانقص و خواری نیست که به یآوری نیازمند باشد و او را به بزرگ‌ترین اوصاف کمال ستایش کن.

ادامه همان عبارت می‌فرماید: «سُبْحَانَهُ لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>۱۸</sup> منزّه است خداوند از شرک و شریک، خدای یکتایی که اگر جز او خدایانی بودند، نظم آسمان و زمین فاسدگشتی و از هم گسیختگی که از آیه شریفه زیر اقتباس شده است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»<sup>۱۹</sup> اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای یگانه بودند هر آینه آسمان و زمین تباه می‌شد؛ و پروردگار عرش از آنچه وصف کنند منزّه است.

نکته: در جمله و در آیه صنعت مذهب کلامی نیز وجود دارد.

ادامه همان عبارت تقریباً سوره «الاحلاص» را به طور کامل در گفتار خود آورده است: «... سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ...»<sup>۲۰</sup> پاک و منزّه خدای یگانه و یکتایی است که غنی بالذات است، فرزندی ندارد، و خود فرزند کسی نباشد و هیچ کس مثل و مانند او نیست. که با مقایسه با سوره اخلاص تفاوت چندانی در مجموع واژگان مشاهده نمی شود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۲۱</sup> بگو یا محمد (ص) اوست خدای یگانه، خدای بی نیاز، نزاده و زائید نشد و نیست او را احدی همتا، طبق روایت- های منقول پس از عبارت آن حضرت اندکی مکث می کند و محتوای عبارت را که مفهوم سوره اخلاص باشد مورد توجه قرار می دهد، چون ارزش معنایی سوره اخلاص برابر با خواندن یک سوم قرآن است و خداوند بهشت را بر خواننده مخلص واجب می کند و برکات خودش را بر او نازل می گرداند و...

در بخش دوم دعای عرفه، آن حصرت با توجه به آرایه حسن طلب یا ادب سؤال\* خواسته خود را در محضر پروردگار جهانیان مطرح می فرماید و عبارات به صورت غیر مستقیم اشاره به آیات قرآن دارد: «يَا إِلَهِي وَآلَهُ أَبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَرَبَّ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاسْرَافِيلَ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الْمُتَجَبِّينَ»<sup>۲۲</sup> که نام پیامبران الهی در آیات بسیاری آورده شده است، و به آنها اشارت دارد: «البقره، آ ۱۳۳ و ۱۳۶ و ۱۴۰. نیز آل عمران، آ ۸۴، النساء، آیه ۱۶۳، الانعام، آیه ۸۴، یوسف، آ ۶ و ۳۸. ص، آ ۴۵ و بسیاری از آیات در سوره های دیگر».<sup>۲۳</sup> پس از آن نام کتاب های مقدس را در دعای بینیم یعنی تورات و انجیل و زبور و فرقان: «... مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ...»<sup>۲۴</sup> که اشاره دارد به: «... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ

وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ»<sup>۲۵</sup> و چند آیه در همین سوره و سوره های دیگر<sup>۲۶</sup> سپس ادامه می دهد: «... وَمُنْزَلَ كَهَيْصِ وَطِهٍ وَيَسِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»<sup>۲۷</sup> که تلمیح دارد به آیات اول سه سوره:

۱. «كهيعص»<sup>۲۸</sup>

۲. «طه»<sup>۲۹</sup>

۳. «يس والقرآن الحكيم»<sup>۳۰</sup>

نکته: انتخاب آیات نخست این سه سوره با توجه به رمزی بودن کلمات قابل تأمل است.

دعا به همین ترتیب ادامه پیدا می کند و عباراتی با حسن طلب و ادب سؤال\* دارد تا می رسد به این عبارت که خطاب به خداوند است «... يَا مُقَيِّمَ الرِّكَبِ لِيُوسِفَ فِي الْبَلَدِ الْقَفَرِ وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجَاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكًا يَارَادُهُ عَلَى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنْ أَيَّضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ...»<sup>۳۱</sup> که اشاره دارد به داستان حضرت یوسف مربوط به آیات ۱ تا ۱۰۴ سوره یوسف که قسمت آخر عبارت عیناً بخشی از آیه ۸۴ همان سوره است: «... وَأَيَّضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ...»<sup>۳۲</sup> دو چشم یعقوب سفید شد از غم و اندوه، اما خشم خود را فرو می خورد.

بعد از این بلافاصله به داستان حضرت ایوب (ع)\* توجه می کند و رفع گرفتاری او را از بیماری و مصائب بیان می دارد: «يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلَاءِ عَنْ أَيُّوبَ...»<sup>۳۳</sup> ای برطرف کننده رنج و آلام ایوب که کاملاً پیداست تلمیح دارد به داستان ایوب (ع) و گرفتاری های او در نهایت برطرف شدن همه ناراحتی ها به خواست ایزد منان: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»<sup>۳۴</sup> و ایوب زمانی که

پروردگارش را ندا کرد و گفت: خدایا رنج و درد مرا فرا گرفت و تو رحم کنده رحم-  
کنندگانی.

سپس به داستان حضرت ابراهیم توجه می‌کند و ذبیح فرزندش را به خاطری آورد  
که خداوند با فرستادن فدیة ای مانع ذبیح فرزندش می‌شود و ضمناً فرزنددار شدن  
ابراهیم را در سن پیری مطرح می‌کند:

«وَمِمَّا يَدْعَىٰ اِبْرٰهِيْمَ عَنِ ذٰبِجِ اِبْنِهٖ بَعْدَ كِبَرٍ سِنَّهٗ وَفَنَاءِ عُمُرِهٖ»<sup>۳۵</sup>

ای خدایی که دست ابراهیم خلیل را از ذبیح فرزندش بازداشتی در حالی که در سن  
پیری و پایان عمر خود بود که اشاره دارد به آیه شریفه: «قَالَ يَا بَنِيَّ اِنِّيْ اُرٰى فِي الْمَنَامِ  
اَنِّيْ اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰى» تا آنجا می‌رسد که می‌فرماید: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيْمٍ»<sup>۳۶</sup> که  
حضرت ابراهیم به فرزندش می‌گوید: پسر عزیزم من خواب دیدم که تو را ذبیح می‌کنم،  
نظر تو چیست؟ فرزندش می‌گوید: پدرم هر با نام آنچه به تو دستور داده شده انجام ده، و  
در نهایت خداوند ذبیح عظیم را برای او می‌فرستد. بلافاصله به داستان حضرت زکریا  
می‌پردازد که خداوند در پیری به او فرزندی به نام یحیی \* عنایت می‌کند: «... يَا مَن  
اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا فَوَهَّبَ لَهُ يَحْيٰى ...»<sup>۳۷</sup> که اشاره دارد به «وَزَكَرِيَّا اِذْ نَادٰى رَبَّهُ رَبِّ لَا  
تَذَرْنِيْ فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيٰى وَ...»<sup>۳۸</sup> و چون زکریا خدای  
خود را ندا کرد، ای پروردگار من، من را تنها و امگذار و تو بهترین وارثان هستی، پس  
اجابت کردیم مرا و او را یحیی را به او بخشیدیم و...

پس از آن داستان حضرت یونس را در قرآن مدنظر قرار می‌دهد:

«يَا مَن اَخْرَجَ يُوْنُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوْتِ»<sup>۳۹</sup> ای آن که یونس را از شکم ماهی بیرون  
آوردی که اشاره دارد به داستان حضرت یونس در قرآن مجید و گرفتار شدن او در

شکم ماهی و نجاش پس از چهل روز در حالی که زند ولی بیمار بود: «فَالْتَقَمَهُ الْخُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ... فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ وَ...»<sup>۴۱</sup> حضرت یونس را ماهی بلعید، در حالی که او سرزنش کننده بود... پی اورا در جایی بی پناه انداختیم در حالی که بیمار بود...

جمله بعد هم تلمیح دارد به داستان حضرت موسی: «يَا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ»<sup>۴۲</sup> ای آن که دریا را برای بنی اسرائیل شکافتی و آنان را نجات دادی و فرعون و سپاهش را غرق کردی، که داستان در قرآن مجید بدین صورت آورده شده است: «فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ، وَأَزْلَفْنَا ثَمَ الْآخِرِينَ، وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ»<sup>۴۳</sup> به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن تا شکافته شود و هر پاره آن چون کوهی بزرگ باشد، و دیگران را در آنجا جمع کردیم و موسی و همراهانش را به طر کامل نجات دادیم و دیگران را غرق کردیم.

عبارت: «يَا مَنْ أَرْسَلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ...»<sup>۴۴</sup> ای آن که بادهای را به پیشاپیش باران رحمت خود به بشارت و مژده فرستادی، که اشاره دارد به آیه شریفه: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...»<sup>۴۵</sup> و از آیات الهی است که بادهای را می فرستد به عنوان بشارت دهند تا رحمتش را به شما بچشاند.

دعای شریف عرفه با این جمله ادامه می یابد: «يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّكْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُودِ...»<sup>۴۶</sup> ای آن که ساحران عصر موسی را بعد از مدت ها کفر و انکار نجات دادی که اشارت دارد به آیات چندی در قرآن مجید، و مربوط به ساحران دوران حضرت موسی است که پس از مشاهده معجزات موسی ایمان آوردند: «فَأُلْقِيَ السَّكْرَةُ سُجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَازُونَ وَ مُوسَى»<sup>۴۷</sup> ساحران به روی افتادند در حال سجد و گفتند



گرویدیم به پروردگار هارون و موسی. در همان صفحه پس از چند عبارت جمله «یا مُحْيِي الْمَوْتِ»<sup>۴۷</sup> مورد استفاده آن حضرت قرار گرفته که اشاره دارد به دو آیه در سوره روم و فصلت: ۱. «... إِنَّ ذَٰلِكَ لِحَيِّ الْمَوْتِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۴۸</sup> پروردگار جهان آن پروردگاری است که مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیز تواناست. ۲. «... إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لِحَيِّ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۴۹</sup> ... خداوند کسی است که آن را زنده گردانید، هر آینه او زنده‌کننده مردگان است، به درستی که او بر همه چیز تواناست. پس از این جمله: «يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»<sup>۵۰</sup> وجود دارد، یعنی ای خدایی که هر کس را با هر چه کسب کند ننگهبانی کنی که تلمیح است به آیه «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...»<sup>۵۱</sup> آیا پس کسی که او ننگهبان است بر هر نفسی به آنچه کسب می‌کند ...

پس از یک عبارت به این جمله می‌رسیم: «يَا مَنْ دَعَاكَ مَرِيضًا فَشَفَانِي وَعُرْيَانًا فَكَسَانِي وَجَائِعًا فَاشْبَعْنِي وَعَطْشَانًا فَارْوَانِي وَذَلِيلًا فَأَعِزَّنِي و...»<sup>۵۲</sup> ای آن که تو را در حال بیماری خواندم و مرا بهبود بخشیدی و در حال برهنگی فراخواندم، لباس پوشانیدی، و در حال گرسنگی و تشنگی فراخواندم، طعام دادی و سیرابم نمودی و...

کاملاً واضح است که تلمیح دارد به آیات شریفه: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي...»<sup>۵۳</sup> آن که مرا آفریند، سپس هدایت کند من را و آن که او می‌خورد و می‌آشامد مرا، و چون بیمار شوم پس شفا دهد مرا، و آن که می‌میراند مرا پس زنده می‌کند، و آن که...

چند عبارت را پشت سری گذاریم و می‌رسیم به این جمله: «مَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبٌ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ»<sup>۵۴</sup> ای خدایی که گناه بندگان هیچ تور از بانی نخواهد داشت، و تواز طاعت بندگان بی‌نیازی اشاره دارد به آیه: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»<sup>۵۵</sup> و کسانی که کفران کنند به درستی که خداوند بی‌نیاز ستوده است و نیز:

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۵۶</sup> و آنکه کافر شود، پس به درستی که خداوند بی‌نیاز از جهانیان است و بسیاری آیات دیگر.

پس از چند عبارت، جمله: «إِنَّكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الشُّوْءَ وَ...»<sup>۵۷</sup> خدایا تو دعای بندگان مضطرب و پریشان را اجابت کنی، و هر رنج و ال‌مر را برطرف گردانی که تلمیح است به آیه شریفه: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ...»<sup>۵۸</sup> آیا آن که اجابت کند مضطرب را چون بخواند او را و رفع کند بدی را از او... و ضمناً «لَا شَرِيكَ لَهُ»<sup>۵۹</sup> یکتایی که گویی هیچ شریک برای او نیست که اشاره دارد به: «لَا شَرِيكَ لَهُ...»<sup>۶۰</sup> و «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...»<sup>۶۱</sup> و...

سپس اشاره به پیغمبر خاتم (ص) می‌کند و عباراتی در مدح و ثنای آن حضرت دارد تا آن جا که می‌رسد به: «... جَعَلَتْهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ...»<sup>۶۲</sup> اشاره دارد به آیه شریفه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ»<sup>۶۳</sup> و نفرستادیم تو را ای پیامبر (ص) مگر این که رحمتی باشد مرعالمیان را...

در عبارت بعد «... وَرِزْقٍ تَبْسُطُهُ...»<sup>۶۴</sup> تلمیح است به آیه شریفه: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ...»<sup>۶۵</sup> خداوند است که به هر که خواهد روزی دهد و از هر که خواهد باز گیرد... و «... وَيَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ...»<sup>۶۶</sup> و «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ...»<sup>۶۷</sup> و «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ...»<sup>۶۸</sup>.

در اواخر دعای عرفه این جمله آورده شده است: «تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ وَمَنْ فِيهِنَّ»<sup>۶۹</sup> که اشاره دارد به آیه شریفه «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...»<sup>۷۰</sup>.

طبق روایات مشهور دعا با همین تلمیح به پایان می‌رسد، اما سید بن طاووس\* می‌گوید، آن حضرت دعا را با تأملی ادامه دادند، اگر این نظر را بپذیریم در بقیه دعا هم تلمیحات و اشاراتی دیده می‌شود، اما چون نظر اکثر راویان تا آخر همین عبارت بود، از آوردن تلمیحات دیگر خودداری شد.

توضیح: تلمیحات بقیه دعای منقول از سید بن طاووس نسبت به آنچه آورده شد بسیار کم است و احتمال دارد قسمت آخر الحاقی باشد.

در پایان لازم به ذکر است که زیبایی ادبی این دعای شریف بسیار زیاد است که در این جا به آرایه تلمیح اکتفا شد و شرح و تجزیه و تحلیل دیگر زیبایی‌های موجود در آن به فرصتی مناسب محول می‌شود، امید است مفید فایده باشد.

چند نکته:

۱. اگر چه عنوان مقاله را بررسی صنعت تلمیح در دعای عرفه گذاشتیم اما باید گفت، بسیاری از نکات مطرح شده در متن با صنعت اقتباس\* هم تطبیق می‌کند، چه صنعت اقتباس عبارت از آن است که گویند در سخنان خود، قسمتی از آیه یا حدیث یا روایت را بگنجاند، به گونه‌ای که مشخص نشود از قرآن است یا حدیث، یا ... (بدیع، ص ۳۱۳).

۲. در دعای عرفه صنایع ادبی بسیار زیبا و زیاد وجود دارد که برای کوتاه شدن متن مقاله به یک صنعت اکتفا شد.

۳. پوزش خواهی از معبود با ادب سؤال و حسن طلب\* در سراسر دعای عرفه به چشم می خورد، البته پوزش خواهی برای آن نیست که امام معصوم دچار اشتباهی شده باشد و حالت ندامت و پشیمانی در او به وجود آمده باشد، بلکه برای آن است که به خوانندگان دعا بگوید، هر چند هم بزرگ باشید، اگر اشتباهی کردید باید توانایی در شما به وجود آید که دیگر اشتباه نکنید و در نتیجه به کمال نزدیک شوید. آن حضرت با آوردن تلمیحات و اقتباس هایی از قرآن مجید در دعای عرفه همین فکر را می خواهد در پیروان خود القا کند و چنین شجاعت و شهامتی را در آنان به وجود آورد.

۴. دعای ارزشمند عرفه که نشأت گرفته از آیات قرآنی است نشان می دهد که چگونه آیات کلام الله مجید، کلام حسین (ع) را زینت بخشید و موجب شده که آن حضرت تعلق خاطر خود را از هر چیز به جز خدا ببرد، و خود را آماده کند که در دهم محرم سال ۶۱ هـ همچون ابراهیم (ع) (ص ۷ همین مقاله) نه یک فرزند بلکه تمام فرزندان و خاندان خود را به قربانگاه معشوق بکشانند تا به همه بفهماند که برای رضای خاطر معشوق و نگهبانی از قرآن آمادگی دارد که خود و عزیزانش همه شهید شوند و اهل بیتش اسیر گردند.

۵. یکی از چیزهایی که در دعای عرفه زیاد به چشم می خورد و برگرفته از آیات قرآنی است یاد نعمت های خداوند است که به انسانی ارزانی داشته شده و تکرار نعمت ها در دعا برای آن است که ذکر نعمت و تکرار آن خود موجب رابطه حسنه

و دوستی با ولی نعمت و خداوندی گردد، چون با تفکر در نعم الهی دوستی بیشتر می شود و دعای تحول درونی انسان نقش بارزی ایفا می کنند، و لازمه تحصیل کمالات نفسانی همین دگرگونی است.

۶. دعای عرفه خواننده اش را به این نتیجه می رساند که بداند زندگی و مرگ هر انسان وارسته ای باید درس زندگی برای دیگران باشد، این گونه افراد هر جا باشند خدا با آنان است و آنها نیز به یاد خدا آیند و خداوند را محدود به جا و محل خاص نمی کنند.

۷. مسلم است که انسان به قول معروف جایز الخطا است و اشتباه جزء جدایی ناپذیر زندگی انسان است، حتی تاریخ نشان می دهد که اکثر دانشمندان و بزرگان و حاکمان مقتدر و... در هر دوره و زمان زندگی شان با اشتباهاتی همراه بوده است، اما انسان های بزرگ منش و عظیم الشان که بزرگی و عظمت خود را حفظ کرده اند و در تاریخ جاودانه شده اند، برای آن است که به اشتباهات خود اقرار و اعتراف کرده و مراقب بوده اند اشتباهات گذشته را تکرار نکنند، و این می تواند نوعی خودشناسی باشد که منتهی به خداشناسی می شود و این است معنی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» \* هر کس خود را بشناسد خدای خود را شناسد، ویژگی دعای عرفه همین است که ضمن اشاره به آیات و روایات این نکته را در ذهن خواننده اش ترسیم می کند که بگوید: «خدا یا من دارای اشتباه هستم و اقرار و اعتراف می کنم و تصمیم قطعی گرفته ام که بعد از این خطاهای خود را تکرار نکنم».

۸. همان گونه که قرآن به انسان می گوید که باید آزاد باشد و غل و زنجیر اسارت را از دست و پای خود بردارد و یوغ بندگی را از گردن باز کند، دعای عرفه هم با تلمیحات قرآنی و با حسن طلب و ادب سؤالی که در آن وجود دارد، روح خسته و آشفته

انسانی را مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که گام‌های بلند بردارد و به معرفت نزدیک شود، و نیروی پیمودن جهان لایتناهی و فوق طبیعت در او به وجود آید و زندگی آزاد و بی‌قید و بند به دست آورد.

۹. بیشترین بخش دعای عرفه که به آیات قرآنی اشاره دارد حمد و ستایش پروردگار جهان است، چون بیان‌کننده دعای داند که توصیف نام‌ها و صفات عین عبادت است و بالطبع عین اجابت و...

۱۰. با توجه به بند (۹) می‌توان گفت دعای عرفه پیوند عاشق و معشوق و توفیق عاشق برای دیدار معشوق است که آن هم خریدار ناز محبوب می‌گردد و مشخص می‌شود، هر چه معرفت به صفات و نعمت‌های محبوب بیشتر باشد، حمد و ستایش واقعی تر است، این است که در این دعا سپاسگزاری نسبت به الطاف محبوب تکراری شود، چون گوینده دعای داند، هر چه ذکر تکرار شود، اثر آن در قلب بیشتر است.

۱۱. می‌دانیم که حضرت امام حسین (ع) از احرام حج به عمره عدول می‌فرمایند و طواف خانه و سعی بین صفا و مروه به جای می‌آورند و در همان روز متوجه عراق می‌شوند، چون صلاح می‌داند، چه زند باشد و چه نباشد، باید زندگی و مرگش درس زندگی برای دیگران باشد، این است که در برابر حکومت فاسد زمان قد مردانگی علم نمود و در راه دفاع از اسلام و حق و حقیقت خون خود و گروهی از خاندانش را نثار کرد، این است شجاعت و شهادت و ستیزه با جور و ستم و فداکاری در راه ایمان و اخلاق که باید گفت در تاریخ بشر کم نظیر است.

۱۲. آیات قرآنی که در دعای عرفه به صورت تلمیح و اقتباس مورد استفاده قرار گرفته با مفهوم واژه عرفه که شناخت باشد تطبیق می‌کند و دعایانگاران است که روز عرفه

در حقیقت روز شناخت است و در این روز انسان باید خود را بشناسد و با شناخت خود، خدای خود را بشناسد و دعای بیان می‌کند که اگر فرد خود را بشناسد، به نقاط ضعف خود آگاهی پیدا می‌کند و از همه آنها در برابر آن که در انجام فرمان هایش بی‌توجهی کرده پوزش می‌طلبد که پوزش خواهی، خود نشانه بهتر کردن عمل است، و با توجه به آنچه در شماره (۷) آورده شد هر کسی توانایی اقرار به کارهای خطا و اشتباهات خود را ندارد، جز مردان بزرگ و آنان که خوب تربیت شده باشند، پس ویژگی دعای عرفه همین است.

۱۳. با توجه به مطالب گذشته می‌توان نتیجه گرفت که روز عرفه، روز تولدی دوباره است و چون دعا به پایان می‌رسد، حالتی پیدا می‌شود که گویی کودکی است تازه زاده شده، صدای دعای چنین فردی از درگاه خداوند قطع نمی‌شود و درخواست بند از اربابش مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

۱۴. مهم‌ترین خواسته‌های در این دعای شریف قوام دین و عزت جامعه اسلامی و زنده نگه داشتن فرمان‌های الهی بر اساس آیات قرآنی و بیان چگونگی خواستن نیاز و حاجت از خداوند است، از نکات مهم دیگر درود و صلوات بر پیامبر (ص) و خاندان اوست، و مسائل گوناگون دیگر که از ذکر آنها خودداری شد.

۱۵. با توجه به نکات چهارده گانه فوق و وابستگی که مرحوم استاد انوار به آنها داشت که در اشعارش اشاره نموده است، مناسب به نظر رسید پس از یادی مختصر از آن عزیز از دست رفته اشارات قرآنی موجود در دعای عرفه را در پایان بیاوریم تا موجبات شادی روح پرفروش آن استاد دانشمند را فراهم نماید.

## یادداشت‌ها:

ص ۱. یعقوب (ع) پسر اسحاق نبی و پدر حضرت یوسف ملقب به اسرائیل است، مدت عمر او را برخی ۱۴۷ سال نوشته‌اند (معین، فرهنگ، ج ۶، ص ۲۳۵).

یوسف (ع) فرزند یعقوب پیغمبر و مادر او را حیل است، در خردسالی چون پدرش به او محبت زیاد داشت مورد حسادت برادران خود قرار گرفت، در نتیجه او را به صحرا بردند و در چاه افکندند، گروهی از کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند و در مصر فروختند، یوسف پس از تحمل رنج و مشقت زیاد و زندانی شدن، به مقام عزیزی یا فرمانروایی مصر رسید (برگرفته از سوره یوسف، آیات ۸ تا ۱۰۲).

ص ۳. الكتاب التاطق: مقصود قرآن مجید است.

ص ۴. مذهب کلامی: از آرایه‌های معنوی در علم بدیع است، در این نوع صنعت، گوینده سخن برای اثبات ادعای خود، دلیل قاطع و حتمی و مسلمی می‌آورد، به گونه‌ای که شنونده پس از ارائه مقدمات، ملزم به پذیرفتن نتیجه می‌گردد، مانند: «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» (الحج ۵) که چون آفرینش انسان از خاک برای خداوند ساده است، بنابراین برانگیختن انسان نیز آسان است، پس در مسأله معاد و قیامت شک و تردید نباید باشد (بدیع، ص ۱۲).

ص ۵ و ۱۳. حسن طلب یا ادب سؤال: از آرایه‌های معنوی علم بدیع است، در این نوع آرایه از فردی چیزی را با لطافت و ظرافت بخواهند که ناروایی در خواستن محسوس نباشد، و در نتیجه طرف مقابل آزرده خاطر ورنجیده نشود (بدیع، ص ۷۰).



- ص ۷ ایوب: حضرت ایوب از انبیای مذکور در تورات است و در قرآن مجید نیز در چهار آیه (النساء/۱۶۳، الأنعام/۸۴، الأنبياء/۸۳، ص/۴۱) نام او آورده شده است، وی به شکیبایی در بلایا و محنت‌ها معروف و مشهور است، در عهد عتیق داستان ایوب و تجارب و صبر او و... آورده شده است. (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب ایوب، ص ۶۱۲ تا ۶۴۴، ترجمه ویلیام گلن و میرزا محمد جعفر شیرازی ۱۸۴۵ م.).
- ص ۷ زکریا: یکی از انبیای عهد قدیم است، نام او در قرآن مجید در آیات (آل عمران/۳۷ و ۳۸، الأنعام/۸۵، مریم/۲ و ۷ و الأنبياء/۸۹) آورده شده است و نیز در کتاب مقدس عهد عتیق، کتاب زکریای نبی، ص ۱۰۶۴ تا ۱۰۷۵).
- ص ۷ یحیی: پسر زکریا و الیصابات و معروف به یوحنا است. یحیی در قرآن مجید در آیات: (آل عمران/۳۹، الأنعام/۸۵، مریم/۷ و ۱۲، الأنبياء/۹۰) آورده شده است.
- ص ۸ یونس: از انبیای بنی اسرائیل و ملقب به ذوالنون است که سوره دهم قرآن مجید به نام اوست، و نیز نام او در آیات: (النساء/۱۶۳، الأنعام/۸۶، الصافات/۱۳۹ و یونس/۹۸) آورده شده است. در کتاب مقدس، ص ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۴ درباره اوست (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب یونس نبی).
- ص ۱۲ ابن طاووس: شهرت رضی الدین علی بن موسی معروف به سید بن طاووس (ت: ۵۸۹ هـ، و ۶۶۴ هـ. ق) از علمای شیعه امامیه است و برادر جمال الدین احمد بن طاووس، تألیفات بسیار دارد که بیشتر آنها در ادعیه و عبادات است. کتاب اللہوف عَلَى قَتْلِ الطُّفُوف در وقایع کربلا مورد استشهاد اهل منبر است (مصاحب، دائرة المعارف، ج ۱، ص ۲۰).

ص ۱۲ صنعت اقتباس: در این نوع آرایه ادبی گوینده در سخنان خود، بخشی از آیه قرآن یا حدیث یا... می آورد، آن گونه که مشخص نیست از کجا آورده است (بدیع، ص ۳۱).  
 ص ۱۴ من عرف نفسه فَ قَدْ عَرَفَ رَبَّهُ حدیث است (کنوز الحقائق، ص ۹).  
 منابع و مآخذ:

- قرآن مجید.

- نهج البلاغه.

- احادیث مشنوی، فروزانفر (بدیع الزمان)، ۱۳۶۱ ش، تهران، ط. سوم، انتشارات امیرکبیر.

- بدیع، رنجبر (احمد)، ۱۳۸۵ ش، تهران، ط. اول، انتشارات اساطیر.  
 - بیان، همو.

- دائره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ۱۳۴۵ ش، تهران، ط. اول، انتشارات فرانکلین، ۳ مجلد.

- دعای عرفه، سیدبن طاووس (به نقل از مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ۱۳۴۲ ش).  
 - فرهنگ فارسی، معین (محمد)، ۱۳۶۰ ش، تهران، ط. چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۶ مجلد.

- کتاب مقدس، ترجمه ویلیام گلن و میرزا محمد جعفر شیرازی، ۱۸۴۵ م. بی جا.

- اللهوف علی قتلی الطفوف، سیدبن طاووس (رضی الدین علی بن موسی)، بی تا.

- معانی، رنجبر (احمد)، ۱۳۸۵ ش، تهران، ط. اول، انتشارات اساطیر.

- المعجم المفهرس، فؤاد عبدالباقی (محمد)، ۱۳۶۴ هـ ق، قاهره، ط. اول، مطبعه دارالکتب المصریه.

- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ۱۳۴۲ ش، تهران، انتشارات محمد علی علمی.  
- المنجد، لويس معلوف، ۱۹۶۰، بیروت، ط. اول، المطبعة الكاثوليكية، ۲ مجلد.

- 
۱. مفاتیح، دعای عرفه، ص ۴۷۴.
  ۲. فاتحه الكتاب / ۱.
  ۳. مفاتیح، ص ۴۷۵.
  ۴. الشوری / ۱۱.
  ۵. مفاتیح، ص ۴۷۵.
  ۶. الدهر / ۱.
  ۷. مفاتیح، ص ۴۷۶.
  ۸. التمر / ۶.
  ۹. مفاتیح، ص ۴۷۷.
  ۱۰. ابراهیم / ۷.
  ۱۱. مفاتیح، ص ۴۷۷.
  ۱۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳، خطبه ۱.
  ۱۳. مفاتیح، ص ۴۷۹.
  ۱۴. ابراهیم / ۳۴.
  ۱۵. النحل / ۱۸.
  ۱۶. مفاتیح، ص ۴۷۹.
  ۱۷. الأسراء / ۱۱۱.
  ۱۸. مفاتیح، ص ۴۷۹.
  ۱۹. الأنبياء / ۲۲.
  ۲۰. مفاتیح، ص ۴۷۹.
  ۲۱. الأَخْلَاص / ۴-۱.



۴۵. مفاتیح، ص ۴۸۴.
۴۶. طہ/۷۰، نیز الأعراف/۱۲ والشعراء/۴۶.
۴۷. مفاتیح، ص ۴۸۴.
۴۸. الروم/۵۰.
۴۹. فصلت/۳۹.
۵۰. مفاتیح، ص ۴۸۴.
۵۱. الزعد/۳۳.
۵۲. مفاتیح، ص ۴۸۵.
۵۳. الشعراء/۷۷-۸۱.
۵۴. مفاتیح، ص ۴۸۶.
۵۵. لقمان/۱۲.
۵۶. آل عمران/۹۷ والزمر/۷ (إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنْكُمْ «الزمر/۷»).
۵۷. مفاتیح، ص ۴۸۹.
۵۸. النمل/۶۲.
۵۹. مفاتیح، ص ۴۸۹.
۶۰. الأنعام/۱۶۳.
۶۱. الفرقان/۲.
۶۲. مفاتیح، ص ۴۹۰.
۶۳. الانبياء/۱۰۷.
۶۴. مفاتیح، ص ۴۹۱.
۶۵. الأسراء/۳۰.
۶۶. القصص/۸۲.
۶۷. العنكبوت/۶۲.
۶۸. الروم/۳۷، نیز السبا/۳۶ و ۳۹، الزمر/۵۲ والشورى/۱۲.
۶۹. مفاتیح، ص ۴۹۲.
۷۰. الاسراء/۴۴.



به یاد استاد پرمهر و دانشمند، دکتر سید امیر محمود انوار، بزرگ عارفی که خداشناسی و انسان دوستی  
آیین او بود

## قاصد در صدف گمنامی

دکتر فاطمه مدرّسی<sup>۱</sup>

بکر حویزی ملقب به «قاصد» به سال ۱۲۰۰ هـ/ ۱۷۸۵ م در شهر کوی کردستان  
عراق در خانواده‌ای که همه عالم و اهل معرفت و دانش بودند پایه عرصه وجود نهاد.  
پدر او از اعیان و شخصیت‌های بنام و در نزد بزرگان زمانه از شأن و شوکت خاصی  
برخوردار بود و در آن دیار با عزّت و احترام می‌زیست. قاصد از اوان نوجوانی به  
کسب علوم عقلی و نقلی علاقه خاصی از خود نشان می‌داد. دیری نپایید که در بیشتر  
علوم زمانه خویش سرآمد گشت. از آن رو که مورد تکریم و عنایت مردم زمانه  
خویش بود به فرمان روایی کوی منصوب گردید. او در ایام حکمرانی خویش تا  
توانست در عمران و آبادانی و رعایت حال نیازمندان و ترغیب و تشویق جوانان به علم  
آموزی و دانش ورزی اهتمام ورزید. روابط و کار و انسراها ساخت و به سال ۱۸۴۲  
مسجد جامع کوی را بنا نهاد. به سبب حمایت و نواخت وی از ارباب قلم و صاحبان  
فضیلت تعداد کثیری از شعرا و علما و هنرمندان روی بدان دیار نهادند. قاصد با  
وجود برخورداری از مال و مکت فراوان در کمال سادگی می‌زیست و به اخلاق و

تزکیه نفس توجه خاصی می نمود. او عارفی وارسته بود و آنچه داشت صرف فقرا و درماندگان و حاجتمندان می کرد. به این سبب مردم شهر به وی ارادتی عظیم داشتند. در همان حال، فراغت هایی را که برایش حاصل می شد صرف مطالعه قرآن، دیوان خواجه شیراز و سعدی و دیگر شعرای ایران و سرودن اشعار می کرد. قاصد دلبستگی وافر به حافظ شیرین سخن و سعدی پر آوازه داشت. جالب آنکه اشعارش از تأثیر سبک و اندیشه آنها نیز برکنار نبوده است.

بسیاری از شعرای معاصر قاصد که با وی دوستی داشتند از محضری نکته ها آموختند، چنانکه که شاعر بنام و پر آوازه کرد، حاجی قادر کویی (۱۸۱۷ م- ۱۸۹۷ م)، یار سفر و حضرا مین آقا پسر قاصد، نیز از باده فضل و دوستی قاصد جرعه ها نوشید بود.

پس از عمری ریاضت و عبادت حق و تأمل در حالات و مقامات روحانی و خدمت به خلق سرانجام این شاعر و عارف وارسته در هفتاد سالگی دارفانی را وداع گفت و ارادتمندان خود را در سوگ و ماتم خود نشانند. او را در گورستان عاره بیان کویه به خاک سپردند. اما ذکر محاسن و فضایل او باقی ماند و هنوز مردم نام او را به نیکی و یاد می کنند.

### آثار قاصد

قاصد به زبان فارسی، عربی و کردی مسلط بوده، گویا به زبان کردی شعر می روده است، اما از دیوان و یا اشعار کردی او نشانی در دست نیست، تنها از او در



کتاب «کوی و شاعران» این شعر ذکر شده که حاکی از استادی او در سرودن اشعار کردی است:

که مالت بوئه که مالت بوو      که مالت چوه، که مالت چوو

از قاصد دیوان غزلیات و همچنین تعدادی مثنوی و مخمس به یادگار مانده است که مهارت و تجرب او را در شاعری و سخنوری نشان می دهد. آنچه قاصد را از لحاظ ادب مورد توجه می سازد، اشعار فارسی اوست که رنگ و بوی عارفانه و عاشقانه دارد و بسیاری از آن حاصل تجربه های عارفانه اوست. برپایه آثار باقی مانده از شاعران هم عصر قاصد می توان گفت که زبان فارسی در روزگار قاصد در عراق خاصه در کردستان عراق از رونق و رواج خاصی برخوردار بوده و صاحب دلان در سرودن شعر فارسی ذوق و قریحه ای بسیار نشان می دادند. برای نمونه قاصد از شاعری قاموس نام - که مردی صاحب کمال و در شعر و شاعری دارای قدرت قریحه بود - اسم می برد که با وی دوستی و مراوده داشته و به زبان پارسی شعری سروده است.

قاصد شاعری غزل سراسر است. در قالب های دیگر غیر از غزل به ندرت شعر سروده است. زبان ادبی و شاعرانه او نرم و تاحذی به زبان معیار و متداول نزدیک است. گاه در شیرینی و سادگی و سهل و ممتنع بودنش یاد آور شعر سعدی شاعر گرانمایه ایرانی است، بی سبب نیست که قاصد خطاب به خود چنین می گوید:

شیرین شد چون شکر، اشعار شما قاصد      در یوزه مگر کردی از سعدی شیرازی!

(غ ۲۲۳، ب ۷)

ذکر این نکته بایسته می نماید که سادگی بیان از ویژگی های شعر غنایی است، حتی سخنوران دیر - آشنایی چون خاقانی، در غزل زبان و بیانی ساده دارند. اما سادگی شعر

سعدی از لونی دیگر است. به آن آیین که صفت سهل ممتنع، نامدار تر از همه به سخن سعدی اختصاص یافته است و قاصد هم به این ویژگی شعر سعدی عشق می‌ورزد. همین زبان ساده و روان و دوری از پیچیدگی قاصد بیانگر احساس و تحیل عمیق اوست. قاصد با احاطه‌ای که بر زبان پارسی داشته، توانسته نکات لطیف و تجربه‌های عرفانی و لطایف عاشقانه را در کسوتی زیبا و آراسته بیان دارد. او جای جای اشارش از اصطلاحات ادبی بهره برمی‌گیرد، لکن نه به آن اندازه که شعرش را گران بار سازد.

در مصحف شمایل خوبان روزگار      دل سوره جمال ترا انتخاب کرد (غ ۶۸، ب ۴)  
چنین است که قاصد، حال عارفانه و عاشقانه انسان را در معرفت به مقام معشوقه مقید می‌کند و همه قیدها، حالت‌ها، اوصاف بین‌کشش معشوقه و پرهیز او و نیاز عاشق و اسارت او به میل معشوقه را در عالی‌ترین وجه زبان و بیان و خیال و معنی به تصویری می‌کشد.

قاصد گاه به اقتضای سخن از کاربرد اصطلاحات و واژگان زندگی روزمره احتراز نمی‌ورزد.

خیابان

در خیابان چمن‌ها جستجو کردم بسی      نونهالی چون سهی سرو خرامانت نبود  
(غ ۱۰۱، ب ۴)

شوخی‌فرنگی

عشق بتان باختن، سهل نباشد از آن      شوخی‌فرنگی ببین توبه صنعان شکست  
(غ ۳۹، ب ۴)

دادزدن: فریادزدن

تادادز نم جور زیادت کند آن شاه قاصد: چه کنم؟ داور غدار من این است

(غ ۴۹، ب ۶)

قاصد از به کارگیری اصطلاحات مرسوم و معمول در زبان کردی هم اجتناب نکرده و آنها را در شعر پارسی به همان معنایی که در زبان کردی دارند، به کار گرفته است، از آن جمله است: «خون شیرین» به معنی «بانمک»:

این چه خون است که شیرین به تو داده است خدا ز آنکه پرویز ز عشقت بتر از فرهاد است

(غ ۵۷، ب ۲)

شعر قاصد با آنکه ژرفی و پرش اندیشه مولانا و کرشمه عطر آگین سروده‌های سعدی و جلوه پر فروغ غزلیات حافظ را ندارد، با این وجود از روشنی و دلنشینی خاصی برخوردار است. بی سبب نیست که او گاهی خود را چنین می ستاید:

وصف یاقوت لب لعل تو کرده است از آن سخن قاصد ماهیچو دُر مکنون است

(غزل ۴۸، بیت ۷)

قاموس مکش زحمت بی جا که در این دهر چون قاصد سرگشته غزل خوان توان یافت

(غزل ۴۷، ب ۹)

قاصد اگر چه پیر شد اندر فراق یار نظمش همه ز سایه عشقش جوان تراست

(غزل ۴۱، ب ۷)

بویی اگر آید ز تو بر قبر شهیدان گیرند لحد را ز هوایت به دو ساعد

(غزل ۷۱، ب ۶)

بس قافیه تنگ است ولی سحر نمودم شاید که ادا کرد از آن نام تو قاصد

(غزل ۷۱، ب ۷)

## مضامین اشعار قاصد

قاصد رامی توان یکی از شاعران برجسته فارسی گوی کرد عراقی در شمار آورد. او در ادب فارسی بیش از هر شاعر دیگر از حافظ متأثر است. این تأثیر در مضمون و الفاظ و ترکیباتی که از آن سود برگرفته؛ به خوبی مشهود است. او محمسی بر غزل حافظ دارد که در ذیل، چندیتی از آن ذکر می شود:

آوخ! ز غم دوست مرا خم شده قامت      پیدا شده بر روی من از مرگ علامت  
شاید نبرم حسرت رویش به قیامت      یارب سببی ساز که یارم به سلامت  
باز آید و برهاندم از چنگ ملامت

یاران! همه دست از من بچاره بدارید      بیمار غم عشق به لقمان مسپارید  
در پیش من از کحل بصر نام میارید      خاک ره آن یار سفر کرده بیارید  
تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت

چشم و نگه عشوه تو باد پرستند      خنجر به کف غمزه نهاده بجستند  
تا بم بر بودند و به قلم بنشتند      فریاد که از شش جهتم راه بیستند  
آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت (ص ۱۵۴)

غزل ذیل از قاصد، یاد آور کلام حافظ شیرین سخن است:

یار در بر کشیدم هوس است      لب لعلش مکیدم هوس است  
خنجر غمزه خواهم از وصلش      سینه خود دریدم هوس است  
تشنه می میرم و عجب این است      آب حیوان چشیدم هوس است  
چون نیاید به دستم آن گلرخ      غنچه در باغ چیدم هوس است  
تا کنم صورت تو چون فرهاد      سنگ خارا بُریدم هوس است

من چو مفتون شدم به روی نگار  
بوسه ممکن چو نیست از لب او  
چون به رفتن نمی رسم به مراد  
قاصدا چون به یاد کعبه روم

آفت خویش دیدم هوس است  
دولب خود گزیدم هوس است  
مدتی هم دویدم هوس است  
خار در پا خلیدیم هوس است  
(غ ۵۱)

حافظ می گوید:

حال دل با تو گفتم هوس است  
طمع خام بین که قصه فاش  
شب قدری چنین عزیز و شریف  
وه، که زردانه ای چنین نازک  
ای صبا! امشب مدد فرمای  
همچو حافظ به رغم مدعیان

خبر دل شنفتم هوس است  
از رقیبان نهفتم هوس است!  
باتو تار و زخفتم هوس است  
در شب تار سفتتم هوس است  
که سحر که شکفتم هوس است  
شعر رندانه گفتم هوس است

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۰۲)

قاصدی گوید:

آن شمع مرا سوخته از انجمن کیست؟  
از باغ بهشت آمد این میوه ولی حیف

وین سرو فریبنده دل در چمن کیست؟  
خود قسمت ما نیست به کام دهن کیست؟  
(غ ۳۱، ۳۱-۳)

حافظ سروده:

یارب! این شمع دل افروز ز کاشانه کیست؟

جان ما سوخت پیرسید که جانانه کیست

حالی‌ا‌خانه براندا‌دل و دین من است      تا هم آغوش که می‌باشد و ه‌خانه کیست؟  
(حافظ، ۱۵۳)

قاصد گوید:

شکر! آن یوسف گم‌گشته من باز آمد      غصه‌گوشه بیت‌الحزن از یادم رفت  
(غ ۵۳، ب ۳)

حافظ نیز چنین سروده است:

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌م‌خور      کلبه‌احزان شود روزی گلستان غم‌م‌خور  
(حافظ، ۵۱۶)

قاصد گوید:

باده مهر تو آمیخته با آب و گلم      تو میندار مها‌لفت من اکنون است  
(قاصد غ ۴۸، ب ۲)

حافظ سروده:

نبود نقش دو عالم که رنگ‌لفت بود      زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت  
(حافظ، ۱۳۵۸: ۵۱)

تعداد غزل‌های قاصد که متأثر از غزل‌های حافظ‌اند، بسیارند، اما سخن در باب آن مقالی دیگری طلبد و در این جا به همین اندک بسند می‌شود. آنچه در اشعار قاصد متجلی گشته؛ بازتابی است از روحی پر شور و حساس و ژرف‌نگر عارفی که در عالم دل و رموز هستی غور کرده است، از این رو آنچه بیان می‌دارد اخلاص و پاکی نیت او را در عمل به نیکی نشان می‌دهد. به نظری آید که عرفان او عرفان نظری نباشد، بلکه عرفان عملی است و حاصل تجربه‌های شخصی خود او.

## زهدستیزی

قاصد چون حافظ، زاهدانی را که از باده عشق سرمست نگشته اند به باد ملامت می گیرد و می گوید:

طمع از مرحمت یار مکن همچون ما      زاهد! هر که نشد عاشق او مردود است

(غ ۵۰، ب ۲)

مایم که در کار حقیقی شد مشغول      زاهد که سرانجام تو آغاز مجاز است

(غ ۵۹، ب ۵)

زاهد چو کند عیب من آگاه ندارد      قاصد دلش افتاده در آن حلقه گیسو

(غ ۱۹۹، ب ۹)

بس ملامت کن مرا زاهد از این زاری اگر      راست می گویی بیایک بار دلدارم ببین

(غ ۱۸۳، ب ۶)

گر چنین ساقی فروشدی به میخواران عشق

خرقه زاهد کی از ختم این شراب آید بیرون؟

(غ ۱۹۳، ب ۶)

در میکن ساقی که همی گفت به رندان      زاهد نشد سیر از آن زهد فروشی

(غ ۲۱۶، ب ۶)

حافظ می گوید:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد؟

«دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»

(حافظ، ۱۳۵۸: ۳۹۲)

حافظ بر این باور است کسی که روی به خلق دارد و برخلاف ادعایش در باب ترک دنیا، دلش مستغرق کار دنیا است چگونه می تواند آینه جلوه اسرار غیب باشد؟ اگر واقعا از دنیا بریدن است و یک سره روی به حق دارد پس چرا در میان مردم خوشنام است؟ عامل غالب و برانگیزنده حساسیت عاطفی قاصد همانند حافظ ریا و تظاهر است و نفرت از ریا هسته مرکزی عواطف او را تشکیل می دهد. به همین سبب انگیزه اصلی مخالفت وی با شیخ و صوفی و زاهد عصر خویش نیز جز سالوس و ریاکاری آنان چیز دیگری نیست. ریا که در ترک اخلاص در کردار و گفتار به ملاحظه تمایلات نفسانی، خلاصه می شود صفت مشترک همه کسانی است که قاصد و حافظ با آنان سر ستیز و ناسازگاری دارند. (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۴۱۵)

شواهد ریاستیزی در دیوان قاصد به سبب حساسیت او نسبت به این صفت ذمیمه اخلاقی بسیار است. او در اشعار خود بر شیخ، واعظ، مفتی، محتسب، قاضی و شریعتمداران و زهد فروشان زمانه، که به ظاهر خود را فرشته نما و فرشته جلوه می دهند و شریعت و قرآن را برای بهره وری بیشتر از تنعمات دنیوی دام تزویر قرار می دهند و در خلوت و دور از انظار آنچه را که خود نهی می کنند مرتکب می شوند، با تازیانه نقد و نکوهش می تازد.

|                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| آخر فقیه! عمر تو خود رفت زین هوس | تا کی ز زید و عمر کنی بی شمار بحث؟ |
| هوشم چو رفت گوش به قولت نمی کنم  | ناصر دگر مگو تو ز صبر و قرار بحث   |
| زاهد چون نیست مرد محبت از آن سبب | هرگز نمی کند ز می و از خار بحث     |

(غ ۶۰، ۴-۲)



## افکار و اندیشه‌های ملامتی

قاصد چون ریاکاری زاهدان را می‌بیند که رذایل و صفات ذمیمه خویش را برای عزّت جویی دنیوی از دیگران پنهان می‌دارند و خود را به خلق نیکو نشان می‌دهند، اخلاص ملامتیان را بر آنان برتری می‌نهد. ابو حفص نیشابوری از بنیان گذاران مکتب ملامتی می‌گوید: «شایان عنایت است که اخلاص اهل ملامت در این است که بدی‌های خویش را به مردم می‌نمایند و محاسن و نیکویی‌های خود را پنهان می‌دارند.» (سلمی، ۱۳۷۲، ۴۰۵)

چون تاب جفای تو ندارد دل زاهد

سجاده به مسجد زده یعنی شده عابد (غ ۷۱، ب ۱)

خاک پای تو چو صندل به سر خود مالم

در در گذشته مراقصّه و اعظّ چو صداع (غ ۱۳۵، ب ۳)

بیزاری و نفرت بسیار قاصد از ریاکاران، قلب و دغل‌کاری آنان و مخلص دیدن اهل ملامت سبب گشته که شعر او از نظر مضمون، بیشتر ملامتی و رند بنماید.

ملاّت هامگو و اعظّ تو چندین شدم رسوا ندارم بعد از این پاک (غ ۱۴۹، ب ۵)

گر چنین ساقی فروشد می به می خواران عشق

خرقه زاهدکی از خمّ شراب آید بیرون؟ (غ ۱۹۲، ب ۶)

ای دل! آن کس که چنین دلبر زیبا طلبد

باید از سنگ ملامت نبود پروایش (غ ۱۳۲، ب ۲)

طاقت کوهکن آن نیست کشد تابش عشق

عشق کاری است گند کوه همی از جایش (غ ۱۳۲، ب ۳)

گاه زاهد را ز همد فروشی می داند که هرگز از این کار سیر نمی گردد و می گوید:  
یارا! توندانی که رقیبی چه به ما گفت

من سنگ به دستم تو همه شیشه به دوشی (غ ۲۱۶، ب ۵)  
در می کن ساقی که همی گفت به رندان

زاهد نشد سیر از آن زهد فروشی (غ ۲۱۶، ب ۶)  
قاصد خطاب به محتسب می گوید که از باده عشق الهی و نوای نی ربانی سرمست  
است، نه آنچه او می پندارد:

بروای محتسب! مستم کنون من از می دیگر نوای عشق خوانم هر زمان من از نی دیگر  
(غ ۱۱۰، ب ۱)

قاصد خود را قلندر و رند معرفی می کند، چرا که نسبت به آداب و گفتار پسندیده از  
نظر مردم و زاهد، بی اعتنا است و پروایی از بدنامی میان خلق ندارد. او در دنیا تنها به  
عشق و معشوق عنایت دارد و همین هم موجب قلندری و رندی وی شده است:  
اگر خویشی پرسد حال زار قاصد مسکین

بگوید وادی عشق نکورویان قلندر شد (غ ۹۴، ب ۹)  
خود را عاشقی نظر بازی داند همان گونه که حافظ نیز خود را چنین می پندارد:  
در نظر بازی مکن ای بی خبر تردید را

پس نگردد در کمان چون رفت بیرون تیر را (غ ۹، ب ۱)  
حافظ گوید:

عاشق و رند و نظر باز می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام (حافظ، ۱۳۵۸: ۶۲۶)

از این روی گوید:

ملا مت هامگو واعظ! تو چندین

شدم رسو اندارم بعد از این باک (غ ۱۴۹، ب ۵)

شعرا و «نه تنها از نظر مضمون ملا متی است، یعنی زمینی ظاهر و آسمانی باطن است و باطن را از طریق تأویل ظاهر آن باید دریافت، بلکه از نظر زبان و ساخت ترکیبات نیز چهره‌ای ملا متی دارد. پیر مغان و پیر میکن خود یکی از این ترکیب‌های ملا متی است که جمع اضداد است. از یک طرف میکن با شراب و کفر نسبت دارد و از طرف دیگر با پیر که مظهر توحید و خدا پرستی است و واصل به اوج قلّه تربیت روحانی» (پورنامداریان، ۱۳۸۲، ۳۱۸).

کرده سوال حال من از پیر میکن آن

مغچه چو دیدم مرا این جواب شد (غ ۸۰، ب ۵)

زمین همت پیر مغان گشتم چنین مطلوب

اگر چه قاصد یارم ولی مقصود شاهانم (غ ۱۶۷، ب ۷)

حافظ گوید

دی پیر میفروش که ذکرش به خیر باد

گفتا: شراب نوش و غم دل بهر زیاد (حافظ، ۲۰۸)

پیر مغان و پیر میکن برای پیر مکتب ملا متی که در ظاهر میفروش و مغ می نماید اسم با مستمایی است. اویدی‌ها را می نماید و خوبی‌ها را پنهان می دارد. این دوگانگی در شیخ صنعان که قاصد همچون حافظ از او نام می برد نیز دیده می شود.

پرتو عشق از آن مغچه چون رخ بنمود عهد و ایمان و خرد از دل صنعان زد و برد

(غ ۷۰، ب ۳)

حافظ هم اشاره‌های مستقیم و غیر مستقیم متعددی به شیخ صنعان دارد. «شراب‌نوشی و کفرورزی شیخ صنعان، همان صفاتی است که در مغان و پیران می‌کند جمع است؛ بنابراین پیرمغان نامی است کلی برای هر پیری که مثل شیخ صنعان است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

گرمرید راه عشقی فکربدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه‌خمار داشت  
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت  
(حافظ، ۱۳۵۸: ۱۷۵)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟  
(حافظ، ۱۳۵۸: ۳۶)

ذکر این نکته بایسته می‌نماید که در مطاوی داستان شیخ صنعان که در منطق الطیر عطار ذکر شده، حقایق عرفانی نهفته در آن اندیشه‌های خاصی از جمله تفکرات رندی و قلندری مطرح است «که از طریق عشق و رسوایی و بدنامی ملازم با آن و کشف حجاب به بیان درمی آید.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

### عشق ازلی

قاصد بر این باور است که آتش عشق جاویدانی او از ازل در دلش افروخته شده و قضای الهی است، ولی زاهد و قاضی و مفتی که از عوالم عشق و مستی بی‌خبرند و به عیب‌جویی از او برمی‌خیزند، کی به عشق محبوب ازلی شاد می‌شوند؟ و آنگهی عیب‌جویی کردن از دردنوش ژنده‌پوش و رند خانه‌فروش در واقع عیب‌جویی از حق هم هست که او را به این صفت آفرید.

قاضی! تو در غیب من شیفته کز کن      پابسته و افتاده به زنجیر قضایم

(غ ۱۶۸، ب ۱-۳)

زاهد! لعل لب یار به انگشت نما      همچو من گرسرانگشت گزیدن داری

(غ ۲۳۳، ب ۵)

معشوق آنگاه که بر عاشق تجلی کند، عاشق مست و از خود فانی می گردد پس تجلی معشوق به صورت شراب است. چون این شراب را حق یا معشوق است که با تجلی خود به سالک یا عاشق می نوشاند، پس حق، ساقی است. (پورنامداریان، ۱۳۸۲، ۳۵۵)

دربزم تو ساقی! به لب ار جام بر آرم      دست طرب از گردن هرکام بر آرم  
گر چین سر زلف به دستم رسد ای جان!      مرغ دل خود را من از آن دام بر آرم

(غ ۱۷۶، ب ۱-۲)

قاصد خطاب به زاهد می گوید که عشق او، عشق حقیقی است، اگر چه به ظاهر مجازی می نماید.

بیشتر اشعار قاصد آکنده از لطیفه عشق است و این عشق یک فضای آکنده از عطر و بوی عرفانی به سروده های او بخشیده است:

بردید صاحب نظران هست هویدا

عکس توشه زینت از هار در این باغ (غ ۱۳۷، ب ۸)

به راه کعبه جانان قدم از فرق قاصد!

ساز اگر خار است و گر خار اتو خوش طی کن بیابان را (غ ۱، ب ۷)

بروای محتسب مستم کنون من از می دیگر

نواى عشق خوانم هر زمان من از نی دیگر (غ ۱۱۰، ب ۱)

او در برابر عشق جانان که در روز ازل شراب جمالش را به او نوشاند، لطف و عنایت شاهان را یاد می‌بیند:

لطف شاهان بر ما ظلم نماید زیرا

سایه عشق به فرق سر ما ممد و داست (غ ۱، ب ۷)

او امیدوار به لطف رب است

گرچه کوه گنهم سایه به محشر افکند

قاصد؛ آزرده مشو لطف خدا بسیار است (غ ۵۶، ب ۸)

ملامت بس کن ای زاهد! به ظاهر منگر و بنگر

حقیقت هست اندر شیوه عشق مجاز من (غ ۱۹۱، ب ۵)

### عقل و عشق

قاصد مانند بیشتر عرفا بر این باور است که کیمیای عشق موجب رهایی انسان از دنیاجویی و نفس-پروری و مایه نیل به کمال و حق می‌گردد. در حالی که عقل (عقل جزوی) محدود در اقلیم حیات حسی چون به خودی و خودنگری تعلق دارد، تنها آنچه را که مربوط به عالم حسی است درمی‌یابد و از ادراک حکمت بی‌پایان حق و آنچه که به ماورای قلمرو حس تعلق دارد، قاصد و عاجز است. این امر موجب گشته که پیوسته میان عشق و عقل تعارض وجود داشته باشد به گونه‌ای که هر جا سلطان عشق رخت می‌اندازد، باید عقل ویرانگر خانه پردازد. «معارضه عقل و عشق به کرات در آثار صوفیه عنوان شده است و جالب آنکه پیروزی در این آثار همیشه

از عشق است وعقل دور اندیش در مقابل حسن مقاومت می کند و دل را از لغزیدن به دام عشق حفظ می کند. اما سرانجام دل در برابر جلوه های گوناگون حسن اسیر و گرفتار می گردد. عشق پیروز می شود وعقل دیگر در این ولایت هیچ کاره است». (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۱۴۳)

داور عشق چو بر تخت دل آمد بنشست

گفتم ای عقل! بیرون شو که دیگر جای تو نیست (غ ۳۸، ب ۳)  
به هر کشور چو سلطان محبت خیمه زدای دل!

بیاید عقل مسکین تا ابد ز آن ملک بگریزد (غ ۹۹، ب ۴)  
محنت سرای دنیا، دنیا را محنت سرایی می داند که به سبب کوتاهی و اندوهناکی و بی اعتباری نباید بدان دل بست و مغرور و فریفته شد. این تأمل در کار جهان، اصابت رأی و ژرف نگری اورا نشان می دهد. او به آنانی که در خواب غفلت فرو رفته اند و از گردش زمانه غافلند و عبرت نمی گیرند، می گوید:  
عروسی کو درین محنت سرای دل!

تفکر کن ندیدم در جهان روزی که نبود ماتی دیگر (غ ۱۰۹، ب ۷)  
دنیا، این عروس هفت کرده، دارفنایی است که به افسون و حیل، همه شکوه و نعمتی که خود به انسان بخشید از او پس می گیرد.  
تو بدین دار فنا غره مشوای هشیار!

که به افسون و حیل تحت سلیمان زد و برد (غ ۷۰، ب ۶)  
گاهی می گوید:

باغبان بوی و فاهرگز نمی آید ز گل      گو به بلبل زار و نالیدن نیرزد این همه

پنج روزی بیشتر چون این فصل بهار در چمن ای سرور قصیدن نیز ز این همه  
(غ ۲۴۳، ۵۵)

کمر به بودن علم و دانش: گاهی قاصد را از بی حاصل دیدن علم و معرفت و فضل و  
سخن دانی اندوهی جانکاه دست می دهد و بر اینای روزگار که آن را راجی نمی نهند،  
انگشت نقد و ایراد می نهد:

خلق این دهر کمالات به فلسی نخرند خامه را تو بشکن در فن اشعار میچ  
چون بر اینای زمان درد سراسر است ای قاصد دل خود را در گراز شیوه گفتار میچ  
(غ ۶۳، ۸-۷)

### تحقیر زنان:

ذهن قاصد با وجود آنکه سرشار از اندیشه ها و رهنمودهای دینی است، گاهی نسبت  
به زنان دید حقارت آمیزی دارد و می گوید:

هر که از بیم سرش پاک شد از منزل عشق  
کمترا زن بود آن مرد که کوتاه هم است (غ ۵۸، ب ۱۰)  
جز این مصرع نباشد قاصد اندر نسخه حوران ز زن کمتر بود از عشق خوبان هر که بگریزد  
(غ ۹۹، ب ۸)

غنیمت شمردن لحظات عمر: قاصد معتقد است که عمر در گذر است و باید از همه  
لحظات آن بهره برد:

فرصت شمار جانا! عیش بهار جانا! ترسم که عمر نبود بینی دیگر بهاری  
باسرو قامت خود جای برو سبویی بنشین میان باغی، گراز جهان کناری  
(غ ۲۲۵، ابیات ۲ و ۳)



خود ستایی: گاهی قاصد به مانند شاعران توانای دیگر به ستایش و تجید خود برخاسته و سخن دلاویز خود را سحری دانسته است که هر لحظه فلک و ساقی کوثر آن را تحسین می‌گویند.

ذر معنی، گهر لفظ میان شعرا طبع موزون تو قاصد که زمیدان زد و برد

(غ ۷۰، ب ۷)

بس قافیه تنگ است ولی سحر نمودم شاید که ادا کرد از آن نام تو قاصد

(غ ۷۱، ب ۷)

قاصد این نظم دلاویز از کجا آورده‌ای؟ می‌رسد هر لحظه در گوشم چه تحسین از فلک

(غ ۱۴۸، ب ۶)

صدای آفرین خواهم چشیدن از لب ساقی به گوشش گر رسیدی بی از آن سحر مبین من

(غ ۱۹۵، ب ۱۰)

### بهره‌گیری از داستان‌های قرآنی

قاصد از داستان‌های قرآنی در طیفی گسترده و با تنوعی بسیار بهره گرفته است، که از ژرف‌نگری و باریک بینی و توغل او در قرآن و فرهنگ و معارف اسلامی و استغراق در مسایل الهی حکایت دارد که در این مقال به پاره‌ای از آن اشارت می‌رود، از جمله:

آدم: داستان آفرینش حضرت آدم در بهشت در بیان عاشقانه - عارفانه قاصد، زیبا تجلی کرده است، برای نمونه در شعر ذیل:

آدم چو بدانست تورا جای زمین است

از خلد در آمد که کند وصف محامد (غ ۷۱، ب ۳)

یوسف: داستان یوسف وزلیخا که یکی از مشهورترین داستان‌ها و روایات اسلامی است و مورد عنایت شاعران ایرانی قرار گرفته و در قرآن مجید به عنوان احسن-القصص از آن یاد می‌شود، در سروده‌های وی اسرار محبت را بازمی‌نماید و پاکی و صداقت و زیبایی حضرت یوسف را به نمایش می‌گذارد.

عشق با یوسف مصری همه دم می‌گوید

دید کلبه نشینان ز غمت بی نور است (غ ۴۶، ب ۲)

در مصر زلیخا! تو برو یوسف خود بین

تقدیر چنان است ز کنعان نتوان یافت (غ ۴۷، ب ۸)

کشش عشق نگر همت آن شیر زنی

در نظرگاه پدر بر مه کنعان زد و برد (غ ۷۰، ب ۴)

خبر از پیر کنعان این چنین دادند بی دل‌ها

به زندان محبت هر که افتد سرنگون افتد (غ ۹، ب ۱۵)

هزاران جامه‌ار آرند چشمم کی شود روشن؟

مگر یوسف نژادم بوی خود در پیرهن پچد (غ ۹۸، ب ۴)

در مصر اگر چه یوسف خود را به زر خرید

می‌خواست رستگار ز بهتان شود نشد (غ ۷۴، ب ۱۰) سلیمان

قاصد از سرگذشت حضرت سلیمان برای نمودن اندیشه‌ها و افکار شاعرانه خود

به‌کاری گیرد و تصاویر و تعابیر تأمل برانگیزی را خلق می‌کند:

من چنین نیز که بروصل تو مایل بودم

محبوب بر خاتم خود بود سلیمان مشتاق (غ، ۱۴۱، ۴)

تخت سلیمان: سلیمان را بساطی بود صد فرسنگ که تخت خویش را که از زر ناب بود بر آن می نهاد. بر فراز آن دو کرکس تعبیه کرده بودند که چون سلیمان بر تخت می آمد کرکسها به پرواز درمی آمدند. در برخی روایات آمده که سلیمان را قالیچه یا شهری بود که خود و لشکرش بر آن سواری شدند و مرغان بر سرش می ایستادند و تختش را سایه می کردند. قاصد از این نکته ها به آیینی دلپذیر بهره جسته است.

تو بدین دار فنا غره مشوای هشیار؛ که به افسون و حیل تخت سلیمان زد و برد

(غ، ۷۰، ۴)

موسی و ید بیضا و نیل و عصا: آنگاه که موسی کلیم الله، فرعون و یارانش را به ایمان به خداوند و آزادی قومش فرا خواند. فرعون از پذیرش درخواست او امتناع ورزید. به امر حق تعالی بلاها و مصیبت های دهگانه بسیار بر او و قومش نازل گردید. وقتی حضرت موسی به مصر بازگشت و دعوت خود را بر فرعون آشکار کرد، فرعون تمام جادوان را فراهم آورد تا مگر معجزه موسی را باطل گردانند. در حالی که عصای موسی تمام ماران جادوان را فرو بلعید. (طه ۶۹): و جادوان به موسی گرویدند و از تهدید فرعون نهراسیدند. چنانکه از آیات متعدد قرآن کریم بر می آید (اعراف ۱۰۸، طه ۲۲، شعرا، ۱۳، قصص ۳۲) از جمله کرامات و معجزات حضرت موسی (ع) این بود که چون دست در زیر بغل برده و بیرون می آورد، نوری از آن ساطع می گشت و عالم را روشن می کرد (یا حقی، ۱۳۶۹: ۴۶۲) اهمیت رود نیل از نظر داستانی به سرگذشت حضرت موسی ارتباط می یابد که در دو مرحله با رود نیل

سروکار پیدا کرد: اول پس از ولادت موسی خدا به مادرش الهام کرد که تابوتی بسازد و آنگاه پسر را در آب نیل اندازد (طه ۳۹) به همین جهت گاهی موسی را کودک نیل نیز گفته‌اند. مورد دوم وقتی است که به امر خدا موسی بایاران خویش از آب نیل گذشت، در حالی که فرعون بالشکریانش در آب غرق شدند. (یاحقی، ۱۳۶۹، ۴۲۸) که به بیشتر این موارد در این شعر قاصداشارت رفته است:

نیل غم منتظر غرق رقیب است ولی ید بیضان کند و رنه عصا بسیار است (غ ۵۶، ۶)  
حضرت مسیح: در سوره آل عمران در قرآن مجید اشاره شده که حضرت عیسی به فرمان خدای تعالی مریض و سپس راشفای داد و مرده را زنده می‌کرد، قاصداً با علم به این معجزه، تصویر شاعرانه‌ای خلق کرده است.

بشنو اگر نشنیده‌ای اعجاز آن شوخ مسیح

بس مرده‌ها در یک نفس جان می‌دهد در یک نفس (غ ۱۲۱، ب ۳)  
طوفان نوح: در بیت زیر قاصداً در سوز و گداز عاشقانه با اشک دیدگان خود طوفان دیگری برپا می‌کند.

ز اشک دیده طوفان دگر پیدا کنم زیرا

تور سینه از سوز فراق پر ز اخگر شد (غ ۹۴، ب ۵)

### قهرمانان اسطوره و حماسه

گاهی تشبیهات و تصویرهای شاعرانه قاصداً، متأثراً از اسطوره‌های ایرانی است از جمله: داستان رستم و سهراب: رستم، جهان پهلوان نامور حماسه‌های ایرانی است که در فرهنگ ایران بعد از اسلام، به طور گسترده تجلی یافته است. قاصداً به این قهرمان

و فرزند برومند او، سهراب که به دست پدر کشته شد و تراژدی بزرگی را خلق کرد  
در اشعارش اشاره کرده است:

عشقش انداخت به دل پنجه و دردم گفتم

بهر سهراب دلم رستم دستان آمد (غ ۱۰۵، ب ۶)

طاقت کشتن سهراب دلم کی می داشت؟

پنجه عشق تو ای دوست اگر رستم نیست (غ ۵۴، ب ۳)

شاه خیالت شبی تاخت به ملک دلم

رستم پر زور بود عقل چو خاقان شکست (غ ۳۹، ب ۶)

ضحاک: ضحاک به روایت شاهنامه (۵۱/۱ به بعد) موجودی عجیب از دشت عرستان است که چون صاحب ده هزار اسب بود، به بیور اسب ملقب شد. به فریب ابلیس پدر خود، مرداس را بکشت. آنگاه ابلیس در صورت جوانی نیک روی بر او ظاهر شد و خوالیگر او گشت و به حيله بر دو کف او بوسه داد. از جای بوسه اش دوما بر آمد که او را می آزر دند. به توصیه ابلیس هر روز مغز دو جوان، آن ماران را سیری کردند. در این هنگام ضحاک بر جمشید شورید و او را مقتید ساخت و به دماوند باز داشت و فریدون را به شاهی رسانید. بر پایه گزارش بلعمی (۱۴۷ م) آن روز مهر بود از مهر ماه که مهرگان نام کردند. قاصد حکایت تباهی و تباهکاری ضحاک را در غزلیاتش باز نمایانده است.

لب ضحاک بتم قاتل کارش نگرید مغز و دل قوت ده زلف چو مارش نگرید

(غ ۶۹، ب ۱)

## قهرمانان داستان های غنایی

لیلی و مجنون: داستان لیلی و مجنون و عشق پرشور آنان که نماد عشق پاک اند به شیوه های مختلف در شعر قاصد تجلی کرده و او با ذوق و قآد و خیال وسیع، تصاویری دلنشین خلق نموده و سخنان دلاویز عشق و دلدادگی را باز نموده است:

آخرای لیلی! نگر آهوی قتانت چه کرد

قیس مجنون گشت با وحشی غزالان خو گرفت (غ ۱۰۳، ب ۴)

قاصد آن روز شدم عاشق لیلی یک سر

قصه قیس دل افگار به پایان آمد (غ ۱۰۵، ب ۱۰)

سربه صحرای جنون گریه مکن عیب مکن

هر کسی در غم لیلای خودش مجنون است (غ ۴۸، ب ۶)

کسی آشفته لیلی نگاهان باشد ای قاصد

چو مجنون عاقبت کارش به صحرای جنون افتد (غ ۹۳، ب ۶)

دلداری مجنون که بسی هست صوابش

لیلی بنگر رو به خطا کرد چرا کرد (غ ۶۷، ب ۲)

داستان خسرو و شیرین و فرهاد: این داستان عشقی آمیخته با عفت است. همین عشق است که بیستون را می برد و از خسرو هوسباز پادشاهی و الامقام می سازد. شیرین، عاشق دل باخته ای است که در مذبج عشق خسرو خود را قربان می کند و مرگش نوای با زلال آهنگ پردرد، اما باشکوهی می شود که نغمه غرور عشق بی ریا را سازی کند و داستان عشقش او را به اسطوره پیوند می دهد. او عاشق خسرو و معشوق فرهاد است و فرهاد عاشق از جان گذشته ای است که چشمانش را به روشنایی عشق گشوده و

درس افروختن و سوختن می آموزد و از محبوب جز محبوب تمنایی ندارد. او عاشق خاکساری است که در «من یزید» عشق هیچ دُر و گهر و مقام و منصبی را بر دلدار خویش نمی گزیند. (پورخالی، ۱۳۷۱: ۱۵۶) از این روست که در شعر قاصد، فرهاد مظهر عاشق فداکار و از خود گذشته ای است که در راه معشوق کوه غم و اندوه را تحمل می کند.

دل ما گفت که عشق لب شیرین قاصد

باخت فرهاد که من نیز چنان خواهم باخت (غ ۳۰، ب ۶)

دانم ای شیرین که خسرو شادی بایست کرد

هم گذاری بر سر فرهادی بایست کرد (غ ۷۲، ب ۱)

تا کنم صورت تو چون فرهاد

سنگ خارا بریدنم هوس است (غ ۵۱؛ ب ۵)

لب شیرین تو شیرین چو شکر باد مدام

بین چه تلخی که کشد در غم تو فرهادت (غ ۴۲، ب ۵)

لب شیرین همه قسمت پرویز ولی

تلخی هجر چرا روزی فرهاد آمد (غ ۸۶، ب ۲)

رحم شیرین بنگر گشته به شب دیز سوار

گفت خواهم بروم جایی فرهاد آن جا (غ ۷، ب ۴)

بهرام و گلندام: یکی دیگر از داستان های عاشقانه که در سروده های قاصد تجلی پیدا کرده و نسیم دلکش و عطر آگین عشق و دوستی از باده ناب دلدادگی از آن به مشام خواننده می رسد، داستان بهرام و گلندام است:

گفتم گلنداما! بگواز بهره بهرام را

گفتا همینش بس بود اندر ره چین کشته شد (غ ۷۶، ب ۳)

وامق و عذرا: وامق و عذرا، نام عاشق و معشوقی است که عنصری شاعر، داستان دلدادگی آن دورا به سلک نظم در آورده است. این کتاب از بین رفته و جزایات پراکنده ای از آن برجای نمانده است. عشق وامق و عذرا و درد ورنج آنان در شعر قاصد تجلی نموده است.

هر کس به قدر خوشتن وصف رخ عذرا کند

ختم است بروامق ولی وصفش نداند هیچکس (غ ۱۲۱، ب ۴)

محمود وایاز: قاصد داستان عشق و دلدادگی محمود وایاز را دست مایه ای برای بیان اندیشه ها و خیالات شاعرانه خویش قرار داده است.

درد محمود است خوش گوید به آواز بلند

در لحد تنهائیم با من بود عشق ایاز (غ ۱۱۵، ب ۶)

ایازار روی تو بیند بدو گویم از اول

بیاید پاک شوید دست از جام چو محمودش (غ ۱۳۱، ب ۶)

جز وصف ایازش توان گفت حدیثی

هر شخص که در مجلس محمود ندیم است (غ ۵۲، ب ۳)

قاصد نشود عشق نهان تا به قیامت

هر جانگری قصه محمود وایاز است (غ ۵۹، ب ۹)



## شیخ صنعان و دختر ترسا

داستان شیخ صنعان و دختر ترسا که از داستان‌های شیوا و بلند منطق الطیر است، در شعر قاصد انعکاس یافته است. قاصد بمانند بسیاری از شعرا برای بیان اندیشه‌های خویش از آن سود برگرفته است:

پرتو عشق از آن مغیچه چون رخ بنمود

عهد و پیمان و خرد از دل صنعان زد و برد (غ ۷۰، ب ۳)

سخن آخر آنکه قاصد با آنکه در ایران نزیسته و شاید هم هرگز آن را ندیده باشد، اما به سبب رواج زبان فارسی در زمان حیات او در عراق، در این زبان تجربه بسیار داشته و مقتون شعر شعرای پارسی‌گوی ایران بوده و به اسلوب آنان اشعاری دلنشین سروده است. در یغابه سبب حوادث روزگار، شخصیت و اشعار این شاعر عارف فرزانه در صدف گمنامی ماند و کمتر ادیب و پژوهشگری است که با نام و آثار وی آشنایی داشته باشد.

## منابع قرآن

- پور خالقی، چترودی، مه دخت، ۱۳۷۴، فرهنگ قصه‌های پیامبران، انتشارات قدس رضوی.  
پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۲، گمشده لب دریا، تهران، انتشارات سخن.  
حافظ، ۱۳۶۲، دیوان، تصحیح پرویز تاتل خانلری، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی،  
حویزی، بکر، ۱۳۹۲، گلی برآورنگ طبیعت (دیوان قاصد) تصحیح فاطمه مدرّسی،  
ارومیه، انتشارات بو‌تا.  
یا حقی، محمد جعفر، ۱۳۶۹، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، تهران، سروش.



## دکتر انوار، ایران‌شناسی و ایران‌شناسان

دکتر کیومرث امیری<sup>۱</sup>

با فرارسیدن نخستین سالگرد سفر بی‌بازگشت دوست نازنینم، زنده‌یاد دکتر سید امیر محمود انوار، استاد شایسته زبان و ادب فارسی و عربی دانشگاه تهران لازم دیدم ضمن یادکرد آن ادیب اریب و شاعر بلند آوازه، به دو ویژگی او که کمتر مورد اعتنای اهل فضل بوده، اشاره کنم. این دو ویژگی یکی ایران‌دوستی و دیگری، آشنایی و ارتباط صمیمانه با ایران‌شناسان خارجی است. پیش از پرداختن به این موضوع، بایسته می‌دانم اندکی از دریافت‌ها و برداشت‌های خودم را از منش و خصائل انسانی او به روشنی کشم که به مدت بیست و دو سال شمع محفل دوستانه ما بود و بار برت و به گردش نرسیدم و برفت.



ملازمت پدری فرزانه و عمویی صاحب‌دل - حضرت استاد والاتبّار سید جلیل نبیل عبدالله انوار - و مصاحبت با استادان معقول و منقول و ارتباط نزدیک و صمیمی با ناموران و فرزانه‌گانی چون علی اصغر حکمت، بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی، بدیع الزمان کردستانی از اوان صباوت، پایه‌های تربیت روحی و استعلای علمی او را که دل در گرو گوهر معرفت و حکمت داشت، مستحکم ساخت. او که دل در گرو نهج البلاغه و سخنان کاروانسالار سخن و آینه تمام نمای فضیلت‌های انسانی حضرت علی نهاده بود، بر این سخن بلند مولا تأکید داشت که: مصاحبه العلماء داعیه الی الصلاح. همان سخنی که مولانای بزرگ آن را در آیات زیر بازتاب داده است:

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| صحبت صالح ترا صالح کند   | صحبت طالح ترا طالح کند     |
| دوستی مقبلان چون کیمیاست | این چنین کیمیایی خود کجاست |

حضور چهار دهه فعالیت پر شور علمی در گروه ادبیات عرب دانشگاه تهران، بیست و چند سال سردبیری نشریه دانشکده ادبیات و آشنایی عمیق با شاهکارهای ادب فارسی و عربی و اندیشه‌های سترگ مولانا، فردوسی، حافظ، شیخ اجل سعدی و متنبی و ابن فارض به او این امکان را داده بود که اصل و فرع زندگی را بشناسد و به میزانی از تمکن و تمول روحی و علمی برسد که از ابتدال و کوته نظری ابنای زمان برکنار بماند و به افق‌های دور دست نظر کند. سرمایه‌های علمی و اخلاقی دکتر انوار از او انسانی شریف و معلمی شایسته به بازار آورد که در کلاس درس، یاد فروزانفرها را زنده می‌کرد. تربیت اخلاقی و دینی او تا بدان جا ترفیع یافته بود که در تمام اشعارش که سر به چند

دفتر و دیوان می زند، حتی یک واژه نابجا و یک کلمه ناسزا و اربکار نرفته است. تمام شعرا و یا مدح و مکرمت ائمه هدی و زینب کبری است یا تکریم و تعزیز صاحب دلان و ستارگان ادب و انسانیت. مرحوم انوار چه در جمع احبا و چه در گفتگوی های دونفره به یکباره کمند کلام را بدست می گرفت و با خواندن فی البداهه صدها بیت از اشعار فارسی و عربی خودش، مجلس و محفل را به شور و حال درمی آورد و تلذذ معنوی نصیب مخاطبان می کرد. یکی از استادان ادب فارسی دانشگاه تهران که به همراه دکتر انوار برای شرکت در کفرانسی با اتوبوس عازم ارومیه شد بود، برای بند تعریف کرد که همسفرش از تهران تا ارومیه برایش از اشعار خودش یا شاعران بزرگ فارسی خواند بود. چه حافظه ای و چه حدت ذهنی! به هنگام گفتگوی دونفره یا محفل خانوادگی، گاه خاطره هایی از بزرگان فرهنگ و ادب و قهرمانان فضیلت انسانی که با آنها همکاری یا همراه بود، نقل می کرد. طرز گفتن و وجد و حالی که در سخنانش هویدا می شد، حکایت از اشتیاق شدید او به فضل و فضیلت یا علم و اخلاق بود. در نگاه او مدعیان صاحب نام که دم از این دو گوهر عرشی می زدند، وزنی نداشت. وی حاملان علم رسمی یا استیکالی را از فراز علم اصلی می نگریست و وزن و شأن افسان ها را نه بر اساس امور وهمی جاه و مال که بر مبنای علم سودمند و شفقت به واماندگان و نیازمندان اندازه گیری می کرد. چنانکه خود بارها شاهد رفتار مشفقانه و مهربانی پیامبرانه اش با ناتوانان و مستمندان بودم و از دیگران نیز در این مورد بسیار شنیده بودم.



وقتی این رفتارها را از اومی دیدم، اورا مصداق این اشعار مولانای دیدم که فرمود:

آن ستون‌های خلل‌های جهان      آن طبیبان مرض‌های نهان

محض مهر و داوری و رحمتند      همچو حق بی‌علت و بی‌رشوت‌اند

مهربانی شد شکار شیر مرد      در جهان دارو نجوید غیر درد

یکی از صفات برجسته و بارز دکتر انوار این بود که از هرگونه ریاکاری و خود را

برخلاف اندیشه و دل‌شان دهد، دوری می‌جست، خاصیت وجودی او این بود که با

روی گشاده و لبخند بر لب و فوران اشعار آهنگین چون مغناطیس دیگران را به

سوی خود می‌کشید. هنر بارز انوار، دوستی، فداکاری، بخشاینده‌گی و مهمان‌نوازی بود.

خداوند او را در شادروان جنت در کنار عباد صالح و شهیدان راه حقیقت و فضیلت

محشور گرداناد!

اما نسبت دکتر سید امیر محمود انوار با ایران دوستی و ایرانشناسی. سال‌ها دوستی بی‌روی و ریا و مرواده‌های خانوادگی و گفتگوهای علمی و ادبی و شنیدن و خواندن اشعارش و نوشته‌هایش برای من مجالات بسیار پیش می‌آورد تا از نظرات او درباره ایران و ارتباطاتش با ایرانشناسان و استادان زبان و ادب فاخر فارسی در خارج از کشور بویژه شبه قاره هند و پاکستان و کشورهای عرب مطلع شوم.



نخست به دل‌بستگی به ایران اشاره می‌کنم. مرحوم انوار بسیاری از شهرهای ایران را دید و با شهرستانی‌های زیادی که از شاگردانش بودند، دوستی و الفت ایجاد کرده بود. آن دیدن‌ها و این دوستی‌ها و ژرف‌کاوی‌ش در تذکره‌ها و کتاب‌های ادبی و تاریخی به او توانایی آن را داده بود که ایران را از زاویه‌ای فراغ‌بنگردد و از بن دندان دوستش داشته باشد و در اشعارش آن را به سان سرزمینی مینوی و بهشت خردمندان معرفی کند.

شدت علاقه انوار به ایران زمانی بر آفتاب افتاد که خصم دون به این سرزمین اهورایی تاختن گرفت و شهرها را بهاران کرد. در آن هنگامه، در قامت شاعری وطن دوست به یاری رزمندگان و سربازان وطن برخاست و در باب رشادت و شهادت و پایداری آنان چکامه های بلند سرود و با آنان از شرافت حسین بن علی (ع)، غیرت زینب و مردانگی امام مؤمنان سخن گفت. در آن سال ها، اشعار حماسیش را که با خطی زیبا آراسته شده بود، تکثیری کرد و به مصاحبان و همکاران و دوستان تقدیم می کرد. خود من چندین غزل و قصیده حماسی او را که مضمونشان دفاع از کشور و مدافعان غیور ارتشی و سپاهی بود، در اختیار دارم.

**دکتر سید امیر محمود انوار و پروفیسور عابدی**

**استاد معروف هند - ناگپور هند - ۱۳۸۴/۱/۸**





حال ببینیم دکتر انوار چه رویکردی به ایرانشناسی و ایرانشناسان داشت؟ او که قریب چهل سال در دانشکده ادبیات دانشگاه مادر کشور حضور داشت و دانشجویان و استادان غیر ایرانی بسیاری را از نزدیک دید و در کنفرانسی علمی و ادبی فراوانی شرکت کرده بود، با مقوله ایرانشناسی خارجیان آشنایی یافته و ایرانشناس شرافتمند و عالم را از ایرانشناس کم مایه و عامل سیاست فلان کشور تشخیص می داد. سفرهای مکرر او به کشورهای هندوستان، کویت، قطر، امارات و چند کشور دیگر و شرکت در کنفرانس های ایرانشناسی و زبان و ادب فارسی و عربی، موجبات آشنایی و دوستی صمیمی و پایدار او را با شماری از ایرانشناسان و استادان زبان و ادب فارسی و عربی فراهم آورده بود. یکی از علل نزدیکی و دوستی استادان خارجی با مرحوم انوار، ستاره شدن او در نشست های آنها بود. او در کنفرانس های علمی و ادبی کشورهای عرب، آنگنان اعراب را مفتون و دلباخته سروده های عربی و حافظه شگفت آور خود می کرد که چون نگینی او را احاطه می کردند و به دوستی با او مباحثات می کردند. در کشور هندوستان نیز وضع به همین منوال بود. بسیاری از استادان زبان و ادب فارسی هند بویژه مرحومان پروفیسور عابدی و پروفیسور نذیر احمد همواره احوال او را جویای می شدند و از احاطه او به زبان و ادب فارسی حیرت می کردند. برای آگاهی از ایران دوستی و نوع رابطه او با پژوهندگان و دوستان خارجی فرهنگ و زبان ایران، در اینجا دو سروده فارسی و یک سروده عربی آن مسافردیار خاموشان را می آورم.



به مناسبت تجلیل و بزرگداشت مقام ادبی، علمی و انسانی پروفیسور سید حسن عابدی  
استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی در هندوستان<sup>۷۵</sup>

وصلتان شادی ما و باده و ریحان ماست  
مهر آسا روشن از نور رخ جانان ماست  
اتحاد و دوستی در دو جهان پیمان ماست  
عالم از دوران آدم جمله آبادان ماست  
خانه و ملک شما شیراز و اصفهان ماست  
بهمنی و دهلی و سیرینگر، تهران ماست  
گلشن زیبای من هند و ز تو ایران ماست  
بیدل و سرهندی و طالب همان سلمان ماست  
مولوی و ناصر و خاقانی و قطران ماست  
در بلندای دل و جان اختر رخشان ماست

شوق دیدار شما ای هندیان در جان ماست  
قلب‌های دوستداران شما در اشتیاق  
هر دو یک روحیم اندر دو بدن در ملک عشق  
از نژاد ماست آبادان جهان معرفت  
مادرین خرم بهشت اکنون درون ملک خویش  
احمد آباد است چون دزفول و آبادان و ری  
سرزمین هند از آن من و ایران ز توست  
سعدی و جانی و حافظ، غالب و عرفی و میر  
صائب و مجوهری و مسعود سعد و دهلوی  
عابدی این رادمرد دانش و فضل و ادب

جشن تجلیلش پیا داریم در پنتای هند  
نامور با نام در عرفان یکی شد از ازل  
گشته اظهر مظهر تابان مهر معرفت  
تا شریف قاسمی دل را به آذر بفروخت  
نقد جان را صرف عالم کرده در پنتای عشق  
راه احمد (ص) با نذیر احمد بجوید ای مهان  
ای ندیم محفل عشاق سوی باده خیز  
بادهای از رزین جود و کرم در ختم عشق  
آب دیدار زخ جانان ز لبهای ادب  
سرزدیم از گلشن تحقیق بر بستان عشق  
وحدت صرف است در عشق و وفای ملک دل  
در همایش بیست و سه گویم به آوای بلند  
دوستی هند و ایران تا ابد پاینده باد  
حال از وحدت پدید آید نه از کثرت دلا

کین چنین دانشوری نور دل تابان ماست  
عابدی از عاشقان حضرت سبحان ماست  
شب فروز پهنه دریا و کشتیان ماست  
پرتو انوار پنتا جلوه دیوان ماست  
ز آنکه صدیق سخنور در دل و ایقان ماست  
ز آنکه مهرش در سرای قلب و جان مهمان ماست  
دست ماده ز آنکه وقت گردش پیمان ماست  
نی از آنهایی که سوزد عمر و خصم جان ماست  
جانفزای قلب و جان و دیده عطشان ماست  
شوق عطر و شور ما بنگر که از عرفان ماست  
این صفای ما فروغ و جلوه ایمان ماست  
دوستی هند و ایران رکنی از ارکان ماست  
این شعار مردم ایران و هندستان ماست  
هر دو یک روحیم و انوار خدا در جان ماست



## کارون

يَا دَمْعُ سَكَبًا عَلَى التَّهْرِ الَّذِي اَنْدَمَجَتْ  
 كَارُونُ يَا تَهْرُ اِيْرَانِ الَّذِي سَكَبَ  
 يَا عَيْنُ دَمْعًا عَلَى الشُّجْعَانِ لَيْسَ لَهُمْ  
 صَدَامُ يَا شَرُّ خَلْقِ اللهِ كُلِّهِمْ  
 مَهْلًا زُوَيْدَكَ يَا ابْنَ الْهِنْدِ فَاجِرَهُ  
 مَاذَا تُجِيبُ رَسُوْلَ اللهِ فِي عَمَلٍ  
 اَذُوَيْتَ اَزْهَارَ خُوْرَسْتَانِ يَا رَجُلُ  
 اَهْلَكَتَ اَوْلَادَ خُوْرَسْتَانِ مِنْ عَجَبٍ  
 اَهْرَقْتَ مِنْ مُهْجَاتِ الْمُؤْمِنِيْنَ دَمًا  
 نَحْنُ الْحِيَارُ مِنَ الْاَحْيَارِ كُلِّهِمْ  
 نَحْنُ الْكِرَامُ اِذَا مَا اَزَمَهُ اَزَمْتَ  
 غُرَّ الْوُجُوْهُ تَجُوْذُ الْمَالُ مُنْسَكِبًا

فِيهِ الدِّمَاءُ مِنَ الْاَسَدِ الْمَغَاوِرِ  
 الدَّمْعُ الْمَضْرَجُ مِنْ وَخْزِ الْمَسَامِيرِ  
 فِي الْحَرْبِ اِقْرَأْ صَدَقٍ وَالْمُضَامِيرِ  
 اَسْخَطْتَ رَتَكَ مَسْعُوْرَ الْمَسَاعِيرِ  
 اَدَمَعْتَ عَيْنَ حِصَانٍ فِي الْمَقَاصِيرِ  
 لَاخِيْرَ فِيهِ وَ لَا عُذْرَ الْمَعَاذِيرِ  
 قَطَعْتَ بَاسِقَ نَحْلِ مِنْ مَوَاقِيرِ  
 اَزَجَعْتَ كُلَّ نَسَاءٍ مِنْ يِعَافِيرِ  
 فِي كُلِّ صَحْرَاءٍ وَالْيَدِ الْمَشَاوِرِ  
 شَمُّ الْعِرَانِيْنَ فِي الْهَيْجَا الْمَطَافِيرِ  
 كَالثِّيْثِ فِي الْحَرْبِ مَشْهُورِ الْمَشَاهِيرِ  
 كَالثِّيْثِ نَزَلَ مِنْ سَحْبٍ مَبَاصِرِ

## وحدت ایران و مجد اسلام

تقديم به مجمع علمي تمدن، تاريخ و فرهنگ سامانيان

روزگار مجد اسلامست در اين سرزمين  
 گسترانيد بساط علم و مردی را قرين  
 خط آن از خون مردان است با خاکش عجين  
 سوسن و نسرین و نرگس، در کنار یاسمین  
 بلبل و طوطی و کبک از هرکناری درکمین  
 قصه خوان عشق و مهر مردمان نیک بین

باز آمد روزگار وحدت ایران زمین  
 شیرمردان دلاور دانشی مردان راد  
 سرزمین ما کتابی هست پر از معرفت  
 هر کجا را بنگری گل در گل اندر مرغزار  
 هر طرف بینی هزاران مرغ در هر باغ و راغ  
 چشمه ساران نغمه خوان از کوه بر پهنای دشت

هر طرف بینی هزاران دانشی مرد بزرگ  
 هر طرف بینی هزاران عارف عالی-مقام  
 کرده ایران را مزین مقدم شاه رضا  
 من چه گویم در مدیحه خود شنوا بارگاه  
 زاده توحید و عرفان بحر علم و معرفت  
 اوست مدوح دو عالم سر کرمنای حق  
 مظهر عقل نخستین مظهر فیض ابد  
 سر وحدت از ازل بر مسند ملک ابد  
 تافت انوار حقایق بر دل سامانیان  
 از ابو جعفر محمد گو و از تفسیر او  
 کر نبود او صد هزاران قصه دانش نبود  
 هست ایران تا ابد بر جا و مهرش پرفروغ  
 مصر و یونان هند و افغان بسته فتراک ماست  
 سرزمین ماست از قفقاز تا بحر عدن  
 لیک ملک معرفت را نیست حدی ای عزیز  
 مرز و حد در پهنه دنیای دون و ماد نیست  
 شیر ایران باد غزان تیز شمشیرش بکف  
 هست شعرم شرح کشف کتاب معرفت

بوعلی و رازی و فارابی و ابن یمین  
 حافظ و سعدی و فردوسی راد و پاکدین  
 پور احمد، زاده حیدر، امام راستین  
 ذکر تسبیح ملک از قلعه عرش برین  
 حامل معنای قرآن، ناطق شرع مبین  
 باب عشق سرمدی و نور خیر المرسلین  
 هم نخستین آمدست و هم پسین و آخرین  
 ز ابتدا تا انتها نامش شد نقش نگین  
 خود فروغ نوح و منصور است امام عقل و دین  
 زان بیان جامع و اندیشه و فکر رصین  
 در معنای الهی بود در سینه دفین  
 بارقیان گوی و با خصمان پراز بغض و کین  
 این حقایق را بخوان از نامه این سرزمین  
 از ورای آسیا تا پهنه دریای چین  
 دین عشق حق کشید تا بلندای یقین  
 کشور جان را بدون مرز بین ای با یقین  
 تا ابد رخسند خورشیدش بفرق عالمین  
 وصف انوار الهی در دل ایران زمین

### شکر و سپاس بر رزمندگان دلیر اسلام

که لطف و مهر شما سربه مهر گردون شد  
 مکان گزید و زهر جای خیمه بیرون زد  
 ز سرگذشت و به دریا چورود جیحون زد  
 نقش شراره بر این دیدگان پر خون زد  
 همان بُود که زلیلی بقلب مجنون زد  
 هزار نقش وفا را بر عقل مفتون زد  
 مرا بدِل، گهرِ عشق، بختِ میمون زد  
 بجا بُود که وفا از هزار افزون زد  
 بصف در آمدن لشکر بدشت و هامون زد  
 که بوستان ادب را صفای بچون زد  
 که عشق و مهر بر آن عقد دُرْ مکنون زد  
 که بخت نیک شما رایت همایون زد  
 چه غم خورم اگرش تیر دشمن دون زد  
 هزار ناوک دلدوز بر عَدُو چون زد  
 چو دشتِ لاله دو صدرنگ و نقشِ گلگون زد  
 چنان بناله در آمد که بانگ موزون زد  
 ز اهرمن صفی راه دین چو مأمون زد  
 به داد کردن ضحاک را فریدون زد  
 هزار بانگ ندامت ز قلب محزون زد  
 به بوستان وطن آتشی ز کانون زد  
 هزار دام فسون را به راه خاتون زد

چه سان سپاس گزارم چگونه شکر کنم  
 جمالِ عشق بنام که در سراچه ی دل  
 ز دَرِ دُوری جانان ز دیدِ سیل روان  
 چو کِلّه بست ز دل آهِ آتشینِ فراق  
 چگونه وصف کنم آتشی که در دل ماست  
 چگونه وصف کنم کین صفا و مهر شما  
 مراست گوهرِ عشقی بدل ز مهر شما  
 اگر که گویم در دل جهانی از مهر است  
 سپاه لاله حُر است یا که خون شما  
 هزار سنبل و گل سرسبز خون شماست  
 به عقدِ پر گهرِ مهرِ دوستان سوگند  
 ز بخت نیک خود اندر عجب نیم یاران  
 شماره چون دِل من در کند مهر شماست  
 کمان یاری رزمندگان یاوران دانم  
 بتیغ صف شکن ایران بفرق بعضی دون  
 به روی تیره دلان تیغ خونفشانِ خدا  
 به دیو ماند و گوید فرشته خو بْشرم  
 نداند او که همآورد رزمجویان نیست  
 بر بختِ خونِ خدا را و پس بسوی خدا  
 بسوخت آتش نادانیش گلستان را  
 نکرد شرم ز بی دینی و بمکر و فریب

فغان ز خلق برآورد و داد اهل ادب  
 ز دجله تیر ستم در کمان ظلم نهاد  
 به توپ و تانک و مسلسل براه خلق خدا  
 سپاه ظلم و ستم از فرات و از بغداد  
 زمان ز دوره ی آدم جفاست پیشه او  
 به عفلقی تو بگو موشکت به آتش ظلم  
 بغیر بر فلک علم سر همی سائیم  
 بعلم و رادی و فضل و کرم همی نازیم  
 بصبر و یاریِ رزمند یاوران نازیم  
 هماره یار شما حق بود به هر دو سرا

جزای خوبی مردم به نقش وارون زد  
 از آن شراره آتش بقلب کارون زد  
 چو قوم دون مغول لشکری به هامون زد  
 بامرِ بعضی کافر به خلق دُخون زد  
 شگفت می بُود زآشتی که اکنون زد  
 شرارِ کُفر به مؤمن دلانِ مغبون زد  
 اگر چه دشمن نادان هزار افسون زد  
 بجهل نازد چون راه عدل و قانون زد  
 بدان شجاعت و عرفان که طعن ذوالتون زد  
 دم ارکه خصم، ز یاریِ دیوِ ملعون زد

---

۷۵- تقدیم شده در بیست و سومین کنگره سراسری استادان زبان و ادبیات فارسی هند به تاریخ ۱۹ تا ۲۱  
 فروردین ۱۳۸۱.





## جایگاه مردم عرب و ایرانیان در جهان اسلام

دکتر محمد علی آذرشب<sup>۱</sup>

روابط ایران و جهان عرب از دیرباز اهمیت داشته و این روابط در قرن بیست و یکم به دلیل موقعیت استراتژیک کل منطقه خاورمیانه و نقش پراهمیت آن برای کشورهای بزرگ و جامعه چندقطبی آیند از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود<sup>۱</sup> زیرا این کشورها همسایه یکدیگر هستند و هر رویداد سیاسی در سرنوشت مشترک آنان تأثیرات مثبت یا منفی در بر خواهد داشت. بادرک این اهمیت نخستین سیمنار روابط ایران و عرب که با همکاری مشترک مرکز مطالعات وحدت عربی (بیروت) و مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه (تهران) در شهریورماه ۱۳۷۴ با میزبانی دانشگاه قطر در دوحه برگزار شد، سپس همایش همکاری ایران و عرب با تشریک مساعی انجمن اندیشه عربی اردن و مرکز مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه در سال ۱۳۸۲ در تهران برگزار گردید، این دو همایش موقعیتی را فراهم آوردند تا روابط میان ایران و اعراب مورد بررسی جدی قرار گیرد، و این روند تا تحقق «تعارف» کامل بین طرفین باید ادامه پیدا کند. در این مقاله برآنیم. بمناسبت سالروز درگذشت استاد ارجمند جناب آقای دکتر انوار که خود یکی از

شخصیتهای برجسته معاصر در زمینه برقراری پیوندهای فکری و فرهنگی و ادبی بین ایران و جهان عرب بوده‌اند. گوشه‌ای از فرصتها و چالشهای فراروی و حدت‌تمدنی ایرانیان و عرب را مورد مطالعه قرار دهیم.

### ۱. وضعیت امت اسلامی از نظر واکرایی و همگرایی

پیش از وارد شدن به بحث درباره روابط ایران و اعراب در محدوده جهان اسلام، بهتر است نگاهی به این محدوده جغرافیایی-اجتماعی بیندازیم تا به مهمترین نشانه‌های اشتراك و اختلاف در این منطقه پی ببریم. این مقدمه برای تبیین موقعیت اعراب و ایرانیان در مجموعه کشورهای اسلامی امری ضروری به نظر می‌رسد.

وجود ماهیت مشترك میان اعضای امت اسلامی اساساً مسئله‌ای بدیهی است و چندان نیاز به استدلال ندارد. ولی بسته به میزان حضور مسلمانان به عنوان يك امت در صحنه‌های جهانی شدت وضعت می‌پذیرد. از جمله جلوه‌های این هویت مشترك از جنبه نظری، ایمان به غیب است. سید محمد باقر صدر، متفکر بزرگ اسلام در این باره عقیده دارد: «عقل و اندیشه در جهان اسلام به جای پرداختن به جنبه‌های ملموس و محسوس مسائل به جنبه‌های عقلی و ذهنی معرفت‌بخشی راه یافته و این واقعیت نمودی از ایمان به ماوراء طبیعت در زندگی و اندیشه مسلمان است». وی عقیده دارد: «ایمان به ماوراء طبیعت در وجود انسان مسلمان از توجه وی به مادیات و میزان تأثیرگذاری مادیات در او کاسته و در عین حال موجب گردیده است که انگیزه معنوی لازم را برای برخورد با مادیات و بهره‌برداری از آنها از دست بدهد، و این امر انسان را در جهان اسلام به گرایش منفی به جهان مادی هدایت

می‌کند که گاهی به صورت زهد و قناعت و گاهی نیز به صورت سستی نمودار می‌گردد»<sup>(۱)</sup>.

وی می‌گوید هیچ کاری بدون منظور داشتن ماوراء طبیعت نتیجه لازم را نمی‌دهد و به عبارتی باید زمین را آسمانی کرد یا لباس آسمان را بر زمین پوشاند.

مسلمانان همچنین در ایمان به پیامبری محمد (ص) و تقدس قرآن و سنت پیامبر و معابد اسلامی اتفاق نظر دارند. به همین جهت در طول تاریخ و در عصر حاضر شاهد موضع‌گیری یکسان امت اسلامی در برابر اهانت به این مقدسات بوده و هستیم<sup>(۲)</sup>. چنانکه مسلمانان به همه احکامی که در مورد رابطه انسان با خدا یا رابطه انسان با ممنوعان خود در قرآن و سنت مطرح شده است به دید احترام می‌نگرند.

افزون بر این، ادبیات مشترک دیگری نیز بر اساس قرآن، حدیث، قواعد زبان عربی و علوم مختلف مربوط به آن در میان مسلمانان رایج است. ادبیاتی که به شعر ملتهای مسلمان و دیگر موضوعات ادبی آنان ویژگی خاصی بخشیده و آن را از دیگر ملتها متمایز ساخته است. حرکت ترجمه نیز از قدیم الایام تا کنون توانسته است ادبیات اسلامی را به همه ملتهای مسلمان برساند. همچنین، ادبیات عربی در جامعه اسلامی موجب گردید است که این ادبیات در داخل جهان اسلام حد و مرزی برای خود شناسد<sup>(۳)</sup>. حتی جنبه‌های انسانی موجود در این ادبیات باعث شده که مرزهای جهان اسلام را در نوردد و در ادبیات اروپا نیز تأثیر گذار باشد<sup>(۴)</sup>.

گذشته از این، پیشرفتهای فکری مسلمانان در زمینه‌های فلسفه، عرفان، کلام و تاریخ نیز جنبه دیگری از این هویت مشترک است. در این زمینه‌ها شخصیتهای علمی بزرگی چون ابن سینا، ابن رشد، فارابی، ابن خلدون و غزالی ظهور

کردند که مرزهای جغرافیایی را در داخل جهان اسلام و حتی خارج آن در نور دیدند<sup>(۵)</sup>.

روح اسلامی مشترک هچنین در معماری و سایر هنرهای اسلامی تأثیر گذار بوده است چنانکه «ریچارد اتنگهاوزن» می گوید: با وجود تفاوتهایی که می توان آن را تفاوت در «لجه محلی» نامید، زبان و گفتمان همه هنر هادر «جهان اسلام» یکسان است.

وی می افزاید: «روح اسلامی حاکم بر هنر ها و صنایع چندان قوی است که در مناطقی مانند آندلس و صقلیه (سیسیل) با اینکه بعدها تحت حاکمیت مسیحیان درآمد، ولی ویژگی اسلامی در فنون و صنایع هچنان باقی ماند. به طوری که گرایش هنری و فنی این منطقه با سایر مناطق تفاوت اساسی دارد»<sup>(۶)</sup>. از این رو باید گفت که اسلام در همه هنر ها و فنی که در جهان اسلام پدید آمد و رشد کرد، تأثیری شگرف و سرنوشت ساز داشته است.

اما مسئله ای که امروزه در سراسر جهان اسلام مشاهد می شود «بیداری اسلامی» یعنی بازگشت روح اسلامی به کالبدی است که تصمیم بر فلج کردن آن گرفته بودند، ولی اکنون به سمت سوی کسب هویت و عزت و کرامت روی آورده است. این پدیده امروز از طخه تاجکار تابه چشم می خورد، هر چند شیوه این تحرك و بیداری از کشوری به کشور دیگر تفاوت دارد، ولی بایک گفتمان و یک دل اهداف واحدی را دنبال می کند.

همه این مشترکات موجب شده است که ملت های جهان اسلام با وجود واگرایی های سیاسی و قومی و فرقه ای، موضع واحدی را در مسائل مهم اتخاذ کنند،

همچنان که دشمنانشان نیز موضع نسبتاً واحدی را در برابر آنان در پیش گرفته‌اند. اما نخستین واگرایی در جهان اسلام، واگرایی سیاسی است. مقصود از واگرایی سیاسی تعدد حکومتها و احزاب و گروهها نیست، بلکه مقصود کشمکشهای منفعت طلبانه میان آنهاست. کشمکشهایی که یا از خود محوریهایی دیرین سرچشمه گرفته و یا از مرغان بیگانگان است که در صحنه سیاسی این کشورها خودنمایی می‌کنند، یا ترکیبی است از هر دو نوع. مسلمانان سالهاست که به گردهمایی سران و وزیران و کارشناسان کشورهای اسلامی امید بسته‌اند، ولی واقعیتهای سیاسی در این کشورها روز به روز روبه وخامت بیشتری دارد و این حالت تا زمانی که این کشورها مصالح اسلام را بر منافع شخصی و منافع قدرتهای بزرگ ترجیح نداده‌اند، همچنان ادامه خواهد داشت و تنها با ترجیح مصالح اسلام بر دیگر منافع کشمکشهای قومی از میان رخت بر خواهد بست.

دیگر مظاهر واگرایی میان کشورهای جهان اسلامی عبارت است از:

۱. واگرایی قومی

۲. واگرایی فرقه‌ای

در اینجا هر یک از دو مطلب جداگانه بررسی خواهد شد. اما نخست لازم است با نگاهی برویژگی روابط ایران و کشورهای عربی در محدوده جهان اسلام، دورنمایی از توانایی و قدرت برخاسته از همبستگی و پیوند ایران و عرب در تحقق اهداف اسلامی ارائه گردد.

## ۲- ویژگی روابط میان ایران و جهان عرب

مقصود از روابط اینجا مناسبات سیاسی، بازرگانی یا جهانگردی نیست. این نوع مناسبات خود جنبه ظاهری دارد و آنچه به آن استمرار و دوام می بخشد برخورداری از عمق انسانی است. روابط میان کشورهای اسلامی، در صورتی که از رابطه سازمانهایی با اهداف محدود به رابطه میان ملتها تبدیل گردد از عمق انسانی برخوردار خواهد شد. رابطه ملتها با یکدیگر می تواند از طریق نخبگان فرهنگی برقرار شود، مشروط بر اینکه این نخبگان از درون ملتها و عمق وجدان انسانی در جامعه اسلامی حکایت کنند. روابط میان کشورهای عربی و ایران نسبت به سایر کشورهای جهان اسلام ویژگیهای خاص خود را داراست. عربها و ایرانیان دو عنصر اساسی در پایه گذاری تمدن اسلامی محسوب می شوند. از این رو، زمینه و شرایط برای گفتگوهای متقابل میان آنان بسیار مساعد است. به طوری که هیچ یک از کشورهای اسلامی، حتی کشورهای جهان از چنین شرایطی برخوردار نیستند.

لازم است در این مورد تأملی داشته باشیم که کدامیک از دو طرف عرب و ایرانی در پایه گذاری تمدن اسلامی سهم بیشتری دارد. این موضوع معمولاً مورد بحث صاحب نظران عرب و ایرانی است. برخی محققین ایرانی عقیده دارند که آنچه از آن به «حمله اعراب» یاد می کنند، تمدن عظیم و باستانی ایران را نابود ساخت و پس از ظهور اسلام، ایرانیان تمدن دیگری را بنا کردند که تمدن اسلامی نامیده می شود.<sup>(۷)</sup> آنان، پیشرفتهای علمی و فرهنگی ایرانیان را در طول تاریخ اسلام به انگیزه های قومی و نژادی نسبت می دهند، و جای تأسف است که برخی از محققان عرب نیز بر این افکار مهر تایید نهاده اند و حتی جنبه شعوبیگری، را نیز بر آن افزوده و

تأکید کرده اند که روح شعوبیگری، ایرانیان را به شرکت در پایه گذاری فرهنگ و تمدن اسلامی و ادار ساخت<sup>(۸)</sup>. از سوی دیگر بعضی از اندیشمندان عرب و ایرانی کوشیده اند که نقش طرف مقابل را در بنای تمدن اسلامی بی اهمیت و کمرنگ جلوه دهند<sup>(۹)</sup>.

جدای از این مناقشات که خواستگاری ملی و قومی دارد، دیدگاهی دیگر مطرح است که موافق نظر اسلام و قرآن و تاریخ است. بر اساس این دیدگاه افتخار پایه گذاری تمدن اسلامی به هیچیک از ملت‌های اختصاص ندارد، بلکه این افتخار به اسلام اختصاص دارد و بس... زیرا این اسلام بود که زمینه همکاری میان عرب‌ها و ایرانیان را فراهم ساخت و این همکاری یا به تعبیر قرآن «تعارف» یا شناخت متقابل به پیشرفت اجتماعی و رشد فکری و فرهنگی انجامید. سنت خداوند بر این قرار گرفته است که شناخت متقابل مرد و زن از همدیگر موجب پیشرفت و تکامل کمتی بشریت گردد و شناخت متقابل ملت‌های مختلف نیز پیشرفت‌های کیفی و تمدنی را استمرار بخشد. قرآن کریم شناخت متقابل ملت‌ها را همراه با شناخت متقابل زن و مرد مطرح ساخته و اشاره می‌کند که تداوم پیشرفت انسان در گرو این دو شناخت است. (یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ وَاُنْثٰی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا)<sup>(۱۰)</sup>.

اینکه تمدن‌های بزرگ جهان و حتی تمدن اسلامی در پی مهاجرت انسان‌ها پدید آمد، خود گویای این نکته است که برپایی تمدن‌ها معلول برخورد و آشنایی ملت‌های مختلف با همدیگر است.

بنابراین، هرگونه «تعارف» (یا مبادله معرفتی) میان ایرانیان و عرب‌ها، مقدمه مشارکت طرفین در هموار ساختن راه پیشرفت تمدن اسلامی است. ثمره این همکاری

را پیشتر در بصره، کوفه، بغداد، خوارزم، نیشابور، اصفهان، همدان، ری و دهها شهر دیگر تجربه کرده‌ایم. امروز اگر برخورد دو ملت ایران و عرب با بهره‌گری از رسانه‌های گروهی در چارچوبی مکتبی و وحساب شده انجام پذیرد، به خواست خداوند در آینده شاهد نتایج پربار آن در سراسر جهان اسلام از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام خواهیم بود.

علی‌رغم واگرایی ناگوار که در سالهای اخیر میان ایران و کشورهای عربی بروز کرده و با وجود حساسیتهای قومی و فرقه‌ای میان آنها، ارتباط و پیوند میان دو ملت تاکنون ویژگی خود را حفظ کرده است. ایران همچنان نقش مهمی را در مسائل مربوط به کشورهای عربی ایفا می‌کند. حتی در زمان شاه که به علل روشنی می‌کوشید میان دو ملت ایران و عرب جدایی بیندازد، ملت ایران همواره در مشکلات و غم و شادی اعراب با آنان همدردی می‌کرد.

از همان صبحدم پیداری اسلامی در جهان اسلام، ملت ایران از طریق موضع‌گیریهای گوناگون نواب صفوی و ایت‌الله کاشانی با ملت عرب همراه شد، متقابلاً در جنبش ملی کردن نفت نیز ملت عرب به پشتیبانی از ملت ایران برخاست<sup>(۱)</sup> و البته مواضع هماهنگ مردم ایران و عرب در قضیه فلسطین و پشتیبانی ملت عرب از انقلاب اسلامی ایران بر کسی پوشیده نیست.

جمال عبدالناصر با اینکه دارای افکار ناسیونالیستی عربی بود، ولی در میان ایرانیان آگاه احترام و محبوبیت خاصی داشت، حتی مبارزان مسلمان ایرانی در زندانها به کمک رادیویی که مخفیانه به دستشان رسیده بود، سخنان و دیدگاههایش را به دقت تعقیب می‌کردند. یکی از رهبران طراز اول انقلاب اسلامی ایران در این



بارہ می گفت: من در سلول انفرادی هنگامی که خبر وفات عبدالناصر را شنیدم از شدت اندوه و ناراحتی گریستم و تنها تسلی بخش من در آن شرایط سخت ایات قرآنی بود که از رادیوهای عربی بخش می شد. هنگامی که سبب این تأثر را از او جویا شدم، به خصوص که او به سید قطب نیز ارادت فراوان داشت و در وفاتش سخت متأثر شدن بود، پاسخ داد: «سر بلندی ملت عرب برای ما اهمیت دارد، زیرا سر بلندی عرب، سر بلندی مسلمانان است، عبدالناصر سمبل این عزت و سر بلندی بود و فقدان او آغاز از میان رفتن این عزت خواهد بود»<sup>(۱۲)</sup>.

در مورد ویژگیهای روابط ایران و عرب باید به این نکته نیز اشاره کنیم که هر دو طرف از استعداد فراوانی در برقراری ارتباط با سایر کشورهای جهان اسلام برخوردارند زیرا، علاوه بر کالاهای رسمی که به اقتضای منافع سیاسی و اقتصادی و امنیتی وجود دارد، اشتراک در زبان، فرهنگ، تاریخ و تبادل نظر مؤسسات آموزشی و مراکز پژوهشی و علمی نیز میتواند ایفای این نقش هستند.

این خصوصیات از سویی عربها و ایرانیان را اقاردمی سازد که در جهان اسلام تحریک بیشتری داشته باشند و از سویی دیگر موجب می گردد که بیش از سایر کشورها هدف تهاجم فرهنگی قرار گیرند و چهره زشتی از آنان در آرای عمومی مردم جهان تصویر شود که آن را تحت عنوان «اصلاح چهره» مطرح خواهیم ساخت. ولی لازم است در اینجا به مظاهر و آگرایی در جهان اسلام و ابتداء به پدید ملیت گرایی اشاره کنیم.

## ۳- پدید ملیت‌گرایی

ملیت‌گرایی اگر در راه دفاع از عزت و سربلندی ملتی به کار گرفته شود، بی تردید امری مثبت و قابل قبول است. ولی گاهی این روحیه در برخورد با دیگر ملت‌ها جنبه منفی پیدا می‌کند. این موضوع در کشورهای اسلامی هرگاه به سمت احیای میراث جاهلی و بزرگداشت و تفاخر به آن پیش رود، حساسیت بیشتری می‌یابد، زیرا فرایند احیای میراث جاهلی، بویژه در مورد ملت‌های غیر عرب با اسلام برخورد مستقیم دارد و موجب نادیده گرفتن مشترکات امت و از میان رفتن یکپارچگی آن می‌گردد. همچنین و اگرایی تحمیل شده بر جهان اسلام را تشدید می‌کند و به بیگانگان فرصت می‌دهد که هرگاه بخواهند مناقشاتی را در جهان اسلام بیافرینند. دامن زدن به روح ملیت‌گرایی در جهان اسلام در درجه نخست موجب می‌گردد تا کشورهای اسلامی در پی گرایش‌های قومی خود از جهان عرب و مسائل اسلامی، عربی فاصله بگیرند و میراث مکتوب عربی و حتی حروف الفبای عربی را کنار بگذارند. این امر خسارتی جبران ناپذیر را برای عموم مسلمانان و بویژه عرب‌ها به همراه دارد.

در ایران، هنگامی که شاه از گسترش ملیت‌گرایی عربی نگران شد، دانشگاهیان و پژوهشگران را تشویق کرد تا روح ملی‌گرایی در ایران را تحریک کنند. در نتیجه قلم‌ها برای جستجو و تحقیق در استخوان‌های پوسیده پیشینیان به کار افتاد تا با زدن کردن مجدد افتخارات قبل از اسلام، تهمت‌ها و انتقادهای متوجه فتح ایران توسط عرب‌ها سازند<sup>(۳)</sup>. اگرچه در آن دوران، توطئه برچیدن خط عربی در ایران به شکست انجامید، ولی در ترکیه و بخش‌هایی از آفریقا نتیجه بخش بود.

این است که انقلاب اسلامی ایران با اینکه از همان لحظات آغازین پیروزی، بر همه اندیشه‌های تعصبات تژادی خط بطلان کشید و آثار آن را حتی در آرم مؤسسات رسمی و سرودهای کشور و پرچم و کتابهای درسی زدود، ولی جنگی نابحر دانه و بی هدف به بهانه مقابله با «پارسیان آتش پرست» برای این انقلاب تحمیل شد. این امر به خوبی میزان اهمیت ملیت گرایی را در شکل گیری حوادث منطقه اسلامی نشان می دهد.

پیوند عرب و اسلام در طول تاریخ شکوهمندترین صحنه‌های مقابله با حساسیتهای قومی را به نمایش گذاشته و جو زیبایی از تفاهم را میان ملیتهای مختلف در چارچوب تمدنی پیشرفته آفریده است.

عربهایی که طی دروانه‌های مختلف اسلامی به ایران مهاجرت کردند، فارسی را آموختند و فرزندان آنها با این زبان بزرگ شدند<sup>(۴)</sup>. همچنین بسیاری از دانشمندان ایرانی در عصرهای پیاپی دانش خود را تنها به زبان عربی می نوشتند<sup>(۵)</sup>. و در تبدیل زبان دیوان خراج از فارسی به عربی خود ایرانیان پیشقدم شدند<sup>(۶)</sup>. این دوزبان با هم در آمیخت و به عنوان زبان مسلمانان در شرق آسیا و آسیای میانه رسمیت یافت و نه تنها علما و ادبای این مناطق، بلکه عموم مردم این نواحی با دوزبان فارسی و عربی آشنا شدند.

از صحنه‌های به یاد ماندنی تاریخی در روابط عربها و مسلمانان این است که از سویی عربها در برابر تبعیضهایی که بعضی از وایلان تژاد پرست عرب رومی داشتند از ایرانیان دفاع می کردند<sup>(۷)</sup>. و از سویی دیگر خود ایرانیان بعضی از جنبشهای تژاد پرستانه را سرکوب کرده اند<sup>(۸)</sup> و هنوز هم در ایران با هر گونه تعرضی به ملت عرب یا

زیر سؤال بردن فتح ایران توسط مسلمانان عرب مقابله می شود<sup>(۱۹)</sup>.

بدیهی است که برانگیختن تعصبات نژادی در جهان اسلام بر ضد اسلام و فرهنگ عربی-اسلامی تنها به ایران اختصاص نداشته، بلکه موج آن از اندونزی در شرق تا ترکیه در شمال گسترش یافته است و عجیب این است که برخی می گوشتند حتی قومی گرایی عربی را نیز بر ضد اسلام تحریک کنند.

کشورهایی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق از یوغ ستم این امپراتوری رها شده و به دامن اسلام بازگشته اند، اکنون در بحران کشمکش میان هویت ملی و هویت اسلامی به سر می برند و متأسفانه و اگرایی موجود میان کشورهای جهان اسلام موجب شد تا موضع تأسف باری در قبال این بحران اتخاذ کنند. تلاشهای بی وقفه ای برای دور ساختن جمهوریهای مستقل مشترک المنافع از حروف الفبای عربی انجام پذیرفته و با کمال تأسف توانسته است الفبای لاتین را با این توجیه که این الفبا برای ارتباط با جهان و برخورداری از فن آوری پیشرفته ضروری است، جایگزین الفبای سابق سازد<sup>(۲۰)</sup>.

اقدام دیگری که آغاز خوش و انجامی ناگوار داشت، همکاری ایران و کشورهای عربی در انتشار حروف عربی در جمهوریهای مسلمان نشین بود. بر اساس گزارشهای موجود، این همکاری پایانی تأسف بار داشت. زیرا طرح ارسال ماشینهای چاپ عربی از طریق بانک توسعه اسلامی به جمهوریهای مسلمان نشین ترك متوقف گردید و علت آن را چنین ذکر کرده اند که ترکها به عربها گوشزد کرده اند که گسترش الفبای عربی در آسیای میانه گرایشهای ایرانی را به همراه خواهد داشت<sup>(۲۱)</sup>.

این نمونه ای از مشکلات و اگرایی ملی در جهان اسلام و خسارتهای سنگین ناشی از آن است. حال آنکه انتظار می رود که ایران و کشورهای عربی با همکاری و نادیده گرفتن حساسیتهای قومی و ایجاد چارچوبی مشترک برای مناسباتهای اجتماعی، الگوی مناسبی را به ملیتهای مختلف اسلامی ارائه دهند.

#### ۴- واگرایی فرقه‌ای

جهان اسلام وارث جدایی و اختلاف میان دو فرقه سنی و شیعه است. این اختلاف از قرن نخست هجری آغاز شد و در طول تاریخ گسترش یافت. پاره‌ای از اختلافات به طرز نگرش به وقایع تاریخی و پاره‌ای دیگر به اختلاف نظر در اصول دین و فروع آن مربوط می‌شود. ولی اگر مسئله به همین جا ختم می‌شد چندان مشکل نبود، زیرا اگر اختلاف بر سر مسائلی علمی بود همانند بسیاری از مسائل دیگر علمای متخصصان در مورد آن به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند و سرانجام یا به توافق می‌رسیدند و یا خیر. ولی مسئله از چارچوب علمی خارج شد و با کشیدن به همه اقشار جامعه جنبه روانی و فرقه‌ای پیدا کرده و در پی آن دو فرقه شیعه و سنی پیدا شد است. در نتیجه، موضوع پیش از آنکه اساس فکری و عقیدتی داشته باشد، جنبه روانی و فرقه‌ای دارد. از این رو آنچه اکنون با آن مواجه هستیم معضلی نیست که با بحثهای علمی و فکری بتوان آن را حل کرد، بلکه به بیماری شباهت پیدا کرده که به درمان روانی نیز نیازمند است. به نظر می‌رسد که ایرانیان و عرب‌ها بیش از دیگران توانایی حل این معضل را داشته باشند.

نخست باید متذکر شویم که برخی از محققان متعصب، چه ایرانی و چه عرب، در مطالعات خود به این سمت رفته‌اند که منشأ و اساس تشیع به ایران بازمی‌گردد، عرب‌هایی که برای دیدگاه تکیه دارند، در پی آن هستند که تشیع را مذهبی معرفی کنند که به دور از محیط رسالت و اصحاب پیامبر اکرم (ص) ساخته و پرداخته شده است. ایرانیانی که چنین دیدگاهی را مطرح ساخته‌اند، هدفشان پافشاری بر این نکته است که روح ملی‌گرایی ایرانی برای حفظ نژاد و شوکت و قدرت ایرانیان چاره‌رادر

آن دید که مذهبی بر اساس فرهنگ و افکار ساسانیان تأسیس کند که تشیع نامیده شد<sup>(۲۲)</sup>.

افزون بر این، برخی از محققان مزبور می‌گویند، علاقه ایرانیان به اهل بیت به علت نسبت داشتن علی بن الحسین (ع) با ایرانیان است. زیرا شهربانو، مادر علی بن الحسین (ع) دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، بود<sup>(۲۳)</sup>. پاسخ مفصل به ادعاهای فوق‌الذکر در این سطور امکان پذیر نیست، لذا به اختصار به مواردی اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد که تقسیمات مذهبی جنبه ملیت‌گرایی نداشته است:

۱. شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد مبنی بر اینکه روی آوردن ایرانیان به اسلام به طور تدریجی و از روی رضایت و خواست خودشان بوده است و نه بازور شمشیر یا اجبار که ناچار به فریب کاری و وارد شدن از راه دین باشند<sup>(۲۴)</sup>.

۲- یزدگرد، آخرین پادشاه ایران تخت خود را رها کرد و از شهری به شهر دیگر فراری بود و هیچ‌کس او را پناه نمی‌داد و این نشان می‌دهد که ایرانیان وی را طرد کرده بودند<sup>(۲۵)</sup>.

۳- اگر ایرانیان طی دو قرن نخست اسلام ناچار به پنهان داشتن هویت خود بودند، پس خدمت‌های را که به اسلام کردند چگونه توجیه می‌کنیم و چرا پس از ضعف حکومت مرکزی کوشیدند هویت اسلامی خود را تحکیم نمایند<sup>(۲۶)</sup>.

۴- قضیه ازدواج شهربانو با امام حسین بن علی (ع) مشکوک است و حقایق تاریخی آن را تایید نمی‌کند<sup>(۲۷)</sup>.

۵- اگر علاقه ایرانیان به اهل بیت به علت انتساب اهل بیت به ساسانیان بود، پس باید به طریق اولی ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی و فرزندش یزید بن ولید را دوست

می داشتند. زیرا ولید با بنوی ایرانی ازدواج کرده یزید از وی به دنیا آمد و همچنین باید عید الله زیاده را نیز احترام می کردند، زیرا مادرش، مرجانه ایرانی شیرازی بود و سرانجام باید ولای آنان با خلفای عباسی باشد که بیشتر آنها از مادرانی ایرانی بودند<sup>(۲۸)</sup>.

۶- از همه مهمتر اینکه، اکثریت ایرانیان تا پیش از عصر صفوی، سنی و حتی بعضی ناصبی و دشمن اهل بیت بودند که در زمان عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی از دشنام دادن علی (ع) دست برداشتند، همچنین تا پیش از عهد صفوی، دانشمندان بزرگ ایرانی اعم از مفسران، فقیهان، محدثان، متکلمان، ادیبان و زبان شناسان، سنی مذهب بودند<sup>(۲۹)</sup>.

جالب این است که مصریان از فتاوی لیث بن سعد، فقیه ایرانی پیروی می کردند، حال آنکه قاطبه ایرانیان پیرو مذهب شافعی، فقیه عرب، بودند و بعضی از علمای ایرانی مانند امام الحرمین جوینی و غزالی به شدت از مذهب شافعی که عرب بود حمایت می کردند و با مذهب ابوحنیفه که ایرانی بود، مخالفت می ورزیدند<sup>(۳۰)</sup>.

جالبتر اینکه ابوحنیفه ایرانی عرب نژاد برتر می داند و فتوی می دهد که ایرانی هم شأن عرب نیست و عرب نباید ایرانی را به همسری بگیرد. در حالی که مالک بن انس که خود عرب است، هیچ تفاوتی میان این دو نژاد نمی بیند و فتوای ابوحنیفه را رد می کند<sup>(۳۱)</sup>.

مواردی از این قبیل فراوان است و این مقاله را گنجایش بر شمردن این موارد نیست، بلکه می خواهیم نتیجه بگیریم که مسئله تشیع و تسنن به اینگونه که

امروز می‌بینیم بر اثر منازعاتی که میان صفویه و عثمانیان رخ داد، به وجود آمده است. در نتیجه، صفویان در ایران، دولتی شیعی تشکیل دادند و دولت عثمانی که کشورهای عربی را نیز شامل می‌شده به عنوان دولتی سنی مطرح گردید. در این میان، دولتهای استعماری که به کشورهای اسلامی چشم طمع دوخته بودند، کوشیدند که به اختلاف میان آنها دامن بزنند و متأسفانه عده‌ای با گرایشهای قومی در ایران و جهان عرب از سویی و مستشرقان از سویی دیگر به طرح مسائلی پرداختند که تحریک احساسات فرقه‌ای طرفین را به دنبال داشت. در هر حال فضایی کنونی حاکم بر جهان در برابر آنچه آن را خطر اسلامی می‌نامد، ایجاد شکاف میان کشورهای اسلامی را از اهداف خود قرار داده است و به نظر می‌رسد که به این زودی بهانه‌ی توان مناقشه اجتماعی میان اسلام و عرب را به گفتگوی اجتماعی میان آن دو تبدیل کرد. از این رو، احتمال اینکه غرب طرح ایجاد اختلاف و شکاف میان کشورهای اسلامی را با اطمینان و سرعت دنبال کند بسیار زیاد است، چنانکه اندیشمندان غربی از جمله هاتینگتون چنین توصیه‌ای را به دولتهای متبوع خود کرده‌اند.<sup>(۳۲)</sup>

در هر حال، واقعیت آن است که امروزه کشتارهایی در پاکستان و افغانستان میان طوایف مختلف جریان دارد و مناقشاتی میان مؤسسات اسلامی فعال در آفریقا و شرق آسیا و آسیای میانه مشاهد می‌گردد، و کشتار سنی و شیعی در عراق به صورت روزمره در آمده است، بدیهی است که نسبت دادن مناقشات فرقه‌ای میان مسلمانان به عوامل داخلی یا خارجی تأثیری در واقعیت موجود نخواهد داشت.

پیدا است که این مناقشات آثار سوئی را در مسلمانانی که اخیراً به دامن تمدن اسلامی بازگشته‌اند، برجای خواهد گذاشت و برپروان دیگر ادیان در شرق آسیا



نیز تأثیر منفی خواهد داشت. گویند برخی از طوایف دینی تصمیم گرفته‌اند که اسلام بیاورند، ولی با مشاهده اختلاف و منازعه میان فرقه‌های اسلامی ترجیح داده‌اند که برای حفظ یکپارچگی خود بر همان عقاید پیشین خود باقی بمانند. مسئله تفاهم مذهبی می‌تواند یکی از محورهای گفت‌وگو میان ایرانیان و عربها باشد. خواه این گفت‌وگوها به نتیجه برسد و خواه نرسد. زیرا نفس گفت‌وگوی مذهبی، اختلافات را از حالت روانی و فرقه‌ای به حالت علمی و فکری تبدیل می‌کند.

تأسیس «دار التقرب میان مذاهب اسلامی» در قاهره تجربه موفق‌تری برای عربها و ایرانیان بود<sup>(۳۳)</sup>. و اکنون در ایران تلاشهایی برای ادامه آن از طریق «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» جریان دارد<sup>(۳۴)</sup>. امید آن می‌رود که دانشگاهیان و روشنفکران ایرانی و عرب نیز با گفت‌وگوهای متقابل، گام دیگری به سمت برطرف ساختن اختلافات مذهبی در جهان اسلام بردارند.

## ۵- ارائه چهره صحیح

جهان اسلام با هجومی تبلیغاتی و فرهنگی روبروست که هدف آن خدشه‌دار ساختن چهره مسلمانان در برابر آرای عمومی جهان بویژه کشورهای آسیای میانه است، تا مانع پیوستن این کشورها به جهان اسلام گردد. این هجوم تبلیغاتی بر سه محور اصلی متمرکز شده است:

الف- عقب ماندگی از کاروان تمدن، ب- تروریسم و ج- تهدید فرهنگی متمرکز شده است.

هر چند میان محور نخست و محور سوم تناقضهایی به چشم می‌خورد و در مورد

مسئله تروریسم نیز فریبکاری شده، ولی حمله تبلیغاتی در هر سه محور همچنان ادامه دارد. تلاش برای خدشه دار ساختن وجهه مسلمانان مسئله تازه‌ای نیست، بلکه دیرزمانی است که اروپاییان، عرب و مسلمانان را عده‌ای بیابان نشین و وحشی می‌دانند که اهل قتل و غارت هستند. نگرش اروپایی چنین است که هنگام پیروزی بر مسلمانان به راحتی و از روی نادانی و خیال پردازی هر نوع اتهامی را متوجه مسلمانان می‌کند چنانکه در سخنان ر. و. ساوترن به این دیدگاه اشاره شده است.<sup>(۳۵)</sup> ولی هنگامی که شکست می‌خورد به سرعت عقل می‌آید و پیشنهاد گفت‌وگو با مسلمانان را مطرح می‌سازد، چنانکه در زمان خان دی سیگویا (۱۴۵۸-۱۴۰۰) اتفاق افتاد. وی پس از فتح قسطنطنیه، پیشنهاد گفت‌وگو با علمای اسلامی را داد و تأکید داشت که اگر هم این گفت‌وگوها در تغییر افکار و اندیشه‌های دو طرف تأثیری نداشته باشد، با این همه مفید خواهد بود.<sup>(۳۶)</sup> این رویه تاکنون نیز ادامه دارد. از این رو تا وقتی که مسلمانان برای خودشان عزت و احترام قائل نباشند، دیگران بر ایشان اهمیتی قائل نخواهند شد. به عقیده من، جهان اسلام باید بکوشد که تصویر درستی را از خود به آرای عمومی جهان و مسلمانان آزاد شده از حاکمیت شوروی سابق ارائه دهد. در غیر این صورت جهان اسلام نمی‌تواند در صحنه جهانی ابراز وجود نماید. این امر برای اینکه کشورهای اسلامی جایگاه مناسب خود را در نظم نوین جهانی بیابند، ضروری به نظر می‌رسد.

البته، مقصود از ارائه چهره صحیح از اسلام این نیست که دین اسلام به شکلی معرفی گردد که مورد پسند غرب باشد، چنین کاری خارج از تعهد اسلامی است و به معنی شکست روانی و تقلید و پیروی از غرب خواهد بود. بلکه مقصود زدودن

غباری است که بر اثر اشتباهات خود مسلمانان یا موضعگیریهایی خصمانه یا نا آگاهانه، بیگانگان بر چهره اسلام نشسته است. این موضوع را تحت عناوین: اصلاح شیوه برخورد با مخاطبان، نشان دادن چهره اسلام و دعوت به گفت و گوی فرهنگی بررسی می کنیم.

## ۶- دعوت اسلامی

وجه امتیاز دعوت اسلامی در دوره های مختلف شکوفایی تمدن اسلامی، عبارت بود از همراهی با تحولات فکری و اجتماعی، آشنایی و اشراف بر اندیشه های جهانی و موضع گیری مناسب در قبال آن، معرفی اسلام به زبان روز، وارد شدن در همه میدانهای علمی و تکیه بر عقل خود در بررسی مسائل با توجه به محدودیتهای نیروی عقل در شناخت و تحلیل مسائل علمی. ولی این ویژگیها هنگامی با شکست روبرو شد که باب اجتهاد بسته و افکار و اندیشه های بروز کرد که عقل و منطق را نادیده می گیرد، جرأت و شهامت روبرو شدن با دیدگاههای مخالف را ندارد و اسلام را در ظواهری بی روح و بی محتوا خلاصه می کند. چنین افکاری نه تنها نمی تواند معرف چهره اجتماعی اصیل اسلام باشد بلکه تصویری ناقص و مخدوش از اسلام ارائه می دهد که با خواسته های انسان مسلمانی که می خواهد در سرنوشت تمدن نقش آفرین باشد همخوانی ندارد. پدید جمود و ایستایی در دعوت اسلامی حتی به مناطق تازه مسلمان نیز کشیده شده است. اطلاعات رسید از کشورهای آسیای میانه گویای این مطلب است که مبلغان اسلامی در این مناطق بر مسائلی مانند گذاشتن محاسن بلند و پوشیدن لباس کوتاه و ترک زیارت مقبره اولیاء و.. تأکید

می‌ورزند. با همه اخلاصی که این افراد در دعوت خود دارند، ولی بادرک نادرست از واقعیتها، تأثیرات منفی و نادرستی در مردم این منطقه برجای می‌گذارند.. و این چیزی است که عملاً واقع می‌شود.

از سویی دیگر واکنشهایی در جهان اسلام در برابر این ایستایی فکری به صورت دعوت به نوگرایی به وقوع پیوست. ولی این موج نوگرایی نیز مانند سایر واکنشها به افراط و تفریط گرایید.. در نتیجه، از اصول و ریشه‌های بنیاد اندیشه‌های اسلامی فاصله گرفت و دچار التقاط و انحراف گردید.

برای ارائه تصویری درست از اسلام و حفظ خط اصیل اسلام از تجزیه و التقاط فکری چاره‌ای جز این نیست که مطالعات اسلامی بر طبق ضوابط و اصول اسلام راه اجتهاد را پیوید. این شیوه اکنون در حوزه‌های فقهی شیعی جریان دارد و ایران در این زمینه از امکانات و تواناییهای فوق العاده‌ای برخوردار است که آن را قادر می‌سازد تا در فرایند همکاری و گفت و گو، وجهه‌ای شایسته و عاری از نقطه ضعفهای کنونی، به دعوت اسلامی بجنشد. همچنان که توجه جهان عرب به جریانهای فکری جهانی و اهمیت دادن به آن می‌تواند دعوت اسلامی را پرمحتوا سازد و صورتی نو و امروزی به آن بدهد و آن را با نیازهای زندگی امروز هماهنگ تر سازد. مسلماً تلاشهایی که به اصالت و معاصرت توجه داشته باشد، احترام محافل فکری جهان را بر می‌انگیزد.

## ۷- جنبه انسانی اسلام (انسان گرایی اسلام)

امروز در غرب، اسلام و تروریسم دوروی یک سکه معرفی می‌شوند. مستشرقان

سألها پیش مسئله گسترش اسلام بازور شمشیر را مطرح ساختند و عوامل متعددی مثل، روایتهای دروغین در تاریخ اسلام<sup>(۳۷)</sup>، قبول بافته‌های مستشرقان و گرایشهای قومی در کشورهای اسلامی غیر عرب در مخالفت با فتوحات اسلامی موجب رواج این دیدگاه شد. طرح چنین مسائلی موجب می‌گردد که از سویی کشتار و حشیانه مسلمانان در جنگهای صلیبی از سویی اروپاییان به فراموشی سپرده شود و نسل کشی صربهای نژاد پرست در بوسنی و هرزگوین نادیده گرفته شود و از سویی دیگر عکس العملهای مسلمانان در مقابل زورگوئیها و قتل‌ریهای ابرقدرتها را بزرگنمایی کنند.

گفتنی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در زمان جنگ میان ایران و عراق، رسانه‌های جمعی کشورهای عربی نقش عمده‌ای را در زدن اتهام تروریسم به انقلاب اسلامی ایفا کردند و چون این انقلاب از نظر موافقان و مخالفان مهمترین دست‌آورد دیداری اسلامی در جهان اسلام بود، مرحله اتهام تروریسم به طور کلی به بیداری اسلامی نیز زده شد و عده‌ای در داخل جهان اسلامی از همراهی تروریسم با حرکت اسلامی خوشنود بودند و عجیب است که این خوشنودی در آنها دو تأثیر متضاد داشت:

۱. هراس از بیداری اسلامی و نمادها و نشانه‌های آن به عنوان عناصر خطرناک.
  ۲. سازمان دادن به عملیات تروستی بعضی گروه‌ها برای رسیدن به اهدافشان با این تصور که در مسیر انقلاب اسلامی ایران گام بر می‌دارند.
- برای این گروه‌ها تعجب آور است که بشنوند که انقلاب اسلامی هرگز با عملیات مسلحانه به پیروزی نرسیده است بلکه امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

سازمانهایی را که کارهای مسلحانه می کردند از این کار منع کرد و جنبشی مردمی و مسالمت آمیز را پی ریزی کرد و دستور داد که تا آخرین لحظه گلوله های ارتشیان را با شاخه های گل پاسخ دهند و همواره این شعار را می داد که «خون بر شمشیر پیروز است».

تعجب اینان از آنجاشی می شود که سالها تبلیغات مغرضانه بر این امر متمرکز بوده که انقلاب اسلامی با خون و کشتار پیروز شده است.

بی تردید در و رای جریانی که می کوشد تروریسم و اسلام را توأمان جلوه دهد، هدفی استراتژیک نهفته است که عبارت است از جوسازی برای نابودی هویت اسلامی و زیر پا گذاشتن شخصیت مسلمانان. هرگز نباید پنداریم کسانی که به این موج تبلیغات دامن می زنند تسخیر حرکت می کنند، بلکه عموماً می فهمند چه می گویند و از گفته هایشان به خوبی پیداست که مقصودشان برانگیختن آرای عمومی اروپاییان بر ضد مسلمانان است، چنانکه «رافائیل» در کتاب «خیزش دمکراسی» می گوید: «دینی که هرگونه اظهار نظر مخالف در آن با اعدام پاسخ داده می شود، نمی توان آن را دین گذشت و مسامحه دانست.. منشاء ۹۰ درصد از ترورهای رسمی در جهان، دین اسلام است» وی می افزاید: «ایا به خاطر تعصبی که می خواهد همچون گذشته سانسور را بر فرهنگ ما حاکم سازد، باید کنجخانه ها و سینماها و موزه هایمان را نیز حفاظت کنیم؟»<sup>(۳۸)</sup>.

پیداست که وی می خواهد با تحریک ذهنیت اروپاییان نسبت به تروریسم داخلی که از آن رنج می برند، آنان را بر ضد اسلام بسیج کند.

کلیر هولینگورث، روزنامه نگار و کارشناس مسائل نظامی در مقاله ای با

عنوان «مذهب سلطه جوي ديگري مي خواهد به غرب نفوذ کند»، مي نويسند: «بنیادگرایی اسلامی به زودي از راه ترور به مهمترين عامل براي تهديد صلح و امنيت جهاني و ايجاد مناقشات منطقه‌اي تبديل خواهد شد، نظير خطرنازيها و فاشيزم در دهه سوم و کمونيسم در دهه پنجم»<sup>(۳۹)</sup>.

ايران و عرب مي توانند با مراجعه به تاريخ و متون تاريخي اسلام، حقيقت اسلام را دريابد وديدگاهها و رفتارهاي دوستانه اين دين را در مسائل مربوط به جهان و پيروزي و استفاده از قدرت باگفت وگوهاي متقابل روشن سازند. البته دو طرف ايراني و عرب از هر کس ديگري براي اين رسالت مهم شايستگي بيش تري دارند، زيرا داراي ميراث مشترك و تاريخ مشترك هستند.

## ۸- گفت وگوي فرهنگي

ميان فرهنگ و تمدن مادي غرب و فرهنگ متأثر از دعوت پيامبران در شرق تفاوت اساسي وجدي وجود دارد<sup>(۴۰)</sup>. اين اختلافات در طول تاريخ، جنگهاي خونين صليبي را در پي داشته و در زمان مابه صورت استعمار و استثمار تبلور يافته است و امروزه اين اختلاف بر اثر زنده شدن روح اميد در مسلمانان براي بازگشت به هويت خویش و در پي طرح نظم نوين جهاني، به صورت وحشت و نگراني غرب از گسترش فرهنگ اسلامي نمودار گشته است. ساموئل هانتنگتون از دانشگاه هاروارد در سخاني با عنوان «بر خورد تمدنها» تصريح مي کند که مناقشه اينده جهان ريشه و اساس فرهنگي خواهد داشت. محور جنگ جهاني سوم، فرهنگ غرب و دشمن آن فرهنگ اسلامي است<sup>(۴۱)</sup>. تحليلگران غربي با بررسي علل نگراني خود از

گسترش ارزشهای اسلامی در اروپا می‌گویند: «خطر از خلائه‌هایی ناشی می‌شود که بر اثر بی‌ایمانی روشنفکران و سیاستمداران غربی به ارزشهایشان، ایجاد گردید است»<sup>(۴۲)</sup>.

روح استعماری حاکم بر جوامع غربی نه تنها دیدگاه‌های مخالف را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه همواره در پی حذف و ریشه‌کنی این دیدگاه‌هاست.

نیکسون، رئیس جمهوری اسبق آمریکا پیشنهاد می‌کند که برای رویارویی با آنچه آن را خطر اسلام می‌نامد، از متحدان در جهان اسلام حمایت شود<sup>(۴۳)</sup>. مقصود او از متحدان، کسانی است که روی گردانی از هویت اسلامی و پذیرش فرهنگ غربی را توصیه و تبلیغ می‌کنند. ولی هانتینگتون عقیده مند است که دموکراسی در اینده نزدیک به سود دشمنان سیاسی غرب تمام خواهد شد. یعنی حرکت جامعه و مردم به سوی بازگشت به اسلام خواهد بود. از این رو، اقداماتی را توصیه می‌کند که موجب تحلیل توان جهان اسلام می‌گردد<sup>(۴۴)</sup>. این توصیه‌ها اگر جنبه فردی داشت چندان مهم تلقی نمی‌شد، ولی به نظر می‌رسد که چنین افکاری در تصمیماتی که بر ضد جهان اسلام گرفته می‌شود، تأثیر دارد. از این رو، جهان اسلام باید به جای «مناقشه‌های فرهنگی» که برخاسته از افکار غریبه‌است، اصل «گفت و گوی فرهنگی» را مطرح سازد. گفت و گوا از اصول اسلامی است، اسلامی که به «بهترین‌ها» دعوت می‌کند و به «حکمت و موعظه نیکو» سفارش می‌کند و مخالفان را مخاطب قرار داده و می‌گوید: (تَعَالَوْ إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ)<sup>(۴۵)</sup>. «بشتابید به سوی آنچه میان ما و شما مشترک است» و گفت و گور با این فرض آغاز می‌کند: «وَإِنَّا أَوْأَيُّكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>(۴۶)</sup>. «یکی از ما و شما یاهدایت



یافته ایم یاد رگمراهی آشکاری به سرمی بریم».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران گفت و گوهایی جدی، هدف دار و سودمندی را با مسیحیان و اندیشمندان مسیحی غرب ترتیب داد. هچنان که عربها از طریق کانالهای آکادمیک و مستشرقان و اندیشمندان با غرب ارتباطهایی را برقرار ساخته اند. امید می رود که بر اثر این گفت و گوها، جهان اسلام جایگاه حقیقی خود را در نظام نوین جهانی بیاید و مسلمانان از اختلاف و برخورد همدیگر خودداری کنند و شیوه نوینی بر رفتار میان شرق و غرب حاکم گردید.

نتیجه:

۱- جهان اسلام علی رغم همه عوامل و آگرایی موجود در آن از فرهنگ و تمدن یکپارچه با ویژگیهای روشن برخوردار است و دارای موضعی نسبتاً یکسان در برابر عوامل داخلی و خارجی است.

۲- این یکپارچگی فرهنگی موجب گردیده است که جهان نیز در برابر همه مسلمان موضع واحدی را اتخاذ کند، چنانکه نظم نوین جهانی همه مسلمانان را هدف قرار داده است.

۳- جهان اسلام به جایگاه واقعی خود در صحنه بین المللی دست نخواهد یافت، مگر با تعمیق هویتش و برطرف ساختن موانعی که در برابر اثبات شخصیت وی و رساندن پیامش به صورت یک صدا به جهانیان وجود دارد.

۴- عربها و ایرانیان به واسطه ریشه های فرهنگی مشترک و بیداری اسلامی که در آنها بروز کرده است، حلقه واسطه میان مجموعه کشورهای جهان اسلام محسوب

می‌شوند، چنانکه هدف اصلی هجوم فرهنگی غرب هستند.

۵- ایرانیان و عربها از راه گفت و گوهای آزادانه و متعهدانه می‌توانند خواست امت اسلامی را در رسیدن به یک زندگی آزاد و شرافتمندانه و مستقل تحقق بخشند و موجب گردند تا این امت ایفای نقشی شایسته در صحنه‌های جهانی، در راه پیشرفت تمدن بشری گام بردارد.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- اقتصاددان [د.م]: مجمع علمی فرهنگی شهید صدر [د.ت]، ص ۲۱.
- ۲- نظیر آنچه که در هتک حرمت مسجد الاقصی و حرم ابراهیمی و اهانت به شخصیت حضرت رسول (ص) در قضیه سلمان رشدی پیش آمد.
- ۳- به عنوان نمونه، شعر متنبی در زمان حیاتش در ایران خوانده می‌شد و نقد می‌گردید و در همان زمان صاحب بن عباد در ایران کتابی را در نقد شعر متنبی نوشته است به نام: الكشف عن مساوی المتنبی.
- ۴- فرانز روزنتال، تراث الإسلام، نوشته شاخت و بوزورث، ترجمة حسین مؤمنی و احسان صدقی العمد بابا زنگری فؤاد زکریا، سلسله عالم المعرفة ۱۲، چاپ دوم (کویت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، ۱۹۸۸)، ج ۲، فصل ۷ الأدب.
- ۵- همان، جرج قنواقی، ج ۲، فصل ۸، فلسفه و علم کلام در تصوف.
- ۶- تراث الإسلام، شاخت و بوزورث، ترجمة محمد زهیر السهموري، حسین مونس و احسان صدقی العمد، تحقیق شاکر مصطفی، مراجعه فؤاد زکریا، سلسله عالم المعرفة، ۸، م.ج، چاپ دوم، (کویت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، ۱۹۸۸) ج ۱، فصل ۶ «هنر معماری»، ص ۴۰۶-۴۰۸.
- ۷- فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، ج ۱، ص ۷۴-۷۵ و مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۲ هـ-ش ص ۳۸۴.
- ۸- حسین عطوان، الزندقة والشعوذة في العصر العباسي الأول.

<sup>۹</sup>- مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۸۴ به بعد و عمر فروخ، تاریخ الفکر العربی إلى أيام ابن خلدون، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۴ و علی حسینی الحزبوطی، الدولة العربية الإسلامية، قاهرة، دار احیاء الکتب العربية، ۱۹۶۰ و سمیرة مختار اللیثی، الزندقة والشعوذة وانتصار الإسلام والعروبة علیها، قاهرة، مكتبة الانجلو المصرية، ۱۹۶۸ و محمد نبیه حجاب، مظاهر الشعوذة فی الادب العربی حتی نهاية القرن الثالث الهجري، قاهرة، مكتبة النهضة، مصر، ۱۹۶۱.

<sup>۱۰</sup>- قرآن کریم، سورة حجرات، ایه ۱۳.

<sup>۱۱</sup>- برای مثال مراجعه کنید به قصید «الطلیعه» از احمد زکی ابوشادی در رثای دکتر حسین فاطمی یکی از وزیران کابینه دکتر مصدق که در سال ۱۹۵۴ اعدام شد با مطلع:

نعم الرصاص جزاء خادم شعبه مادام یوقظ من ونواعن دأبه

در محمد عبد المنعم خفاجی، رائد الشعر الحدیث، چاپ دوم، ۲ جلد، قاهره (د.ن) ۱۹۵۵، ج ۲، ص ۳۶۱

<sup>۱۲</sup>- متأسفانه چون نمی دانم ایشان را ضی هستند یا خیر از آوردن نام ایشان معذورم، ولی امیدوارم که به زودی خاطراتش به زبان عربی منتشر گردد که به این مطلب نیز اشاره کرده است.

<sup>۱۳</sup>- شاه به مناسبت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران جشنهایی را در کنار مقبره کورش برپا کرد و تاریخ هجری را به شاهنشاهی تغییر داد و مراکز مطالعاتی ایران نیز به تحقیق در مورد تاریخ ایران پیش از اسلام پرداختند.

<sup>۱۴</sup>- ابیوردی، شاعر عرب عهد اموی که در ابیورد خراسان به دنیا آمد از شاعران بزرگ عرب است، ولی زبان اصلی وی فارسی است، می گوید: «بیست سال در بغداد کوشیدم با عربی خوی بگیرم ولی هنوز لهجه فارسی دارم. مراجعه کنید به شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی، چاپ دوم، مصر، اصطلاحات، [د.ت.ا.]، بخش پنجم، ص ۶۰۰.

<sup>۱۵</sup>- تا امروز هم این شیوه رایج است، چنانکه علامه طباطبائی، تفسیر المیزان به زبان عربی نوشت و امام خمینی رساله فقهی تحریر الوسیله را به زبان عربی نوشت و موارد فراوان دیگر.

<sup>۱۶</sup>- صالح عبد الرحمن که ایرانی است. در زمان حجاج دیوان خراج را از فارسی به عربی ترجمه کرد. مراجعه شود به ابوالفرج محمد بن الحق بن ندیم، الفهرست، مقالة هفتم «مقالة الفلاسفة» ص ۲۵۲-۲۵۳.

- <sup>۱۷</sup> - طبري ۱۳۵۲/۹. در مورد شکایت ابی الصیدا، به عمر بن عبد العزيز نسبت به بیست هزار نفر از موالي که بدون پاداش همراه عربها مي جنگند و اینکه به همین تعداد از اهل ذمه نیز اسلام آورده اند، ولي از آنها جزيه گرفته مي شود. وي همچنین از ستم تبعیضي که امیر رومي دارد، شکایت کرد.
- <sup>۱۸</sup> - مطهري، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۱۵.
- <sup>۱۹</sup> - همان، شهید مطهري در این کتاب به شدت از فتوحات اسلام و عرب و تمدن اسلامي، در برابر شبهه هاي ملي گرایانی چون پورداد و فرلایدون آدمیت، دفاع مي کند.
- <sup>۲۰</sup> - آسیای میانه، مناقشة زبانها، شؤون ترکیه، شماره ۸، ۱۹۹۳.
- <sup>۲۱</sup> - همان/ص ۶۸.
- <sup>۲۲</sup> - مطهري، همان منبع، ص ۱۰۴ به بعد.
- <sup>۲۳</sup> - پرویز صانعی، قانون و شخصیت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران [د.ت] ص ۱۵۷ و ادوارد بروان، ترجمه فارسي تاريخ ادبیات ایران، ص ۱۹۵.
- <sup>۲۴</sup> - مطهري، همان منبع، فصل نفوذ آرام و تدریجي، ص ۱۰۳ به بعد.
- <sup>۲۵</sup> - ترجمه فارسي کتاب آرثر کریستنسن، ایران در عهد ساسانیان، ص ۵۲۸.
- <sup>۲۶</sup> - مطهري، همان منبع، ص ۱۴۵ به بعد.
- <sup>۲۷</sup> - جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطي، تاريخ الخلفاء.
- <sup>۲۸</sup> - مطهري، همان منبع، ص ۱۳۴.
- <sup>۲۹</sup> - همان، ص ۱۳۴.
- <sup>۳۰</sup> - همان، ص ۱۳۴.
- <sup>۳۱</sup> - همان، ص ۱۳۵.
- <sup>۳۲</sup> - سمویل هانتینگتون، صدام الحضارات، «برخورد تمدنها» المنطلق، شماره ۱۰۶، زمستان ۱۹۹۴، به نقل از شؤون الاوسط شماره ۳۴، اکتبر ۱۹۹۴، ص ۳۳.
- <sup>۳۳</sup> - عبد المجید سلیم «بیان للمسلمین» مجله رسالة الإسلام، شماره ۱ و شیخ عبد المجید سلیم، رئیس شوراي افتاءي الازهر و نمایندة جماعت تقریب که در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۲ ریاست الازهر را به عهد داشت. از

دیگر اعضای جماعت تقرب شیخ محمود شلتوت (شیخ الازهر ۱۹۵۸-۱۹۶۴) و شیخ محمود ابوزهره و شیخ محمد محمد مدنی و شیخ عبدالعزیز عیسی بودند.

<sup>۳۱</sup> - مرکز این مجمع در تهران قرار دارد و فصلنامه‌ای را به نام رساله التقرب منتشر می‌کند و شورای عالی عالی آن را علما و اندیشمندان مذاهب مختلف اسلامی تشکیل می‌دهند و مطالعات مقایسه‌ای را بر اساس مذاهب ششگانه شافعی، حنبلی، مالکی، حنفی، امامی، زیدی و اباضی انجام می‌دهد.

<sup>۳۲</sup> - ماکسیم رودسون، الصورة الغریبة والدراسات الغریبة الاسلامیة «تراث الإسلام»، ج ۱، فصل ۱، ص ۲۷ به بعد.

<sup>۳۳</sup> - همان، ص ۵۴.

<sup>۳۴</sup> - مرتضی العسکری با بررسی این روایات آنها را از ساخته‌های سیف بن عمر می‌داند. مراجعه شود به مرتضی العسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر اخری، ۲ جلد، چاپ ششم، بیروت، دارالزهراء، ۱۹۹۱، ج ۲.

<sup>۳۵</sup> - جوزف سماحه، نهاية التاریخ وردود الفعل، الاجتهاد، سال چهارم، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۹۹۲، ص ۳۰۳، به نقل از شؤون الاوسط، شماره ۳۴، آکبر، ۱۹۹۴.

<sup>۳۶</sup> - هالیدی، «ایدیولوجیات ام ایدئولوجیات العدو للمسلمین»، الحیة ۱۱/۵/۱۹۹۴، به نقل از شؤون الاوسط، شماره ۳۴، آکبر، ۱۹۹۴.

<sup>۳۷</sup> - اقتصادنا، مقدمه.

<sup>۳۸</sup> - هانتینگتون «صدام الحضارات» نخست در ۱۹۹۳ Foreign Affaris. Vol72 no3 Summer منتشر شد «۱۹۹۳» به نقل از شؤون الاوسط، شماره ۳۴، آکبر، ۱۹۹۴.

<sup>۳۹</sup> - هالیدی، ایدئولوجیات ام ایدئولوجیات العداء للمسلمین.

<sup>۴۰</sup> - کتاب اقتناص اللحظة Seize the Moment «شکار لحظه‌ها» به نقل از شؤون الاوسط، شماره ۳۴، آکبر، ۱۹۹۴، ص ۳۸.

<sup>۴۱</sup> - هانتینگتون «صدام الحضارات» ص ۱۹۵.

<sup>۴۲</sup> - قرآن کریم، سورة آل عمران ایه ۶۴.

<sup>۴۳</sup> - همان، سورة سبا، ایه ۲۴.



## به یاد دکتر سید امیر محمود انوار صدای انوار روی اینترنت به جهان رسید

خسرو معتضد<sup>۱</sup>

نام دکتر سید امیر محمود انوار، استاد دانشگاه، ادیب، محقق، شاعر، نویسنده، منتبع را سالها شنیدم بودم اما چهره نجیب و مهربان و صدای دلنشین و دانش بیکرانه این گرانمایه دانشمند فروتن و صمیمی را برای اولین بار در سال ۱۳۷۳ در کنفرانس یا همایشی در جزیره کیش در میان امواج نیلگون خلیج فارس که مناسبتی ادبی، تاریخی و جغرافیایی داشت دیدم و شنیدم بایکدیگر صمیمی شدیم. و بار دیگر در خلیج فارس در همان جزیره که کنگره‌ای از دانشمندان و نویسندگان تشکیل شده بود همدیگر را ملاقات کردیم.

دکتر سید امیر محمود انوار از آن گروه ادبا و محققانی بود که همانند فیلسوفان یونان باستان همه علاقمندان و شیفتگان ادبیات فارسی و عربی از سخنانش لذت می‌بردند و همانگونه که حکمای یونان با مردم عادی سخن می‌گفتند و دانش‌ها و فلسفه را به مردم انتقال میدادند او هم از سخن گفتن برای مردمانی که اندک علاقه‌ای به ادبیات نشان می‌دادند مضایقه نداشت و من نیز از طریق علی‌ای که در تالار

---

<sup>۱</sup> روزنامه نگار و تاریخ نگار تاریخ معاصر ایران

مهمان‌پذیری هتل شایان کیش در اطراف استادگرد آمدن بودند به جمع نزدیک شدم و نمی‌دانم چه کسی من را به ایشان معرفی کرد یا خود ایشان به علت چهره‌آشنایی که از بند در برنامه‌های تلویزیونی بخاطر داشتند من را شناختند و با مهربانی و با آن خنده‌های شیرین و دلنشین من را به نشستن و سخن گفتن دعوت کردند.

بدین سان من به استاد ارادت و مهر یافتم و سال‌های متمادی با هم در ارتباط محاوره‌ای از طریق تلفن بودیم. یکی از مراحم بزرگی که استاد انوار در حق من انجام داد این بود که در سال ۱۳۷۹ پس از آنکه به فرستنده رادیو اینترنتی کیش که به همت و تلاش آقای مهندس محمدرضا قذائی مدیرعامل وقت سازمان منطقه آزاد کیش راه‌اندازی شده بود پیوستم. (رادیو اینترنتی که ۲۴ ساعته برنامه پخش می‌کرد و بین ساعات ۲۴ تا ۶ بامداد برنامه پخش شده در روز را تکرار می‌کرد). استاد بنا به خواهش من در نهایت سعه صدر و انسانیت و بزرگواری و بزرگ منشی پذیرفتند که هفته‌ای یکی دوبار و در ایام اعیاد مذهبی و ایام ماه محرم و شبهای ماه مبارک رمضان ساعاتی از اوقات خود را از تهران صرف مکالمه تلفنی با رادیو کنند و صدای ایشان که از طریق رادیو اینترنت مستقیماً و زنده در سراسر جهان پخش می‌شد باعث شد که هزاران تن به کاربران و شنوندگان رادیو کیش افزوده شود و مایه مباهات و سربلندی آن دایره کوچک سخن‌پراکنی شد.

دکتر انوار در شبهای ماه محرم علاوه بر اشعار سوگوارانه خود در مدح سیدالشهداء، اشعار شاعران بزرگ فارسی و عرب زبان را با صدای رسا و تن‌زیبای صدای خود می‌خواند و صدای خوش آهنگش در قاره‌های جهان پخش می‌شد و به گوش



فارسی زبانان میرسید وسیل پیامک هابه سوي k.i.v.s سرازیر می شد. علامه بر این، اشعار شاعران بزرگ عرب را به روانی می خواند و آن ها را ترجمه و تفسیر می کرد. اطلاعات دینی و تاریخی شادروان استاد دکتر انوار فوق العاده بود. رادیو اینترنتی کیش که فقط از طریق اینترنت پخش می شد سبب برانگیختن حسد و غبطه علما زیادی از بی هیزان شده بود و بسیاری از جمله مرحوم علی کردان سعی وافردر تعطیلی وبستن این رادیو می کردند.

در مفکره دکتر انوار، سخنسرایان بزرگ پارسی گوی و عربی زبان به سهولت و نرمی و در صفتی گرد می آمدند و او با زبان شیوای خود و با تسلط کامل به ادبیات فارسی و لسان عربی اشعار آنان را قرائت کرده در مواردی به پاسخ گویی می پرداخت.

صدایش خوش آهنگ بود. انگار سالها در بزرگترین مؤسسات سخن پرانی سخن راندن بود. به صدایش زیر و بم می داد. اشعار عربی را به همان روانی سروده های فارسی می خواند. لحن گفتش پر شور، احساسی و حماسی بود. او در کشورهای مختلف و در کنفرانس های متعددی شرکت جسته و من همیشه آرزو می کردم رادیو و تلویزیون برنامه ای دائمی به وی اختصاص دهد تا مردم بدانند و دریابند که حضرت ختمی مرتبت (ص) و امام علی بن ابی طالب (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) و فاطمه زهرا (س) چه مقام و منزلتی در ذهن وقار صاحبان سخن داشته اند. دلم می خواست آن چنانکه من از شنیدن صدای استاد در اشعار فارسی و عربی اش که چون درّ ناب بر زبانش جاری می شد لذت می برم همگان نیز لذت از دین را دریابند.

اگر استاد در کسوت روحانیت بود و بر منبری قرار می گرفت و آن سان از رسول (ص) و علی (ع) و حسین (ع) و سایر چهارده معصوم بدان شیرینی و صلابت و شور و

هیچان سخن می‌راند مسلماً در زمره برجسته ترین خطبای اهل منبر قرار می‌گرفت و هزاران هزار مستمع را شیفته خود می‌کرد. من تالی جز سید جمال اصفهانی برای استاد انوار نمی‌شناسم. همانگونه که مردمانی که در اطراف منبر او در مسجد سلطانی تهران، در صدر مشروطه گرد هم می‌آمدند و از شنیدن سخنانش خیال هیچان و شور و التهابی به وجودشان دست می‌یافت که پیراهن به تن می‌دریدند و از جذبه اهل دین بی‌قرار می‌شدند و در تاریخ مشروطه آورده شد که کسی پس از شنیدن سخنان سید جمال واعظ کارد بر آورد و شکم خود درید.

اگر مقام و منزلت دکتر سید امیر محمود انوار علاوه بر مقام دانشگاهی اش شناخته شده بود می‌توانست دانشگاه را به رسانه رادیو و تلویزیون ببرد و میلیون ها نفر را پای این دور رسانه نشاند.

در طول ماه‌هایی که تلفنی صدایش از فرستنده رادیو اینترنتی کیش به جهان می‌رسید از آمریکا و اروپا و خاور دور و روسیه و ژاپن و خاور میانه پیام‌هایی می‌رسید. که خواهان تولید این برنامه‌ها بصورت کاست (آن زمان C.D چندان تعمیم نیافته بود) و فروش آن بودند.

دکتر به قصائدی که در پاسخگویی به بعضی از شاعران عصر جاهلیت که سر مخالفت با رسول خدا (ص) در عصر حیات مبارک پیامبر عظیم‌الشان داشتند می‌بالید. آن قصاید را به گونه‌ای می‌خواند که گوئی به قرن اول هجری بازگشته و در برابر خانه خدا در کعبه در مکه مکره و یاد بازار عکاظ در حال مناظره با کفار است.

اشعار بیشتر شاعران عرب را که در آغانی آورده شده از حفظ بود و خود بارها تقاخر می کرد که در دانشگاه های خاور میانه عربی و شمال آفریقا و همایش های بین المللی به سخن سخنسرایان عرب پاسخ داده است.

نسبت به خلیج فارس حساسیت غربی داشت و اشعاری در خصوص آن برایم می خواند و بسیاری از نوشته های جغرافی دانان بزرگ اسلامی درباره خلیج فارس را برایم از حفظ می خواند.

در پایان کار رادیو اینترتی k.i.v.s با استاد تماس دائم داشتم. بخصوص در روزهای ۱۹ تا ۲۱ رمضان و عاشورای حسینی که گاهگاه مدت سخنان شیرین استاد به ۱/۵ ساعت می رسید و هیچ شنونده ای در این مدت ابراز ملال و خستگی نمی کرد.

بند بارها به افرادی پیشنهاد کردم که در بخش عربی رادیو و تلویزیون برای استاد انوار برنامه ای دائمی بگذارند تا نقش تمدن ایران و خدمات ایرانیان به دین اسلام و جهان گستری آن را بیان فرمایند اما نمیدانم چرا این پیشنهاد هرگز عملی نشد. گرچه گهگاه از استاد برای شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی دعوت به عمل می آمد اما این برنامه ها که به نظر من بسیار بهتر از برنامه های مشابه از آن بود هرگز استمرار نیافت و مردم چه پارسی زبانان ایران در داخل و چه در خارج از کشور از لذت شنیدن بیانات ایشان و دانش استاد در زمینه تمدن اسلامی و سایر علوم بی نصیب ماندند.

استاد در واقع یک دریا دانش بود. وقتی از زبانش شنیدم که باز نشسته شده است در حیرت فرو رفتم. آخر چگونه می شد که از استاد آن هم درسین نه چندان بالا خواست که در کلاس حاضر نشود و تدریس نکند.

با آشنایی که به روحیه ایشان داشتم افسرده‌اش دیدم. استاد بسیار جوانتر از آن بود که او را سالند بشناسند. در کجای دنیا دانشمند گرانمایه‌ای چون دکتر انوار را در سنین پختگی به خانه می‌فرستند که مثلاً استراحت کند.

استاد با دانشجو و دانشگاه انس و الفت دیرینه داشت. او از دیدن دانشجویان خوشحال می‌شد. از دیدن هر مستمع صاحب‌دلی به سرشوق می‌آمد. دوستی من و استاد از آنجا آغاز شد که او مرا مستمع دید که صاحب سخن را بر سر ذوق می‌آورد.

در این دنیای و انفسای کسالت بار که ما انسان‌ها ناچاریم از صبح تا شام برای امرار معاش تلاش کنیم هرگز سعادت دیدارهای فراوان استاد را نیافتم.

چندین بار با یکدیگر قرار دیدار گذاشتیم ولی به علل پیش‌بینی نشده‌ای دیدارها به تعویق افتاد این و آخر از کسالت بدن می‌نالید. از ناراحتی قلبی شکایت داشت و از بیماری‌های دیگری که به نظر من بیشتر جنبه تلخکامی از ناسپاسی دیگران داشت.

سفری چند هفته‌ای کردم و چون بازگشتم تصمیم گرفتم به استاد تلفن بزنم و عذر تقصیر که می‌خواهم به حضورش شریاب شوم و اگر تاکنون نشده دلیلش گرفتارهای مکرر من، بوده است.

زنگ زدم و کسی پاسخ نداد مدتی چند گذشت در مقاله‌ای در روزنامه خواندم که نویسندگی در روزنامه از قطعه نام‌آوران عبور می‌کرده و سنگ مزار استاد دکتر سید امیر محمود انوار را دیده‌ام و چون وی از شاگردان و مریدانش بوده دلش سخت بدرد آمد است. به نویسندگان مقاله که آشنا بود تلفن کردم او گفت که چند ماه از درگذشت استاد می‌گذرد به منزل استاد تلفن کردم و ناباورانه از همسر گرامی استاد

پرسیدم و هم او و هم من گریستیم و من دانستم که نوشته روزنامه صحت داشته و دکتر انوار را که نود سالگیش را انتظار داشتم که همانطور سر حال و شوخ و خندان و حماسی سخن بگوید در سن حدود ۶۶ سالگی از دست داده ایم. و در این و انفسای زندگی در این شهر شلوغ هیچ به گوش و چشمانم نرسیده که دکتر انوار چشم از جهان بسته است. انوار مردی دانشمند، پرمایه، دقیق، جدی و کوشا در کار خود، سخت شیفته ایران و فرهنگ شامخ، سخت عاشق دین و مذهب و به شدت ارادتمند به کیش رسول (ص)، علی (ع)، حسین (ع) و دیگر معصومان بود. او را می توان به جرات در زمره دانشمندان و محققان بلند آوازه قدیم ایران به شمار آورد و فقدان او را ضایعه ای بزرگ انگاشت.

روحش شاد و یا ائمه اطهار (ع) قرین باد.



## ادیب بی بدیل

دکتر علیرضا منوچهریان<sup>۱</sup>

چکین:

این مقاله به بهانه سالگشت درگذشت ادیب بزرگ دوزبانه<sup>۱</sup> جهان معاصر و شاعر پارسی و عربی، دکتر سید امیر محمود انوار نگارش یافته است و به بررسی مقام ممتاز استاد در عصر حاضری پردازد و این که ایشان در دانشگاه‌های جهان معاصر، به لحاظ مقام شعر و شاعری به صورت توأمان در دوزبان پارسی و عربی، بی بدیل بود.

کلیدواژه:

انوار-استاد-ادب پارسی-عربی

مقدمه:

عصر حاضر و دوران معاصر، روزگار قحط استادان دوزبانه مسلط به شعر و ادب پارسی و عربی است<sup>۲</sup> و هرگاه که عزیزی از این معدود استادان مسلم‌زمان از دست می‌رود، احساس خلأ شدیدی و غبن عظیمی وجود اهل ادب را فرامی‌گیرد. دکتر سید امیر محمود انوار، استاد عالی ادب و عرفان در دانشگاه تهران، مدرّس خوش ذوق ادبیات عرب در ایران و یکی از چند ادیب بزرگ دوزبانه جهان معاصر بود

---

<sup>۱</sup>. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

که سالگرد درگذشت این ادیب و شاعر دوزبانه بی بدیل، بهانه تحریر این سطور شد، گرچه این مطالب می بایست در زمان حیات استاد نگاشته می آمد و قصور شد. افسوس که رفتند و نظیر خود را باقی نگذاشتند:

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند      خدای عز و جل جمله را پیامرزا

(حافظ، ۱۳۸۵، ص ۵۵۸)

رای نگارنده این مقال بسی دشوار است که درباره استاد و ادیبی بنویسد که سالها از تلامذه بلکه از خضیصین او بوده است.<sup>۲</sup> قلم بردستان سنگینی می کند و قلب بر سینه غم از دست دادن این بزرگان خاصه این استاد مهربان، از یک سو و غم نبود جایگزینی برای آنان از دیگری سو. به قول مولانا صائب تبریزی:

از عزیزان رفته رفته شد تهی این خاکدان      یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان

عالم از اهل سعادت یک قلم خالی شد است      زان همایون طایران مانده است مشتی استخوان

نیست جز سنگ مزار از نامداران بر زمین      نقش پایی چند بر جامانده است از کاروان

(صائب تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۸۹۵)

آفرین بر قلم نافه گشای صائب که فرمود «یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان» و نگارنده، مرحوم استاد انوار را در این روزگار، مصداق بارز آن بیت عارف قزوینی می داند که:

وحید عصر خودی عارف ابدان امروز      که از برای تو در زیر چرخ ثانی نیست

(عارف قزوینی، ۱۳۸۱، ص ۷۴)

و چنان که ابوالقاسم طبسی در رثای متنبی گفت: «ما رأی الناس ثانی المتنبی» یعنی مردم، دومین برای متنبی ندیدند» (یازجی، ۱۴۰۴، ص ۵۰۰) استاد سفر کرده مانیز



در روزگار خود، دومین نداشت و در همه دانشگاه‌های جهان امروز هیچ ادیبی همچون دکتر سید امیر محمود انوار نبود که بتواند بدین روانی و شیوایی هم در پارسی و هم در عربی، شیرین بیانی و شکر افشانی کند و اشعاری بدان زیبایی را به سلک نظم کشد. و این واقعیتی است که هر منتقد منصفی بدان مقرّ و مدّعن بود. البته به لطف الهی هنوز هم روزگار ما از فیض وجود چند ادیب بزرگ دوزبانه پارسی-عربی که عمرشان دراز باد، برخوردار است که هر یک امتیازات و اختصاصات خود را دارند اما قدرت شعر سرایی در هر دوزبان، امتیازی بود که آن عزیز سفر کرده داشت. به طور کلی در یک کلمه باید گفت که دکتر انوار، استاد فروزانفر و روزگار ما بود. البته فروزانفر در دوره‌ای می‌زیست که علاوه بر او شمار قابل توجهی از استادان بودند که در هر دو ادب فارسی و عربی ید طولایی داشتند ولی متأسفانه در روزگار ما چنین ادیبانی بسیار معدودند و معمولاً در دانشگاه‌ها حضور ندارند و یا حضور بسیار اندک و محدودی دارند.

باری، از حیث قوّه شعر و شاعری در دوزبان پارسی و عربی، استاد انوار در دوران ما شاعر و ادیبی بی‌بدیل بود و با این شرح و بیان بر همگان مکشوف می‌شود که مادر سالی که گذشت، چه گوهر یکتایی و چه درّی همتایی را از دست داده‌ایم!

قدر و مرتبه علمی-ادبی و جایگاه والای جهانی استاد از دست رفته ما وقتی بیشتر نمایان می‌شود و آه و افسوس ما وقتی صد چندان می‌شود که به وضعیت ادبی کنونی خود نظری بیافکنیم، به برخی مجلات و محافل ادبی و برخی مراکز مهم آموزشی سری بزنیم. در روزگار آن گذشته چه کسانی در مجلات قلم می‌زدند و در محافل ادبی قدم می‌نهادند و در مراکز مهم آموزشی درس می‌دادند؟ روزگاری کسانی چون

فروزانفر، همایی، نفیسی. و عبدالعظیم قریب. استادان بزرگ ادب پارسی و عربی. کرسی‌های تدریس ادبیات دانشگاه رابر عهد داشتند و کتابها و مقالات می‌نگاشتند و در محافل ادبی قدم می‌گذاشتند. حال، به عنوان مثال، نظری‌کننده برخی مجلات به اصطلاح معتبر امروز. ببینید چه کسانی درباره چه کسانی و چه آثاری نقد می‌نویسند و نظری دهند: آخر گفته‌اند که ناقد باید در حد خلق اثر باشد نه این که در حد اقل باشد. جالب است که گاهی مدرسی تک‌زبانه درباره اثری دوزبانه، نقد و مقاله می‌نویسد و اعتبار آن مجله را هم زیر سؤال می‌برد؛ از اینها که بگذریم، امروزه شمار کسانی که حتی بتوانند از عهد قرائت لغت نامه دهخدا بر آیند، بسیار اندک و انگشت شمار است و این مثالی است که معمولاً نگارنده برای بیان وضع و حال ادبی این روزگار، بسیار از آن بهره می‌برد. توضیح این لغت نامه دهخدا مملو از اشعار و عبارات پارسی و عربی است و از روخواندن این ابیات و عبارات از عهد کمتر کسی. بری آید چرا که نیازمند سابقه‌ای طولانی و بلکه توفیق آسمانی در آموختن ادبیات پارسی و عربی است.

اینک بنگرید که در این دور و زمان، ارتحال ادیبی بزرگ چون استاد سید امیر محمود انوار چه جانکاه و جبران‌ناپذیر است؛ و نگارنده می‌بایست این مطالب را می‌گفت تا بدانیم رفتن انوار یعنی چه؟ البته او نمی‌رود، این ما هستیم که می‌رویم. او نرفته، ما می‌یم که رفته‌ایم. وقتی مادر زمان حیات ادیب و عالمی نادر الوجود، هرگز چنان که باید قدرش را نمی‌شناسیم و شرایط و وسایل را برای استفاده و استفاضه هر چه بیشتر ایرانیان و جهانیان از او فراهم نمی‌کنیم، این ما هستیم که از محضرفیض رفته‌ایم و دور افتاده‌ایم نه او و به قول متنبی «فالرا حلون هم» (البرقوقی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۸۹)

### شیوه تدریس استاد:

در کنار کلاسهای روتین (Routine) و رسمی که در رشته ادبیات عربی در دانشگاه تهران برگزار می‌گشت و بعضاً بسیار هم مفید بود، کلاسی برپای شد که رنگ و بویی دیگر داشت و فضایی مالا مال از شعر و شور و نشاط. مجلس درسی که رایحه‌ای دل‌انگیز از بستان عشق و عرفان در آن به مشام می‌رسید و رشته پیوند عربی با ادب پارسی و سببل ادب تطبیقی در دانشگاه تهران بود و آن کلاس استادی نبود جز دکتر سید امیر محمود انوار. و امروزه در رشته‌های ادبی و به ویژه در شاخه ادبیات عربی در ایران، چقدر ما به کلاسی با چنان روشی نیاز مبرم داریم اما افسوس و صد افسوس .... چنین نیازی بر مبنای تفاوت ماهوی رشته ادبیات با سایر رشته‌های علوم انسانی و شاخه‌های دانش بشری است که جزء لاینفک آن، عشق و عاطفه و احتوا بر ابعاد احساسی است تا آنجا که برخی متفکران و صاحب نظران گفته‌اند که کار یک معلم ادبیات، عاشق کردن است نه آموزش دادن. اگر وظیفه اصلی یک استاد ادبیات، عاشق کردن باشد، استاد انوار بزرگترین استاد ادبیات دنیا بود، حتی لحن و سبک خاص انشاد اشعار او بسیار جذاب و نشاط آفرین بود. با این همه متأسفانه برخی‌ها که بهره‌ای از ذوق و روح شعر و ادب داده نشده بودند، درک نمی‌نمودند که او چه‌ها می‌کند و چه غوغایی در جان عشاق به پامی کند و وجودش چقدر برای جانهای تشنه شعر و ادب ضروری است! کوتاه سخن این که امروزه هر دانشگاهی در این بلاد، نیازمند یک دکتر انوار است.

### حضور استاد در مجامع ادبی:

دکتر انوار سالها حضوری فعال در همایش‌های ادبی و کنگره‌های علمی داشت. با آن که وی عضو هیأت علمی در گروه زبان و ادبیات عربی بود ولی در مجامع داخلی و خارجی، علاوه بر عربی به زبان فارسی هم اشعاری را انشاء و انشادی فرمود و بر شور و نشاط آن محافل می‌افزود و بر مخاطبان تأثیری شگرف می‌نمود. چنین توان و تخصصی دوزبانه و چنان قدرت انشادی جادوانه در گروه‌های ادبیات عربی ایران معهود و معهود نبود و از این روست که گفتیم او در روزگاری که مادر آن به سر می‌بریم، بی‌نظیر بود.

### آثار و اشعار:

استاد دارای کتابها و مقالات بسیاری است. از جمله کتب او «سعدی و منتجبی» در معارضه با منتجبی و سعدی اثر دکتر محفوظ است و نیز «ایوان مدائن از دیدگاه بحتری و خاقانی» در شرح و نقد و مقایسه قصید<sup>۶</sup> سینه بحتری با ایوان مدائن خاقانی. به نظر نگارنده، در میان آثار دکتر انوار، آنچه دارای اهمیت بیشتری است، اشعار فارسی و عربی ایشان است که به زودی دیوان کامل اشعار به همت علاقه‌مندان و بیت محترم استاد به چاپ خواهد رسید.

از جمله مهمترین و جالبترین اشعاری که دکتر انوار در مدت عمر شریف خود سروده‌اند، ترجمه منظوم و شیوای برخی قصائد معروف عربی است که در تاریخ ادبیات عرب اهمیت و شهرت به سزایی دارند و اینها عمدتاً قصائدی است که در مدح پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) سروده شده است و دکتر انوار نیز که خود از

شعرای قرآن و اهل بیت (ع) است<sup>۲</sup> به ترجمه منظوم این اشعار همت گماشته است و ذیلاً به دو نمونه از این اشعار اشاره می شود. گفتنی است به سبب ضیق مجال در این مقال، تنها به تشییب و نسیب و مقدمه تغزلی این قصائد بسنده شده است:

#### ۱. قصید «بانث سعاد»:

این شعر از قصائد بسیار مشهور در طول تاریخ ادبیات عربی است و آن را کعب بن زهیر<sup>۳</sup> شاعر مخضرم<sup>۴</sup>، به عنوان پوزشنامه و ستایشنامه ای در محضر پیامبر گرامی اسلام (ص) انشاد کرد و ایشان برده مبارک خویش را به شاعر تقدیم فرمودند<sup>۵</sup> و او را عفو نمودند<sup>۶</sup>:

بَانَتْ سَعَادٌ قَلْبِي الْيَوْمَ مَبْنُورٌ      مَتِّمٌ أَثَرَهَا لَمْ يَفْدَمْ كَبُورٌ  
وَسُعَادٌ غَدَاةَ الْبَيْنِ إِذْ رَحَلُوا      إِلَّا أَغْنَى غَضِيضُ الظَّرْفِ مَكْحُولٌ

در بیان اهمیت و شهرت این قصید، همین بس که دو تن از نخیان بزرگ تاریخ ادب عربی، زمخشری و ابن هشام، هر دو این قصید را شرح کرده اند<sup>۷</sup> و می دانیم که شروح قدما چه غنی و مبسوط بوده است! به هر حال، استاد سفر کرده مادکتر انوار به شیوایی و زیبایی هرچه تمامتر این ایات را به پارسی برگردانده است.

در ترجمه بیت نخست سروده اند:

|                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| سعاد رفت و دل در هوای او باقی است | شراب طی شد جانم هنوز با ساقی است   |
| هنوز دل به کمند سیاه او در بند    | هنوز جان سر پیمان خود بدو باقی است |

و در ترجمه بیت دوم فرموده اند:

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| نبود صبح جدایی غزال گلشن دل    | در آن دی که بیستند مهرمان محمل |
| به جز که آهوی پچین در گلو ناله | فرو پشته دو چشمان سرمه دار خجل |

## ۲. قصید ای از هاشمیات کمیت:

این قصیده را کمیت در مدح اهل بیت (ع) سروده است چنان که به خاطر سرودن آن، فرزدق شاعر بزرگ عهد اسلامی به او گفته است: «ای برادرزاده، (چکامه ات را) فاش کن، فاش کن که به خدا سوگند، تو شاعرترین کسی هستی که در گذشته و شاعرترین کسی هستی که باقی ماند». (ابوالفرج الإصفهانی، ج ۱۷، ص ۲۵)

اما مطلع قصیده کمیت چنین است:

طَرِبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ      وَلَا لِعِبَامَتِي وَذَوِ الشَّيْبِ يَلْعَبُ  
(پیشین، ص ۲۴)

دکتر سید امیر محمود انوار در ترجمه سروده است:

به طرب آمده‌ام لیک نه از سیم تنان      ندهد پیر دل خویش به نازک بدنان  
به طرب آمده‌ام لیک نه از روی لعب      کی ز روی لعب آید دل پیران به طرب

بنگرید که استاد چه وزن دلنشین و خوش آهنگی را برای ترجمه منظوم این قصیده برگزیده اند و با چه فصاحت و بلاغتی آن را به پارسی برگردانده اند.

در ختام این مقال، ذکر چند نکته ضروری است. یکی آن که اسامی و اوصافی که در حق استاد مذکور افتاد، نه بهر شناساندن او بوده که برای اظهار ارادت و ادای حق شاگردی بود:

أَسَامِيًّا لَمْ تَزِدْهُ مَعْرِفَةً      وَإِنَّمَا لَذَّةُ ذِكْرِ نَاهَا

(البرقوقي، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۱۰)

یعنی: «این اسامی و اوصافی که مابهر او ذکر نمودیم چیزی به شهرت او نیفزود بلکه ما از ذکر آنها لذت می‌بریم». آری، این سخنها از برای آن بود که بگوییم ما هم معالی و مکارم استاد انوار را از بریم و از گفتن آنها حظ می‌بریم و گرنه:

وصف‌تور اگر کنند ورنه کنند اهل فضل حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

(سعدی، ۱۳۶۸، ص ۲۱)

و به استاد گویم:

فَلَقَدْ عُرِفْتَ فَمَا عُرِفْتَ حَقِيقَةً      وَلَقَدْ جُهِلْتَ فَمَا جُهِلْتَ حُمُولًا  
(البرقوقی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۶۲)

یعنی: «آنان که تو را شناختند، چنان که حق و حقیقت توست، نشناختند و آنان که تو را نشناختند، به خاطر گمنامی تو نبود که نشناختند».

دیگر این که سزاوار بود در این گفتار از فضایل و حسن رفتار استاد نیز سخن گفته شود ولی از آنجا که نگارنده در مراسم باشکوه سومین روز درگذشت استاد در مسجد جامع شهرک غرب تهران، در این باب به تفصیل سخنرانی نمود، دیگر در اینجا چیزی نیفزود و حاصل کلام در آنجا این بود که مرحوم استاد انوار، اهل کرم و حسن خلق بود و این دو خصلت از اوصاف مهم اهل ایمان است.

سرانجام این که باید نیک عنایت شود که پرورش ادیبی چون استاد انوار در محیط و خاندانی علم دوست و ادب پرور صورت پذیرفته است، چنان که مرحوم پدر ایشان خود شاعر بوده است و در تعلیم قرآن و ادب و عرفان به فرزند دل‌بند خویش عنایت و اهتمام ویژه‌ای داشته است چنان که تعلیم پسر را به دانشمند و ادیبی والا چون استاد عبدالله انوار سپرد و اینچنین بود که استاد ما از کودکی، راه بزرگی سپرد:

هرگز نمیرد آن که پسر چون تو پرورید و آن مادری که چون تو پسر زاد، زنده باد  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱، ص ۳۶۸)

نیز:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جرید عالم دوام ما  
(حافظ، ۱۳۸۵، ص ۲۰۲)

نتیجه:

شاید مهمترین ثمره و نتیجه این گفتار، آن باشد که تا وقتی دانشمند و ادیب بی بدیلی چون دکتر انوار نابغه روزگار ما در قید حیات این جهانی است، قدرش را چنان که می‌شاید، بدانیم. ای کاش اگر قدر استاد بزرگ، فروزانفر را چنان که می‌شایست، ندانستیم قدر تلامذه او همچون دکتر انوار را که از استادان بنام این روزگار بود، می‌دانستیم و اگر قدر دکتر انوار را چنان که می‌بایست، نشناختیم، امروز قدر تلامذه سرآمد و سرآمد تلامذه او را بدانیم تا هر روز حسرت دیروز را نخوریم و آن شعر را نخوانیم که «نه دیروزی، نه امروزی، نه فردایی»<sup>۱۲</sup>. چرا در ممالک غرب اینقدر معاصران خود را برمی‌کشند و هر چه آنان می‌گویند، به عنوان تئوری و نظریه مطرح می‌کنند ولی میان ماسخن از جامعه نخبه‌کشی باشد و حجاب معاصرت. بیایم به فضل و هنر و استعداد برتر معاصران و هم روزگاران خود اقرار کنیم و تا از نعمت وجودشان برخورداریم، چنان که شایسته آنان است، عزیزشان داریم تا زمینه‌های رشد و تعالی



علم و ادب را فراهم آریم و دورنمای امیدبخشی را فراروی دانشمندان جوان گذاریم. پس برای چنان روزی دست به دعا برداریم.

### پیشنهاد:

برای احیاء نام و آثار مفاخری چون دکتر سیدامیر محمود انوار، راه کارها و پیشنهادهای مختلفی رای می توان ارائه نمود. یکی از مؤثرترین شیوه ها این است که رسانه ملی که امروزه دارای شبکه های بسیار متعدد و متنوع با دهها و صدها برنامه های گوناگون است، حداقل ساعتی از برنامه های یکی از این شبکه ها را در هفته، به معرفی حیات و آثار و اشعار ادبای دهه های اخیر اختصاص دهد، از دهن خدا و احمد بهمنیار تا فروزان فرو و دکتر سیدامیر محمود انوار.

دیگر آن که برای رشد و اعتلای شعر و ادب، کلاسهای سرشار از ذوق استادانی چون دکتر انواری باید کشور شمول بلکه جهان شمول باشد تا مشتاقان ادبیات غنی و پر بار مشرق زمین، از اطراف و اکناف بلاد بتوانند از آن بهره برند و این نیز از طریق برنامه ریزی علمی در رسانه ملی میسر است.

### یادداشتها:

۱. مراد از دوزبانه bilingual (HORNBY, 1987, P.81) در این مقاله، ادیب یا شاعری است که به شعر و ادبیات دوزبان (فارسی و عربی) مسلط باشد.

۲. مقصود از شخص مسلط به ادبیات دوزبان در این مقال، این نیست که کسی ادبیات دوزبان را در حدّ استفاده از متون بشناسد بلکه مراد، استادی چون فروزان فر در

چند دهه قبل و استادی چون دکتر انوار در روزگار ماست که شعر و ادب پارسی و عربی برای او ملکه شده، ذخیره عظیمی از اشعار و ادبیات دوزبان را در حافظه دارد. البته دو استاد مزبور، علاوه بر این، شاعر دوزبانه هم بوده‌اند.

۳. گفتنی است که نگارنده این مقاله، افتخار داشته است که در همه مراحل تحصیلی دانشگاهی از کارشناسی تا دکتری دانشجوی استاد انوار باشد و حتی راهنمای رساله دکتری وی نیز استاد انوار بوده است.

۴. قصید (qasida) گونه‌ای ادبی است که میان ادبیات فارسی و عربی مشترک بوده است (cuddon, 1999, P. 718).

۵. برای مطالعه‌ای نمونه‌هایی از مرثی و مدائحی که دکتر انوار برای اهل بیت (ع) سروده است: ر.ک. انوار، ۱۳۹۱.

۶. کعب بن زهیر پسر شاعر بزرگ جاهلی زهیر بن ابی سلمی است. جالب آن که پدر و پسر هر دو از فحول شعرای عرب هستند.

۷. شاعر مخضرم به کسی می‌گویند که جاهلیت و اسلام هر دو را درک کرده باشد مانند لید و کعب بن زهیر (ر.ک. ابن منظور، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۲۵).

۸. گفته‌اند که این امر وقتی روی داد که شاعر به بیت زیر رسید:

إِنَّ الرَّسُولَ لَسَيْفٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ      مُهَنْدٌ مِنْ سَيْفِ اللَّهِ مَسْلُوكُ

(ابن هشام، ۱۴۲۸، ص ۲۳)

۹. برای آگاهی از ماجرای عفو و سبب نظم این قصید: ر.ک. پیشین. نیز: دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۱۸۳۹۷.

۱۰. نام کتاب زمخشری «أعجب العجب فی شرح لامیه العرب» و نام کتاب ابن هشام «شرح بانت سعاد» است.
۱۱. برای مطالعه نمونه‌هایی از اشعار پدر دکتر انوار، مرحوم سید محمد حسین انوار شیرازی: ر.ک. انوار، ۱۳۹۱.
۱۲. عبارت «نه دیروزی، نه امروزی، نه فردایی» از شعر فریدون مشیری است. (ر.ک. مشیری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۳۸).

## کتابنامه

### الف) فارسی و عربی

۱. ابن منظور (۱۴۱۹هـ)، لسان العرب، اعتنی بتصحیحها امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، ج ۴، الطبعة الثالثة، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی.
۲. ابن هشام الأنصاری، جمال الدین (۱۴۲۸هـ)، شرح بانت سعاد، تحقیق سناء ناهض الریس، تقدیم أ.د. ابراهیم محمد عبدالله، الطبعة الأولى، دمشق، دار سعد الدین.
۳. ابوالفرج الإصفهانی، علی بن الحسین (۱۴۲۳هـ)، کتاب الأغانی، تحقیق الدكتور إحسان عباس و الدكتور ابراهیم السعافین و الأستاذ بکر عباس، ج ۱۷، الطبعة الثانية، بیروت، دار صادر.
۴. انوار، سید امیر محمود (۱۳۹۱)، انوار عشق، به اهتمام دکتر سید امیر علی انوار و مهندس سید امیر حسین انوار و مرتضی کاظم شیرودی، چاپ اول، تهران، انتشارات باز.

۵. البرقوقی، عبدالرحمن (۱۴۰۷هـ)، شرح دیوان المتنبی، ج ۳ و ۴، بیروت، دار الکتب العربی.
۶. حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۸۵)، دیوان، به اهتمام علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، مقدمه و مقابله و کشف الایات رحیم ذوالنور، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوآر.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، ج ۱۲، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. سعدی، شیخ مصلح الدین (۱۳۶۸)، گلستان، چاپ پنجم، تهران، انتشارات ققنوس.
۹. صائب تبریزی (۱۳۷۴)، دیوان، ج ۶، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، دیوان، تدوین محمد علی سپانلو و مهدی اخوٲ، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.
۱۱. مشیری، فریدون (۱۳۸۰)، بازتاب نفس صجدمان (کلیات اشعار)، تهران، نشر چشمه.
۱۲. یازجی، الشیخ ناصیف (۱۴۰۴هـ)، العرف الطیب فی شرح دیوان أبی الطیب، ج ۲، بیروت، دار بیروت.

## ب) انگلیسی

3. Cuddon, J.A. (1999), literary terms and literary theory (revised by C.E. Preston), Penguin Books.
4. Hornby, A.S. (1987), Oxford Advanced Learner's Dictionary of current English, Oxford university press.

## اواز تبار کرامت بود

دکتر ابوالحسن امین مقدسی<sup>۱</sup>

فکر کردم که هرگز و شایستگی آن را ندارم برای استادی قلم بزنم که فاصله بسیاری با او دارم. اگر معرف باید اجلی از معرف باشد این قانون در وجود حقیر هرگز صدق نمی کند اما خودم را اقناع کردم که باید در حد وظیفه خود بنویسم نه در خور منزلت او، مرتبه شاگردی ایجاب می کند که استاد را آنگونه که من دیدم ام، نه آنگونه که بود گزارش کنم، از آغازین سالهای دهه شصت در کوچه باغ های اندیشه و ادب استاد نفس کشیدم و سالهای جوانی خود را در کنار حماسه سرائی هایش سپری کردم کلاسهای درس تفسیر او را که لبریز شور و ادب بود به گوش جان نوشیدم. وقتی که در کنار او می نشستی احساس می کردی مولوی در جانش موج می زد، وقتی در دریای احساس او شنای کردی حافظ را در حافظه او رقصان می دیدی وقتی از صلابت علوی سخن می رفت شریف رضی را می دیدی که بآلب های او سخن می گفت شعری خواند و حماسه می سرود وقتی سعدی و متنبی را در کنار هم مقارنه می کرد، کوئی هر بار لباس یکی را به تن می کرد، قدرت حافظه اش مجال صبر و مکث نمی داد. گاه که مصداق بحث نمی یافت بدون هیچ درنگی از ذوق خود استفاده می کرد و گرمی مجلس را می افزود.

یادم نمی‌رود تازه از بیولوژی تغییر رشته داده بودم و امتحان متون معاصر داشتیم که زمانش را اشتباه ثبت کرده بودم و به جای ساعت هشت، ساعت ده آمدم امتحان پایان یافته بود. دکتر طهماسبی که آن روزها دانشجوی لیسانس بود به من دلداری داد که طوری نیست استاد دکتر انواری پذیرد، به دفتر مجله که در طبقه همکف دانشکده بود رفیم و او بارویی گشاده از من امتحان گرفت. همیشه ما را به عنوان پسران خود می‌خواند و از نظر عاطفی هیچ کم نمی‌گذاشت، در سالهایی که سردبیر مجله بود تمام حواسش به ارتقاء اساتید جوان بود پیوسته ما را فرامی‌خواند و می‌فرمود مقاله بدهید تا وضعیت ارتقای شما با مشکل مواجه نشود. مقالات اگر نقص و کاستی داشت تذکر می‌داد و راهنمایی می‌کرد.

### استاد و دفاع مقدس

در روزهای جنگ که هر کس به نوعی نقش ایفا می‌کرد او نیز ذوق خود را به خدمت گرفت حرکت حسینی را به دفاع مقدس پیوند می‌داد، شور عاشورایی را شعله‌ور می‌کرد، و کتیبه‌های دانشکده لبریز از بارقه‌های خدایی دکتر انوار بود. او به همین انگیزه نکرد بلکه یک شماره از مجله را به خوزستان اختصاص داد و اکنون آن شماره یکی از اسناد قابل اعتنای حوزه دفاع مقدس است.

### شعاع علمی استاد:

اگر بخوام حوزه تخصصی استاد را بیان کنیم واقعا کار آسانی نیست. او به میزانی که در حوزه ادبیات عربی مسلط بود در حوزه ادب فارسی استاد بود. واقعا متون عرفانی

را زیبا تفسیر می کرد، نصوص ابن عربی در دستان او موم بود، رساله قشیریه را از حفظ می خواند. و ابن عربی را در کنار مولوی مقارنه می کرد و ابن فارض را رخ به رخ حافظ می نهاد جامه های عرفانی ابن فارض را بر لبان حافظ می نوشتند و آنگاه ابن فارض را بر در می کف حافظ پیمانه به دست می نشاند. قدرت انتقال او به حدی بود که در یک ساعت کلاس دانشجویان را در دریای ادب جاری می ساخت. وقتی صحبت از فلسفه می شد، منظومه حاج ملاهادی سبزواری را با پیوستگی تمام از حافظه قوی خود بیرون می کشید و جان طالبان علم را سیراب می کرد. بدون شک او در نحو استاد بود مغنی و سیوطی و الفیه رام او بودند شواهد نحوی صعب و سرکش در مقابل او زانو می زدند، در تفسیر شعر یگانه بود، بسیاری از تعلقات را از حفظ بود و آنها را در قالب منظوم ترجمه کرده بود، در کلاس متون جاهلی، نکات دقیقی را موشکافی می کرد که کمتر به ذهن شارحان رسید بود، وقتی می خواست واژه مخضرمین را تفسیر کند از تخته سیاه استفاده می کرد شکل شتری را می کشید که دستان او در فجر و پاهای او در تاریکی شب است. این دسته از شاعران کسانی بودند که دوران جاهلی و اسلامی را درک کرده بودند. با وجود اینکه کمتر درس معاصر می داد و اشعار احمد شوقی و شابی را بخوبی تفسیر می کرد. درس متون تفسیری را با سوره حمد آغاز می کرد شرح منظوم خود و پدرش زینت بخش کلاس درس او بود، به تفاسیر کشاف و بیضاوی علاقه مند تر بود این دورا محور درس تفسیر قرار می داد درس معانی و بیان کمتر می گفت ولی مطول و مختصر را به روانی شعر از حفظ بود، کلاس های استاد به گونه ای غیر مستقیم در زمره ادبیات تطبیقی محسوب می شد هر کس به نسبت ظرفیت

خود از چشمه جوشان او سیراب می‌شد. تسلط علمی او همراه با قدرت جوانی و انرژی شاعرانه‌اش کلاسی شاداب ساخته بود.

صفحات سی سال مجله دانشکده ادبیات شهادت می‌دهند که او خود را وقف علم و دانشگاه کرده بود، در سفرهایی که به سوریه و لبنان داشت، با حافظه قوی و ذوق سرشارش دانشگاه و دانشجویان عرب را تحت تأثیر قرار داده بود. معمولاً مراسم دانشکده با تواضع کامل و بدون هیچ ریایی به جلسه طراوت می‌داد، راین فرهنگی سوریه از شاعری سوری برای شعرخوانی در دانشکده دعوت کرده بود. شاعر برای شعرخوانی پشت تریبون رفت وقتی اشعار خود را که اکثراً غیر فصیح بود خواند دوستان از استاد خواستند که هنرنمایی کند. استاد سخنان خود را با خطبه سنگینی شروع کرد خطبه‌ای مسجع که همه را وجد آورد آنگاه شروع به شعرخوانی عربی کرد. شاعر سوری در حیرت فرو رفت و فهمید زیره به کرمان آورده است.

### عشق به اهل بیت (ع):

عشق او به خاندان اهل بیت (ع) در سینه‌اش لبریز بود، درس متون متعهد و ادب اهل بیت (ع) کرسی اصلی او بود پایه پای دعبل و کمیت شعر علوی می‌سرود و نسبت به حضرت زینب (ع) ارادت خاصی داشت، اشعارش را خیلی ساده تکثیر می‌کرد و با روی گشاده در اختیار دوستان و دانشجویان می‌گذاشت، در دورانی که معاون مالی اداری بودم، پیشنهاد شد که اشعار با خط زیبا نگاشته و قاب گرفته شود و



در تالار قرائت کتابخانه نصب شود این امر با موفقیت انجام شد و هم اکنون زینت بخش تالار است.

### اخلاق کریمانه:

روحیه مردم خواهی استاد که نظیر بود. محال بود کسی مشکلی با او در میان بگذارد و در حد توانش قدم بر ندارد، فرزند یکی از مستخدمین غیر رسمی دانشکده در لبالب مرگ بود او دامن همت بالا زد و با جمع آوری کمک استاتید او را به دامن زندگی باز گرداند. در سر کلاس بسیار مراقب بود او دانشجویان پڑمرده را در بیرون کلاس صدای زد آنان را یاری می کرد، شاید کمتر دانشجویی بوده که به گونه ای از محبت و کرامت استاد برخوردار نباشد، همیشه در جیبش تخمه و شکلاتی داشت، بدون اختیار دوستان را شیرین کام می کرد. دانشجویی اهل کرمانشاه بود از وضعیت اقتصادی چندان خوبی برخوردار نبود. آن روزها صد تومان عدد قابل اعتنایی بود دانشجویان خواست بدون اینکه من متوجه شوم صد تومان را در جیب او گذاشت و آن دوست قدیم هر بار که خاطره را یاد آوری می کرد اشک در گوشه چشمانش جمع می شد؛ وقتی سلامش می گفتیم به حکم آیه قرآن «اذا حیتم به تحیه فحیوا باحسن منها» پاسخی دو چندان گرم و رسای شنیدیم، دیوارها و کنبه های دانشکده گواه صداقت و محبت اویند.

به مجلس عقد یکی از دانشجویان که همکار جهادی ام بود دعوت شدم، وارد خانه و جشنی شدم که سادگی از هر دو می بارید. استاد را دیدم که با کمال تواضع دعوت دانشجو را لبیک گفته بود. و واقعا حضور استاد و سخنرانی اش به جلسه رونق

دیگر داد پیش خود گفتم تجریش کجا و تهرانسر کجا. ولی همت و معرفت و تواضع استاد پاسخ اقناع کننده‌ای بود که انسان را از توضیح دیگری بی‌نیازی کرد.

### سخن پایانی و نه پایان سخن:

استاد دکتر سید امیر محمود انوار استاد فرزانه‌ای بود که ه طالبان علم و معرفت از رود جاری اش پیوسته سیرابی شدند او در راه ترویج علم و ادب هرگز از پای ننشست گرچه به ظاهر بازنشسته شده بود اما حضور علمی اش چه در دانشگاه آزاد اسلامی و چه دانشگاه تهران مشعل روشنی بخش، فراراه جویندگان عرفان و ادب بود. افسوس که خورشید حیاتش زود غروب کرد و سردار علم و ادب با آن همه توان در خاک خفت و سینه پراز مهرش مونس خاک شد و ما غرق در ابهام بوی خاک با خاطراتش رویاهای دست‌نیافتنی مان را می‌سازیم. پیوسته بر روان پاک او درود و با پیامبر (ص) و اهل بیتش (ع) و همه‌ی عاشورائیان که محبوبان زندگیش بودند محشور باد.

## انوار بی قرار

دکتر محمد حسن فوادیان<sup>۱</sup>

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| ای شهان کشتیم ما خصم برون  | ماند زو خصم بتراندر درون      |
| کشتن آن کار عقل و هوش نیست | شیر باطن سخره خرگوش نیست      |
| ای خنک آن کو جهادی می کند  | بر بدن زجری و دادی می کند     |
| سهل شیری دان که صفها بشکند | شیر آن است آن که خود را بشکند |

(مولوی)

هنوز طنین صدای دلنشین استاد که با شوقی وصف ناپذیر ابیات بالا را در شرح حدیث: «قد رجعنا من الجهاد الا صغری الی الجهاد الاکبر» (پیامبر اکرم ص) می خواندند از کلاس ۲۲۵ دانشکده ی ادبیات به گوش جان می رسد.

مهر ماه سال ۱۳۵۸ آغازین روزهای ورود ما به دانشگاه بود و کلاس درس متون حدیث و نهج البلاغه استاد دکتر امیر محمود انوار از اولین کلاسهای بود که مرا به وجد آورد و جان تشنه ی مرا با احادیث نبوی و علوی که با شرح روان و زیبا همراه با اشعار شاعران پارسی گوی و گاهی نیز با سروده های خودشان همراه بود سیراب نمودند.

هرچند همه ی کلاسهای استاد درس عشق و محبت و دینداری و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بود ولی این کلاس تأثیر شگرفی در نوع نگاه من به ادبیات عربی و فارسی داشت و مرا به راهی هدایت کرد که خدای را بر آن شاکرم و به روح استاد بزرگم دکتر انوار درودی فرستم.

و این کلاس و درک این محضر بود که مرا شیفته ی مرام و کلام او نمود و آنگاه که روزی استاد برای شروع کلاس دعوت به تلاوت قرآن نمودند و این حقیر اجابت نموده و تلاوت کردم مرا مورد عنایت و محبت خاص قرار دادند و از آن پس از تفقد پدرانه و توجه مشفقانه ایشان برخوردار شدم و کمتر روزی بود که به دیدار ایشان نروم.

البته هر دانشجویی که اهل قرآن بود مورد توجه، تشویق و تأیید و احترام خاص ایشان بود و هنگامی که اشتیاق دانشجویان را در فراگیری درس تفسیر و متون تفسیری دیدند برای مشتاقان در محل دفتر مجله دانشکده که در آن روزها در طبقه همکف قرار داشت کلاس فوق برنامه ی شرح تفسیر بیضاوی را تشکیل دادند که هنوز یادداشتهای آن کلاس مورد استفاده قرار میگیرد.

و بسیار علاقه مند به تصحیح و شرح کتاب جامع المقدمات بویژه شرح تصریف بودند که نسخه های مختلف چاپ سنگی آن را تهیه کردند و نسخه ای نیز از کتاب نحو میر در اختیار اینجانب قرار دادند تا اصلاح گردید همراه با صرف میر به چاپ برسد که تا حدودی به انجام آن مبادرت شد ولی با توجه به چاپ منقح و زیبای جامع المقدمات توسط استاد مدرس افغانی همراه با شرح و حاشیه کامل و نیز چاپ نحو میر برای پرهیز از دوباره کاری از ادامه آن صرف نظر نمودیم.

استاد ما از ویژگیهای شایسته ای برخوردار بودند که نشانه روح بلند و قلب رؤوف و جان مؤمن او داشت که یاد کرد آن برای اهل ایمان درس و برای آن مرحوم ذکر خیر است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود:

- شیفته پیامبر خدا (ص) و دل داده ی اهل بیت پاک ایشان بود. وقتی سخن از آن بزرگواران به میان می آمد در توصیف ایشان سراز پای نمی شناخت و اگر به مناسبتی در باره ی هریک از معصومین (علیهم السلام) قصید و مدیحه ای سروده بود بر خود لازم می دانست با قرائت آن برای دانشجویان به وظیفه تعلیمی و تبلیغی خود عمل نماید و با صدای رسا و طنین خاص و شور و شوقی که مخصوص خودشان بود مخلصانه و بی هیچ احساس خستگی می خواندند:

سلطان عشق خیمه به صحرای جان زدست از غم شراره ها به دل انس و جان زدست  
دل را سپر نموده و در جلوگاه یار تیغ و سنان به دشمن دون بی امان زدست  
و گاهی تمامی قصید را که برخی بالغ بر ۷۲ بیت بود با شور خاص می خواندند. و یا قصائد بلند دیگری که در مدح یار ثای ائمه هدی (علیهم السلام) سروده بودند را بانفسی گرم و تأثیر گذار و شوق آفرین قرائت می کردند.

و گاهی قصید ای بلند را چند بار برای افراد مختلف با همان ویژگی می خواندند و هر بار که به آخر می رسیدند گویی وجودشان آرام می گرفت و قلبشان از انجام یک وظیفه شاد می شد و خنده ای زیبا بر لبش نقش می بست.

- دستگیر ضعیفان بود. تا آنجا که این حقیر از رفتار دستگیرانه ایشان در محیط دانشگاه و گاهی بیرون از آن خبر دارم چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی اگر احساس می کرد دانشجویی یا هر شخص دیگری نیازی دارد به صورتهای مختلف از

ایشان دستگیری می نمودند گاهی در یک مسیر کوتاه به چندین نفر کمک مالی می کردند و گاهی به احساس خود درباره بعضی افراد پاسخ می داد و چه بسا بی هیچ درخواستی بر خود لازم می دید که باید به او مساعدت کرد و چنین می کرد.

- در ابراز عقیده ی دینی و مذهبی اش شجاع بود. ایشان در سالهای ۵۸ و ۵۹ که محیط دانشگاه در تسخیر همه نوع اندیشه و فکری بود از افکار الحادی تا التقاطی و ملی گرایی و انحرافی و . . . به دفاع از اندیشه ناب علوی قصیده می خواندند و با کج اندیشان کج فهم بدخلق مقابله می کردند و هرگز به پرده دران بد اخلاق روی خوش نشان نمی دادند چون ملاک رابطه ایشان با دانشجویانش اعتقاد و اخلاق شایسته آنها بود.

- روحی لطیف و حساس داشت و روح لطیف و شاعرانه اش در برخورد با بعضی ناملائیات و قدر ناشایسها زودرنجیده می شد و چه زود نیز گذشت می نمودند.

- کارگشای مراجعان بود، کمتر کسی بود که از ایشان درخواستی می نمود و با پاسخ منفی صریح و روبروی شد تا آنجا که برایش ممکن بود از کار مراجعان گره گشایی می کرد و برای حل مشکل ایشان تلاش می نمود.

- گشاده رو و خندان بود. و همیشه در اتاقش که در طبقه چهارم دانشکده قرار داشت از میهمانانش به گرمی استقبال و پذیرایی می نمود.

و او که سالها صادقانه و عاشقانه خدمت نمود روح بی قرارش به ناگاه از میان دوستدارانش ناباورانه پرکشید و در ماتم خویش فروبرد.

روحش شاد و یادش گرامی باد

## آشنائی با استاد دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر محمد دزفولی<sup>۱</sup>

مهر ماه سال ۶۱ شمسی بود که برای اولین بار با استاد دکتر انوار آشنا میشدم. بعد از سه سال تعطیلی دانشگاهها که بخاطر انقلاب فرهنگی رخ داده بود اینک دوباره دانشگاهها بازگشایی میشد و باید در کلاس درس متون نظم و نثر معاصر عربی در اطاق ۲۳۱ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران حاضر میشدیم و استاد این درس هم چنانکه اعلام کرده بودند دکتر امیر محمود انوار بود.

ایشان را نمیشناختم. به کلاس رفتم. دکتر به همراه دانشجویی مشغول تنظیم جزوه های تکثیر شده بود. پرسیدم کلاس متون معاصر اینجاست؟ که خود ایشان به استقبال آمد و بارویی باز و چهره ای خندان گفت: بله ولی چون هفته اول است و بچه ها نیامده اند ان شاء الله درس را از هفته بعد شروع میکنیم. سپس استاد از نام و نام خانوادگی اینجانب پرسید و بلافاصله با آمادگی تمام و با ذوق سرشار خود ادبیاتی را با مضامین نام و نام خانوادگی از بر خواند. لحظاتی سپری شد و خدا حافظی کردم و از دانشکده بیرون آمدم در حالی که احساس میکردم چقدر این استاد روح شاعرانه لطیفی دارد و محبتی پدرانها.

---

<sup>۱</sup> استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

از هفته بعد با علاقه و شوق خاصی در کلاس استاد حاضر میشدم بویژه که در خود نیز انس و الفتی با شعر میدیدم و استاد در کلاس به هر مناسبتی شعری از حفظ میخواند و فهم متون عربی را آسانتر میکرد. هنوز از یادم نرفته است که در یکی از جلسات درس، ایات فراوانی از مسمط بلند ادیب الممالک فراهانی - با مطلع (بر خیز شتر بانا بر بند کجاوه) - را آتچنان باشور و هیجان از حفظ خواند که همه کلاس را به وجد آورد و به کف زدن واداشت، و همین امر انگیزه ای شد برای اینجانب تا دوباره به سراغ شعر ادیب الممالک بروم و آنرا حفظ کنم. گاهی استاد مصرعی را فی البداهه میسرود و از دانشجویان میخواست تا آنرا تکمیل کنند که این امر با ذوق شعری اینجانب خیلی مطابقت داشت و بلافاصله به خواسته ایشان جامه عمل میپوشانیدم و استاد بسیار تشویق میکرد. روزی در ضمن خواندن متنی به عبارت (أقبل الصیف) برخورد کرد و بعد به سرعت مصرعی اینچنین ساخت: أقبل الصیف إلینا یا حبيب (یعنی ای دوست تابستان به ما روی آورد)، و سپس تکمیل آنرا از بچه ها خواست. در جواب آن بدون درنگ این مصرع بر ذهن من خطور کرد: أذهب عنا الحزن عند المشيب (غم و اندوه را از ما به هنگام پیری از بین برد) که استاد خیلی تشویق کرد. من بخوبی میدانستم که کار شاقی نکرده ام ولی هدف ایشان چیز دیگری بود و آن پرورش استعداد و ذوق ادبی شاگردان بود. این رابطه محبت آمیز همراه با تعامل شعری بین اینجانب و استاد همواره ادامه داشت تا در سال ۶۸ که دکتر انوار به درجه استادی در رشته زبان و ادبیات عربی در دانشگاه تهران دست یافت و این حقیر به مناسبت این توفیق ایشان، قطعه شعری به زعم خودم به عربی سرودم و تقدیم استاد کردم:



## الاستاذ

ألا مَنْ مُبْلَغُ مِنِّي صَلَاتِي  
أَدِيبٌ عَالَمٌ فَذُو حَسَبٍ  
فَهَبِّي يَا رِيَّاحَ الْبَشْرِ هَبِّي  
فَبَشِّرْهَا بِذِي الْأَنْوَارِ بَدْرٍ  
وَكَانَ التَّوَزُّعُ مِنْ وَجَنَاتِ وَجْهِهِ  
سَتَفَخَّرَ كَلِمَهُ الْأَسْتَاذِ مِنْ أَنْ  
وَلَيْسَ الْفَخْرُ لِلْأَسْتَاذِ وَحْدَهُ  
إِلَى أَسْتَاذِنَا ذِي الْمَكْرَمَاتِ  
شَرِيفٌ فِيهِ مَحْمُودُ الصِّفَاتِ  
إِلَى مِصْرَ وَنَجْدٍ وَفِرَاتِ  
بَدَأَ فِي الْفُرْسِ مِنْ رَغَمِ الْعُدَاهِ  
سَطِيعاً مُذْ يَلْعَبُ بِالْكُرَاتِ  
«تَمَكَّنَ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرَمَاتِ»  
بَلِ الْفَخْرُ لِكُلِّ الْجَامِعَاتِ

«وما أدري وسوف إخال أدري»

أُجِيبِي الْحَاسِدَ أُمَّ فِي الْمَمَاتِ

تشویق و تحید استاد را نمیتوانم وصف کنم ولی از آن پس نزد بسیاری از خواص از عربی شعر سرودن شاگرد خود سخن به میان میآورد و من میدانستم که باز هدف ایشان همان شاگرد پروریست.

ترجمه:

«آیا چه کسی سلام و درود مرا به استاد بزرگوارمان میرساند؟ - استادی که ادیب است و دانشمند و یگانه و نژاده و شریف النسب و دارای صفات پسندیده! - پس ای نسیم های بشارت، بسوی مصر و سرزمین نجد و فرات بوزید - و آنها را بشارت دهید به آمدن ماه تمام و پرنوری که علیرغم میل بدخواهان، در میان ایرانیان پدیدار گشته

است - او کسی است که از دوران کودکی (از زمان بازی با توپها) نور از صفحهٔ چهره اش میتابید - بزودی این کلمهٔ استاد است که افتخار خواهد کرد که فرصت پیدا کرده تا دست برگردن بزرگواریها یی‌فکند (مصرع دوم این بیت وام گرفته از شعر ابن انباری است) - و اینک این افتخار برای استاد تنها نیست بلکه برای تمام دانشگاه هاست - و اکنون نیدانم ولی گمان میکنم بزودی بدانم که: آیا شخصی که به ایشان حسادت میورزد، زنده است یا در حال مرگ است؟! (مصرع اول این بیت وام گرفته از شعر زهیر بن ابی سلمی است).

\*\*\*\*\*

دکتر انوار در هر مجلس و اجتماعی که حاضر میشد سعی میکرد با شعرخوانی و خوش برخوردی، فضای مجلس را پرشور و نشاط سازد. همین امر را در کلاسهای خود نیز رعایت میکرد و انتظار داشت دانشجویان هم متقابلاً انگیزه اصلی استاد را دریابند و با ایشان همراهی کنند. ایشان با دانشجویان رابطه عاطفی خوبی داشت اما اگر زمانی از دانشجویی رفتاری بی ادبانه و خارج از اصول استاد و شاگردی میدید به شدت برافروخته و ناراحت میشد و سعی میکرد با عمل خود یا نصیحت، او را متوجه اشتباهش کند و درسی دیگر به آن دانشجو بدهد، و البته ناگفته نماند که استاد بسیار هم سریع الرضا بود و بایک عذرخواهی دانشجو، از او راضی میشد و او را مورد محبت قرار میداد.

سال ۶۸ یا ۶۹ بود که استاد در یکی از کلاسها از رفتار دانشجویی به شدت عصبانی شد و این زمان همراه بود با امتحانات آخر ترم، که استاد نمره آن درس را برای تمام دانشجویان آن کلاس حرف «ن» گذاشت یعنی این درس ناتمام است و باید ادامه یابد.

خاطر م‌ هست که ترم اول به پایان رسید و تعطیلات نوروز هم تمام شد و اردیبهشت ماه رسید ولی هنوز تکلیف آن درس روشن نشد بود. تا اینکه در یکی از روزها در پایان کلاس از استاد اجازه خواستم تا قطعه شعری را که در همین مورد سروده بودم در کلاس بخوانم و ایشان اجازه داد:

### استاد خبیر

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| آن شنیدستم که استاد خبیر    | عالم پرمایه و صافی ضمیر      |
| میر محمودی که از انوار حق   | توشه ها بگرفته و برده سیق    |
| طرّه شعر عرب در دست او      | شعر ایرانی شن سرمست او       |
| ناگهان زین لجه دانشکده      | با دل خونین به دریاها زده    |
| خشم یونس را به چشم انداخته  | یک یک طلاب ذوالنون ساخته     |
| کار ایشان بی ثمر بگذاشته    | دست رحمت از همه برداشته      |
| غرقه دریای نویم ای کبیر     | کشتی «با» و «الف» پیش آروگیر |
| دست ما را که سزد بیرون شویم | زین دل دریا سوی هامون شویم   |
| گرچه نون کس بریدن خوب نیست  | گر تو نون ما بُری معیوب نیست |
| میر ماه است و الف ب آسمان   | ماه سوی آسمان گردد روان      |
| میر سرو است و الف ب بوستان  | میر آتجا می رود با دوستان    |

فردای آنروز استاد انوار برگه ای را به دیوار نصب کرده بود و نمره تمام دانشجویان را «الف» و «ب» اعلام کرده بود و دانشجویان در حق اینجانب دعا می کردند و

میگفتند کاش این شعر را زودتر میگفتی. (ناگفته نماند آنروزها به جای نمره از حروف: الف، ب، ج، د، ه استفاده می کردند که دو حرف الف و ب بهترین نمره به حساب می آمد).

\*\*\*\*\*

یکی از امتیازات برجسته و ویژگی خاص مرحوم دکتر انوار، عشق و علاقه وافرو بی نهایت به آباء و اجداد طاهرینش، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود که این ویژگی را هیچگاه پنهان نمیداشت بلکه بر عکس در هر فرصتی به مناسبت موقعیت و زمان و مکان، ذوق و قریحه سرشار خویش را برای سرودن قطعه ای در مدح و رثای آن عزیزان به کار می گرفت و معتقد بود که اصلاً باید این ذوق را فقط در این راه صرف کرد:

شایبگوی و شاکوی آل یاسین شو      که تابہشت خدا گرددت همی ماوا

قصاید بلند استاد درباره محرم و عاشورا و واقعه کربلا و مدح امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س)، و دیگر ائمه (ع) زینت بخش دفاتر شعر ایشان، و نیز مجلات و کتابهای مختلف است. قصیده سلطان عشق را بارها و بارها از زبان خود ایشان شنیده ایم که چگونه با شور و عشق و نشاط افشاد می کرد و دیگران را به وجد می آورد با این مطلع:

سلطان عشق خیمه به صحرای جان زدست      از غم شراره ها به دل انس و جان زدست  
و وقتی به این دوبیت میرسد تصویری زیبا از کرانه های آسمان در جلو چشم شنونده ایجاد می کرد و بعد از آن حسن تعلیلی از سرخی افق و شفق در آن کرانه ها:

ز انوار روی اوست که هر صبح بر فلق      نقاش حسن رنگ کران تا کران زد دست  
یا خون سرخ اوست که هر شام بر شفق      دست قضا به لوح قدر بی گمان زد دست

در عاشورای سال ۷۹ گویی آشفشان خاموش نهفته در درون استاد، یکباره فوران  
می‌کند و گدازه‌های آن این چنین بیرون می‌ریزد:

شورش افکنده‌ای در کشور دل‌یاحسین      کرده‌ای کار دلم از عشق مشکل‌یاحسین  
آب و گل را نیست طاقت تا کشد بار غمت      پای عالم در عزایت ماند در گل‌یاحسین  
مجموعه اشعار استاد را گویا دو یادگار آن مرحوم، دکتر امیر علی انوار و مهندس  
امیر حسین انوار در حال گردآوری و چاپ هستند که امیدواریم بزودی زینت بخش  
محافل ادبی گردد.

\*\*\*\*\*

گفتنی‌ها درباره‌ی مرحوم دکتر امیر محمود انوار زیاد است و قطعاً هر یک از شاگردان و  
دوستان ایشان خاطرات فراوانی را از ایشان به یاد دارند که در جای خود  
شنیدنیست. خدایش رحمت کند و با ائمه اطهار (ع) محشورش گرداند. او قطعاً  
جایگاهی را در بهشت برای خویش فراهم آورده است چرا که ائمه معصومین (ع)  
فرموده‌اند:

«من قال فینا بیت شعر، بنی الله له بیتانی الجنة» = هر کس از روی اعتقاد بیت شعری  
را درباره‌ی ما بسراید، خداوند به پاداش آن کار، خانه‌ای را در بهشت برای او می‌سازد.  
استاد سخن انوار رفت از بر ما افسوس      شد سایه او کوتاه زود از سر ما افسوس  
رخ کرد نهان سبط پیغمبر ما محمود      خاموش شد انوار دانشور ما افسوس

مہتاب نگاہش را از دامن شب برداشت  
دل سوخته ایم آخر او رفته و می ماند

افکنده ردای غم بر آذر<sup>۱۲۲</sup> ما افسوس  
در حسرت دیدارش چشم تر ما افسوس

---

۱۲۲. اشاره به درگذشت در ۱۲ آذر ۹۱.

## استاد ادب و عرفان

دکتر خلیل پروینی<sup>۱</sup>

اینک که مشغول نگارش این سطور هستم خود را در نخستین ماههای سال ۶۷ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می بینم که کتاب سفینه حافظ حضرت استاد مرحوم دکتر انوار را در بغل گرفته ام و در درس متون عرفانی ایشان حاضر شده ام کتابی که برای اولین بار مرا با عالم عرفان و اصطلاحات عرفانی در ادب عربی و فارسی آشنا کرد اصطلاحاتی مانند خم، می، میکن، زلف، ساقی، حقیقت و مجاز گوش و دل این دانشجوی نوپای ادب دوست را نوازش می داد. غزل شماره ۴۰ دیوان خواجه حافظ که در صفحات نخست کتاب خونمایی می کرد تا بلویی از اصطلاحات عرفانی بود که استاد آن را با لحن شیرین شاعرانه خود می خواندند و کام ما را شهد آگین می کردند، غزلی که هنوز هم که هنوز است در ذهن و ضمیر من نقش بسته است:

|                                  |                                         |
|----------------------------------|-----------------------------------------|
| المنة لله که در میکن باز است     | ز آن رو که مرا بر در او روی نیاز است    |
| خم ها همه در جوش و خروشدن مستی   | و آن می که در آن جاست حقیقت نه مجاز است |
| از وی همه مستی و غرور است و تکبر | وز ما همه بپارگی و عجز و نیاز است       |
| رازی که بر غیر نگفتم و نگویم     | با دوست بگویم که او محرم راز است        |
| شرح شکن زلف خم اندر خم جانان     | کوتاه توان کرد که این قصه دراز است      |

---

<sup>۱</sup> دانشیار و مدیر گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

بار دل مجنون و خم طره لیلی زخساره‌ی محمود و کف پای آياز است  
 بردوخته‌ام دید چو باز از همه عالم تا دید من بر رخ زیبای تو باز است  
 در کعبه‌ی کوی تو هر آن کس که بیاید از قبله‌ی ابروی تو در عین نماز است  
 ای مجلسیان! سوز دل حافظ مسکین از شمع پیرسید که در سوز و گداز است

یا ایات زیبای قصیده خمریه دیوان ابن فارض مصری:

شَرِّئْنَا عَلَى ذَكَرِ الْحَبِيبِ مُدَامَهُ سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَزْمُ  
 لَهَا الْبَذْرُ كَأَنَّ هِيَ شَمْسٌ يَدِيرُهَا هَلَالٌ وَكَمْ يَبْدُو إِذَا مُزِجَتْ نَجْمُ  
 همه و همه حکایت از ذوب شدن استاد در ادبیات عرفانی عربی و فارسی می  
 کرد. استاد مرحوم نه تنها در شعر عرفانی بلکه در اقیانوس شعر قدیم عربی و فارسی  
 شناور بودند به طوریکه حافظه کم نظیر ایشان گنجینه‌ای بود از اشعار دربار عربی و  
 فارسی، آری شاعر راستین. به گفته ناقدان از جمله شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی  
 معاییر اشعار العجم- کسی است که در حافظه خود دهها هزار شعر از شاعران پیشین  
 حفظ کند و دکتر انوار مصداق بارز یک شاعر راستین بود.

مرحوم دکتر انوار شاعر اهل بیت علیهم السلام

از توفیقات مرحوم دکتر انوار این بوده است که قریحه شعری خود را نه تنها در عرفان  
 بلکه در خدمت بیان فضائل، مناقب و مصائب حضرت ختمی مرتبت و خاندان  
 پاک او به کار گرفت و مصداق بارز این سخن امام صادق علیه السلام واقع شد که:

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتَانِي الْجَنَّةِ

هر کس در راه ما و برای مایک بیت شعر سراید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت،



بنامی کند.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷

شبه همین مضمون را باز از آن حضرت می خوانیم:

مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتًا مِنَ الشَّعْرِ حَتَّى يُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛

هیچ سراینده ای درباره مابیت شعری نگفت، جز آن که روح القدس کمکش کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۷/۱

من شکی ندارم که حضرت استاد موید به تاییدات روح القدس بوده است که عاشقانه درباره اهل بیت شعری سرود و الا چگونه ممکن است بدون اذن و تایید آن ذوات پاک کسی بتواند در دریای فضائل و مناقب آنها غور کند.

مرحوم دکتر انوار مصداق مومن مجاهدی بود که با شمشیر زبان خود از حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام در مقابل دشمنان دفاع می کرد، مگر نه این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سوالی درباره شاعران فرمود:

لَمَّا سُئِلَ عَنِ الشُّعْرَاءِ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُجَاهِدٌ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكُنَّا يَنْصَحُونَهُمْ بِالتَّبَلِّ؛

در پاسخ به سؤال از شاعران فرمود: همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می کند؛ سوگند به آن که جانم در دست اوست، سخنان شاعران (مؤمن) چون تیری است که به دشمن می زنند.

و بالاخره مرحوم دکتر انوار آن شاعر مکتبی و متعهدی است که بی شک مشمول شفاعت حضرت اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام است طبق فرمایش امام صادق

علیه السلام شاعر امام حسین مورد غفران الهی واقع شده، جایگاه او بهشت خواهد بود:

ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له  
(رجال شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۸۹)

اینجانب که توفیق شاگردی ایشان را در سه دوره تحصیلات دانشگاهی داشته ام هر وقت در محضر ایشان حاضری شدم مخصوصا در دیدارهای غیر درسی، فرصت را غنیمت می شمردم و سوالات علمی مطرح می کردم و تا قانع نمی شدم دست بر دار نبودم و اجازه نمی دادم بحث به مسائل روزمره بی فایده کشانده شود برای مثال روزی در راهروی دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت مدرس در باره سوره توحید مخصوصا آیه الله الصمد بحث به میان آمد و من از ایشان خواستم معنای صمد را که در تعبیر روایی به الذی لا جوف له یا المصمود الیه تفسیر شده است برایم توضیح دهند ایشان به نقل از مرحوم الهی قمشه ای تفسیر آن را طوری برایم روشن کردند که هنوز هم در ذهن و ضمیر من نقش بسته است، یا در پاسخ به سوالی در باره نوع ال در الحمد لله رب العالمین که بعضی آن را ال جنسیه و برخی آن را ال استغراق دانسته اند تفاوت این دو را و دلالتهای تفسیری هر کدام را به طور ملموس بیان کردند و مسائل و سوال و جوابهای علمی دیگر که مختصر را فرصت پرداختن به آنها نیست.

این همه در کنار دل مهربان و دست بخشنده ایشان، یاد و نام مرحوم دکتر انوار را در خاطره شاگردانش همیشه زنده نگه خواهد داشت.

بینامتنی قرآنی در اشعار عربی فقید فرزانه استاد

دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر سیمین ولوی<sup>۱</sup>

## چکیده

بینامتنیت یکی از اصطلاحات مطرح و رایج در حوزه مطالعات ادبی و هنری است که به ارتباط یک متن با متون دیگری پردازد و بر اساس آن، هر متنی ترکیبی از متون گوناگون است. به تعبیر دیگر هر متنی بر پایه متنهای پیشین خود شکل می‌گیرد و هیچ متنی نیست که کاملاً مستقل تولید یا حتی دریافت گردد. در این میان، قرآن کریم ارزشمندترین اثری است که شاعران و ادیبان در آثارشان از آن به عنوان یک اثر ادبی و دینی جامع و کامل بهره‌ها جسته‌اند. فقید فرزانه استاد دکتر امیر محمود انوار نیز که از اساتید برجسته ادبیات عربی بود و دلباخته آیات رحمانی و دقایق قرآنی؛ اشعارش به عطر دل‌انگیز کلام وحی معطر بود و انواع روابط بینامتنی با قرآن کریم در اشعارش دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: قرآن، روابط بینامتنی، شعر عربی، انوار

---

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

## مقدمه

یکی از موضوعات مورد توجه در علم نقد، متن و شیوه پرداختن به آن است که در تاریخ علم نقد مورد توجه بسیاری از ناقدان و نویسندگان بوده است. در شیوه‌های نوین نقد که تحت تاثیر زبان‌شناسی ظهور کرده‌اند، ارتباط یک متن با متن یا متون دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بر این اساس هر متنی ترکیبی از متون گوناگون است که به اصطلاح به آن بینامتنی (Intertextuality) می‌گویند. به تعبیر دیگر هر اثری برخاسته و شکل یافته از متون پیش از خود است. امروزه بینامتنیت یکی از اصطلاحات مطرح و رایج در حوزه مطالعات ادبی و هنری بشمار می‌آید و شیوه‌های کاربرد آن در آثار گوناگون ادبی و هنری مورد توجه ناقدان و زبان‌شناسان قرار گرفته است.

از میان اشکال و انواع آن، بینامتنی قرآنی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است زیرا قرآن کریم ارزشمندترین اثری است که شاعران با آن به عنوان یک اثر ادبی و دینی جامع و کامل تعامل داشته‌اند و همواره ادیبان و شعرای مسلمان برای قداست بخشیدن به آثار خود و پربار ساختن آن از آیات قرآنی در آثارشان بهره‌جسته‌اند تا علاوه بر تاثیرگذاری بر مخاطب، بر ماندگاری و غنای اثر خویش بیفزایند.

استاد فقید دکتر سید امیر محمود انوار، عالمی فرزانه و شاعری توانا و مسلط به ادب پارسی و تازی که دلباخته حقائق قرآنی و آیات فرقانی بود، بسیاری از اشعارش را با عطر دل‌انگیز کلام وحی معطری کرد. به همین دلیل می‌توان انواع روابط بینامتنی قرآنی را در اشعارش جست.

فرضیه پژوهش:

در اشعار عربی دکتر انوار بینامتنی لفظی و مضمونی با قرآن کریم دیده می شود.

## بینامتنی و خاستگاه آن

بینامتنی در ساده ترین تعریف، رابطه دو متن ادبی با هم است. "نظریه بینامتنیت بر این باور است که هر متنی بر پایه متنهای پیشین خود شکل می گیرد. هیچ متنی نیست که کاملاً مستقل تولید یا حتی دریافت گردد. بنابراین در تولید و دریافت یک متن همواره پیش متنها نقش اساسی ایفاء می کنند. به بیان دیگر، بدون روابط بینامتنی هیچ متنی خلق نمی شود." (نامور مطلق، از تحلیل بینامتنی تا تحلیل گفتمانی، ۱۳۸۸، ص ۷۹)

بر اساس این نظریه تفسیر کردن یک متن و کشف معنا یا معناهای آن ردیابی این روابط است. بنابراین، خواندن به فرآیند حرکت میان متن ها تبدیل و معنابه چیزی مبدل می شود که بین یک متن و تمام متن های دیگری که به آن ها ارجاع می دهد و ربط پیدا می کند وجود داشته است و از متن مستقل بیرون و وارد شبکه ای از روابط بینامتنی می شود.

اصطلاح بینامتنی نخستین بار در زبان فرانسه و در آثار اولیه ژولیا کریستوا نشانه شناس بلغاری تبار از اواسط تا آخر دهه شصت مطرح شد. کریستوا در جستارهایی چون "متن در بند" و "کلام، مکالمه، رمان" آثار نظریه پرداز ادبی روسی "میخائیل باختین" را به دنیای فرانسه زبان معرفی می کند. (آلن، بینامتنیت، ۱۳۸۰، ص ۳۰)

منظور کریستوا از بینامتنیت ارتباط شبکه ای متن ها با یکدیگر است. (نامور مطلق، درآمدی بر بینامتنیت، نظریه ها و کاربردها، ۱۳۹۰، ص ۱۳۴) از نظریه

"هر متن همچون معرقتی از نقل قولها ساخته می شود و به منزله جذب و دگرگون سازی متنی دیگر است." (کریستوا، ۱۳۸۱ ص ۴۴)

البته این بدان معنی نیست که او برای نخستین بار چنین مفهومی را ارائه کرده است. اصطلاح «مناسبات بینامتنی» را نخستین بار صورت گرایان روس، به ویژه ویکتور شکلوفسکی در مقاله‌ی «هنر به مثابه‌ی تمهید»، متأثر از منطق مکالمه یا منطق گفت‌وگویی باختین مطرح کرد. (ساسانی، بینا متنیت: پیشینه و پسینه نقد بینامتنی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲) او در این مقاله نشان داد که انگاره‌ها و تصاویری که شاعر به کار برده تقریباً بی هیچ دگرگونی از اشعار دیگری وام گرفته است و نوآوری شاعران "نه در تصاویری است که رسم می کنند بلکه در زبانی است که به کار می گیرند." (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۸۰)

### روابط بینامتنی

بینامتنی سه رکن اصلی دارد: متن پنهان، متن حاضر، و عملیات بینامتنی. کاربرد یا حضور متن پنهان در متن حاضر به سه صورت انجام می گیرد که قوانین سه گانه بینامتنی نام دارند و کریستوا به آنها اشاره کرده است.

او در بررسی و مطالعه اشعار لوتر نامون دریافت که شاعر با سه گونه نفی (کامل، متقارن، و بخشی) به نویسندگان پیشین می نگرد:

۱- نفی کامل: در این نفی علاوه بر انکار کامل سکانس بیگانه، معنای متن مرجع نیز واژگونه شده است.

۲- نفی متقارن: در این مورد معنای عمومی دو قطعه یکی هستند ولی پاراگراف می تواند معنای نوینی به متن مرجع بدهد بطور مثال روشفوکو (ROCHEFOUCAULD) می نویسد: "این نشان دوستی اندک مایه است که سردی دوستانه دوستانمان را متوجه نشویم." "لوترنامون می نویسد: "این نشان دوستی است که افزایش دوستی دوستانمان را متوجه نشویم."

این دو جمله که دارای رابطه ای پاراگماتیک هستند بطور بنیادین در مقابل هم قرار نمی گیرند بلکه هریک از زاویه ای به معنایی تقریباً نزدیک اشاره می کنند

۳- نفی بخشی: در این مورد فقط بخش و جزیی از متن مرجع مورد رد و انکار قرار میگیرد بطور مثال پاسکال می گوید: "ما زندگی را با خوشی از دست می دهیم مناسب است که در مورد آن سخن بگوییم." "لوترنامون می گوید: "ما زندگی را با خوشی از دست می دهیم مناسب است که در مورد آن هیچ سخنی نگوییم." در این نمونه لوترنامون با قسمت نخست یعنی اصلی موافق است اما در نتیجه با قسمت دوم پاسکال اختلاف نظر دارد و آنرا نفی می کند به همین دلیل این گونه نفی را نفی بخشی و قسمتی گفته اند. (نامور مطلق، در آمدی بر بینامتنیت، ۱۳۹۰، ص ۱۶۱)

به تعبیر دیگر در نوع اول که بالاترین درجه بینامتنی است و درک آن نیازمند خوانشی عمیق و آگاهانه است، نویسندگان معمولاً به شیوه ای کامل متن پنهان را در متن خود باز آفرینی می کنند و معنای متن را کاملاً تغییری دهد و هیچ سازشی بین متن پنهان و حاضر وجود ندارد. در نوع دوم متن پنهان به گونه ای در متن حاضر به کار رفته که جوهره آن تغییر نکرده است و متن غایب با معنایی که در متن حاضر ایفا می کند متفاوت نیست بلکه می تواند دارای معنای بیشتر و یا با تغییر و تنوعی که

نوآوری شاعر آنرا اقتضای کدهمراه باشد. در نوع سوم یعنی نفی بخشی یا جزئی مولف بخشی از متن غایب را در متن خود می آورد. بنابراین متن برگرفته از متن غایب می تواند یک جمله، عبارت یا یک کلمه باشد.

البته تقسیمات گوناگونی برای روابط بینامتنیت بر شمرده اند از جمله بینامتنی لفظی، بینامتنی مضمونی، بینامتنی شخصیت، بینامتنی موسیقی و... که در اینجا مجال ذکر همه آنها نیست. لیکن بررسی موضوعات، مباحث، اشکال و مصادر بینامتنی گواه این است که این پدیده لغوی در میراث بلاغی و نقدی قدیم ریشه ای عمیق دارد و برخی از اصطلاحات بلاغی و نقدی قدیم همچون تلمیح، انتحال، اقتباس، تضمین، حل، سرقت ادبی و... ارتباط تنگاتنگی با بینامتنی دارند و شکلی از اشکال آنرا تشکیل می دهند... ما در مطالعات ادبی فارسی، با دو اصطلاح «تلمیح» و «انتحال»، که به ترتیب معادل allusion و plagiarism در نقد ادبی انگلیسی است. برمی خوریم که به نوعی ارجاعات بینامتنی به متون دیگرند و در تفسیر متن مورد نظر، رجوع به آنها حس می شود. زیرا در هر دو مورد تلمیح و سرقت های ادبی، به نوعی به متن، گفته، رخداد یا شخصی اشاره می شود و این همان تعبیر امروزی بینامتنیت و ارجاعات بینامتنی است. (نک: ساسانی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲-۱۷۶)

علاوه بر آن "می توانیم در فرهنگ ایرانی موارد مشابه بسیار زیادی برای تعبیر بینامتنیت پیدا کنیم؛ اگرچه ممکن است با نام های و تعبیرهای دیگری به کار رفته باشد. از آن جمله می توان به تعبیری چون «حاشیه نویسی» یا «تحشیه» اشاره کرد. همچنین در تفسیر قرآن، می توان مطالبی همچون احادیث، روایات و سیره پیامبر (ص) و امامان (ع) را بینامتن های تفسیر قرآن دانست. (همانجا)



## روابط بینامتنی اشعار عربی دکتر انوار با قرآن کریم

در پدیده بینامتنی متن یا متون ارجاعی که متن اصلی را تفسیر می کند "متن غایب" نامیده می شود که باعث ایجاد "متن حاضر" یا متن اصلی شده است به گونه ای که متن حاضر وجود خود را مدیون آن می داند. آثار و نشانه های متن غایب در متن حاضر شکل بینامتنی را نشان می دهد و عملیات بینامتنی در واقع شیوه حرکت معنار از متن غایب به متن حاضر مشخص می سازد و روشن می کند که چه تغییری رخ داده تا متن اصلی شکل گرفته است. عملیات بینامتنی در واقع همان بررسی متن اصلی با توجه به متن غایب و ردیابی روابط موجود بین آنها است.

در تبیین روابط بینامتنی اشعار عربی دکتر انوار با قرآن کریم متن قرآنی متن غایب و اشعار متن حاضر است و عملیات بینامتنی تعامل این دو متن را نشان می دهد. اشکال و انواع مختلف بینامتنی در اشعار عربی دکتر انوار دیده می شود که برخی از آنها ذکر می شود:

### ۱- بینامتنی لفظی

مراد از این نوع، اقتباس کلمات یا مفرداتی از متن غایب می باشد که از طریق دلالت معنایی و سیاقی در متن، حاضر می گردد. بکارگیری مفردات، الفاظ و ترکیبات قرآنی گاه بصورت بکارگیری یک لفظ و گاه در قالب بکارگیری یک یا چند عبارت، یکی از اشکال بینامتنی قرآنی است که به صورت های گوناگون در آثار ایشان هویدا است

الف) گاه یک لفظ قرآنی بی هیچ دگرگونی در این اشعار دیده می شود مانند بیت زیر:

وقاب قوسین أو أدنی له وطن

فی سدره المنتهی العلیاء تنزیل

(الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه)

بیت بامتن غایب قرآنی یعنی (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (النجم:

۹ و ۸) ونیز (وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلُهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَىٰ) (۱۴ و ۱۳) ارتباط بینامتنی لفظی

دارد.

و مانند بیت زیر:

سری إلى المسجد الأقصى لعزته

رأی من الله آیات بذی الحرم

(الدره الانواریه فی معارضه البرده البوصیریة)

بیت بامتن غایب قرآنی یعنی (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى

الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِيُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (اسراء: ۱)

ارتباط بینامتنی لفظی دارد.

و مانند بیت زیر:

محمد رحمة للعالمين وفي

خصاله شرف للعرب وللعمم

(الدره الانواریه فی معارضه البرده البوصیریة)

بیت بامتن غایب قرآنی یعنی: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (الأنبياء: ۱۰۷) ارتباط

بینامتنی لفظی دارد.

ب) گاه واژه قرآنی با اندک دگرگونی لفظی بی آنکه ساختار معنای آن آسیب ببیند

در این اشعار بکار رفته است مانند بیت:

ما أهلك الإنسان غير غروره

يطغى إذ استغنى عن الرحمان

(قصید خوزستان)

بیت با آیات (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَكْفَرُ) (علق: ۷۶)  
ارتباط بینامتنی دارد و آیه با تغییر اندک بکار رفته است.

## ۲- بینامتنی مضمونی

عبارتست از الهام و اقتباس از معانی متن غایب. این نوع بینامتنی نیز در این اشعار به چشم می خورد به طوری که مضمون و محتوای اشعار اشاره به آیه خاصی دارد. آیات زیر از نمونه های بینامتنی مضمونی با آیات است:

هو الذی صعد الأفلاک وهو بها      علی البراق إلى اللاهوت منقول

(الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه)

که با متن غایب یعنی آیه (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِيُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (اسراء: ۱) بینامتنی مضمونی دارد.

و نیزیت:

رأى الحبيب بأعلى ملك جنته      نعم حبيب إله الناس مفضول

(الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه)

مصرع نخست به متن غایب قرآنی (وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ) (تکویر: ۲۳) اشاره دارد.

و بیت:

ولا أطيق لذكر المكرمات له      والمحمدات لوقت الحشر موکول

(الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه)

به آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (ضحی: ۵) اشاره دارد البته آیات فوق فقط از باب نمونه ذکر شده است و آیات بسیار دیگری نیز در سروده‌های ایشان موجود است که در آنها این روابط بینامتنی به وضوح دیده می‌شود.

### نتیجه‌گیری

در اشعار عربی فقید سعید استاد فرزانه جناب آقای دکتر سید امیر محمود انوار بینامتنی لفظی و مضمونی با آیات قرآن دیده می‌شود که آشنایی کامل ایشان با آیات و مفاهیم دقیق و عمیق قرآنی و تسلط ایشان بر زبان و ادبیات عربی به ویژه سرودن شعر عربی را نشان می‌دهد.

### منابع

- ۱- آلن، گراهام. بینامتنیت. ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰
- ۲- احمدی، بابک. ساختار و تاویل متن. چ پنجم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰
- ۳- انوار، امیر محمود. الدرہ الانواریه فی معارضه البرده البوصیریه
- ۴- انوار، امیر محمود. الدرہ الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه
- ۵- انوار، امیر محمود. قصید خوزستان
- ۶- ساسانی، فرهاد. بینامتنیت: پیشینه و پسینه‌ی نقد بینامتنی، مجله بیناب، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۵ و ۶

۷- ساسانی، فرهاد. دلالت یا تداعی؟ روند شکل‌گیری معنا در موسیقی، مجله زیبا شناخت، شماره ۱۷

۸- کریستوا، ژولیا. کلام، مکالمه و رمان. پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۱

۹- نامور مطلق، بهمن. درآمدی بر بینامتنیت، نظریه‌ها و کاربردها. تهران: سخن، ۱۳۹۰

۱۰- نامور مطلق، بهمن. از تحلیل بینامتنی تا تحلیل گفتمانی، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، بهار ۱۳۸۸، شماره ۱۲



## زند یاد استاد دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر مرضیه قلی تبار<sup>۱</sup>

ز دریای زخار و موج دوست      نخستین دُرِ معرفت نام اوست

«... سنگین دلاکوه که این خبر سهمگین شنید و سر نهاده، و سرد مهر از این روز که این  
نعی جان سوز بدو رسید و فرو نایستاد...»<sup>۱</sup>

نوشتن از بزرگ مردی گرانقدر، ادیبی توانمند و شاعری شیرین گفتار از این بی مقدار  
بر نیاید. علو روح استاد در قالب واژگان من نگنجد تا به وصف در آید. اما از اثر  
جادوی این کلام پیر مثنوی:

«آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید» دل قوی داشتم و بر آن  
شدم به اندازه ظرف کوچک خویش از دریای مکرّمات استاد بردارم، باشد که تف  
دل فرو نشیند. امید دارم که اربابان ادب و صاحبان اندیشه و خرد این جسارت را بر  
بنده بخشایند.

توفیق دیدار با استاد زمانی بیشتر دست داد که استاد بر مامنت نهادند و تدریس در  
گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده زبانهای خارجی واحد تهران شمال را تنها به عشق

---

<sup>۱</sup> استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

درس و بحث و دانشجو، متقبل شدند. و امروز کسی در این دانشکده نیست که استاد را نشناخته و در سوگ وی ننشسته باشد. استاد، کارمند، دانشجو همه شیفته اخلاق و رفتار او بودند. وقتی می آمد با چهره خندان، نگاه سرشار از محبت و باده پیه سرایی خویش، شادی و نشاط را به دانشکده می آورد. همه گردوی حلقه می زدند و کلام نافذش را آویزه گوش جان می کردند. استاد را نه تنهاروی که دست هم گشاده بود. و از جود و کرم خویش نثار همگان می کرد. خوش تر آن است که سخنانی چند از حضرت استاد بیاورم تا به مصداق "آفتاب آمد دلیل آفتاب" خود بیانگر عظمت خویش باشد.

استاد عبارتی را از مرحوم پدر برایم نقل کردند به این مضمون که پدر به من می فرمودند: تایی توانی مردم را شاد کن نه غمگین. یعنی آنها را به "وجود" مشغول کن نه "عدم". سپس استاد چنین توضیح دادند که غمگین شدن نتیجه از دست دادن یعنی "عدم" است و خوشحال شدن نتیجه بدست آوردن یعنی "وجود". و استاد چه زیبا نشان دادند که فرزند خلف پدر هستند.

از ویژگی بارز استاد دقت در امانتداری بود. رباعی زیر را که از مرحوم پدر شنیدم بودند:

«خواهی که در این زمانه مردی گردی      اندر ره دین صاحب دردی گردی  
روزان و شبان بگرد مردان میگرد      مردی گردی چو گرد مردی گردی»  
به رسم یاد بود برایم نوشتند و در ذیل آن مرقوم فرمودند: «این رباعی را از زبان مرحوم پدر شنیدم اما گویند آن را ندیدم و از او نشنیدم». که این درس بزرگی برای من بود.



استاد در نقد ادبی بسیار نکته‌سنج و باریک بین بودند و می‌فرمودند: رثای عارفان را باید بر وزن طرب سرود چرا که عرفان عاشقانه بار قص و سماع همراه است و می‌گوید خوشحال باشید که دوست شما پیش خدا رفته است اما رثای فقیهان و عالمان را باید بر وزن سنگین سرود که بیشتر بر حزن دلالت دارد. و به عنوان مثال از ابوسعید ابوالخیر یاد کردند که می‌گفت: بر جنازه من باد فونی بخوانید که دوست بر دوست رفت، یار بر یار.

استاد با تمام وجود به پیامبر اکرم و ائمه اطهار عشق می‌ورزید. و نمی‌پذیرفت که شاعر شیعی در مدح رسول گرامی اسلام و اهل بیت او شعری نسروده باشد. اشعار زیبای استاد خود گواه این مطلب است. درباره قصید معروف "بانت سعادت" می‌فرمود که این قصید پرش زیاد دارد احتمالاً اشعار مدح علی و خاندان پیامبر را از آن حذف کرده‌اند. در مورد محی الدین بن عربی نیز استاد عقیده داشتند که ایشان مطالب خویش را از کلام امام علی برگرفته اما نام نبرده است.

استاد به تربیت دینی دانشجویان عنایتی ویژه داشتند. در یکی از کلاس‌های درس استاد شاهد بودم که دانشجویی بدون بر زبان آوردن نام خداوند شروع به قرائت متن نمود. استاد فرمودند: شیعه امام جعفر صادق باید بسم الله را جهرأ بگوید.

در رفع مشکل دانشجویان از هر آنچه که در توان داشتند دریغ نمی‌کردند. هرگاه به مشکلی علمی بر می‌خوردم به سراغ استاد می‌رفتم و ایشان بسان گلی که میشکند و عطر وجودش را بر همگان می‌پراکند، پاسخ می‌گفتند. استاد در گره‌گشایی از مسائل غامض و بیان آن به زبان ساده بسیار تبحر داشتند. بعنوان مثال مسأله قضا و قدر و این که دعای تواند موجب تغییر قضای الهی شود را بایبانی شیوا و روان توضیح می‌دادند

که: "قضا" حکم کلی خداوند در باره موجودات عالم است مثل اینکه آتش را سوزندگی داده است و آب را روندگی. "قَدَر" اجرای حکم کلی قضا است به قدر و اندازه هر موجودی. حال اگر آتش ابراهیم را نمی سوزاند به امر الهی قلم قضا بر صفحه قدر ابراهیم نرفته است و اگر آب موسی و بنی اسرائیل را غرق نمی کند، قلم قضا بر قدر غرق شدن نرفته است. و این که گویند صدقه و دعا رفع بلا می کند و قضا را می گرداند از همین باب است اگر خداوند قبول کند.

یادم می آید که به هنگام نگارش رساله دکتری خود در جستجوی مفاهیم برگرفته از حدیث "کلّ میسر لما خُلِقَ له" در اشعار فارسی بودم و به نظرم می آمد که قبلاییت شعری زیبا نیز از استاد در این باره شنیده ام. به ایشان مراجعه کردم استاد با گشاده رویی و تواضع این ابیات از سروده های مرحوم پدر را در اختیار بنده قرار دادند:

هر گلی را رنگ و بویی داده اند      هر نگاری را بشکلی زاده اند  
چشم نرگس را خمارین، لاله را      داغ عشقی بر جبین بنهاده اند  
این چنین بود که درس استاد زمزمه محبتی شد که دل و جان و روح و روان را به بندگی کشید.

آن غروب جان سوز که خبر عروج استاد دلهارا در هم شکست، سیل اشک از دیدگان سرازیر بود. و انبوه خاطرات شیرین دریادها جولان می داد و با استاد نجوای کرد: «اما تو ای بهترین، ای گرامی، ای نازنین تر مخاطب،... تو خوشترین خنده سرنوشتی، ای باور و وعده های خداوند، زیباترین گوشه های بهشتی...»<sup>۱</sup>، این کمترین نیز دل نوشته ای به یاد استاد نگاشت که جا دارد عذر خویش به پیشگاه اهل ادب آورد و بیان دارد که تنها کلامی است برخاسته از دل و جان در سوگ استاد بزرگ ادب و عرفان:

امشب ملائک سرسرسر، گویند با شوری دگر

ذریه خیر البشر دیدار جانان آمدست

ای قدسیان ای قدسیان، دیدم فرو بنید عیان

کز باده ناب آلت، انوار تابان آمدست

از خاکیان ره نشین، انوار حق گشته غمین

گویی که با افلاکیان در عهد و پیمان آمدست

دل در هوای کوی او، جان در شمیم بوی او

تا که خیال روی او بر شب نشینان آمدست

لفظ فصیح و دلربا، وان خنده های باصفا

در خاطر مایه گمان نقش دل و جان آمدست

رخ می کند از مانهان، دل می برد از ماعیان

یاسین بخوان کانوار جان در قلب قرآن آمدست

شاگرد کوچک استاد بزرگ



## شرح غزل فراق

دکتر علی اصغر مقصودی<sup>۱</sup>

۲۳ اسفند ۱۳۶۹ اولین روزی بود که با او آشنا شدم. در کلاس تاریخ ادبیات عرب در دوره معاصر. چند جلسه از اول ترم گذشته بود و من همچون مسافری دیر از راه رسیدم که وارد مهمان‌خانه‌ای می‌شود، نشستم. خسته و تشنه. خسته از هیاهوی آنچه که زندگی روزمره‌اش می‌خواند و تشنه، تشنگی مسافری که راهی دور و دراز را پیموده است.

باور نمی‌کردم که در آنجا آبی پیدا شود. از دانشگاه انتظار زیادی نداشتم، اما:

چنان نغز بازی کند روزگار

که بشاندت پیش آموزگار

دیدم دستی بر تارهای دلم می‌خورد و کم‌کم آهنگ‌هایی از آن برمی‌خیزد. نگاهی مهربان - که گویی از دنیای مانیست - چهره‌ای سرخوش و سرمست آنجا نشسته بود. تا به خود آمدم، دیدم دارم یادداشت می‌کنم:

«شعر ذوقی در مقابل شعر علمی و آموزشی قرار دارد. این دوی می تواند قرآن، حدیث، معانی، بیان، بدیع و... باشد. مولوی در مثنوی ناظم است و در دیوان شمس شاعر. هم او می گوید:

عقل گویدش جهت خداست و بیرون راه نیست

عاشقان را راه هست و رفته ام من بارها!»

کافی بود! او دلم را صید کرده بود!

\*\*\*

بیهوده نبود که می دیدم بعد از سالها دفتر شعرم دوباره پری شود از ناگفته هایی که در دل مانده بود، آری کسی چشمه های این قنات خشکید را باز کرده بود. من از هیاهوی زندگی به مأمنی رسیدم. همانکه از زبان حافظ دنبالش می گشتم:

به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت

که در کمینگه عمرند قاطعان طریق

دیگر داستان من و او شروع شد بود.

\*\*\*

شهریور ۱۳۷۸. خیابان منوچهری، خیابان ارباب جمشید، کوی لیقوانی، پلاک ۴ و ۳.

این خانه که پیوسته در آن بانگ چغانه است

از خواجه پرسید که این خانه چه خانه است

خانه ای آجری، قدیمی و باصفا با اتاق های متعدد که بنا بود مرکز موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی انوار دانش بشود و کلاس های متعدد در آن برقرار گردد، و او آنجا شرح دیوان حافظ را شروع کرده بود و من چهارشنبه ها به شوق دیدنش به آنجا می گریختم.

حلقه‌ای بود از دوستان او و مجلس شور و ذوق و ادب و عرفان.  
شرح غزل اول دیوان حافظ یادداشت‌های آن روزهاست و اگر در آن کاستی‌هایی  
دیدید به پای یادداشت برداری شتابان یک دانشجو بگذارید.  
شرح استاد دکتر سید امیر محمود انوار بر غزل حافظ

غزلی در فراق:

آلایا ایها الساقی! ادر کأسا و ناوِلها      که عشق آسان نمود اَوّل ولی افتاد مشکل‌ها  
ای ساقی عالم وجود که ما را از بادیه ازلی مست کرده‌ای! اکنون که در عالم کثرات و  
عالمِ ظلمانی ناسوت به گرفتاری مادی مشغول شدیم، بار دیگر «ادر کأسا و ناوِلها»:  
جای از توفیق و عنایت و بادیه درخشان وجودی خودت به گردش در آور و به دست  
مابعد، زیرا در آن زمان که بر نوای طبل السّتِ تو کوس بلی زدیم، عشق آسان جلوه  
می‌نمود، زیرا در حضرت تو همه راحتی و خوشی بود و انجام کار را که به فراق کشید  
نمی‌دانستیم و نمی‌دیدیم؛ ولی اکنون چه مشکل‌ها که رخ نداده است و اگر توفیق تو  
نباشد به سر منزل مقصود نمی‌رسیم.

درباره عشق:

اولین علاقه عشق را انزعاج گویند که به معنی بی‌آرامی است. بعد از آن شوق است.  
شائق را می‌توان از شوقش برگرداند. بعد از شوق اشتیاق است که به باب افتعال رفته  
است. یکی از معانی باب افتعال تأکید است و اشتیاق حاوی تأکید است.  
بعد از اشتیاق عشق است: آن موقع که پیچک روح آدمی پیچیده روح عالم و قطره  
خود را به دریا متصل می‌کند. در اینجا حرکت از پایین به بالاست و از سوی دیگر

«حُب» است که از بالا به پایین سرازیری شود. حُب در حَبّه القلب عاشق می افتد، در مرکز دل و سرّ سویدا. حُب نهایتی است که دیگر جذبه از طرف حق است. مجذوب آن است که جذبه عشق الهی او را می کشد و دیگر راه بازگشتی ندارد: غرقه ای نی که نشانی جویش.

در مصباح الهدایه این سؤال مطرح شد است که آیا پیغمبر (ص) فنای ذاتی داشته است؟ و جواب می دهد: آری، ولی برای استفاده مردم از فنا به میان مردم برگشته است. او روزی هفتاد بار استغفار می کند. اینکه سنایی می گوید: مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا، یعنی اینکه سالک نباید هیچ جا بایستد. او همواره می گوید: ما عرفناک حق معرفتک. آنکه توقف کرده است می گوید: سبجانی ما اعظم شانی!

مجدوب سالک آن است که وقتی جذبه او را می برد، باز به سوی عالم کثرات برمی گردد، برای اینکه دیگران را با خود ببرد.

اما سالک مجذوب سیر و سلوک می کند تا به جذب برسد. شاید بتوان سعدی را سالک مجذوب خواند و حافظ را مجذوب سالک. فقط مجذوب سالک شایسته مراد بودن است؛ زیرا او آدرس خانه دوست را می داند.

بیوی نافه ای کاخر صبا از آن طرّه بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل ها عارفان از ذات، به روی و چشم تعبیر می کنند و از اسماء و صفات الهی به زلف و مو. حافظ در این بیت می خواهد بگوید: به بوی خوشی که باد صبا از طرّه روی تو بگشاید و مقصود از باد صبا پیامبر (ص) است و اولیاء و قرآن- از پیچ و تاب موی



مجمعد مشکین تو چه خون دل‌ها باید خورد. در این معنی شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن‌راز گوید:

«هر آینه روی مه‌رویان، به مناسبت لطف و نور و رحمت با تجلی جمالی مشابَهت داشته باشد و زلف بتان شوخ دل‌بارا به مشابَهت ظلمت و پریشانی و حجاب با تجلی جلالی نسبت تام بوده باشد».

مراد در منزل جانان چه امن و عیش چون هردم جرس فریادی دارد که برنیدید محمل‌ها حافظ غیر از حق جانانی ندارد. منظور از تعبیر «جرس فریادی دارد» آمدن از بهشت به دنیای خاکی است. یعنی آن روز که در منزل جانان بودم، امن عیشی نداشتم، چون هردم آوای رحیل سری دادند. حافظ در این ابیات داستان آفرینش را معنی می‌کند.

بهی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها پیر در عالم، حضرت حق است که متکلمین از آن به «قدیم» تعبیر کرده‌اند. یعنی آن وجودی که مسبوق به غیر نیست و خالق غیر است.

پیر عالمی گوید: ما افسان را آفریدیم که همه ملائک به او سجد کنند. وقتی حضرت حق به ملائک می‌گوید بر این افسان سجد کنید، همه باید سجد کنند، زیرا او به «نَفْثُ فیه من روحی» دستور سجد داده بود، نه به تن خاکی. اگر بناست سجاده را که تمیزترین چیزهاست بهی، که آلوده‌ترین چیزهاست رنگین کرد، باید دستور پیر را اطاعت کرد، که مرید باید کاملاً تابع مراد باشد.

شب تاریک و بیم‌موج و گردابی چنین حائل کج‌داندند حال ماسک‌باران ساحل‌ها

سبکباران ساحل‌ها همان قدسیان عالم بالا هستند که در عالم فوق ماده بوده و گرفتاری‌های ما را متوجه نیستند. باید دانست که عرفا از عالم ماده به شب تعبیر می‌کنند.

همه نامم ز خودکامی به بدنای کشید آخر      نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفل‌ها  
راز افسان در داستان ملائک فاش شد و از خودکامی که منظور غیبت از حق است،  
به بدنای کشید و داستانش بر سر زبان‌ها افتاد.

حضورِ گرمی خواهی از او غافل مشو حافظ      متى ما تلقى من تهوى، دَع الدنيا و أهملها  
غیبت از حق، انسان را از حضور بیرون می‌آورد. پس هنگامی که با معشوق خود  
ملاقات می‌کنی دنیا را رها کن که همه سخن همین است.

\*\*\*

یادداشت‌های من از شرح این غزل به پایان رسید، اما چگونه بگذرم از  
مهربانی‌های استادی که سرچشمه محبت و بزرگواری بود؟ خاطره با او بودن در  
کلاس‌ها، درس‌ها و... را چگونه می‌شود یک‌جا جمع کرد؟

بگویم راننده‌ای که ما را به شهرستان می‌برد مریدش شده بود؟ بگویم هرجا  
رفتگری را می‌دید به او مبلغی هدیه می‌داد؟ بگویم یک روز در فضای رسمی  
دانشگاه از کیفش پرتقال درآورد و بین ما دانشجویان تقسیم کرد؟ بگویم مادر محضر  
او طعم محبت را چشیدیم؟ بگویم ما را دوست داشت و از ما حمایت می‌کرد؟ بگویم  
محبوبیت او باعث حسادت دیگران می‌شد؟ بگویم با او جفا کردند؟...

بگویم حتی اگر با تلفن با او صحبت می‌کردم دلم روشن می‌شد؟ بگویم احساس  
می‌کردم سیم‌های تلفن هم نورانی شده است؟ چه بگویم؟ پس بگذارم و بگذرم  
که شرح این قصه در دفتر نمی‌گنجد.

## تجلی جمال

در اندیشه زنده یاد استاد دکتر سید امیر محمود انوار

مرتضی کاظم شیرودی<sup>۱</sup>

تابستان ۱۳۹۲

چکیده:

تجلی جمال یک واژه عرفانی است که برای نایل شدن به وصال یار از آن به "رُخ" و "گونه" تعبیر شده است و راه رسیدن به جمال مستلزم عبور و حصول به کمال است به قول فروغی بسطامی:

وجود آدمی از عشق می رسد به کمال      گر این کمال نیابی، کمال نقصان است

استاد دکتر سید امیر محمود انوار از نادر کسانی است که در شعر امرؤ القیس تصویر زیبایی از کمال و جمال ترسیم کرده است و آن عشق نوازی ها را به میدان کربلا و از کربلا به معراج برده است.

واژه های کلیدی: استاد دکتر سید امیر محمود انوار، کمال، جمال، امام حسین علیه السلام، فداکاری، سلطان عشق، عارفان

## مقدمه:

ز دریای زخار و مواج دوست  
 بگفتا به بسم الله آغاز کن  
 به توفیق ما بر سر کار شو  
 زما یاری خواه و یاری بجو  
 به الله مستجمع لطف و قهر  
 به الله یکسر کمال و جمال  
 تو آغاز کن کار و گفتار خویش  
 نخستین ذر معرفت نام اوست  
 بدین نام بر عرش پرواز کن  
 به تأیید ما همراه یار شو  
 زدل حمد و تسبیح ما بازگو  
 که اوراست ز اسماء نیکوی بحر  
 همه خیر و خوبی و مجد و جلال  
 که با او نیایی زیبگانه ریش

در ادب یک شیفتگی وجود دارد و موضوع این شیفتگی عشق و محبت است و به قول "رینولد نیکلسون" پایه های آن وصف محاسن خلقی و عشوه گری ها و زیبایی هاست. این زیبایی ها اساسی عرفانی دارد، زیرا "ادب" جلوه گاه جمال و زیبایی های آفریده است و "عرفان" تجلی گاه ایمان به زیبایی های آفریننده. و این عشق در قلب یک انسان عاشق و عارف جای دارد که با هر نگاهی، دل ها را به سوی خویش می کشاند. استاد انوار فرماید:

آری آری قلب عارف عرش عشق کبریاست

بانگاهی بر سر راهی دلی شیدا کند  
 بنابر این باید جلوه حسن از دیدن عاشقان جلوه گری کند تا جذب شوق پدید آید. فیثاغورث گوید: هفت فلک به این خاطری چرخند که یکدیگر را دوست دارند. لذا دل به آتش عشق چون بر فروزد، مهر هر چه غیر از یار را بسوزد و عرش عشق کبریا گردد، چون آتش هستی در آن به پا گردد.

دیگر این که عشق باید باشد تا کسی شهد را از جام باز شناسد. "مولوی" در فیه مافیه می فرماید: «بدان! که صورت این مردم هم چون جام است و دانش و پیشه ها و هنر ها همه نقش آن جام اند»:

ای عاشقان ای عاشقان هر کس که بیند روی او

شورید گردد عقل او آشفته گردد دخیل او

عارفان برای نایل شدن به وصال یار، از تجلی جمالی به "رخ" و "گونه" و از تجلی جلالی به "گیسو" و "زلف" تعبیر می کنند و بهره مندی و عشق به زیبایی، خود کمال است، که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ».

در فرهنگ معارف اسلامی عرفانی تعابیر "جمیل"، "جمال" و "جلال" بدین گونه آمده است:

«جمیل» یعنی همه جهان مظاهر اوصاف حقّ اند. "جمال" ظاهر کردن کمال معشوق است از جهت استغنائی از عاشق و نیز اوصاف لطف و رحمت خداوند است.

هر نقشی و خیالی که مراد در نظر آید حسنی و جمالی و جلالی بنماید "جلال" احتجاب حق است از بصائر و ابصار و ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت استغنائی از عاشق و نفی غرور عاشق».

متن:

استاد دکتر سید امیر محمود انوار تجلی "جمال" را در اشعار عرب به ویژه در مشهورترین قصیده ادیبانه عرب یعنی در قصیده "قفانیک" امرؤ القیس از شاعران دوره جاهلی عرب به زیبایی و نیکویی به تصویر می کشد و آن زیبایی ها و عشق ورزی ها را به

صحنه کربلا و ولایت محبت ساز حضرت حسین علیه السلام می کشاند، آن جا که  
امروء القیس قصیده اش را این گونه می سراید:

|                                                |                                                  |
|------------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| قِفَا نَبْکَ مِنْ ذِکْرِی حَبِیْبٍ وَ مَنْزِلِ | یُسْقِطُ اللَّوْیَ بَیْنَ الدَّخُولِ وَ حَوْمِلِ |
| فَتَوْضَحَ فَلَمَقْرَاهُ لَمْ یَعْفُ رَسْمَهَا | لَمَّا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَ شَمَالِ       |
| کَأَنِّی غَدَاهُ الْبَیْنِ یَوْمَ تَحْمَلُوا   | لَدَى سَمَرَاتِ الْحَیِّ نَاقِفُ حَنْظَلِ        |
| وَقَوْفًا بِهَا صَحْبِی عَلَی مَطِیْتِهِمْ     | یَقُولُونَ: لَا تَهْلِکَ أَسْیٌ وَ تَجْمَلِ      |
| وَ یَوْمَ عَقَرْتُ لِلْعَذَارِی مَطِیْتِی      | فِیَا عَجَبًا مِنْ کُورِهَا الْمُتَحَمِّلِ       |
| فَظَلَّ الْعَذَارِی یرْتَمِیَنَّ لِحْمَهَا     | وَ شَحْمُ کُهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمُقْتَلِ      |
| أَفَاطِمٌ مَهْلًا بَعْضَ هَذَا التَّدْلُلِ     | وَ إِنْ کُنْتُ قَدْ أَزْمَعْتُ صَرْمِی فَأَجْلِی |

استاد انوار که این قصیده را به شعر پارسی ترجمه و شرح کرده است می آورد:

ای همسفر درنگ که ریزیم اشک غم

بر یاد یار و منزل سقط اللوای او

کُندر میان توضیح و مقراه و حومل است

و آنکه دخول یکسره آن جاست جای او

آثار آن به جاست در این دشت بی کران

زیرا که نسج باد جنوب و شمال شد

آری به جاست سینه دیواره ها هنوز

و آن روزنی که جلوه گاه آن جمال شد

در این جا استاد به دو موضوع می پردازد، یکی مسئله "جمال" و دیگری "عشق"، و به عبارتی دیگر جمال با عشق قرین گشته است، زیرا عاشق هر چه می بیند "رخ" و "گونه" و "زلف" و "مو" می بیند و عارف وقتی "رُخ" و "رو" و "وجه" می گوید، ذات حق تعالی را می خواهد، از آن رو که همه موجودات عالم رو به وجه و سوی او دارند که: «أَيُّهَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (آیه ۱۱۵ سوره مبارکه بقره)، در هر چه نظر کردم سیمای تو دیدم، به قول بابا طاهر:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| به دریا بنگرم دریا تو بینم   | به صحرا بنگرم صحرا تو بینم |
| به هر جا بنگرم کوه و درو دشت | نشان از قامت رعنا تو بینم  |
| و به قول حافظ:               |                            |

مردم دیده ما جز به رُخت ناظر نیست      دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست  
بنابر این در رؤیت جمال روی یار دو مسئله مطرح است: یکی این که باید در طریق عشق از سرای طبیعت بیرون رفت و غبار ره را نشانند. به قول حافظ:

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی که | سودها کنی از این سفر توانی کرد |
| تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون  | کجابه کوی طریقت گذر توانی کرد  |
| جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی  | غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد |
| گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ  | به شاهراه حقیقت گذر توانی کرد  |

و دوم این که پس از طی مسیر از پلکان "عشق" با شور و نشاط و وجد و سرور و علاقه به کمال رسید و از مسیر کمال به جمال رسید، زیرا "جمال" ظاهر کردن کمال معشوق است و در این جا است که سعدی علیه الرحمه فرماید:

رسد آدمی به جایی که جز خدا نبیند      بنگر تا چه حد است مقام آدمیت

و به قول حافظ:

ز عشق ناتمام ما، جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیارا

عارفان از تجلی جمال به "رُخ و مو" و از تجلی جلال به "زلف و مو" می‌رسند. شیخ

محمود شبستری همه چیزهایی را که در عالم وجود دارد به سان عکسی از آفتاب آن

جهان می‌داند و خط و خال و چشم و ابرو را تجلی جمال و جلال الهی می‌داند:

هر آن چیزی که در عالم عیان است

چو عکسی ز آفتابِ آن جهان است

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

تجلی که جدال و گه جلال است

رُخ و زلف آن معانی را مثال است

صفات حق تعالی لطف و قهر است

رُخ و زلف بتان را زانند و بهر است

البته "چشم" نیز بر ذات خدا دلالت دارد، زیرا با چشم است که زیبایی و جمال را می

بیند و سپس جذبه شوق جلوه‌گری می‌کند، و از طرفی خود را آینه کثرات و مخلوقات

خود می‌نگرد. به قول جامی:

بر شکل بتان همی‌کند جلوه‌گری

و ز دیدن عاشقان در آن می‌نگری



هم جلوہ حسن از تو و ہم جذبہ شوق

باشد ز غبار غیر کوی توبری

فرزدق - شاعر معروف دورہ اموی - پس از روی کار آمدن امویان، از مدح امام علی علیه السلام سکوت اختیار کرد و هنگام طواف کعبه، امام سجاد علیه السلام و نورپروغ او را دید و از جمال باده او مست شد و از دل بانگ وفای عشق کشید، به قول استاد انوار:

آری فرزدق است همان لال گشته ای

کز دل کشید بانگ وفا و الای عشق

و فرزدق قصیدہ ای غزادر وصف آن امام همام سرود:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحج والحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقى التقى الطاهر العلم

ترجمہ: "این همان شخص بزرگوار است کہ سرزمین بطحادر مکہ جای پای او را به خوبی می شناسد و خود حرم امن الهی و نیز سرزمین های فراترا از آن آوازه و نام او را شنیده اند".

"این فرند بہترین بندگان خداست کہ در بین مردم بہ پرهیزگاری و پاکدامنی و نیکی شهرت دارد و نام او شہرہ خاص و عام گشته است".

و اگر انسان با چشم بصیرت ببیند، دلش تجلی گاہ عاشقان و عارفان می گردد. بہ قول عماد کرمانی:

تو نور چشم بصیرت اگر بہ دست آری

کنی مشاہد ہر لحظہ صد تجلی را

بنابر توضیح روشن محمد اقبال لاهوری در نظر اصحاب جمال، حقیقت نهایی چیزی جز "جمال سرمدی" نیست. "جمال سرمدی" به اقتضای ذات خود در پی آن است که روی خود را در آینه جهان بنگرد. از این رو جهان، نگار یا عکس جمال سرمدی است. تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق نخستین مخلوق است و عشق است که جمال سرمدی را تحقق می بخشد. (به نقل از کتاب عشق صوفیانه / جلال ستاری)

امرو القیس، امیر و شهزاده عرب در ادامه قصیده اش از کشتن شتر خود و غذا دادن به محبوبه هاسخن می گوید و چنین می سراید:

و یَوْمَ عَقَرْتُ لِلْعَذَارَى مَطِیْتِی      فِیَا عَجَابِ مِنْ كُورِهَا التَّحْمَلِ

یعنی به خاطر بیاور روزی که شترم را برای آن دوشیزگانم کشتم و ای شگفتا از سنگینی رحل آن شتر که حمل گردید.

استاد انوار تفسیر جالبی از این بیت دارد، می فرماید:

امرو القیس امیر عرب است و صدها اسب و شتر دارد و حالا شتری را کشته و به گروهی غذا داده است و دیگر نیازی به گفتن ندارد. و پس از کشتن شتر، رحل آن را بر پشت شتر محبوبه اش "عنیزه" می گذارد و این از بیت امرؤ القیس بر نمی آید، چه اگر او رحل شتر خود را روی شتر "عنیزه" گذاشته بود، دیگر از سنگینی آن نمی نالید و نمی سرود: "فِیَا عَجَابِ مِنْ كُورِهَا التَّحْمَلِ". معنی درست چنین است که امرؤ القیس که عاشقی است صادق، بعد از کشتن شتر اختصاصی و ارزشمند خود برای ابراز تمکین و تواضع در برابر محبوب، رحل سنگین را خود به دوش می کشد، در حالی که سپاهش می نگرند و دوستانش حاضر و ناظرند.

نکته این جاست که خسرو پرویز شبدیز خود را کشته و رستم رخس خود را. حال از این موضوع پرشی عرفانی و الهی کنیم که حضرت حسین علیه السلام، حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر خود را به میدان آورده و قربانی فرموده است، یعنی محبوب کوچک تر را فدای محبوب بزرگ تر فرموده اند. این همان جاست که حضرت حسین علیه السلام برای این که نهایت توجه و ارادت خود را نسبت به پروردگار نشان دهد، شهدا را خود جمع می کند و از میدان به در می آورد. استاد انوار در قصیده "سلطان عشق" می فرماید:

گل های سرخ در برِ او از جنان عدن      گل های آتش است که بر هر جنان زدست  
یا حضرت زینب سلام الله علیها و حضرت سجاد علیه السلام پس از شهادت  
حضرت حسین علیه السلام و یارانش بار مشکلات را به دوش می کشند و تحمل می کنند.

امرو القیس در ادامه قصیده اش گفته است:

فَظَلَّ الْعَذَارَى يَرْتَمِنَ بِلَحْمِهَا      وَشَحْمٍ كَهَذَا بِالدَّمَ قَسِ الْمَقْتَلِ

یعنی دوشیزگان تمام روز، گوشت و پیه این شتر را که مانند رشته های به هم تا خورده  
حریر سپید بود، می کنند و به هم پرتاب می کردند.

استاد انوار در توضیح و شرح این بیت می فرماید: این شتر چنان مورد علاقه  
امرو القیس بوده است که به کشته او هم علاقه دارد و گویی این محبوبه ها گوشت و  
جگر او را می کنند و به هم پرتاب می کردند. اما او از آن جهت خوش بود که آن ها  
بدین کار خوش حالد و محبوب بالاتر راضی است.

این همان جاست که حضرت حسین علیه السلام با تمام متعلقات و تعلقات خود به میدان می آید و می خواهد تیر و تیغ خوردن عزیزان خود را بنگرد، نه تیغ و تیر زدن آن هارا.

در صبح کار تیغ فلق را نگر که او از غم شب کشید بر آسمان زدست  
وانگه غروب سرخ شهادت نگر که خون رنگ شفق به جوشن شیر زیان زدست  
چون این جامیدان شهادت است نه عرصه پیروزی ظاهری و یا فرار و جان به در  
بردن و باهمت، آن سواری است که جان بسپارد و شهید شود نه آن که جان به در برد.  
نتیجه:

استاد انوار با سروده "سلطان عشق" و به تصویر کشاندن صحرای کربلا، حضرت حسین علیه السلام را پابر فلک نهاده، به لاهوت می برد و با براق عشق به معراج می رساند و کرویان را که از بام فلک براخگر حسین نگاه دوخته اند، در جلوه گاه یار نظاره گری داند.

این نمونه ای بارز و کامل از تجلی جمال و زیبایی است که از عرش برفرش و از فرش بر عرش از انوار رویش به سان نقاش حسن رنگ کران تا کران زدست. و به فرموده حضرت زینب سلام الله علیها "ما رأیتُ إلا جمیلاً".

و این استاد صمدانی و عارف ربانی، امیر ملک سخن چه نیکو سروده اند:

سلطان عشق خیمه به صحرای جان زدست

از غم شراره ها به دل انس و جان زدست

دل را سپر نمود و در جلوه گاه یار

تیغ و ستان به دشمن دون بی امان زدست

پا بر فلک نهاده به لاهوت می رود

گام شرافتست که بر فرق‌دان زدست

افلاکیان ز روزن گردون نظاره گر

چو گان عشق را که به گوی زمان زدست

کز ویان ز بام فلک دوخته نگاه

بر اخگر حسین که بر خاکیان زدست

گل‌های سرخ در برِ او از جنان عدن

گل‌های آتش است که بر هر جنان زدست

بر ذوالجناح همچو محمد نشسته است

شمشیر حیدری بر برگ‌ستوان زدست

شب‌دیز کی رسد به مقامات ذوالجناح

این جا بُراق را به یقین او عنان زدست

آری بُراق عشق به معراج می رود

کی رخسار رستم است که بر هفت خوان زدست

## منابع:

- ۱- انوار دکتر سید امیر محمود/ انوار عشق گزیده اشعار عرفانی ادبی/ انتشارات باز/ چاپ اول ۱۳۹۱
- ۲- مجله منتخبی از سخنرانی در همایش علمی مجتمع آموزش عالی قم/ سال ۱۳۷۹
- ۳- مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران/ گرایش زبان و ادبیات عربی و قرآنی/ بهار و تابستان ۱۳۸۱ شماره ۱ و ۲ دوره یکم
- ۴- مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران/ بهار ۱۳۸۱ شماره ۱ و ۲ دوره ۲ و ۳
- ۵- محافی الحدیثه عن الأب لويس شيخو/ جلد ۱
- ۶- سجادی دکتر سید جعفر/ فرهنگ معارف اسلامی/ شرکت مؤلفان و مترجمان ایران/ چاپ دوم ۱۳۶۶
- ۷- ستاری جلال/ عشق صوفیانه/ نشر مرکز/ چاپ اول ۱۳۷۴
- ۸- دهخدا علی اکبر/ فرهنگ دهخدا/ انتشارات دانشگاه تهران/ ۱۳۷۴
- ۹- مولوی جلال الدین/ برگزیده فیه مافیه/ انتشارات علمی و فرهنگی/ چاپ دوازدهم ۱۳۸۸
- ۱۰- حافظ/ دیوان

## انوار عشق یا بابت سعاد؟

دکتر حسین قدمی<sup>۱</sup>

بررسی دو قصید بابت سعاد والدره الانواریه در گستره ادبیات سنجشی  
چکیده:

مقایسه انواع ادبی و قالب‌های شعری و نیز صور خیال در ادبیات جهانی از روی کردهای ادبیات تطبیقی محسوب می‌شود موازنه میان دو شاعر از دو قرن متفاوت و دو محیط مختلف و در فرهنگ نا هم جنس و با موضوعی واحد، مدح حضرت رسول (ص) در سویی کعب بن زهیر شاعر مخضرم و دیگر سوی شاعر ذولسانین استاد فقید دکتر سید امیر محمود انوار معین و مبین بازتاب تفاوت‌های عناصر فرهنگی و اجتماعی و ادبی ملل اسلامی و غیر اسلامی است. در این مقال گونه‌ای از پیوند میان ادبیات و یاری جستن از میراث اندیشه‌های مشترک دو ملت بیان می‌شود و گونه‌ای از تاثیر پذیری استاد انوار از فرهنگ اسلامی و عرفانی و مجاهدت در سیر و سلوک بیان می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انوار- کعب- مدح- پیامبر اعظم- قیاس

---

استاد یار زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

این مقاله برای نخستین بار در بیست و هفتمین شماره مجله علمی- پژوهشی "پژوهش دینی" (ویژه یادبود استاد دکتر سید امیر محمود انوار) منتشر شده است.

## مقدمه:

کعب بن زهیر بن ابی سلمی ملقب به ابوعقبه و ابومضرب شاعری حاذق و توانمند و صاحب دیوان شعر که در قرن چهارم توسط محمد بن محمد المنجج جمع آوری شد (بروکلیمان بی تا- ج ۱ ص ۱۶۲) و سکری بعنوان شارح این دیوان شهرت دارد (عمر فروخ- ۱۹۸۱- ج ۱ ص ۲۸۵). وی نیز یسان دیگر شاعر عرب عباس بن مرداس به سبب سرودن قصیده‌ای در مدح حضرت رسول خدا (ص) موفق به اخذ برده آن حضرت شد (ابن عبد ربّه- ۱۴۰۸- ج ۵ ص ۲۵۶). کعب بعنوان شاعری مخضرم قصیده‌ای در وصف حضرت سرود با عنوان بانت سعاد که افراد زیادی به شروح عربی، فارسی اردو و ترکی و تخمیس و تشطیر آن پرداختند. و با استناد به کتب ادب توسط سه شاعر و ادیب خوش ذوق در گذر تاریخ مورد معارضه قرار گرفت و اهم این معارضین شامل می‌شود:

۱- شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید دولاصی بوسیوی مصری (۵۶۹۴هـ) در ۱۶۰ تا ۱۸۲ بیت با توجه به نوع نسخه‌ها و آن را «الکوکب الدرّیه فی مدح خیر البریه» نام نهاد.

۲- عبدالهادی بن علی بن طاهر حسینی سجلماسی (۱۰۵۶هـ) و عنوان آن «القصید الکعبیه» می‌باشد.

۳- استاد سید امیر محمود انوار (۱۴۳۳هـ) و نام قصیده‌ی و نه بیتی آن مسمی به «الدره الانواریه فی معارضه البرده الکعبیه الی الحضرة النبویه و الذوره العلویه» می‌باشد. (ابوموسی احمد الحق قریشی ۱۳۸۱- ۵۸- ۴۰) و استاد دکتر سید امیر محمود انوار به سال ۱۳۲۵ هجری شمسی تندیس‌رزمان به مدت ۶۷ سال مسافر بهشت را در پهنه گیتی جهت آموزش



بنی آدم عصر خود حفظ نمود و چون برق و باد دور گشت و در سال ۱۳۴۰ بر محفل انس و صفای استاد علامه و ادیب فرزانه استاد عبدالحمید بدیع الزمانی کردستان حضور یافت و در محضر پدر خویش علامه الدهر مرحوم سید محمد حسین انوار و مترجم و استاد بی بدیل علوم قرآن تفسیر مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای و یگانه دوران استاد بدیع الزمان فروزانفر دروس توحید و ادب و عبرت در تاریخ ایران و عرب فرا گرفت حافظه که نظیر استاد و در حفظ آیات و احادیث و اشعار عرب و عجم معاصران وی را به یاد استاد فروزانفر معطوف می نمود. استاد را دیوانیست عرفانی و دینی که پس از تدوین کامل و شرح در دسترس مریدانش قرار خواهد گرفت. در فضایی کاملاً ادبی و عرفانی پرورش یافت و تربیت نمود و مصداق حقیقی این بیت معروف است:

علو فی الحیاة و فی الممات      لحق انت احدى المعجزات

وزبان حال شاگردان و مریدان

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود      دیدن را روشن از نور رخت حاصل بود  
(انوار- ۱۳۸۳- دیباچه)

اسباب و انگیزه معارضه:

زبان شعر و شاعری گاهی انسانی است و گاهی روحانی و گاهی ربانی است، در ایات اول قصیده هر سه زبان بندگان صاحب موهبت الهی در شعر سرودن آشکار است ذکر خداوند سبحان و عزوجل و اکرام حق با تصدیق بسان حمد الهی در مقام تشکر و سپاس

زبان انسانی است و عنایت الهی در ارسال رسول حق رحمه للعالمین محمد امین (ص) و اتیان به ذکر دین مبین اسلام بعنوان عطیه الهی و کرامت خداوندی و احسان یزدانی به بندگان زمینی زبان روحانی شاعر است و ذکر اوصیای الهی و ائمه اطهار نبوی و خاندان پاک علوی بعنوان شفعاى مردمان در درک لطایف معارف و غرایب کواشف و اسباب غور شدن در دریای قدس و ذوق اسرار با مباشرت انوار از زیبایی- های اولیه قصید استاد سخن و گفتار مرحوم دکتر انوار رحمه الله علیه می باشد.

بالله معتمدى و القلب متبول و بالنبی وبالاسلام مکبول

و بالهدایه و الاطهار معتمدى و بالوصایه جبل الحب موصول

روز بهان در تفسیر سوره مبارکه فاتحه و خاصه کریمه دوم، الحمد لله رب العالمین فرموده است:

خداوند مریدان را با تابش و تلاؤ انوار و لوائج اسرارش و مجبان را به گوارایی مناجات و لذت خطاب و کلامش و مشتاقان را به زیبایی وصالش و عاشقان را به کشف و اظهار جمالش و عارفان را با مشاهده بقا و دوام اش و حقایق انبساطش موحدان را با رویت وحدانیت و انانیتش در عیب جمع و جمع جمع عنایت دارد (روز بهان- ۱۳۸۸- ص ۲۲) گریز و هروب شاعر از دلدادگی به معشوقه های معروفی چون سعاد و لیلی و عذرا و شیرین و.... و بیان شیدایی و عشق پاک میان خود نسبت به خداوند عزیز و جلیل و رسول پاک اسلام و خاندان معصومش و اصرار بر تکرار نام مقدس الله و رسول الله و علی بن ابی طالب و خاندان پاک علوی از مصادیق نکته فوق می باشد.

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| و لا سعاد و لا لیلی تکلفنی  | قلبی بحب رسول الله مشغول    |
| صار الولی لی علی لیث ذروتہ  | لہ السوابغ فی الہیجاء سرایل |
| ان الحسن بعد قد جاء نور ہدی | کما الحسن لکل الناس مقبول   |

قیاس قصید معارضہ استاد انوار بالا میہ کعب بن زہیر

۱۔ ہر دو قصید در بحر «بسیط» سرودہ شدند و وزن کامل آن «مستفعِلن فاعِلن مستفعِلن فاعِلن / مستفعِلن فاعِلن مستفعِلن فاعِلن» می باشند۔

در این بحر می توان چہار عروض و چہار ضرب و شش حشود یافت۔ (یحیی معروف۔ ۱۳۷۸-ص ۱۰۶)

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| بانت سعاد فقلبی الیوم متبول   | متم اثرها لم یفد مڪبول       |
| مستفعِلن فعِلن مستفعِلن فعِلن | مفتعلن فاعِلن مستفعِلن فعِلن |
| بالله معتصمی و القلب متبول    | و بالنبی و بالاسلام مڪبول    |
| مستفعِلن فعِلن مستفعِلن فعِلن | مفاعِلن فعِلن مستفعِلن فعِلن |

۲۔ بررسی مفردات و واژگان دو قصید:

با توجه به نوع تربیت و پرورش دو شاعر و فاصله بسیار طولانی در زمان زیست و اختلاف کثیر در نوع فضای فرهنگی و اجتماعی و اقبال شعرای معاصر عرب به استعمال واژگان بسیط و قابل فهم بازبان معاصر، قصید الدرہ الانوار یہ دارای واژگان

متفاوتی است بخشی از واژگان با فضای عصر جاهلی هنجوانی دارد و کاربرد این الفاظ نشان از تسلط و درک و فهم والای استاد انوار نسبت به شعر و زبان و ادبیات عربی دارد.

من المطی تحب الרכب جافله لها علی الاین ارقال و تبغیل

کوم کرائم علکوم معلمه ذو بان بیداء فی السیر المراقیل

قسم دیگر واژگان قصید الدرہ، استعمال واژگان پرمفهوم عرفانی می باشد که در قصید بابت سعاد خیلی مشهود نمی باشد و با عنایت به نوع پرورش صاحب استاد انوار و درک این مفاهیم سنگین در زیباسازی قصید کمک شایان نموده است. که بیان عرفانی و مفاهیم والای برخی واژگان از باب تیمن خواهد آمد.

۳- کعب از بیت سوم تاسی و هفتم سرگرم عشق ورزی و توصیف سعاد و ناقه است و از کاربرد تشبیهات حسی نیز غافل نبوده

و ما سعاد غداه البین اذ رحلوا  
الا اغن غضیض الطرف مکحول  
هیفاء مقبله عجزاء مدبره  
لا یشتکی قصر منها و لا طول  
تجلو عوارض ذی ظلم اذا ابتسمت  
کانه منهل بالراح معلول

در حالیکه در قصید الدرہ ۱۶ بیت به توصیف عرفانی و حکمی خاندان پیامبر اعظم (ص) بعنوان وسائط فیض و اسباب قابل اطمینان به درک سلوک و طرق مجاهدت می پردازد.

بحر الکرامه والعرفان أسرته لیث الشجاعه سیف الله مسلول

إن الائمہ من ولد الحسین لهم نور الهدایہ فی الآفاق محمول

۴- نوع دیدگاه و بینش دو شاعر کاملاً متفاوت است کعب در حالی که در ابیات ۵۲ تا ۵۴ قصید خود به گروههای انصار و مهاجرین

فی عصبه من قریش قال قائلهم بیطن مکه لما اسلموا زولوا

زالوا فما زال انکاس ولا کشف عند اللقاء ولا میل معازیل

و در بیت ۳۶ به دوستان زمینی پناه می برد و متوسل می شود گرچه دکتر طه حسین را رأی دیگری است (طه حسین- ۱۹۹۱- ج ۱ ص ۲۹۲).

وقال کل خلیل کنت امله لا الهینک انی عنک مشغول

و حال آنکه استاد انوار به ائمه اطهار متوسل می شود:

و کمر له بالاسره کالبدر فی شرف و بعد جیل صدق حبذا الجیل

وان انوار ذات الحق قد شرقت علی الوجود و قول الله مفعول

و باید در نظر داشت خاندان وحی (ع) وجود مبارک جسمانی در عصر شاعر اول نداشتند و موضوع توسل و شفاعت که در بیست و پنج آیه از کریمه های الهی بدان پرداخته شده موضوع مشترک دو قصید محسوب می شود.

۵- کعب در قصید خود در وصف سعاد خبر از بی وفایی و مواعید عرقوب و وعده-

های باطل و غرور و تضلیل و امید به عشق او داشتن بسان آب ننگه داشتن در  
غربال و عدم ثبات شخصیتی و بی وفایی می دهد

ولا تمسک بالعهد الذی زعمت      الا کما تمسک الماء الغرایل

فلا یغرنک مامنت و ما وعدت      ان الامانی والاحلام تضلیل

کانت مواعید عرقوب لها مثلاً      و ما مواعید الا الا باطیل

در قصیده الدرّه از بیت دوم سخن از وصل بودن و چنگ زدن به حبل الحب است و  
رئسمان محبت نسبت به اهل بیت و اوصیاء پیامبر (ص) در دست داشتن سبب آرامش  
و هدایت می شود.

ولا اطیق لذكر المکرمات له      والمحمدات لوقت الحشر موکول

۶- کعب در قصیده خود در مقام یک مجرم هتاک در مقابل صاحب قدرت و ممدوح  
ظاهر شدن

انبتت أن رسول الله اوعدنی      والعفو عند رسول الله مأمول

و از عمق و کنه شخصیت حضرت رسول (ص) که «انک لعلی خلق عظیم» و رحمه  
للعالمین بی خبر است و از ابعاد وجود ایشان غافل است و در بیت چهل از تعبیر «هداک  
الذی اعطاک نافله القرآن» استفاده می کند در سوی دیگر استاد فقید در بیت دوم و  
دوازدهم پیامبر (ص) را بعنوان نقش هدایت و نور هدایت معرفی می کند و از اهل  
بیت خود نیز تعبیر مصباح الهدایه دارد.

## نور الهدایه فرقان الحقایق من کذب الاحادیث ماقالت اقاویل

۷- دوازده بیت از سی و نه بیت قصیده فخر استاد بعد از مدح رسول اکرم (ص) به محبوب ایشان و به تعبیر قرآن نفس پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم؛ علی بن ابی طالب اسد الله الغالب اختصاص دارد و چنین عملی در نزد کعب وجود ندارد و اهل تحقیق و محبان صدیق بر آنند که محبوب محبوب محبوب است و هر آنکس که غیر آن باشد دال بر آنست که محبت او به علت غرضی معلول و مدخول است و وی بحقیقت محب نفس خود است نه محب محبوب بر عامه اهل ایمان و خاصه رهط ایقان مبین و معین است که حضرت ولی الله محبوب امین الله است بنابراین محبت نبوی اقتضای صدق محبت علوی دارد و

این آموزه قرآن است «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (نساء: ۶۲) (کاشانی: ۱۳۸۸، ص ۲۱۵)

روشن است که محبت جمله احوال عالیه است و بنای جمیع مقامات شریفه و در محبت عام وجود آرایش می باید و در محبت خاص نفس پالایش می یابد این آفتاب که از افق ذات بر می آید و این ماه که از مطالع صفای جمالی روی می نماید در قصیده استاد انوار به وضوح مشهود است.

هر چه شوق زاهد و عارف و سالک به دیدار معشوق کامل تر باشد سیر او تندتر و بهره مندی اش از وصال محبوب حقیقی بیشتر است بطور فطری و تکوینی در عاشق محب، عشق و حب وجود دارد که ریشه در عشق به کمال مطلق دارد و استاد نیز در مقام عشق ورزی به کعبه محبوب و انقطاع از بواعث منشاء انحراف و اراده کامل در

استمرار سیر برخلاف سایر شاعران به عنایات روح خود که با معشوق بودن است پرداخت.

### بیان عرفانی واژگان قصیده الدرہ الانواریه:

واژگانی را که استاد در مقام انشاء با عقید اهل معرفت در قصیده خود استعمال نمود خارج از صنعت شعری و شایسته تحقیق ارباب علم و عرفان و معرفت است و جان کلام آن که؛ در عرفانیات دژ سخن را سفت و چید. به سبب آنکه ایشان از جمله شاعران و عارفانی است که ضمن داشتن تقوی و سلوک طریق مجاهدت در عرفان نظری نیز تسلط و تبحر در خور عنایتی داشت و در درک عوصات مسائل عرفان نظری دارای حافظه و استعداد و نیرو و ادراک قابل توجهی بود. شعر خواندن و شعر سرودن ایشان چنان است که به فرمود معروف که برخی از ناحیه انبیاء و اولیاء و عاظم و خطباء و برخی نیز از حال خوش عرفای شاعر و شعرای عارف بیداری شوند، فرهیختگان فراوانی از این رهگذر به بیداری و محو رسیدند.

و به دلیل نوع شغل با خلق محشور و با آن خلطه و آمیزش بسیار داشت و حتی برخی او را فقط استاد آکادمی می شناختند و از مقام ولایت و کمال او غافل بودند و ماندند و اینک بیان عرفانی برخی واژگان تیمناً و تبرکاً تقدیم می شود.

انوار: و انوار ذات الحق قد شرت علی الوجود و قول الله مفعول

نور به معنای به معنی شکوفه، سپید و شعاع و در اصطلاح نامی از اسماء الهی که تجلی حسن با نام ظاهر است. و گفته شد: نور اشراق جمال حق در دلهای مقربان است، انوار حضرت به مریدان می تابد انوار ملکوت محبان را روشن میکند انوار مشاهد



برای عارفان آشکار می‌شود و انوار افعال برای عقول و انوار صفات برای دلهای انوار ذات برای ارواح مقربان انوار فعلش را در آیات می‌نگرند و به فکر فرو می‌روند و انوار صفاتش را می‌بینند و به ذکر می‌پردازند، انوار ذاتش را می‌بینند و به معارف و توحید می‌گرایند (سعیدی-۱۳۸۷ ص ۸۷۸) و فرغانی از انوار تعبیر برزخ اول دارد. (فرغانی-۱۳۹۰ ج ۱، ص ۳۲۹)

و این فرض سروده:

و مطلع الانوار بطلعتک التی  
لبهجتها کل البدور استسرت  
(کاشانی: ۱۳۸۹، بیت ۷۰)

حب: و لا سعاد و لا لیلی تکلفنی      قلبی بحب رسول الله مشغول  
به معنی دوستی و مهر است و نیز به معنای صفاوت قلب محب از کدورات اعراض و اغراض است.

سبب حب یا جمال است یا احسان اگر جمال باشد حسب ان الله جمیل است اگر احسان باشد به استناد «ما تم احسان الا الله و لا محسن الا الله»  
ابن عربی آن را تعلق خاص از تعلقات ارادت می‌داند که انگیزه‌ای است تا محب را به سوی محبوب کشاند. (سعیدی-۱۳۸۷ ص ۲۰۶-۲۰۷)

و این فرض سروده:

فکل اذی فی الحب منک اذا بدا

و عن مذهبی فی الحب مالی مذهب      و ان ملت یوما عنه فارفت ملتی  
(همان-۶۴)

عاشق: کانت سعاد و ما اصبحت عاشقها      و الحب عندی بغیر الله مملول  
روزبهان در شطح ابوالحسین نوری آورده:  
ابوالحسین نوری گفته: من، به خدای عاشقم، او را به این حدیث گرفتند و برنجانیدند و  
گفتند او زندیق است ندانستند که عشق استغراق محبت است و محب ممتنع و عاشق  
ممنوع و بیان شد، عشق و محبت دو نهر هستند از بحر قدم که بر جویبار جان می گذرد و  
مراتبی دارد که بدایت عشق در تن عبودیت آمد، دوم سوال و مناجات سوم  
ملکوت و جبروت دیدن چهارم دوست و صحبت حق و دیگر کلایات و  
رجوئیت و قبول دعوت. (روزبهان-۱۳۸۹-ص ۱۵۴-۱۵۲)  
و سروده ابن فاض است:

و این الصفا هیئات من عیش عاشق      و جنه عدن بالکاره حقت  
(همان-۶۱)

عرفان: بحر الکرامه و العرفان آسرته      لیث الشجاعه سیف الله مسلول  
در لغت به معنی ادراک شیء هست با قوه تفکر و تدبر در اثر آن است (فرغانی  
۱۳۹۰-ج ۲، ص ۱۰۲۹)

و در اصطلاح خاص: ادراک ویژه ای که متعلق به حق سبحانه و تعالی است و نیز  
شامل اسماء صفات و ملا اعلی آن و درک انسان نسبت به جان و روح و روان خود  
است (همان مصدر)

و عن مذهبی فی الحب مالی مذهب  
وان ملت یوما عنه فارفت ملتی  
(همان-۶۴)

عاشق: کانت سعاد و ما اصبحت عاشقها  
و الحب عندی بغير الله مملول  
روز بهان در سطح ابوالحسین نوری آورده:  
ابوالحسین نوری گفته: من، به خدای عاشقم، او را به این حدیث گرفتند و برنجانیدند و  
گفتند او زندیق است ندانستند که عشق استغراق محبت است و محب ممتنع و عاشق  
ممنوع و بیان شد، عشق و محبت دو نهر هستند از بحر قدم که بر جویبار جان می گذرد و  
مرا تابی دارد که بدایت عشق در تن عبودیت آمد، دوم سوال و مناجات سوم  
ملکوت و جبروت دیدن چهارم دوست و صحبت حق و دیگر کلایات و  
رجولیت و قبول دعوت. (روز بهان-۱۳۸۹-ص ۱۵۴-۱۵۲)  
و سروده این فاض است:

و این الصفا هیئات من عیش عاشق  
و جنه عدن بالکاره حفت  
(همان-۶۱)

عرفان: بحر الکرامه و العرفان آسرته  
لیث الشجاعه سیف الله مسلول  
در لغت به معنی ادراک شیء هست با قوه تفکر و تدبیر در اثر آن است (فرغانی  
۱۳۹۰-ج ۲، ص ۱۰۲۹)

و در اصطلاح خاص: ادارک ویژه ای که متعلق به حق سبحانه و تعالی است و نیز  
شامل اسماء صفات و ملا اعلی آن و درک انسان نسبت به جان و روح و روان خود  
است (همان مصدر)

و ابن فارض گفته:

جنى ثمر العرفان من فرع فطنه      زكاً بتابعى وهو من اصل فطرتى  
(همان-۳۱۸)

فؤاد: ان الفؤد هوى نحو الذى سكن ال      بطحاء من مكه منها تناويل  
طور چهارم از دل ماگویند که معدن مشاهد و محل رویت است و مستند به کریمه ۱۱ از  
سوره مبارکه نجم است: ما کذب الفواد ما رای (نجم رازی-۱۳۸۸-۱۳۷)  
و در تائیه می خوانیم:

فوادى ولاها صاح صاحبى الفواد فى      ولایت امری داخل تحت امری  
(همان-۲۹۱)

قاب قوسین: وقاب قوسین او ادنی له وطن      فی سدره المنتهی العلیاء تنزیل  
به معنی دو کمان، و باقیمانده خرما و ته ظرف و برجی در آسمان. با عنایت به کریمه ۸ و ۹  
از سوره مبارکه طور «ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى» در اصطلاح مقام  
احدیت الجمع است که مانع است میان قوس و جوب و امکان و نیز مقام قرب اسمایی  
است به اعتبار تقابل میان اسماء الهی که آن را دایره وجود نامند. و فقط مقام او ادنی  
بالاتر از آن است به سبب آنکه آن مقام عین جمع ذاتی است که جدایی و دوئیت در  
آن نیست. (سعیدی-۱۳۸۷ ص ۶۰۶)

و شیخ شبستر سروده:

گذاری کن زکاف و نون کونین

نشین بر قاب قرب قاب قوسین

(حکیم سبزواری-۱۳۹۰-ص ۱۵۰)

قلب:

بالله معتصمی والقلب متبول

وبالنبی وبالا سلام مکبول

صاحب مرصاد بر آن است که قلب از اطوار هفتگانه دل طور دوم راست و آن معدن ایمان است با استناد به آیه ۲۲ از سوره مبارکه حجر «کُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» و معدن و محل نور عقل است به استناد آیه ۴۶ سوره حج «فَتَكُونُ لَهُم قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» و محل بینایی است با توجه به همان کریمه «فَانْهَاجَتْ فِي الْإِبْصَارِ وَلَكِنْ تَعْمِي الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (نجم رازی-۱۳۸۸: ۱۳۶)

و در تائیه ابن فارض آمده:

یراه امامی فی صلوتی ناظری

و یشهدنی قلبی امام ائمتی

(همان: ۱۴۸)

و یوحیه قلبی للجوانح باطنا

بظاهر مارسل الجوارح ادت

(همان-۴۲۳)

لاهورت: هو الذی صعد الافلاک وهو بها علی البراق الی اللاهورت منقول

لفظ لاهوت در شریعت نیامده و در اصل از نصاری منقول است که از لاهوت سر

الهیّت خواسته اند و گفته شد: لاهوت به کلیّته کما هو به ناسوت متلبس شد این لفظ و ناسوت را بعضی از اولیاء در مقام تکوین استعمال کرده اند. (فرغانی- بی تا- ص ۳۰) و (فرغانی- ۱۳۹۰ ج ۲ ص ۷۱۱)

و ابن فارض سروده:

و لم الّه باللاهوت عن حکم مظهری      و لم انس بالناسوت مظهر حکمتی  
(همان- ۴۵۳)

شیخ شبستر نیز با عنایت به کریمه ۵۷ از سوره مبارکه اعراف «الا له الخلق والامر» از عالم لاهوت تعبیر قرآن آن «امر» را بکار برده است (حکیم سبزواری- ۱۳۹۰- ص ۳۰۸)

وصال: وبالهدایه والاطهار معتصمی      وبالوصایه جبل الحب موصول

وصل رسیدن و به مقصود و محبوب رسیدن است و از او متمتع شدن است. وصل وحدت حقیقی است که میان آشکار و نهان را پیوند می دهد و تعبیر به سبق رحمت به محبت می شود و امام صادق (ع) می فرماید هر کس فصل را از وصل و حرکت را از سکون شناخت به پایگاه ثبات در توحید رسید است و از معرفت یاد می کند. ابن عربی از وصل تعبیر به بدست آوردن آنچه از دست رفته است نمود (سعیدی- ۱۳۸۷- ص ۹۵۸-۹۵۶)

و ابن فارض گفته:

و لما انقضی صحوی تقاضیت وصلها ولم یغش فی بسطها قبض خشیق مر  
(همان-۵)

نتیجه:

لامیه عارف شاعر استاد سخن و گفتار سید امیر محمود انوار در معارضه بالامیه فاخر کعب بن زهیر بن ابی سلمی در زمره قصایدی است که ایاتش مشحون از لطایف و حقایق و گوهرهای الفاظش سرشار از جواهر دقایق است و آثار تجلیات جمال حق در قالب اشارات و مرموزات هویدا است مبانی اشارات و معانی عبارات عرفانی و حکمی و ذوقی معین و مبین تنوع حالات شاعر ذولسانین مرحوم استاد انوار است و چنانکه روشن است هر سالکی را از حقایق مشرب عرفانی ذوقی و هر ذایقی را شربی و هر شاربی را سکری خاص دهند (میر سید علی همدانی- بی تا- ص ۳۴) که در این قصیده حضرت استاد باروحی طاهر و سزای باهر در قالب سالک و عارف و ذایق و شارب ظاهر گردید و برای نسل خویش و پس از خویش از بزرگان اولیاء و کبار عرفا گشت.

لامیه شاعر شهیر و مخضرم جناب کعب بن زهیر بن ابی سلم از پنجاه و هشت بیست شکل یافته و در مدح حضرت رسول (ص) سرود و بسان سنت شعر جاهلی با تغزل آغاز نمود و به وصف دندان معشوقه خود در سخن سفت و فتح بابی در هجران و غم فراق دارد و از وعدلهای دروغین و مواعید عرقوب او می نالد و از بیان تشبیهات حسی دریغ نورزید. و پس از معشوقه خود به توصیف ناقه معشوقه می پردازد تصاویر حسی و ازگان نامأنوس بسیار بکار برده و حسب نظر شوقی ضیف کعب نیز چون پدر از ذکر

جزئیات به طور تفصیلی عادت دیرینه دارد (شوقی ضیف-بی تا-ص ۱۳) سپس به مدح پیامبر روی می آورد و توصیف زیبایی دارد و تقریباً تهی از آموزه های قرآنی و اسلامی می باشد و سببش عدم آشنایی مناسب با حقایق و دقائق اسلام ناب می باشد.

## مصادر و منابع

### ۱- قرآن کریم

۲- ابن عبدربه احمد- العقد الفرید- دار احیاء التراث العربی- بیروت- لبنان- ۱۴۰۸.

۳- ابو موسی احمد الحق قریشی- الروض المنمنم الباسم فی مدح سیدنا ابی القاسم- ترجمه و تصحیح: دکتر محمد کاظم کهدویی- دکتر رضا الفخمی عقدا- انتشارات دانشگاه یزد- ۱۳۸۱.

۴- انوار سید امیر محمود- ایوان مدائن از دیدگاه دو شاعر نای تازی و پارسی بختی و خاقانی- انتشارات دانشگاه تهران- ۱۳۸۳.

۵- بروکلمان کارل- تاریخ الادب العربی- ترجمه عبدالحلیم نجار- دار الکتب الاسلامی- طهران- بی تا.

۶- بقلی شیرازی روزبهان- شرح شطیحات- تصحیح هنری کوربن- انتشارات طهوری- ۱۳۸۹.

۷- بقلی شیرازی روزبهان- عرایس الیان فی حقایق القرآن- ترجمه علی بابایی- انتشارات مولی- ۱۳۸۸ ه.ش.

۸- حسین طه- تاریخ الادب العربی- دار العلم للملایین- بیروت- لبنان- ۱۹۹۱.

۹- رازی نجم الدین ابوبکر- مرصاد العباد- انتشارات فردوس- تهران- ۱۳۸۸.



- ۱۰- سعیدی گل بابا- فرهنگ اصطلاحات عرفانی محی الدین ابن عربی- انتشارات شفیع- تهران- ۱۳۸۷.
- ۱۱- شبستری شیخ محمود- شرح گلشن راز- حکیم میرزا محمد ابراهیم بن محمد علی خراسانی- سبزواری با تصحیح سید حسین مدرس- انتشارات پاپلی- تهران ۱۳۹۰.
- ۱۲- شوقی ضیف- الفن ومذاهبه فی الشعر العربی- قاهره
- ۱۳- الفرغانی سعید الدین- مشارق الدراری- انتشارات دفتر تبلیغات- قم- بی تا.
- ۱۴- الفرغانی سعید الدین- منتهی المدارک- تحقیق وسام الخطاوی- انتشارات آیت اشراق- قم- بی تا- ۱۳۹۰.
- ۱۵- فروخ عمر- تاریخ الادب العربی- دار العلم للملایین- بیروت- لبنان ۱۹۸۴.
- ۱۶- کاشانی عزالدین محمود- کشف الغر لمعانی نظم الدر- انتشارات آیت اشراق- ۱۳۸۹.
- ۱۷- کاشانی عزالدین محمود- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه- تصحیح استاد همایی- موسسه نشرهما- ۱۳۸۸.
- ۱۸- معروف یحیی- العروض العربی البسیط- انتشارات سمت و دانشگاه رازی- تهران- ۱۳۷۸.
- ۱۹- همدانی میر سید علی- مشارب الاذواق- تصحیح محمد خواجوی- انتشارات مولی- بی تا.

## استادم دکتراوار

غلامرضا امیدی<sup>۱</sup>

در میان دوستان و آشنایانی که داشته ام دکتر امیر محمود انوار بهترین انسانی بود که شناختم و همواره به خاطر این توفیقی که معتقدم خداوند نصیبم کرد خداوند را شاکرم. اگرچه بسیار زود فراقیت ایجاد شد اما در همان اندک روزهایی که در معیتش بودم به اندازه ای از وجودش حظ برده ام که معتقدم با مجموع آنچه پیش از آشنائی با ایشان کسب کرده ام یکجا برابری می کند.

کلمات کلیدی: دکتر انوار، عرفان، حکمت، شعر.

رحیم است و رحمن بلند است نام  
 خداوند بخشنده ی مهربان  
 که خورشید و ماه و فلک زو پاست  
 همو راست شاهی بهر دو جهان  
 بجوئیم ای کردگار احد  
 بکوی سعادت نما رهنا  
 که باشیم دور از کمر و کاستی  
 نه راهی که سرچشمه ناخوشیست  
 ایها تو حاجات ما را برآر  
 نخستین به بسم الله آمد کلام  
 بنام پدیدآور جسم و جان  
 سپاس و ستایش خدا را سزااست  
 خداوند بخشنده ی مهربان  
 تو را می پرستیم و از تو مدد  
 تو آگاهی از نیکی و خیرما  
 تو ما را ببر در ره راستی  
 به راهی که آن راه خیر و خوشیست  
 مپندار گمراه گردیم و خوار

در میان مردمانی که تاکنون با آنها مودتی یا حشرو نشری داشته ام استاد م دکتر سید امیر محمود انوار بزرگوارترین انسان بود.

وقتی در سال ۱۳۸۴ در حالی که از فضای خشک اداری کمی دچار خستگی شده بودم و تصمیم گرفتم با ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد زمینه ای را فراهم کنم تا ارتباطم را با جامعه دانشگاهی از سر بگیرم تا از این یکنواختی نجات یابم، نمی دانستم در مسیری گام می نهام که جزء خاطره انگیزترین روزهای زندگی ام خواهد بود.

هرچند دوره ای برای کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی گذاشته بودند یا به نظرم می رسید، اقدام کردم. شاید خداوند در آن قصد و نیت باطنی ام نگریست که توفیق شاگردی در محضر دکتر انوار را نصیب کرد و از میان گزینه های متعدد، در

دانشگاه آزاد پذیرفته شدم که دکتر انوار به تازگی بیشترین زمان تدریسش را در آنجا داشت. در همان جلسه اول بود که بسان دیگر دانشجویان قرابتی با دکتر پیدا کردم. لجنند دائمی، گشاده رویی، بی‌ریائی در ابراز احساسات، خوش ذوقی در بکار بردن واژگان و اصرار بر داخل کردن سخن منظوم در کلام و شور و انرژی، ویژگی‌هایی بود که در نخستین مواجهه در ایشان جلوه می‌نمود.

بعداً متوجه شدم صفات ممتاز دیگری نیز دارند که برای شناختن آن یک جلسه حضور در کلاس درس کافی نبود. کلاس‌های درس ادب و عرفان ایشان علاوه بر جنبه‌های علمی فراوان، شرایطی ویژه برای خودسازی و خودشناسی در اختیار دانشجویان قرار می‌داد. ایشان همان بود که من خودم هم شاید نمی‌دانستم به دنبالش آمدم.

از بخت خوبم، در میان خوش و بش‌های نخستین روز، متوجه شدم در مسیر بازگشت به محل کار، با استاد هم‌مسیرم و فرصتی منحصر به فرد خواهم داشت تا زمانی اختصاصی را با ایشان بگذرانم. از همانجا ارتباطم با ایشان شکل گرفت و هر روز که می‌گذشت این ارتباط قوی‌تری شد. با دانش‌پژوهان و دیگر اطرافیان، بسیار با محبت رفتاری کرد و درب منزلشان همواره به روی آن‌ها باز بود. بعد از مدتی، ارتباط من با ایشان، دیگر فراتر از دانشجو و استاد بود. حتی پس از این که کارشناسی ارشد را به پایان رساندم و تحصیل به اتمام رسید نیز همواره به دنبال بهانه‌ای بودم تا ایشان را ملاقات کنم در واقع من از سطح شاگردی فراتر رفته بودم و مرید دکتر انوار شده بودم. ابراز تمایل من و استقبال ایشان برای گردآوری و مدون ساختن آثارشان و آثار مرحوم پدرشان موجب شد ارتباطم با ایشان منظم تر شود، اگرچه دست اجل مهلت نداد و ضایعه

بزرگی برای جامعه ادبیات ایران رقم خورد و البته خداوند همواره مردان خداجو و پاک سرشت را مشمول الطاف آشکار و پنهان خویش می سازد و بی تردید این نیک مرد را در «مقصد صدق عند ملیک مقتدر» جای می دهد.

یکی از وجوه به یاد ماندنی استاد به نیکی یاد کردن از اساتیدی است که در محضرشان شاگردی نموده بود و هر چه داشت به برکت حضور در محضر این اساتید به ویژه مرحوم پدرشان و حکیم الهی قمشه ای و علامه سید عبدالله انوار و استاد عبدالحمید بدیع الزمانی گردستانی می دانست.

خود می فرمود از کودکی نزد پدر، تحصیل علم را آغاز کرد و ادبیات عربی، ادبیات فارسی و کتب علوم صرف، نحو و بلاغت به ویژه کتاب های سیوطی، مغنی و مطول و منطق و اصول فقه و حکمت را آموخت. دکتر انوار که پدرشان را: "عالم علم و حکمت و عرفان، فروغ اهل هدی حاج سید محمد حسین انوار شیرازی" توصیف می کرد، در رثای ایشان اینگونه سروده است:

|                                    |                                      |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| دیده در مرگ تو دریا نکم من، چه کنم | چهره غرقِ دُرِ رخشا نکم من، چه کنم   |
| دل که آتشکده شد ز آتش سوزان فراق   | آتش عشق تو بریا نکم من، چه کنم       |
| خار غم تا به ابد در دل جانم بشکفت  | دل بدین خار، شکبیا نکم من، چه کنم    |
| بعد از آن شعر تر و غلغله مهر و وفا | در جهان غلغل و غوغا نکم من، چه کنم   |
| بعد از آن زمزمه ی عشق و تجلی صفا   | یاد از آن چهره ی بیضا نکم من، چه کنم |
| پدری بود رخس ماه و دلش چون خورشید  | روی و دل ز آندو مصفا نکم من، چه کنم  |
| او فروغش ز محمد بُد و از نور حسین  | نام نامیش هویدا نکم من، چه کنم       |

جان او نور و ز انوار خدا نام آور

جان از آن همچو ثریا نکم من چه کنم

درس پانزده سالگی در محضر استاد عبد الحمید بدیع الزمانی کردستانی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران حضور یافت و نزد وی متون گوناگون لغوی، نظم و نثر و صرف و نحو عربی را فرا گرفت. در مدت تحصیل دانشجوی ممتاز بود تا اینکه در بیست و پنج سالگی از رساله دکترای خود باراهنمایی بدیع الزمانی کردستانی و بانمره بسیار عالی دفاع کرد. استاد در رثای بدیع الزمانی کردستانی این گونه سروده اند:

|                                        |                                          |
|----------------------------------------|------------------------------------------|
| دانشی مردان که کاخ علم برپا کرده اند   | بر فراز آن بلند آیین مأوی کرده اند       |
| ناخدایانند در کشتی دانش بی گمان        | ناخدائنها به عالم نوح آسا کرده اند       |
| بلبلانِ نغمه پردازِ وجودند ای بسا      | نغمه پردازِی در این باغ شکوفا کرده اند   |
| مست از جام حقیقت بیخود از صهبای عشق    | دل منور از فروغ مهر یکتا کرده اند        |
| خضر راهنم این همایون اختران کز نور خود | شام ظلمانی ز فقر علم رخشا کرده اند       |
| روشنی بخش جهان باشند مردان خدا         | چون ز وحی آسمان جانرا مصفا کرده اند      |
| نور مهر آفرینش اوستاد عبد الحمید       | آنکه وصف دانشش را پیر و برنا کرده اند    |
| دُرِ یکتای زمان بودی و چون او کس ندید  | تا که غواصان دانش غوص دریا کرده اند      |
| بُد جهانی را حمید و عالمان را افتخار   | در عزای مرگ او بنگر چه غوغا کرده اند     |
| بُد زمانی را بدیع و داشت جانی حق پرست  | حق پرستان را بهشت عدن مأوی کرده اند      |
| تافت چون خورشید تابان بر دل بی دانشان  | مهر تابان را مکان عرش معلی کرده اند      |
| بر پرید از خاک تیره تا بر افلاکیان     | ز آنکه او را جایگاه بر عرش اعلی کرده اند |
| کی مکان باشد ملک را پایگاه خاکیان      | جایگاه قدسیان فرق ثریا کرده اند          |

پرتو افکن باد برجانش همی انوار حق  
 عالمان را مهر حق پاداش عقبی کرده اند

از یست و یک سالگی در محضر درس حکمت و عرفان محی الدین مهدی الهی قمشه‌ای حاضر شد و حدود ده سال متون فلسفه چون منظومه حاج ملاهادی سبزواری و متون عرفانی چون شرح نابلسی و بوریانی بر دیوان ابن فارض مصری و تفاسیر عرفانی چون تفسیر محی الدین و غیره را به همراه علوم دیگر چون عروض و بیان فراگرفت. استاد در رثای حکیم الهی قمشه‌ای فرموده‌اند:

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| دیگر به زیر چرخ نمی بینم      | چون او به جلوه گاه سخندانی |
| دانشور و حکیم و دل آگاهی      | عیسی دمی به نفقه ی رحمانی  |
| سیمرغ قاف عشق و صفا بود او    | مهر خدا به عالم جسمانی     |
| غواص بحر شعر عجم بود او       | رونق فزای سعدی و خاقانی    |
| صراف نقد شعر عرب بود او       | گوهر فزای گفته ی حسانی     |
| او نور بود از نفس رحمان       | اندر جهان تیره و ظلمانی    |
| او روح پاک در که یزدان بود    | شد سوی عرش و عالم روحانی   |
| او شاهباز ساعد سلطان بود      | شد بر فراز ساعد سلطانی     |
| او نغمه خوان گلشن قرآن بود    | شد بر فلک به دانش قرآنی    |
| او خود یگانه بود در این دوران | در پهن دشت عالم عرفانی     |
| آزاده بود و مردم آزاده        | باشند در طریقت یزدانی      |
| آمد بدین خراب جهان تا پی      | ویران کند سراچه ی شیطانی   |
| آمد بدین جهان که زجان گوید    | مدح و ثنای حضرت سبحانی     |
| آمد زینج برف کند زین خاک      | جهل و عناد و ریشه ی نادانی |
| ویران کند سرای غم و اندوه     | از دل کند نهال پریشانی     |

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| شمعی به راه تیره دلان گردد | تا نسپرند راه پشیمانی     |
| از راه عشق و مهر اگر خواهی | تا نام و رسم حضرت او دانی |
| آن مرد حق پرست و نکوسیرت   | مهدی بدو الهی و ربانی     |
| از قمشه تافت مهر جهات تابش | بر ملک دین چو طلعت سلمانی |

گوید شای مرد خدا انوار  
پیدا و آشکار نه پنهانی

چند سالی هم نزد علمای دیگر حوزه چون آیت الله فقیهی و علامه گیلانی، سیوطی و مطول را آموخت.

حافظه نیرومندش به ویژه برای کسانی که در حوزه های تخصصی ایشان ورود نداشته اند و برای نخستین بار در کلاس درس ایشان حضوری یافتند جالب توجه بود. وقتی در حین درس قرار بود شاهد مثالی بیاورند این توان را داشتند که حتی تا چند صد بیت از اشعار خود یا مشاهیر ادب را از بر و با لحنی متناسب بازخوانی کنند. در میان محفوظات، برخی ابیات و اشعار را بیشتر تکرار می کردند که حاکی از برگزیدن بودن آن نکات از نظر ایشان بود. پرتوهای عرفانی در همه رفتارهای استاد مشاهد می شد از محبتی که به اطرافیان داشت و اصرار بر لبخند نشانیدن بر لبان آنها و سعی در دلجوئی از کسانی که احتمالاً سوء تفاهم پیدا کرده اند گرفته تا احترام به دیگر مخلوقات خداوند نظیر حیواناتی که مهمان دائمی خوان کرم ایشان در حیاط منزل



بودند. بر همین اساس شاید بیشترین نسبت آثار برجای مانده از ایشان در حوزه الهیات و شرح و ترجمه قرآن کریم باشد.

هر صبحدم که دیدم خود باز می‌کنم  
فصلی دگر ز حسن تو آغاز می‌کنم  
آن بلبلم که نغمه به عالم در افکندم  
تا بر فراز سرو تو پرواز می‌کنم

ترانه ساز از دل خوش ترانه های ساخت  
نبود عود و دف و چنگ و نغمه های رباب  
نه باغ بود و نه گل بود و نی بهار و چمن  
چو یار من به نوای الست نغمه سرود  
به بانگ نوش صلائی بزد به نوشا نوش  
بیک نوای کن از باده خانه ی ازلی  
ترانه ساز از دل ساز عشق چون بنواخت  
گلِ دل من و تو از شراب او شد مست  
چو نور شمس از دل تافت بر سر دها  
بجوی دل که جهان بهر دل پدید شدست  
پدید گشت پس از نور باده ی ازلی  
خمی چو ماه فروزان از آن شراب وجود  
به زیر پرده فروماند آفتاب بلند  
به زیر پرده آکوان نهاد رو به نقاب

جمال خویش نظری نمود و دل می‌باخت  
نبود شور و شوق جامهای شراب  
نه رَزْزَنی و نه رزبان، نه طازئی و دمن  
جهان ز نغمه ی او مست گشت و غرق بود  
که مست گشت دو عالم از آن صلا و خروش  
بتافت بر سر ما نور خمر لهر یزلی  
از آن نوادل و جان راز خمر عشق بساخت  
در آن دی که نه می بود و رَزْزَن بد مست  
جهان به جلوه درآمد بخاطر دها  
که ساغر ازلی گشته این دل بد مست  
که شمس عالم جانست و آفتاب علی  
که بدر عالم ما گشته پیش شمس خلود  
ز روی ماه بتایید بر سرای نژند  
به ختم عشق محمد نشست باده ی ناب

وجود احمد ما ساغر می ازلیست  
محمد است گل و بلبل جهان وجود  
چه بلبلی که نوایش ز قلب هاهوت است  
بدوش جان بنهادست باده ی جبروت

فروغ کوکبه آفتاب لم یزلیست  
محمد است مل و ضلزل عوالم جود  
چه ضللی که صدایش ز قلب لاهوت است  
زکوی دوست شد سوی کشور ملکوت

استاد منظومه ای درباره اسامی قرآن کریم سروده اند که بیش از ۲۰۰ بیت است و ذکر ایاتی از آن خالی از لطف نیست:

ز قرآن گویم و اسرار فرقان  
گر از اسماء قرآنی بجوئی  
چنین گفتند دانایان پیشین  
که پنج و پنجه آمد نام قرآن  
نخستین نام آن گنجینه ی علم  
۱- کتاب آمد کتابت را نشانه  
نخستین کاتب اسرار خلقت  
۲- مبین: روشنگر جان و دل پاک  
ز آیات یک و دو از دخان است  
۳- سوم از نامها گشتست قرآن  
ز اسرار الهی گر بخواهی  
به قرآن روکن ای جوینده ی راز  
۴- کریم آمد چهارم در کرم فرد

کتاب لایزال حی سبجان  
ز دل تسبیح حق را بازگوئی  
سخن سبجان و آگاهان در دین  
کتاب ایزد مثنان رحمان  
فروغ ایزد و دردانه ی حلم  
ز اقیانوس حی بی کرانه  
که بر عالم کشید خط رحمت  
فروزان ز آفتابش جمله افلاک  
که ایندو نام نای قرآن است  
که بر خوانی رموز عشق از آن  
بخوانی و حقائق را بدانی  
که تا با عرشیان گردی هم آواز  
که ایزد، نام خود نام قرآن کرد

صفات و ذات عین یکدگر بند  
 یکی باشد صفات و ذات و اسماء  
 کریم آمد قران در هفت و هفتاد  
 دِکلام آمد به پنجم در سخن فرد  
 که تا خواهی کلام او بخوانی  
 ...

تکریم آمد ، سخن بحر کرم شد  
 هم او لیلی هم او سلمی هم اسماء  
 به سوره واقعه جایش خدا داد  
 کلام الله، حق نام قرآن کرد  
 رموز عشق را از آن بدانی

استاد هچنین ترجمه ای منظوم از تعدادی از سوره های قرآن کریم دارند که همواره  
 آرزوی کردند فرصتی فراهم شود تا در کنار آثار پدر مرحومشان در همین زمینه  
 مجموعه نسبتاً کاملی را پدید آورند.

بخشی از ترجمه منظوم سوره مبارکه حمد:

ز دریای زخار و مواج دوست  
 بگفتا به بسم الله آغاز کن  
 به توفیق ما بر سرکار شو  
 ز ما یآوری خواه و یاری بجو  
 به الله مستجمع لطف و قهر  
 به الله یکسر کمال و جمال  
 تو آغاز کن کار و گفتار خویش  
 سپاس و ستایش به زیباترین  
 به اوج و بلندای عرش برین

نخستین دُر معرفت نام اوست  
 بدین نام تا عرش پرواز کن  
 به تأیید ما همراه یار شو  
 ز دل حمد و تسبیح ما باز گو  
 که او راست ز اسماء نیچکوی بحر  
 همه خیر و خوبی و مجد و جلال  
 که با او نیابی زیگانه ریش  
 نوا و نوازش ز ملک زمین  
 ز آغاز تا قله ی آخرین

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| ز ناسوت تن تا ملکوت جان      | ز جان تا جبروت هر دو جهان |
| وزان تا به لاهوت اسم و صفات  | ز لاهوت تا عرش هاهوت ذات  |
| نُود ویژه ی ذات پروردگار     | جهان داور و خالق و کردگار |
| خدایی که هر دو جهان آفرید    | سپس خلق را با کرم پرورید  |
| به فضل و به احسان برِ عالمین | فرو ریخت نعمت ز عرش برین  |
| دمید او ز روحش به نفس بشر    | خلیفه نمودش سپس سر بسر    |
| که تا بر جهان حکمرانی کند    | خداجوئی و کامرانی کند     |

حبّ اهل البیت سلام الله علیهم اجمعین، از خصوصیات بارز ایشان بود و هر کس زمان کوتاهی را در کنار ایشان می گذراند یا دست کمریک جلسه در کلاس ایشان حضوری یافت به سرعت متوجه این نکته می شد.

استاد غزلیاتی در مدح یکایک ائمه علیهم السلام سروده است اما کثرت آنچه در مدح پیامبر اکرم صلوات الله علیه و امام علی و امام حسین علیهما السلام سروده اند و تکرار مکرر برخی از آن به مناسبت های مختلف، قابل توجه به نظری رسد.

|                                               |                                                |
|-----------------------------------------------|------------------------------------------------|
| بر یاد یاران سرِ بَسر، بر لاله دُر افشانده ای | جای زمل پر کرده ای، بر گل چو خور افشانده ای    |
| بر یاد دشتِ ذی سلم، منزلگه لیلای من           | دل را تو مجنون کرده ای، از دیدن دُر افشانده ای |
| بنگر که نور ماه من، سر بر زد از غار حرا       | تایید بر دشت صفا، نور جبین مصطفی               |
| جبریل در درگاه او، استاده بر فرمان او         | خیل ملائک صف زده، از اَرْض تا قلب سما          |
| گر نیستی عاشق چرا، خون گشته اشکت اینچنین      | از نرگس بیمار تو، بر گلبن زردت روان            |
| گر نیستی عاشق چرا، بیمار و بی تاب آمدی        | صد کوه آتش دردلت، افسوس سردت بر زبان           |
| چونست حال دید ات، فرمان ز سر بگذاشته          | سیلاب اشکی بی امان، از پای بر سر داشته         |

با ناخدای عشق حق، کشتی به شط انداخته  
 چونست حال قلب تو، گویی که هشیار آی هان  
 عاشق گمان دارد که او، سِرِ حبیبش را به جان  
 ریزان سرشک و آتش، دل می کند رسواگری  
 زسوی اویم در جهان، نزد کِهان و هم مهان  
 گوید ملامتگر به دل، عاشق چرا گشتست او  
 گوید که دل بردار هان، ای عاشق اسپد مُو  
 یارب دچارش کن که او، چون دل گرفتار آید  
 در پهنه ی پیکار حق، ریزند خوش بر زمین  
 دل از کفش بیرون رود، سر را به صحرا بسپرد  
 آری در این ره می برد، سر آنکه سرازتن رود  
 دل سوختی بر من همی، دادی تو پندم ناصحا  
 پندم مد ای با خرد، نا اهل گشتم از شما  
 بندی اویم در جهان، آزاده ام در ملک جان  
 من غرقه ی عشق زخش، این را چه داندی دلا  
 از نفس و شیطان هردی، صد ناله هادارم به دل  
 بشنو ز من ای با خرد، خواهی اگر ره بسپری  
 آری شبانگاهی که دل، بود و هوای دیدنش  
 شوق وصالش بود و صد، رنج و آلم در راه او  
 تایید بر دل ماه او، جان شد سراسر جای او  
 در حَمّ زلف آن صنم، پچید و گم شد دل زمن  
 آن دم که عالم تیر بُد، زشتی به خوبی چیره بُد  
 اهرمن کفر و جفا، بر مُلک عالم خیره بُد  
 آمد رسول مصطفی، در دست، قرآن خدا

بر کشتی حُبِ نبی، صد بادبان افراشته  
 از دست صبرت می رود، سر در بیابان بی امان  
 پنهان کند از دیگران، اما چه سود ای عاقلان  
 سودای عشقش بر سَرَم، یا حبذا سوداگری  
 هرکس که رسوایش شود، یابد کمال سروری  
 اینسان چرا بیمار شد، رنجور جسم و زرد رو  
 از عشق آن سروسهی، وز مهر آن فرخند خو  
 در راه عشق آن صنم، از مهر سرشار آید  
 یا هچو عیسی بر فلک، مردانه بر دار آید  
 از قید تن بیرون شود، تا بر حقایق پی برد  
 آری به حق واصل شود آن کس که دل از تن نهد  
 در راه عشق آن صنم، کامل تو کردی پند را  
 من خود به دست خوشتن، بستم پیا این بند را  
 من رابس است او تا شود، خود اهل و یارو خانمان  
 آن خفتگان بی خودی، در ساحل امن و امان  
 دست پشیمانی به لب، پای طلب مانده به گل  
 سوی بقای سرمدی این نفس و شیطان را بهل  
 جان بود و عشق روی او، درد زما بریدنش  
 آهی و آشکی بود و غم، شور و هوای دیدنش  
 راه جنون پیمود دل، سرگشته ی بالای او  
 سر را نهاده هر قدم، افتاده بوسد پای او  
 تن بر فلک از بی خودی، یوسف به چاه تیره بُد  
 رسم ستم گسترده بُد، خوان کرم بر چیره بُد  
 بر جاهلان جاهلی، تایید انوار هدی

تا آن شب دیچور شد، تایید خورشید علی  
 راه دراز یثرب و، خونریزی قوم عرب  
 بر دیدک اشک بی کسبی، آیات قرآنی به لب  
 بنهاد دل در جای خود، در کعبه ی عشق خدا  
 می برد از مکه برون، مصباح انوار هدی  
 سرور علی باشد چو من، رفتم از این دار فنا  
 باب مدینه علم من، باشد علی مرتضی  
 تا جلوه گر سازد همی فضل علی مرتضی  
 گوید که اکملت آدمم امروز از عرش خدا  
 و آن هادی جنت علی، و آن صهر پیغمبر علی  
 گفتار حق را بی گمان، مظهر علی مظهر علی  
 توفند چون تندر علی، در رزمگاه بدر بین  
 در خیبر آمد دست حق، دیدک گشا بر امر حق  
 یادشت عشق و مهر حق، گردیدک جای امتحان  
 یکتا، بگاه رزم چون، صدها سوار پیلتن  
 هر کافر مکی به یک ضربت به خاک افکند خوار  
 تن اسپر جان نبی، بر دشمنان بنهاد رو  
 وز آن سپید آیین دژی، در بر که قفقاز نصب  
 نور محمد جلوه گر، نور علی دارد مکان  
 ز قله ی قفقاز تا، دریای ذر ریز عمان

عالم سراسر نور شد، ظلمت بکلی دور شد  
 تیغ است و تیر مشرکان، غار است و یار و تیره شب  
 برخاست آن سرور زجا، خوابید این رهبر به جا  
 در شام مکه سایه ای، رو بر مدینه داده ای  
 در پا خلیل خار غم، از یار و از یاران جدا  
 گفتا هر آن کس را که من، سرور بندم اندر زمن  
 من شهر علم سرمدم، وحی الهی بر یدم  
 آری غدیر آمد دلا آینه ی اهل هدی  
 تا دست حیدر گirdی دست رسول مصطفی  
 گفتا که نک رهبر علی، و ان ساقی کوثر علی  
 در بدر و در رزم اخذ، صفدر علی حیدر علی  
 بدر زخمش در بدر بین، شیر خدا در صدر بین  
 در بدر آمد شیر حق، و اندر اخذ، شمشیر حق  
 اینجاست میدان اخذ، یا جلوه گاه قدسیان  
 کس یار پیغمبر نبذ، جز حیدر لشکر شکن  
 دستش به قبضه ذوالفقار، از پیش رو و از کنار  
 سر بر خط فرمان حق، دل داده ی اسرار او  
 یکدم نشانی جو دلا، ز آتشکن آذرگشسب  
 ز آتش کجایی نشان، بر جای آتش این زمان  
 انوار حق را بی گمان از نورشان بینی عیان

البته تسلط استاد به ظرایف و نکات علمی و تخصصی در حوزه ادب و عرفان  
 برجسته تر بود و دیدگاههای مستدل منحصر بفردی در خصوص برخی موضوعات

علمی داشت که شنیدنش برای دانش پژوهان تکراری نمی نمود و در جای دیگری نمی توانستند نظیر آن را بیابند و علت این مهارت، در تسلط همزمان ایشان به قرآن کریم، منابع ادب عربی و ادب فارسی و همچنین ذوق ادبی که موهبتی خداداد است نهفته بود.

به طور مثال در ترجمه عبارت «الحمد لله» در سوره مبارکه حمد اصرار داشتند که باید گفت «ستایش و سپاس مخصوص خداست» که البته در ترجمه منظوم نیز همین نکته مورد عنایت قرار گرفته است:

سپاس و ستایش به زیباترین نوا و نوازش ز ملک زمین

و یا در سرودن ابیاتی که تحت عنوان «انوار رخ یار در کنگره ی زلف نگار» به کنگره ی عماد کرمانی تقدیم کرده اند چنان ظرافتی در خلق استعاره ها و تشبیهات بکار برده اند که تحسین هراستادی را برمی انگیزد:

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| گر نیست وصالی چه نیازی دوجهان را   | تیرنگه و ناوک مژگان دل و جان را   |
| برنگس مستی که زدل برده امان را     | در باغ رُخت لاله و سنبل نگرانند   |
| نازم قد سروت که بهارست خزان را     | پژمرده شود گلبن بستان چوخزان شد   |
| بر منبر لب نغمه سرا پیر و جوان را  | بلبل شد مست از قدح لاله ی رویت    |
| رو بند کناری زن و بیگشای زیان را   | آری به شقایق شد پوشیده مه روت     |
| کز سبزی فردوس همی برده نشان را     | آری به بنفشه است مزین چمن موت     |
| تا باز به رقص آورد آن سروروان را   | با نای طربزای تو دل نغمه سرا شد   |
| تا شام ابد دُرد کشان باده ی جان را | از بام ازل مست و خرابند دو عالم   |
| در میکن جویم دوا درد گران را       | آری چه عجب بعد هزاران غم هجران    |
| ز تار همه بسته مغان پیر مغان را    | در مسجد و بتخانه و دیراند غزلخوان |
| بنموده، لب و قلب و سر ماهوشان را   | از دورکیان خطه ی کرمان ز صفامست   |
| از جانب تهران بنمودم طیران را      | من حافظیم آمدم از خطه ی شیراز     |
| شادان بنمایم دل و جان همگان را     | تا آن که بدین کنگره ی مهر و محبت  |
| بگرفت دل و دیدی پیدا و نهان را     | انوار رخ یار که ظلمت ز جهان برد   |
| انوار رخت یار زمین را و زمان را    | در کنگره ی زلف نگار است عمادا     |

خلق کلام منظوم به دوزبان فارسی و عربی و تمرکز بر موضوعات دینی و عرفانی و وطنی در بررسی هرچند اجمالی آثار ایشان جلب توجه می کند. در معارضه غزل معروف همشهری مشهور خود حافظ شیرازی با عنوان «الایا ایها الساقی» غزلی تحت عنوان «ادار الکأس ساقیها» سروده اند:



ادار الکأس ساقیها قم اشرب من سواقیها  
 از آن خَم اَلست او وزان چشمان مست او  
 به خَم جعدگیسویش به هرتاری زهرمویش  
 به می سجاده هارنگین همه مست از شراب دین  
 همه سجاده ها پر خون شد از خون دل گلگون  
 به شط باده ساقی بشو دل را وکن صافی  
 به دریای کمال او بشو غرق جمال او  
 اگر انوار حق جوئی ثنای حضرتش گویی

شراب الحب باقیها که آسان گشت مشکلیها  
 شرابی داد دست او به مشتاقان محفلها  
 هزاران دل به بند او فرو بستند محملها  
 چونای عشق آهنگین زدا و بر پرده دلها  
 صلاى عالم بالا چو زد بر بام منزلها  
 اگر خواهی شوی باقی بنه دنیای بی دلها  
 رها کن ما سوای او همه گمراه ساحلها  
 بنه دل بر جمال او دع الدنیا و أهملها

مهارت استاد در سرودن اشعار عربی از نکات جالب توجه برای ادبا و شعرای عرب زبان بود و در محافل علمی و ادبی کشورهای عربی زبان این موضوع همواره موجب جمع شدن اساتید و دانشجویان برگرد ایشان می شد و البته اینجانب بسان دیگر دانشجویان ایشان در سفرها و دیدارها با شخصیت های ادبی عربی زبان، به شاگردی در محضر ایشان همواره افتخار می کنم. استاد در محافل رسمی عربی نظیر معجم البابطين کویت عضویت داشتند و یکی از مجموع شش شاعر ایرانی عربی سرائی بودند که در این انجمن عضویت دارند و قصیده ای در معارضه با برده کعبیه سروده اند که در همین انجمن نیز به ثبت رسیده است:

بالله مُعْتَصِمِي وَالْقَلْبُ مَتَبُولُ      و بالنبي و بالإسلام مَكْبُولُ  
 و بالهداية و الأطهار مُعْتَصِمِي      و بالوصاية حبل الحب مَوْصُولُ

و لا سعاد ولا لیلی تکلفنی  
 عن کل محبوبه هیفاء مشرقه  
 کانت سعاد وما أصبحت عاشقها  
 إن الفؤاد هوی نحو الذی سکن الـ  
 إن الرسول بترب طیب عقب  
 من المطی تحب الركب جافله  
 کوم کرائم علكوم معلّمه  
 کما شکا الاین أفراسی فقلت لها  
 أمی رسولا . هداک الله . مضجعه  
 نور الهدایه فرقان الحقائق من

قلبی بحب رسول الله مشغول  
 والعین منها غضیض الطرف مکحول  
 و الحب عندی بغیر الله مملول  
 بطحاء من مکة منها تناویل  
 لیست تبلّغنی إلا المراسیل  
 لها علی الاین إرقال وتبغیل  
 ذویان بیداء فی السیر المراقیل  
 والسیف منی لفرط الحرب مفلول  
 والخیر من تربہ للناس مأمول  
 کذب الأحادیث ما قالت أقویل

بحر الکرامه والعرفان أسرته  
 لیث الشجاعه سیف الله مسلول

اندیشه های وطن دوستانه دکتر انوار همواره در کلامش انعکاس داشت. استاد قصید  
 ای در زمان جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه کشورمان، درباره خوزستان و ترغیب  
 ملت عراق به قیام علیه صدام سروده اند که همواره به مناسبت های مختلف از آن یاد  
 می کردند.

جَرَّتِ الْعِیُونَ دَمًا لِحُوزِ سِتَانِ  
 إِقْرَأْ كِتَابَ اللَّهِ وَاعْرِفْ قَدْرَهُ  
 إِذْ قَالَ رَبُّ الْعَرْشِ وَالْمَلَأِ الْعَلِی  
 مَا أَهْلَكَ الْإِنْسَانَ غَیْرَ غُرُوزِهِ  
 طَغِیَانِ صَدَامٍ عَلَى الْإِسْلَامِ  
 صَدَامٌ یَكْفُرُ بِالْإِلَهِ مَلِیْكَهِ  
 شَعْبُ الْعِرَاقِ تَرِی الْبَلَاءَ لِأَجْلِ مَنْ؟  
 أَهْلُ الْعِرَاقِ لِأَجْلِ مَنْ تَحْمَلُو  
 إِنَّ الْعِرَاقَ یَرِی الْبَلَاءَ لِأَنَّهُ  
 لِشَهِادَةِ الْإِبْطَالِ وَ الشَّجْعَانِ  
 أَحْسِنَ بِقَوْلِ اللَّهِ فِی الْإِنْسَانِ  
 وَ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ الْقُرْآنِ  
 (یَطْغِی إِذْ اسْتَغْنِی عَنِ الرَّحْمَنِ  
 صَبَّ الْبَلَاءُ عَلَى ثَرِیِّ إِرَاقِ  
 لَا فَرْقَ بَیْنَ الظُّلْمِ وَ الْكُفْرَانِ  
 ثُورُوا عَلَى الْبَادِیِّ بِالْعُدْوَانِ  
 نَ بَارِضْكُمْ مِنْ ذَلِّهِ وَ هَوَانِ؟  
 یَرْضِی بِحُكْمِ عَصَابِهِ الشَّیْطَانِ

خونسردی، دقت و پرهیز از شتاب در کار، از ویژگی های ممتازی بود که در حین کار علمی با ایشان همواره مشاهده می شد و یکی از مهمترین عوامل غنای کار علمی ایشان بود. ایشان علاوه بر تدریس که دغدغه مهم زندگی اش بود افزون بر پنجاه مقاله علمی در مجله های معتبر داخلی و خارجی منتشر کرد.

وقتی دو سال پس از فارغ التحصیلی در دوره کارشناسی ارشد حسب توصیه استاد دوره دکترای ادبیات عربی را در محضر ایشان و دیگر اساتید محترم در همان دانشگاه آغاز کردم با توجه به برداشتی که از محتوای آثار ایشان داشتم به ویژه آثار عربی ایشان و با عنایت به این که ایشان شرح و تفسیر خاصی از عبارات و آیات خود داشتند، تصمیم گرفتم موضوع پایان نامه دکتری را به آثار ایشان اختصاص دهم. این انتخاب دو امتیاز فوق العاده داشت: نخست اینکه؛ حیات شاعر این امکان را فراهم می کرد تا به

صورت مستقیم سوالات را از خود ایشان پرسیم و مجبور نباشیم به تحلیل های مختلف اتکا کنیم و دیگر آنکه زمینه ای فراهم می شد تا آثاری که از ایشان در مجلات ادبی یا جای دیگر منتشر شده است و هنوز به صورت یکپارچه مدون نشده به موازات پایان نامه ام تحت نظارت خود ایشان مدون شود.

ایشان نخست به عللی، با این پیشنهاد من مخالفت کرد و پس از اصرار من، موافقت اولیه خود را اعلام کرد، اما سرانجام همان موضوعی که ایشان به درستی پیش بینی می کرد موجب شد نتوانستم موافقت های لازم دیگر را اخذ کنم. اکنون هرگاه با حسرت به یاد این موضوع می اقم ناخود آگاه بیت شعری را که هر از گاهی استاد می خواند به یاد می آورم:

کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فرو کن نه آن دی که بمیرم به آب دیده بشوئی  
مساعی جناب آقای دکتر امیر علی انوار فرزند پدر دوست، این بزرگوار و دیگر اعضای خانواده استاد و به ویژه همسر دلسوز ایشان که تلاش وافر برای درمان وزنه نگه داشتن ایشان نمودند و پس از رحلت آن بزرگ در زند نگه داشتن نام ایشان همواره کوشیدند نیز جای بسی تقدیر دارد و خود نشان از صحت مدعای حقیر در محبوبیت استاد در میان خانواده و دوستانش دارد.

---

۱- این ابیات و همه اشعار دیگری که در این نوشتار ذکر گردیده از سروده های شاعر ذولسانین، استاد ادب و عرفان دکتر سید امیر محمود انوار است.



فصل دوم

خاطرات



## به یاد آن یار سفر کرده، شادروان دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| دور گردون گسست بیخ و بنم   | مرگ یاران شکست بال و پریم  |
| که فرو شد به قدر یک جو صبر | تا به نرخ هزار جان بخرم    |
| چند گویی که غم مخور ای مرد | غم مرا خورد، غم چرا نخورم؛ |

سال ۱۳۶۸ را به یاد می آورم مجلس باشکوهی که به مناسبت درگذشت استاد فرهیخته آزاده، شادروان دکتر سید حسن سادات ناصری در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار شده بود. در این مجلس تا آن جاکه به خاطر دارم دو تن از استادان در رثای آن دانشی مرد، اشعاری را که به این مناسبت ساخته بودند انشاد فرمودند:

یکی از آن مثنوی‌ای بود سروده دکتر انوار با عنوان «خزائیه»، چون مرحوم سادات ناصری در یک مسافرت علمی که به همراه تنی چند از استادان به کشور



افغانستان داشتند، تشویق‌های فراوان می‌زبانان، باعث ایجاد هیجاناتی در استاد شده و زمینه سکنه دوم را در ایشان فراهم آورده بود، جان به جان آفرین تسلیم کرد. چندبیتی از سروده دکتر انوار:

باغبان چون رفت گلها سربه سرپژمرده گشت

سوسن و نسرين و سنبل باهر آن چيزي كه گشت

چشم نرگس اشكبار و قلب لاله داغدار

سینه گل خار خار و گلبن گل سربه دار

... بلبل دستان سرا دیگرمی خواند غزل

طوطی شکرشکن زفتست در دام اجل

ناصر اهل ادب بود و ادب زو سرفراز

واجدي باشور و حال و سالكی باسوز و ساز

رفت سادات و به قرب ذات باقی جا گرفت

از فنا بگذشت و در ملك ابد مأوی گرفت

آری آری هریک از مامی رود زین گلستان

نیست باقی اندرین عالم بجز خلاق جان

گرفتادیم از پا نیست غم، ذاتش پیاست

پرتو انوار یار سرمدي يکسر بجاست

استاد دکتر مظاهر مصفا حفظه الله تعالی، نیز غزلی در سوگ استاد دکتر حسن سادات

ناصری سروده و در آن مجلس اشاد فرمودند:

وی غزل را با تلمیح به رثای مسعود سعد سلمان در مرگ سید حسن غزنوی و همنامی وی با سید حسن سادات ناصری و استقبال از قصیده خاقانی، اشعار خود را بر طنطنه و مؤثر ساخته است. بنابراین شعر خود مرحوم انوار و غزل دکتر مصفا را به عنوان زبان حال خود به روان دکتر سید امیر محمود انوار رحمه الله علیه رحمه واسعه تقدیم داشته و به ذکر ایاتی از غزل استاد مصفا بسنده می‌کنم:

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| تانه در مرگ حسن چشمان من بگریستی     | کاشکی در مرگ من چشم حسن بگریستی       |
| همچو مسعودم که سوزد از غم سید حسن    | کی چو من مسعود با این سوختن بگریستی   |
| قاف تا قاف جهان را کردم پرقافیت      | گر به قدر من دل من از حزن بگریستی     |
| آگه از حال تن و جانم اگر بودی ترا    | تن به روز جان و جان بر حال تن بگریستی |
| در عزایت ای یگانه تا سحرگاهان به درد | دوشم از حسرت دو چشم بی و سن بگریستی   |
| دی شنیدم در قفای محملت با سوز و درد  | یار نو بگریستی یار کهن بگریستی        |
| افضل الدین شعر خود شستی در آب چشم من | گر بدیل سوزش دل چشم من بگریستی        |
| یافت از ناگاه فرمان اوستاد عبقری     | ای دریغ از آن همه فضل و فضیلت بر سری  |

این جانب در طول متجاوز از ۳۰ سال دوستی نزدیک با دکتر انوار در دانشگاه تهران و مراکز علمی و سفرهای داخل و خارج از کشور خاطرات گرانبهائی از آن عزیز در ضمیرم نقش بسته است، به صورت اجمال، بلند همتی، اخلاص، مردانگی، بخشنده‌گی، گذشت، وفاداری، اغماض از ویژگی‌های او بود.

آشنائی این جانب با حوزه زبان و ادب فارسی در شبه قاره و نیز حاصل تجربه‌هایی که در تدریس کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و هندوستان داشتم سبب شده بود که هر سال در همایش‌های فرهنگی و مسائل مربوط به زبان فارسی به آن کشورها دعوت شوم. در سال ۱۳۷۶ شمسی که گروهی از استادان هند به ایران سفر

کرده بودند و در طی دیداری که از بند در دانشگاه تهران به عمل آوردند با شادروان دکتر انوار آشنایی بیشتر پیدا کردند. اشعار مناسبی که بعضاً مرتجلاً می ساخت و با شور و احساس برای آن‌ها می خواند مایه اعجاب و شیفتگی آن‌ها می شد و از همان سال وی را به همایش بین المللی زبان و ادبیات فارسی در هند دعوت کردند. تا آن جا که به یاد دارم در همایش‌های بین المللی استادان فارسی سراسر هند که در شهرهای احمد آباد، پونا، پتنا، پتیلا، چندیگر، علیگره برگزار شد شرکت کرد و در هر سفر به مناسبت موضوع همایش اشعاری را درباره میراث فرهنگی دو کشور و تشویق استادان فارسی آن سامان و ایجاد همبستگی و یگانگی دو کشور می سرود. از آن جمله قصیده‌ای است که در تجلیل و بزرگداشت از مقام علمی استاد دکتر سید حسن عابدی ملقب به - پدر زبان فارسی در هند - که در شهر پتنا برپا شده بود سرود و نام تعدادی از استادان و پاسداران زبان فارسی در هند را در آن درج نمود عابدی، اظهر دهلوی، شریف حسین قاسمی و آرمیدخت صفوی از آن جمله‌اند.

|                                       |                                        |
|---------------------------------------|----------------------------------------|
| شوق دیدار شما ای هندیان در جان ماست   | و سلطان شادی ما و باده و ریحان ماست    |
| قلب‌های دوستداران شما در اشتیاق       | مهر آسا روشن از نور رخ جانان ماست      |
| از نژاد ماست آبادان جهان معرفت        | عالم از دوران آدم جمله آبادان ماست     |
| ما درین خرم بهشت اکنون درون ملک خویش  | خانه و ملک شما شیراز و اصفاهان ماست    |
| احمد آباد است چون دزفول و آبادان و ری | به‌بنی و دهلی و سیری نگر تهران ماست... |
| عابدی این راد مرد دانش و فضل و ادب    | در بلندای دل و جان اختر رخشان ماست     |
| جشن تجلیلش به پا داریم در پتنای هند   | کین چنین داشوری نور دل تابان ماست      |
| نامور با نام در عرفان یکی شد از ازل   | عابدی از عاشقان حضرت سبحان ماست        |
| گشته اظهر مظهر تابان مهر معرفت        | شب فروز پهنه دریا و کشتیان ماست        |
| تا شریف قاسمی دل را به آذر بفروخت     | پرتو انوار پتنا جلوه دیوان ماست ...    |

در سال‌های اخیر که دکتر انوار به علت کسالت و یا جلوگیری از تعطیلی کلاس‌ها ترجیح می‌دادند که علیرغم دعوت‌های مکرر، از سفرهای طولانی امتناع کنند مایه دل‌تنگی و دلخوری برگزارکنندگان همایش می‌شد و واقعاً برنامه‌های جنبی و فرهنگی آن همایش از رونق می‌افتاد.

حریت و آزادی و جوامردی‌اش نمونه بارزی بود از محتوای شعر بخت‌ری که:

صنّت نفسی عمّایدنّس نفسی  
و ترفعت عن جدا کلّ حبس  
و تماسک حین زعزعنی الدهر  
التماساً منه لتعسی ونکسی...

و مرحوم انوار آن را بدین گونه به رشته نظم فارسی کشیده و در حقیقت زبان حال او بود:

روان از پلیدی نگه داشتم  
قد مردمی را برافراشتم  
چو طوفان به پاخاست تا سرنگون  
شدم پیش باد حوادث چو کوه  
نهال کرم را به دل کاشتم  
دل از جود هر پست برداشتم  
بسازد مرا هر دمی گونه‌گون  
چه کوهی کز و چرخ آید ستوه

اغماض و گذشت نیز از ویژگی‌های او بود. چون از کسی بی وفایی و بی‌مهری می‌دید در حالی که به وی خدمت کرده بود به زودی آن کدورت را از دل می‌سرد و شعری را که از پدرش مرحوم سید محمد حسین انوار به خاطر داشت می‌سرود:

آن قدر بوسیدمش تا خسته شد

خسته از بوسیدن پیوسته شد

خواست تاشکوه کند آغاز یار

لب نهادم بر لبش تاراه شکوه بسته شد

یکی از ره آوردهای سفر مکه که با جمعی از دانشگاهیان مشرف شده بود قصیده‌ای است با عنوان «مکّه» با مطلع:

مکه‌ای دل از ازل خور دست از صهبای عشق

کز ارادت سر نهاده بر خط مینای عشق

کعبه شد ساغر که نوشد عالم هستی مدام

باده توحید و عرفان از کف مولای عشق....

که به مناسبت‌هایی با خود تکرار می‌کرد و نیز بیت طنز آمیزی که در رمی حجرات بر بدیهه سروده بود:

شیاطینی به شیطان می زدند سنگ؛

به صد ناز و ادا و عشوه و رنگ

گویا حاجیان هر کدام به شیوه و سلیقه‌ای خاص سنگ‌هایی را که در مشعر الحرام برداشته بودند و به ستون‌های رمی حجرات می‌زدند و منظره جالبی را به وجود آورده بودند و حتی برخی با پرتاب کفش و... انزجار خود را نسبت به شیطان نشان می‌دادند. این مناظر باعث شده بود که وی این بیت را مرتجلاً بسراید.

در بسیاری از مواقع در محافل ادبی و دوستانه، خواندن اشعار و قصاید طولانی شور و حرارتی را در وی ایجاد می‌کرد و تشویق مخاطبان بر این حالت می‌افزود تا وی با شیفتگی بیشتر ادامه دهد و عرق سر و روی او را فراگیرد. من در بسیاری از مواقع نگران سلامت او بودم و سعی می‌کردم به گونه‌ای از این حالت بکاهم اما او در جواب می‌گفت:

عرق نخورده عرق ریختم در این مجلس      شراب ناب الهی چنین عرق آرد:  
 اخلاص او در سرودن اشعار آئینی و مدح و منقبت ائمه اطهار علیهم السلام به حدی  
 بود که در بسیاری از مواضع گویا اشعار به او الهام می شد و رنگ کرامت گونه به خود  
 می گرفت، از جمله شعر «شورشی افکنده ای در کشور دل یا حسین» که به پیشگاه  
 سرور و سالار شهیدان و آزادگان جهان پیش کش کرده است.

به یاد دارم که عصر یک تاسوعا، آن مرحوم به من تلفنی کرد و مثل پاره ای از اشعار نو  
 سروده خود را که هنوز به کسی اطلاع نداده بود بر من خواند و افزود که در همان ایام  
 یکی از همسایگان در عالم رویا دید که نورهایی از منزل ما به آسمان ساطع  
 می شد و این اتفاق در همان هنگامی بود که من مشغول سرودن آن شعر بودم.  
 تمایل او بیشتر به تکرار اشعار عاشورایی و مدح و منقبت علوی بود هر چند که در  
 پاره ای از اشعار خود<sup>۱۴</sup> معصوم را با ذکر نام می ستود.

از جمله اشعاری که به مناسبت اعیاد و مراسم مذهبی در جمع دوستان قرائت می کرد  
 شعر «غدير احمدي و حيدري» بود که آن را «دَرّه انواري» در برابر «برده بوصيري»  
 نامید بود آن منظومه که حدود ۵۰ بیت است و با شعر:

بر یاد یاران سربه سر، بر لاله در افشاندن ای      جامی زمل پر کرده ای برگل چو خور افشاندن ای  
 بر یاد دشت ذی سلم، منزلگه لیلای من      دل را تو مجنون کرده ای از دیدن در افشاندن ای...

آغاز می شود و در ادامه به توصیف غدير خم می پردازد، دیگران را به همسرایی با  
 خود دعوت می کرد و از آنان می خواست که در اشعار هر جا که نام علی (ع) می آید با  
 صدای بلند با او هم آوا شوند:

...گفتا هر آن کس را که من سرور یندم اندر ز من      سرور علی باشد چو من رفتم از این دار فنا

من شعر علم سرمدم، وحی الهی بر یدم  
گفتا که نک رهبر علی و آن ساقی کوثر علی  
در بدر و در رزم احد صفدر علی حیدر علی  
بدر رخس در بدر بین، شیر خدا در صدر بین  
در بدر آمد شیر حق و اندر احد شمشیر حق

باب مدینه علم من، باشد علی مرتضی  
و آن هادی جنت علی و آن صهر پیغمبر علی  
گفتار حق را بی گمان مظهر علی مظهر علی  
توفند چون تندر علی در رزمگاه بدر بین  
در خیبر آمد دست حق، دیک گشا بر امر حق...

از فرازهای دیگری که آن هم به مناسبت قرائت می کردند «خطبه انواریه» بود که در حمد و ثنای خداوند و نعمت پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین علی (ع) آن را مستمع و باشکوه تنظیم کرده و با شور و ارادت خاصی بیان می کرد، یکی از همسفران او در تشرف به خانه خدا برای من تعریف می کرد که در آستانه ورود کاروان دانشگاهیان به کعبه، به شیوه ای غزاین خطبه را بر خواند که باعث شد همه را تحت تاثیر خاص قرار دهد. به ویژه در فرازهای پایانی که به منقبت حضرت علی (ع) مربوط می شد:

«حمداً ازلماً بآبديهِ الاوّل الّذي ليس قبله شيء وهو الباطن والظاهر وابدئاً بازليته الآخر  
الّذي ليس بعده شيء وهو الاوّل والآخر... ثمّ الصلوه والسلام على اصل الوجود و  
عين الشاهد و المشهود الامي العربي الهاشمي، القرشي المكي المدني، الابطيحي  
التهامي و السيد البهيّ و السراج المضي، و الكوكب الدرّي اول الاوائل و ادلّ  
الدلائل و مبدأ الانوار الازلي.... و على السيد المطهر و الامام المظفر و الشجاع الغضنفر،  
ابی شبير و شبر، قاسم طوبى و سقر، سرّ الاسرار و مشرق الانوار الانزع البطين، الاشجع  
المتين، الاشرف المكين .... الوالي الولايه الناسوتيه، المودج الواقع، و شخص

الاطلاق المنطبع في مرايا الانفس والافاق، لث بني غالب، مظهر العجائب ومظهر الغرائب ومفرق الكتائب والشهاب الثاقب والهزبر السالب ونقطه دائره المطالب اسد الله الغالب، غالب كل غالب ومطلوب كل طالب، امام المشارق والمغرب... على بن ابي طالب مولانا ومولي الثقلين الامام بالحق ابي الحسين امير المؤمنين وخطيب المتقين، النعم المجلدين عليه آلاف التحية والثناء التمام وعلى آله الصلوه والسلام.

مرحوم انوار اشعاري را كه مي سرود و مي خواند ملكه نفسش شده بود يا از خاطرات پدر و استادانش ياد مي كرد و شعر مي خواند يا اشعار آئيني و مذهبي اي كه در توحيد ذات اقدس الهي ونعت پيامبر (ص) و مدح و منقبت ائمه معصومين عليهم السلام به ويژه امام حسين و امام حسن عليهم السلام سروده بود با شور و هيجان بر مي خواند. طبق حديث معروف «كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون» ان شاء... در جهان باقي نيز با آن ها محشور خواهد بود.

وي مصداق حديث معروف پيامبر اكرم (ص) بود كه چون انسان از دار فاني به ديار باقي مي شتابد سه چيز از او باقي مي ماند: ۱. علم يُتَفَع به الناس و صدقه جاريه و ولدٌ صالحٌ يدعوه. كه الحمد لله حائز تمام شرايط بودند همسر فرهيخته و مهربان و فداكارش سركار خانم پوراندخت هژبر كلالي كه در تمام مراحل رشد و كمال او يار و ياور او بودند و بسياري از مقالات ايشان را با توجه به تسلطي كه به زبان انگليسي داشتند ترجمه كردند. از فرزندان ايشان شايسته و صالحي كه از خود به يادگار گذاشتند جناب آقاي دكتور سيد امير علي انوار و جناب آقاي مهندس سيد امير حسين انوار كه به حق رسالت فرزندي خود را به جا آوردند سپاسگزاري مي شود و اميد است كه همچنان مشعل معرفت و فرهنگ را در خاندان انوار روشن نگه دارند.



از دغدغه‌های شادروان انوار که پیوسته اظهار می‌کرد؛ یکی چاپ آثار پدرش. سید محمد حسین انوار. بود، دیگری چاپ دیوان خود که الحمدلله با همت و پشتکار فرزنداناش آماده چاپ شده است و در آخر به پایان رساندن تفسیر جامعی از قرآن مجید با عنوان تفسیر انواریه؛ که امید است کارهایی که تا این حد انجام گرفته است باتلاش فرزندان و دانشجویان حق شناس او فراهم گردد و به طبع برسد.

و هزاران دریغ و افسوس که آخرین گفتگوی تلفنی من با آن یار صمیمی در تاسوعای ۱۳۹۱ شمسی بود یعنی چند روز قبل از رحلتش، زمانی که در مجلس عزاداری وزیر خیمه امام حسین (ع) بودم و برای شفای او دعای کردم اما بامشیت الهی چه می‌توان کرد!

همچو عیسی باملك ملحق شدند.

يك گره مستغرق مطلق شدند

## درسوک دوستم دکتر سیدامیر محمود انوار

آیت الله دکتر سید محمد تقی حکیم<sup>۱</sup>

سالهای درازناکی بوده است که دوست فرهیخته و ادیب فرزانه دکتر سید امیر محمود انوار را در دانشگاه و حوالی تجریش و منزلان یعنی خارج از دانشگاه می- دیده ام. هرازگاهی که این دانشی مرد را می دیدم، سخن های دربار بود که از نهاد و درون این نازنین مرد دانشگاهی ام می تراوید. او یا از سروده های پرشور و زیبایش می خواند و یا از آثار مفاخر شعر و ادب تازی و پارسی.

حافظه توانا و قدرتمندش و از سویی دیگر دانش و معرفتش به گونه ای بود که گذشت زمان را حس نمی کردیم. گاهی وقتها، از ققه و حدیث و بزرگان از دست رفته یاد می کردیم. و گاهی وقتها هم می شد که دکتر انوار از پدرش و استادان به مناسبت خاطراتی نقل می کرد. خاطراتی که هم آهها و حسرت ها بر نهادها و وجودمان پدید می آورد و هم تکرارهای شیرینی از مقام والا و بلند آن بزرگمردان نمودار می- ساخت.

دکتر سیدامیر محمود انوار، در گستره ادبیات عرب و فارسی و علوم اسلامی، یک پدید و نادره روزگاران بود.

تأکید مؤکد دارم که او سوای حافظه زیبا و قدرتمندش بر بسیاری از علوم و معارف اسلامی و حوزوی و دانشگاهی آگاهی و اشراف داشته و بی هیچ تعارف و رودربایستی گفته باشم که از نوادر روزگاران و حوزه و دانشگاه بشمار می آید و خواهد آمد. من همواره تأسف می خورم که با همه آنکه با این دانشی مرد و بزرگ انسان و دوست و همکارم به قول سعدی، «رفیق گرمابه و گلستان» بوده ام، چرا باز آنچه که شایسته بود، بیشتر بهره مند و جلیس نبوده ام.

اگر چه به قول فردوسی: اگر مرگ دادست، یداد چیست؟ ز داد، این همه بانگ و فریاد چیست؟

اینک، جز حسرت و اندوه و دانه دانه اشک، لحظه ها را بی انوار نازنینم شماره می کنم و به افق های دور دست چشم دوخته ام و تنها درودها دارم و بدرودها و برای او آیه- هارا متبرک می شوم. خدایش بیامرزد و غریق رحمت خویش کند.

- نیاوران- پاییز ۱۳۹۲

خاطراتی از زنده یاد دانشمند فرهیخته و شاعر صاحب‌دل و صاحب‌نظر

جناب آقای دکتر سید امیر محمود انوار

استاد مهدیه الهی قمشه‌ای<sup>۱</sup>

در سال‌های ۴۷/۴۸ بود که منزل ما در رستم آباد بالا بود منزل پدر بین رستم آباد و فرمانیه قرار داشت از خیابان فرمانیه به کوچه گلبرگ که می‌رسیدیم انتهای کوی گلبرگ منزل پدر بود باغچه‌ای کوچک و باطراوت، در فضای باغچه ریگ ریخته شده بود وارد خانه که می‌شدیم اولین درختی که عشق را تداعی می‌کرد بید مجنون بود که در پای آن به مناسبت فصل در بهار بنفشه و در پاییز گل‌های اطلسی و شمعدانی کاشته می‌شد، با فاصله‌ای از بید مجنون. باغچه باریکی بود که از روبه‌روی اطاق پدری-گذشت در این باغچه انواع گل‌های زربود که به ایوان کوچک پدر زیبایی می‌بخشید و با رنگ آمیزی خود دلبری می‌کرد، خصوصاً در فصل بهار در ماه اردیبهشت زیبایی خاصی داشت، پدر در آن ایوان کوچک سال‌ها برای مشتاقان فلسفه و عرفان درس می‌گفتند، این آیات محمولِ خاطرات شیرین در محضر پدر از آن سال‌هاست:

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| بی‌خبر از رنج و اندوه زمان | اندر آن ایوان کوچک شادمان |
| سوی اشراقی سخن تا شامگاه   | که زمشایی پدری گفت و گاه  |

که ز ماهیت زمانی از وجود  
بی خبر بودیم از دنیای دون  
بحث می کردیم بی گفت و شنود  
از علایق های این چرخ زبون  
مهدیه الهی قمشه ای

درب منزل پدر همواره به روی مشتاقان فلسفه و عرفان باز بود، در این جا باید عرض کنم که بیشتر علاقمندان فلسفه پدر وکلای دادگستری بودند چون علم فلسفه در قدرت بیان و زیبایی کلام و محاوره نقش بسزایی داشت. در میان آنان دانشجویی بود که از آموختن فلسفه غرضی برای سود و سودا نداشت و علم برایش مطلوب بذات بود و با پیروی از تفکر مولانا که می فرماید:

خاتم مُلکِ سلیمان است علم  
آدمی را زین سبب بچاره گشت  
جمله عالم صورت و جانست علم  
خلق در پاهای خلق کوه و دشت

باشور و شوقی خاص به محضر پدر میامدند قرار ایشان قبل از طلوع آفتاب بود و هنوز تاریکی شب بر روشنائی روز چیره بود که درب منزل زده می شد و همه می دانستند که در این ساعت تنها آقای دکتر انوار است که گاه با وجود برف سنگینی که بارید بود از نیاوران بدون هیچ تأخیری به محفل درس فلسفه خود را می رساندند و بالجنبدی پر از صفا و مهربانی خدمت پدر می نشستند و پدر ایشان را فرزند معنوی خود می خواندند این ارتباط و دوستی عاملی برای دیدارهای خانوادگی شد، گاه آقای دکتر در اعیاد مختلف با پدر بزرگوارشان به منزل پدر تشریف می آوردند پدر آقای دکتر هم از بزرگان شیراز بودند و از خانواده علم و دانش حکمت و از شارحان قرآن به زبان شعر، ضمناً از حافظه بی نظیری برخوردار بودند و اشعار زیباشان را از حفظ می-

خواندند. باگذشت زمان، این تجانس و همفکری فضای انسی به وجود آورد که به فرموده حضرت مولانا

چون دو کس بر هم زندگی هیچ شک  
در میانشان هست وجهه مشترک  
جنس ها با جنس ها آمیخته  
زین تجانس زینتی انگینته

این تجانس و همدلی بعد از ازدواج آقای دکتر بیشتر شد و مگاه و بیگاه به منزل آقای دکتر می رفتیم و در کتابخانه زیبای ایشان که در فضای شاعرانه باغ قرار داشت ساعت ها از مصاحبت آقای دکتر لذت می بردیم و از پذیرایی گرم و صمیمانه خانم ایشان برخوردار می شدیم. این دوستی بعد از رحلت پدر هم ادامه داشت، در سال ۶۹ به همت جناب آقای دکتر انوار و جناب آقای دکتر رحیمیان که از فرهیختگان شهرضا بودند و در آن زمان ریاست دانشگاه را به عهده داشتند بزرگداشتی برای پدر در سالن فردوسی دانشگاه تهران برگزار شد و همه استادان فلسفه و شعر و ادب حضور داشتند. ریاست جلسه با آقای دکتر انوار بود که همواره با بلخندی مهربان و صمیمی فضا را پراز نشاط و انرژی می کردند، بعد از برنامه پدر در خدمت آقای دکتر برای کنگره نظامی گنجوی به تبریز رفتیم. در اکثر کنگره ها غالباً ریاست جلسه با ایشان بود. آقای دکتر انوار به مناسبت حسن اخلاق و محبت و ملایمتی که داشتند همه را جذب خود می کردند. در مسافرت ها هر کس مشکلی داشت به ایشان رجوع می کرد، در کنگره ها شاعران متوقع بودند که گاه قصائد صدیقی خود را یک جا بخوانند و وقت جلسه اجازه نمی داد و ایشان با بیانی شیرین و دوستانه آنان را متقاعد می کردند که زیباترین ابیات را انتخاب کنند که جاذبه بیشتری داشته باشد و راضی کردن همه

شاعران کار آسانی نبود و تنها فردی که می توانست با آرامش رضایت آنان را فراهم کند. کلام پرمهر آقای دکتر بود، یکی از خاطرات دیگری که در خدمت آقای دکتر بودیم سفری به کاشان بود برای کنگره شعر و ادب، هوا رو به تاریکی می رفت که به باغ فین کاشان رسیدیم برنامه آتجا برگزار می شد بارسیدن به آتجاصدای اذان بلند شد و همه روی نیاز به درگاه یگانه آوردند. بعد از اتمام نماز در دو طرف جوی آبی که در باغ فین منظره زیبایی داشت سفره ای گسترده شدم ماه اردیبهشت بود و قطرات باران چون دانه های مروارید بر سفره ی ریخت و زینتی خاص می بخشید. بعد از اتمام باران شاعران شعری به مناسبت حال خوانندگانه غزل بود و گاه رباعی و آنان که قصیده داشتند با توصیه آقای دکتر آن را کوتاه می کردند. حضور آقای دکتر همواره چون شمع گری بخش در محفل دوستان بود. شام در فضایی بسیار دوستانه صرف شد و به تهران بازگشتیم، خاطرات زیادی من در مسافرت ها با آقای دکتر داشتم که اگر بخواهم به همه آنان اشاره کنم سخن به دراز می کشد، این گوشه ای از خاطرات شادی بخشی بود که من در سفرها با برادر عزیزم جناب آقای دکتر انوار داشتم. و حال گاه و بیگاه با خاطرات آن روزهای شیرین خود را شادی دارم که به فرموده نظامی گنجوی

یکی عیش گذشته یاد می کرد  
بدان تاریخ خود را شادی کرد  
متأسفانه آن خورشید گری بخش محفل دوستان و آن شاهباز عالم جان چه زود  
دعوت معشوق را اجابت کرده و از این تنگنای آب و گل به فراخنای جان و دل  
پرواز کرد. گویی این اشعار پدر مصداق حال ایشان است:

ای مرغ بهشت از این چمن یکسر  
بر شاخه سدره جنان رفتی

زین منزل بی ثباتِ پر وحشت      سیار به ملکِ جاودانِ رفتی  
در باغِ بهشت و قصرِ حورالعین      زین کهنه خرابِ خاکدانِ رفتی

دکتر انوار رفت تا در مُلکِ جان درس فلسفه را در محضر پدر ادامه دهد. هر چند که دنیای علم و ادب و جامعه دانشگاهی یکی از دانشمندترین استادی که از نظر علم و دانش و فضیلت اخلاق و صفات انسانی بی نظیر بود از دست داده است، استادی که خاطره اش همیشه در دلهای زنده است.

روحشان شاد و یادشان گرامی باد

هرگز نمیرد آنکه دُش زنانه شده عشق      ثبت است بر جریدِ عالمِ دوام ما



## از آشنایی تا فراق

دکتر ناصر تکمیل همایون<sup>۱</sup>

در سال‌های پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، فضای حرکت و جنب و جوش جوانی بسیار تنگ شده بود. زمان فرصت می‌داد تا به اندیشه و بررسی علمی پرداخت. مباحثات دینی و نشست‌هایی از این نوع، با جنبه‌های «روشنفکری» بیش و کم رونق پیدا کرده بود. نگارنده در آن زمان گاه در «رواق» شریعت سنگلجی به شنیدن سخنان مرحوم استاد محمد سنگلجی می‌شتافتم و گاه در مسجد هدایت و جلسه‌های تفسیر قرآن مرحوم آیت الله طالقانی شرکت می‌کردم و در همین جستجوگری‌ها با مرحوم دکتر سید صادق تقوی آشنا شدم که خود را مبتکر مکتب «ماتریالیسم دیالکتیک الهی» می‌دانست، که برایم این اصطلاح تازگی داشت. وی روزنامه نهضت اسلام را انتشار داده بود و پس از کودتاهم کتابی با عنوان حکومت اسلامی تألیف کرده که نوآوری‌هایی در آن دیده می‌شد. از طریق آن مرحوم با جلسه‌ای دیگر رفت و آمد پیدا کردیم که در منزل شخصیت محترمی به نام سید محمد حسین انوار شیرازی در کوچه ظهیر الاسلام تشکیل می‌شد و مفسر قرآن آقای علامی خندق آبادی بوده که از روحانیان خوش فکر و محضر دار تهران بود و با مرحوم انوار شیرازی که ایشان هم محضر دار معتبری بودند، همکاری،

<sup>۱</sup> محقق و استاد دانشگاه

هم عقیدگی و دوستی داشتند. جلسه جمعه شب‌ها تشکیل می‌شد و نگارنده با آن جلسه پیوند بیشتری داشتم و تفسیرهای آثار علامی را هم می‌شنیدم که بر پایه کتاب کلید فهم قرآن تألیف مرحوم شریعت سنگ‌لجی بود. گویا مرحوم علامی با ایشان در دوره حیات شریعت ارتباط داشت. در آن جلسه گاه آقای سید محمد حسین انوار اشعاری می‌خواند که خود سروده بود و بیشتر جنبه اخلاقی و مذهبی داشت. پسر بچه ۸-۹ ساله که فرزند صاحب خانه بود، در گوشه‌ای می‌نشست، گاه می‌رفت خبر می‌داد که چای بیاورند، نامش را پدر «آقا محمود» خطاب می‌کرد. پسر خندان و خوش رو و مؤدبی بود. هفته‌ای یکبار این جلسه تشکیل می‌شد و با آن که منزل ما بسیار دور بود ولی من سعی می‌کردم برای استفاده از تفسیر قرآن به ویژه بحث‌هایی که به دنبال آن انجام می‌گرفت، حضور داشته باشم. تابستان‌ها، در نیاوران در یک باغ بزرگ که یک عمارت قدیمی داشت، جلسات تشکیل می‌شد و مرحوم آقا سید محمد حسین انوار شیرازی آلبالو و گیلان و زرد آلو هم برای مستمعان آماده می‌ساخت و «آقا محمود» هم با همان خوش رویی و تبسم در مجلس حاضر بود.

بازی روزگار نگارنده را به دیار فرنگ انداخت و پس از سال‌ها که بازگشتم معلوم شد آقای علامی، آقای انوار، آقای آرایش (صاحب آرایشگاه معتبری در خیابان شاه آباد) و چند تن دیگر از شرکت کنندگان در آن جلسه مرحوم شده‌اند. دکتر تقوی، آقای دی‌شاو آقای هاشمی نژاد که از مستمعین پروپا قرص جلسه خانه انوار بودند، خوشبختانه حیات داشتند و اکنون فقط آقای هاشمی نژاد سلمه الله تعالی زند هستند و در ملاقات‌هایی که گاه گاه دست می‌دهد، به یاد آن جلسه و دوستان ظهیر الاسلامی خود گفتگوها و دلخوشی‌هایی داریم.

پس از چند سال، روزی در یکی از سمینارهای دانشگاهی، جوان خوش ترکیبی را دیدم که خیلی شباهت به «آقا محمود» پسر مرحوم سید محمد حسین انوار شیرازی داشت. اما بارش و هیمنه بیشتر. در همان سمینار پس از مدتی رئیس جلسه دعوت کرد از دکتر سید امیر محمود انوار که برای سخنرانی تشریف بیاورند، یک باره متوجه شدم که دکتر سید امیر محمود انوار، همان «آقا محمود» خودمان است. همان جوان با ریش پرفسوری و هیمنه موقرانه.

صحبت بسیار خوبی کرد و اشعاری به فارسی و عربی خواند. آن قدر دلنشین بود که اشک ذوق از چشمان جاری شد، که «آقا محمود» جلسه تفسیر قرآن، پسر مرحوم سید محمد حسین انوار شیرازی، چه منزلتی پیدا کرده است. همانند پدرش شعر می خواند، بسیار آهنگین. اشعار عربی، که معنای همه آیات آن را نمی فهمیدم ولی دکتر سید امیر محمود انوار آن چنان زیبا می خواند که گویی چون نواي موسیقی در دل می نشست و مفهوم حاصل می شد.

پس از پایان نشست، پیش اورفتم. او را در آغوش گرفتم و بوسیدم، اما دکتر انوار مرا شناخت، خیال می کرد یکی از شنوندگان، تشکرات خود را نشان می دهد. اما وقتی به هم نگاه کردیم، یک باره او مرا در آغوش گرفت و بوسید و نخستین حرفی که زد و به دل نشست، این بود که «الحمد لله زند هستی، همه ناراحت آن روزها بودیم». من هم تشکر کردم و خواستم نشان بدهم هنوز اشعاری از بر دارم، گفتم: آری «آقا محمود»!

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

ایام هجر را گذراندیم و زند ایم

از آن روز به بعد دکتر انوار (آقا محمود سابق) برای من دوست و همکار و رفیق شفیق بود و در سمینارها و دانشکده‌ها، هم‌دیگر را می‌دیدیم. عیدها به اتفاق دکتر امیری به ملاقاتش می‌رفتیم، در مهمانی‌های خانوادگی هم‌دیگر را می‌دیدیم و شادمانی می‌کردیم و از روزی که بیمار شد، باز به لطف دکتر امیری به اتفاق دکتر حاکمی عزیز به ملاقاتش می‌رفتیم. در مهمانی‌های معمولی یا افطاری، در منزل دکتر امیری یا در منزل خود ایشان، از ادبیات فارسی و عربی سخن به میان می‌آوردیم و از کوچه ظهیر الاسلام و باغ نیاوران و جلسات تفسیر قرآن یاد می‌کردیم.

نگارنده با دریافت‌های خود، او را استادی مبرز، هوشمند، با حافظه بسیار قوی و وظیفه‌شناس تشخیص می‌دهد. در عالم دوستی و صفا و یک‌رنگی و صداقت و دیانت به‌ویژه در دوستی خاندان امامت، بسیار استوار و بی‌ریا و بی‌تکبر بود. تا روزهای آخر عمرش که متأسفانه کوتاه بود، در نیاوران به اتفاق دوستان به ملاقاتش می‌رفتیم و چند بار نیز همسر مهر بانش ما را به شام دعوت کرد و دکتر انوار هم اصرار می‌کرد که برای شام حتماً بنایم و او را خوشحال کنیم. خانه او در نیاوران بخش کوچکی از همان باغ بزرگ نیاوران بود که در تابستان‌ها مجلس تفسیر قرآن در آن برپا می‌شد.

به راستی با او عالم یک‌رنگی را حس می‌کردم، اما هر کاری کردم که از او درباره سید یعقوب انوار شیرازی سؤالاتی بکنم، نتوانستم، خجالت کشیدم در حالی که قصدم فقط شناخت تاریخی بود. می‌خواستم بدانم چه رابطه‌ای بین او وروانشاد دکتر مصدق در مجلس پنجم و ششم وجود داشت. حتی از استاد سید عبدالله انوار که در مقاله‌هایش دفاع از نهضت ملی ایران و دکتر مصدق مشهود است، تاکنون نتوانسته‌ام این سؤال را مطرح کنم. برای من استاد سید عبدالله انوار نماد احترام انگیز

يك دانشمند واقعي و اخلاقي و ملي است و همانند دكتر محمود انوار از تبار پاكان و انشاء الله وجودشان سال ها براي ايرانيان و اهل علم و ادب، باقي بماند و همگان از دانش و فضل ايشان برخوردار باشيم. خدای تعالی مرحوم دكتر امير محمود انوار را همانند پدر بزرگوارشان مرحوم سيد محمد حسين انوار شيرازي غريق رحمت فرمايد و دوست جوان ما آقاي علي انوار فرزند دكتر محمود و نوه سيد محمد حسين انوار را همانند ديگر اعضاي خاندان محترم، به نور خود منور فرمايد و توفيق كامل به ايشان عطا كند، تا جاودانه «انوار» بماند. يارب اين قافله را لطف ازل بدرقه باد.

## بیان خاطراتی چند از مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر محمد فاضلی<sup>۱</sup>

همی گفتم که «محمود» دریغ‌گویی من باشد دریغاً! من شدم آخر دریغ‌گویی «محمود»  
براستی برای من دشوار است در موردی سخن بگویم یا چیزی بنویسم که در محیله ام  
تصورش نکرده‌ام، آن هم درباره کسی که در ژرفای دلم جای داشت و رفیق سزاء  
و ضراء و یار غارم بود. چون یخ پاک و چون برف خالص، و ظاهر و باطنش چون کف  
دست. کسی که آرزوی من مصداق بیت مقتبس از «نظامی» است و عکس قضیه  
پیش آمد. اکنون در یادنامه آن عزیز همیشه به یاد ترجیع می‌دهم تا به روابط خود با  
روان شاد پردازم، و به خواطری چند.

حضور آن عزیز در عالم دوستی من، در شمار حسناتی بود که خداوند در بین احباب  
مرا بخشیده بود. آغاز آشنایی ما به جلسه‌ای بر می‌گردد که از جانب دانشمند و الامقام  
وارسته - شادروان دکتر عبدالله شیبانی معاون آموزشی دانشگاه تهران - به منظور  
دیدار با رتبه اول‌های فارغ‌التحصیلان مقطع کارشناسی دانشکده‌های تهران ترتیب  
داده شده بود. در این جلسه به مفاد «الأزواح جنود مجتده، فماتعارف منها اتّلف» گویا  
ما دو نفر از سالها پیش یکدیگر را دیدیم، اما همدیگر را گم کرده و امروز  
دوباره با هم روبه‌رو شده‌ایم، آری زود جذب همدیگر گشتیم، زیرا به قول مولوی:  
غیر نطق و غیر اسما و سجل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل



۱۳۵۲- کنگره بین المللی سیبویه در شیراز (بر سر مزار سیبویه) از چپ: دکتر مشایخ فریدنی، دکتر سید امیر محمود انوار، استادی از قطر، دکتر محمد فاضلی، دکتر نهاد موسی از اردن، دکتر سید محمود اسداللهی

از این روی هر چه ایام می گذشت دوستی، استوارتر و پیوند ما عمیق تر می شد. دیری نگذشت که هر دو در مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشکده الهیات هم درس و هم کلاس و هم رشته شدیم. در خلال این مدت که دو سال به درازا کشید همچنان رشته مودت صمیمانه و مصاحبت صادقانه بین ما برقرار بود، و هیچ گاه رقابت علمی نتوانست جای رفاقت روحی و قلبی نشیند و به درخت تنومند دوستی ما آسیب رساند. تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد فرصتی مبارک بود تا ما یکدیگر را بیشتر درک کنیم، به زوایای روحی و خلقی هم آشنا شویم تا نقاط مشترکمان را بخوبی بشناسیم: هر دو از خانواده های اصیل علمی بودیم، فرهنگ و تربیت و اصالت چنین تکیه گاهی در پشت سر داشتیم، مهر و صفا و صدق و عزت نفس و تواضع را سرمایه زندگی خود به حساب می آوردیم. از این روی هر دو آرامش را در مهرورزی، سعادت را در صفا، پیروزی را در صداقت، آزادگی را در مناعت

طبع، و سنگینی را در فروتنی می‌جستیم. ثمره‌ی این شیوه در رفتار و گفتارمان، بر خورداری از محبت و لطف زاید الوصف همکلاسیهایمان بود.

دیگر اصل مشترکمان ذوق شدن در حبّ درس و کلاس و شخصیت استادان «عبد الحمید بدیع الزّمانی» بود. روحش شاد و یادش جاوید باد. آن اَبَر استاد بامایه و پایه و دانشش چشم و گوش و دل ما را از همه گرفته بود، بُت‌وار دوستش داشتیم، دُور شمع وجودش خود سوزی می‌کردیم.

استاد فرهیخته‌ی مایه‌ور، دکتر احمد مهدوی دامغانی، استاد فعلی دانشگاه هاروارد - عمرش بلند و خوان علمش گسترده باد - در یادنامه‌ی آن نادره‌ی زمان چنین می‌نویسد:

«این بند قریب سی سال مُسْتَمِرّاً ریزه‌خوار علم و فضل آن بزرگوار بودم، وقتی به سعادت دركِ مُخَصَّرِ پربرکت ایشان نائل شدم - به اصطلاح - يك دوره‌ی سطح و ادبیات عرب (آن هم در مشهد مقدّس که در میان حوزه‌های علمیّه به اهتمام به ادبیات مشهور است) خواند، و مُغنی «ابن هشام» و مطوّل «تفتازانی» را در خدمت استادی مانند مرحوم شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری - ادیب کوچک - متوفای ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۹۶ قمری - یعنی یازده ماه پیش - تلمذ کرده بودم، و از خرمن بزرگانی چون مرحوم مبرور علامه قزوینی - قدّس سرّه - و مرحومان فاضل تونی و بهمنیار و تدین و فروزان فر - رحمهم الله تعالی - به قدر استعداد خود خوشه چینی کرده بودم؛ اما همینکه به حضور استاد بدیع الزّمانی - رحمه الله علیه - رسیدم دیدم که گویا شاعر وصف الحال مرا سروده که:



آفاق را گردیدم مهرِ بتان و رزیدم

بسیار خوبان دیدم اما تو چیز دیگری

از این روی از صمیم قلب و از سر صدق و اخلاص بر آستان کمال آن استاد در عریت  
سر نهادم، و بر آن در مُعْتَكِف شدم.<sup>۱</sup>»

بدیع زمان، عبد الحمید ثانی، هم من و هم محمود را فرزندوار پذیرفته بود، وی افتخار  
درک محضرش را به ماهر دوارزانی می بخشید، و ما از سر حرص و ولع هر فرصتی را  
غنیمت می شمردیم، و برای تقرب به استاد و شرف به محفل بحث و فحش به هر بهانه  
متوسل می شدیم. در راستای همین تقرب و تشرف بود که از سر افتخار پایان نامه های  
تحصیلات تکمیلی خود را زیر نظر و هدایت این ابراستاد بر می گزیدیم.

چون مقطع کارشناسی ارشد به پایان آمد و دوره‌ی آغازین دکترای زبان و ادبیات  
عرب در دانشکده الهیات دانشگاه تهران پا گرفت سعادت مصاحبت یار غارم را در این  
دوره نداشتم، و امروز حدس می زنم مسأله سربازی بود که این دوست سرشار از  
ذوق و هوش را در کلاس درس از من گرفت، نمی دانم، زیرا درست به یاد ندارم. در  
هر صورت فاصله‌ی مقطعی در بنیانِ مرصوصِ ما خللی وارد نکرد، بلکه  
رشته‌ی مودت و صمیمیت به خانواده‌ها کشید شد.

در عالم دوستی آن گاه که در آینه‌ی آرزوها آیند خود را ترسیم می کردیم، بر آن  
بودیم تا در یک دانشگاه و یک گروه جذب شویم و همکار هم باشیم و تا زنده بمانیم دامن  
استاد بی بدیل را از دست ندهیم و سایه اش را تاج و ارباب سر نهیم و بدان بیالیم. ما در این

<sup>۱</sup>. دکتر احمد مهدوی دامغانی؛ «ابن العمید دیگر عبد الحمید ثانی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

اندیشه غوطه ور بودیم، و در این رؤیای شیرین غرق خواب؛ اما تقدیر و سرنوشت به مفاد «العبد یدبر، واللّٰه یقدر» در جهتی دیگر در تکت و تاب. نتیجه آن شد که به دنبال عمری از سعی و تلاش و کوله باری از تجربه و آمادگی، و توان بالایی از ذوق و هوش و استعداد، «شادروان» به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در مسلك هیأت علمی در آمد، و این جانب هم از راه اعلان رسمی روزنامه ها و امتحان کتبی و شفاهی و تدریس عملی و داوری استادان شایسته آن روزگار به عضویت هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد راه یافت.

بریدن از تهران برای خود و خانواده ام سخت بود و بار رؤیاهایم در تناقض، و از سوی دیگر جدایی از دوست صمیمی دشوار، و از «مرشد» فاصله گرفتن سنگین تر. تنها تسلی خاطر، و زاد و توشه راه ناپیدا پایانم را یکی این بود که به بهانه رساله دکتری هر ماه میتوانم شرف حضور «مرشد» را در منزلش در تهران بیابم و عین الحکلی دست دهد، دل را صفایی و جان را قوتی، و دوستان همیشه به یاد را دیداری؛ دیگر اینکه به خود وعده می دادم تا در فرصت های مناسب روزی به تهران منتقل شوم و به جمع دوستان بپیوندم. در مشهد، اگرچه از همان آغاز کار با لطف و محبت زاید الوصف استادان و همکارانم روبه رو بودم؛ اما دل در هوای تهرانم راحت نمی گذاشت. در این رابطه هم استاد «بدیع الزماني» - قدس سره - و هم شادروان «امیر محمود» بارها وسیله ی بازگشت مرا فراهم آوردند ولی پیچ و خم های اداری نتیجه ی مطلوب را به بار نمی آورد. و آن گاه که اشکال از سر راه کنار رفت مشهد دامنم را گرفت و اندیشه ی بازگشت به تهران را برای همیشه از دل من زدود. زیرا اولاً - در این مدت عزیزترین فرد خانواده ام را به خاک مشهد هدیه دادم؛ ثانیاً - بت من و

«محمود» در تهران روی در نقاب خاک کشید. چه زیباست سخن «اوس بن حجر» در مطلع قصیده اش:

أَيْهَا النَّفْسُ أَجْلِي جَزَعَانِ الَّذِينَ تَحْذَرِينَ قَدْ وَقَعَا (العمل ۲۱۶/۱)

ای نفس! بی تابی رانی کو بدار (خوشتن دار باش) همانا آنچه بیمش داشتی پیش آمد. چون آینه‌ی آرزوهای من و شادروان در هم شکست، و اجتماعمان بدان گونه که در عالم تخیل ترسیم کرده بودیم دست نداد، خداوند آن را به صورتی دیگر پیش آورد و مشیت عمیم وی چنین رقم خورد:

اولاً - من از ۱۳۷۲ حدود ۱۵ سال برای تدریس در مقاطع ارشد و دکتری دانشگاه تربیت مدرس، و دیگرگاه دیگر دانشگاه‌ها، بین مشهد و تهران استاد پروازی باشم، طبیعی است از حسنات این رفت و آمد و همکاری، دیدار عزیز ققیدمان و سایر دوستان اصیل، و بهره‌گیری از صدق و صفایشان به حساب آید.



۱۳۷۶ - کنگره خاقانی، ارومیه ردیف جلو از سمت چپ: دکتر محمد فاضلی، دکتر سید امیر محمود انوار

ثانیاً- وقتی دکتری ادبیات عرب در دانشکده ادبیات مشهد پا گرفت فرصتی دست داد تا بتوان از زند یاد مندوح و محمود مان، و دیگر دوستان شایسته یاری و بهره گرفت، ایشان با همت والای خود تحمل رنج سفر مدتها گروه عربی را و مدار خویش ساخت، یاد باد آن روزهای خوش، روزها پر جوش، روزها پر خروش!

رابطه و پیوند ما تنها در محیط کار و دانشکده تبّوُر نمی یافت، بلکه در حضر و سفر، مجالس و محافل علمی، زیارت و عیادت و دیگر موارد، ساری و جاری و مشهود بود. از جمله هنگامی که در خلال سالهای (۶۵ و ۶۶) در دانشگاه کمبریج انگلیس از فرصت مطالعاتی استفاده می کردم، نامه های وی همیشه بهترین هدیه و تحفه برای من محسوب می شد. اینک تصویر آنها ارائه می گردد. چون از سفر بازگشتم در اولین فرصت به دیدارشان رفتم تا در مورد نسخه های خطی تجاربی را یاد آور شوم. دو دیگر، در همایشها و کنگره های علمی چون بزرگداشت «سیبویه» در شیراز، «طبری» در شمال، «خاقانی» در ارومیه و بسیاری دیگر مادر کنار هم بودیم و چه بسا هم اطاق- در این مورد عکسهایی ارائه می شود.



سه دیگر، آخرین وداع با مرشدمان «بدیع الزمان» را در بستر بیماریش با هم به جای آوردیم، بادلی پراز درد و باچشمی پراز اشک به در منزلش شتافتیم، منزلی که بارها غوامض را آنجا حلّ می کردیم، اما این بار بزرگترین غوامض معنّای مرگ بود که گشودنی نبود، و آنچه نصیب شد دریغی و آهی و بوسه ای بر دستان متبرّکش که دیگر بار دست ندهد.

روحشان شاد، یادشان جاوید، مهرشان پاینده

محمد فاضلی - شب یکشنبه ۹۲/۸/۲۶

ساعت ۲/۳۰

## «هو الفتح العليم»

سلامی جو بوی خوش آشنایی بر آبی مردم دیده دارو شنایی

برادر بسیار عزیز و دانشمند و مهربانم، صدر الافاضل والامائل جناب آقای دکتر فاضل  
وفقه الله تعالى وأسرته الشریفه فی کلّ الامور الیوم النشور.  
نامه شما را از سر و محبت و سروری حضرتعالی دیده دارو شنایی و دل را آرامش بخشید  
مدّتی دلو پس شاو خانوادۀ ارجمند و نور چشم عزیز فائزۀ خانم بودم که الحمد لله  
با اخبار خوشی که رسید نگرف بر طرف شد و این شاء الله هرگاه هستید  
شا دو خرم و موفق باشید و تنها طمّنه است که جمیع شما به هنگام مسافرت  
که بر چهرۀ زرد ما نظری و بر کوی محبت خود گذری نفرمودید.

با زیارت نامه شما تلقی به آقا فتح کردم در منزل تشویف نداشتند و خدمت  
خانم بزرگ سلام عرض شد و خبر نامه و احوال نیک شما عرض گردید.

برادر ارجمند هماغونه که مرقوم فرمودن بودید آنجا جانف دیگرات و کاروبار و انکاری  
دیگر و تبارک الله احسن الخالقین و ما کجایم در این بحر تفکر و آناه کجا

به هر حال طیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سپید نتوانند  
اگر از احوال بنده و خوششان خواسته باشند بحمد الله بنقد سلاستی حاصل است  
و پیشم براه دیدار شما اما خواهش بنده از جنابعالی این است که جای پای  
علی و لاری خود را ثابت بنمایید و چند سالی اگر شود رقابت بفرمایید  
زیرا فرزندان شما حق دارند و باید در محیطی سالت و علمی با آراش و عصاب  
بسر ببرند به هر حال هر چه خدا بخواهد خواهد شد و الحمد لله که شما موفق هستید و

همیشه باشد - سرگزینی و شادی دوستان -

بنده اینجا در خدمت آقا قاضی هستم و به مندرس عزیز فرمایند که هر اسرو فرمایشی دارد بنمایند تا انجام شود . مثلاً اگر اساتیه و آشنایان ایراف را در آنجا ملاقات فرمودید سلام بنده را برسانید . خدمت خانم ارجمند سلام بلند بالایی بنده و خانم و ایر علی و ایر حسین را ابلاغ فرمایند و نور چشمان را از طرف ما ببوسید . اگر در اینجا فرمایشی است بنمایند تا با سرعت وقت انجام شود و بنده هم پیوسته از لایح عالمی تشکر و قدردان را دارم و از خدا متعال موفقیت و شادکامی هر چه بیشتر شما و خاندان در چند تن را خواهم .

ارادتمند

ایرج محمد آقا

۱۳۶۵، ۹، ۵

## بیاد استاد توانا دکتر سیدامیر محمود انوار

دکتر علی اکبر موسوی موحدی<sup>۱</sup>

مرحوم استاد دکتر سیدامیر محمود انوار را نزدیک به سی سال به نیکویی در دانشگاه تهران می‌شناسم. ایشان را استادی توانا<sup>۱</sup> حکیم و عارف دیدم. دانش ایشان فراگیر و بین رشته‌ای بود. با تحلیل قوی و عرفانی به موضوعات می‌نگریست و دریافت‌های عارفانه از اشیا و پدیده‌ها و نشانه‌ها داشت. علم و معنی را با هم می‌دید و دنیای ملکوتی و شخصیتی فرازمینی داشت. او فقط شاعر نبود بلکه علم و عرفان خود را به زبان شعر بیان می‌کرد. او در عرفان و ادبیات استادی بین‌المللی بود و سخنرانی‌های تاثیرگذار در کشورهای دیگر گذاشت. او خطبه حضرت امام حسین و حضرت زینب را تبدیل به یک اثر ادبی و شعر پر مغز و عارفانه نمود. او شناخت عمیق از علوم بنیادی داشت و حتی مقاله‌ای تحت عنوان "آیا گرما شاخصی از هوشمندی جهان است؟" را ویراستاری نمود و اشعار حکمای قدیم و اشعار خود و پدر بزرگوارشان را در توصیف هوشمندی گرما به این مقاله افزود. خداوند به او سینه‌ای فراخ از علم و ادب داد که بخشی از آن به آثار علمی نوشته شد و بخش دیگر را می‌باید شاگردان مستقیم او و فرزندان و خانواده آنچه از این استاد بزرگ شنیده‌اند را



به تحریر در آورند و در انتها توسط يك استاد مبرز و راستاري گردد و سپس به صورت كتاب چاپ شود. آثار مرحوم استاد دكتر انوار مي بايد به صورت كتاب و مقالات در اينترنت به چاپ الكترونيكي رسانده شود و خلاصه مطالب به زبان بين المللي در وبگاه الكترونيكي ايشان گذاشته شود تا مورد بهره برداري دانشمندان پژوهشگران و دانشجويان ايران و جهان قرار گيرد. ضروري است كه يك وبگاه مجازي الكترونيكي چند زبانه بنام استاد بزرگوار طراحي و ساخته شود. اين وبگاه مي بايد شامل آثار و سخنراني هاي استاد و گفته هاي همكاران و شاگردان و ديگران در رابطه با استاد باشد كه به مرور زمان مطالب آن افزوده شود. اين حرکت موجب مي شود كه پايان نامه هاي دانشجويان بر مبناي آثار استاد انوار تعريف شود و مطالب جديد علمي و ادبي از اين آثار استخراج گردد. دانشمندان با فرشتگان زندگي مي كنند و هميشه ماندگار هستند. درود بي پايان به روح تابناك اين استاد بزرگ.

دانشگاه تهران - شانزدهم مهر سال ۱۳۹۲

## چه زود دیر شد

دکتر عفت مستشارنیا<sup>۱</sup>

چه دیر با او آشنا شدم،  
و چه زود از دستش دادم.  
سال‌های ۴۲ تا ۵۷ دوران طلبگی بند در دانشگاه تهران بود و او نیز در همان مکان  
یا مکانی دیگر.  
نمی‌دانستم در چه رشته‌ای و در چه سالی تحصیل می‌کرد.  
متأسفانه در آن سال‌ها او را از نزدیک ندیدم و حتی اسمش را هم نشنیدم. اگر چه در  
آغاز رشته ادبیات عرب را انتخاب کرده بودم.  
اگر دیر دیدمش ولی در شناختش سخت کوشیدم و تا می‌توانستم دیدار و گفتار با او و  
خانواده مهر بانس را از دست ندادم.  
رفتن‌ها و دیدارها، باز دیدها و گفتارها، همه از مهر بود و مهر بانی. روز به روز  
این دوستی محکم‌تری شد تا جایی که در سفر و حضر با او بودیم، چه سفرهای  
دانشگاهی و چه سفرهای خانوادگی.  
انگیزه این دوستی عاطفه بود و مهر بانی که بین ما و خانواده برقرار شده بود.

او افسانی آراسته به فضیلت اخلاقی بود.

چشمش می خندید و قلبش از محبت می تپید.

به همه از کوچک و بزرگ مخصوصاً فرزندانم مهر می ورزید و از این کار دریغ نمی کرد. نجات و وقار و وفاداریش به همسر و خانواده او و فرزندان دوست داشتنی اش چشمگیر و مثال زدنی بود.

شگفتا!

مرد شیرازی و یکی یک دانه و این همه وفا  
هرگز ندیده و نشنیده بودم، اگر چه پنجاه درصد بنده شیرازی است.  
حافظه خدادادش همگان را به شگفتی وای داشت و مرا نیز به یاد کلاس های  
زنده یاد استاد بدیع الزمانی می انداخت.

دروقت خواندن اشعاری که در وصف اولیاء و انبیاء سروده بود به وجد می آمد و  
خون به صورتش می دوید و رخسار نورانی اش سرخ می شد، در آن هنگام  
صدایش اوج می گرفت و دیگران رای نگریست و به آنها برخورد می زد.

الحق نام این همکار، دوست و پسر عموی دینی بنده بامستی بود  
«انوار»

چون صورت نورانی اش حکایت از قلب پاک و باصفا و بی ربای او می کرد. با  
ظاهری ساده و بی آرایش، دوران همه ادعاهای استاد مآبانه، چه در محفل دوستان و  
چه در کلاس درس.

هرگز باد انشجویان از مرز ادب دور نمی شد.

هرگز کلام لغوی از او شنیدم و به یاد ندارم که کسی از او دل آزرده شده باشد.

بامهر سخن می گفت و سخنش بر دلش می نشست.

اغلب مردم عقیده دارند «سید است و جوشی» من جوش و خروشی از او ندیدم جز در کلاس درس و آن زمانی بود که اشعار عربی و یافارسی را با صدای بلند می خواند. برای یادبودش مقاله نمی نوشتم از خاطراتی که با او دارم می نوشتم اگرچه تمام آن خاطرات در این مقال نمی گنجد اما «باشد که مراد در آتش یاد دوباره اش بنشاند».

چندی در دانشگاه آزاد واحد مرکز با او همکار بودم، ایامی بود که دانشکده ادبیات را از سرخیابان حافظ به میدان فردوسی کوچه سفرنگ برده بودند و هنوز آن آپارتمان برای استفاده حاضر نشد بود و کارگران مشغول کار بودند و ما می بایست کلاس را در آنجا تشکیل بدهیم.

اتاق های طبقه اول هنوز تیغه نشد بود و پرده هم در وسط آن نیاویخته بودند که دو کلاس را از هم جدا کند. ما می بایست در آن اتاق بزرگ که حکم دو کلاس را داشت به دانشجویان درس بدهیم. با کمال تأسف باید یاد آور شوم که صدای نخاله های بتایی هم از طبقات بالا از راه کانال کولر به گوش می رسید و مزید بر این مشکل می شد. قسمت اول این اتاق کلاس بند بود که می بایست به چهل پنجاه دانشجوی ادبیات درس بدهم. قسمت دوم این اتاق که در ورودی دیگری نداشت کلاس برادر نازنینم دکتر انوار بود که می بایست به دانشجویان ادبیات عرب درس بدهد، پس ناچار باید از کلاس بند رد شود تا به قسمت دوم اتاق که کلاس ایشان بود برود.

وقتی وارد شد تمام دانشجویان به احترام او برخاستند و من هم نزدیک تریون رسیدند. با شرایطی که برایتان مجسم کردم. به ایشان گفتم، برادر جان سفارش نکنم به گونه ای درس بدهم که صدایت کلاس درس و حواس دانشجویان مرا تحت الشعاع قرار ندهد، چون وقتی

درس می‌دهی، احساساتی می‌شوی و تحت تأثیر درس و حال و هوای کلاس و دانشجویان و مفاهیمی را که می‌خواهی به آنها تفهیم کنی قرار می‌گیری صدایت اوج می‌گیرد و من نمی‌توانم درس بدهم. نگاهی محبت آمیز به من کرد و باتکان دادن سر تأییدم. آن بزرگوار و بنده و دانشجویان دو کلاس خندیدیم و هر دو تادرس را آغاز کردیم. اگرچه دیگر صدایش را نمی‌شنوم ولی بیان خاطرات شیرینش کام جانم را شیرین می‌کند، پس جا دارد که به خاطره دیگری اشاره کنم. دانشگاه ارومیه برای بزرگداشت شمس تبریزی سمیناری برگزار کرده بود و مانیز در آن سمینار شرکت داشتیم و سخنرانی. بار دیگر با او و سایر اساتید همسفر شدیم. بعد از سخنرانی بنده در روز مقرر، برادر عزیزم فی‌البداهه رباعی سرود و در جمع دانشجویان و اساتیدی که در آنجا حضور داشتند برایم خواند و آن را به من هدیه کرده که ره آورد سفر شد.

بدین مضمون:

گرچه انوارت جهان یکسر گرفت  
گشته عالم در کمالت در شگفت  
این همه از همت این همراست  
تاج کرمنای مولی سرور است

تاریخ ۱۳۷۷/۷/۱۸

ضمن تشکر، از مضمون بیت دوم از او کله کردم.

به او گفتم چرا شما مردان زنان لایق و هم طراز خود را نمی‌بینید؟

چرا فکر می‌کنید شما مردانید که می‌توانید تاج کرمنارا بر سر زنان بگذارید؟

امروزه زنانی که در سطح علمی برابر و با قبول تمام مسئولیت‌های خانه و خانواده،

توانایی‌های چشمگیری در زمینه‌های تخصصی از خود نشان داده‌اند که نیستند. این زنان لایق، با وفاداری و از خودگذشتگی و قبول بار سنگین زندگی مشترک، به همه ثابت کرده‌اند که نه تنها کمتر از همسرانشان نیستند بلکه وجودشان سبب ترقی و شهرت مردانشان نیز شده است. چرا به زبان نمی‌آوردید که آنان هم می‌توانند و در حقیقت توانسته‌اند تاج کرمنا را بر سر همسرشان بگذارند.

در طول تاریخ زنان ثابت کرده‌اند که همدوش و همگام و دلسوز و راهنمای همسر خود بوده‌اند بدون هیچ شکوه و شکایت و ادعایی. برادر جان چرا قبول نمی‌کنید و به زبان نمی‌آوردید که:

«این همه آوازه‌ها از شه بود»

بحث ما بالا گرفت و مشتاقان حاضر نیز حلقه زنانِ گرد ما منتظر عکس العمل. آن بزرگوار آنقدر منصف و خوش قلب بود که نه تنها در برابرم جبهه نگرفت بلکه خندید و تحسینم کرد.

من نیز خندیدم و ضرب المثلی را که بارها از زبان مادرم شنیده بودم خطاب به او گفتم:

این زلف‌ها پریشونه

از دولت ایشان

در ادامه سخن گفتم خوب می‌دانی که این نوع شعر مدح شبیه به ذمّ است. اگر چه می‌دانم و مطمئنم که قصد آزردن مرا نداشتی بلکه می‌خواستی در آن واحد هر دوی ما را مورد لطف قرار دهی.

گفتن خاطرات زیادی که حاصل این دوستی بود در این مقال نمی‌گنجد، لذا با ذکر خاطره‌ای دیگر، سخن را به پایان می‌برم، اگرچه باور نمی‌کنم یک ذره یادش نصیب فراموشیم شود.

بار دیگر در سمیناری دیگر با هم همسفر بودیم.  
پس از سخنرانی بنده یادداشتی به دستم داد که چنین آغاز می‌شد:

هوَالْفَتْاحُ الْعَلِيمُ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
دکتر مولایی نیکو سیر  
همسر این مستشار چون گهر  
مستشار مؤتمن خود همسرش  
گشته اویاری نکواند برش  
سرور مولایی نیکو سخن  
قدر این یار عزیز مؤتمن  
را بدان تاجمله ز اصحاب وفا  
گردی ای دانای بامهر و صفا  
در معنا و ادب را سفته ام  
گفته‌های نغز را من گفته ام

روحش شاد

سعدیامرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

روانشاد، استاد دانشمند و ادیب بزرگوار و شاعر شیرین سخن

و شیرین سراء

دکتر ایرج سهرابی حقدوست<sup>۱</sup>

هنوز پس از گذشت حدود یکسال حیران، سرگردان در به درد نبال توام. زیرا که قادر نیستم گرمای حضورت را به سرمای نبودنت باور کنم. چرا که آنچنان عارفانه و عاشقانه به پیشواز و بدرقه دوستان می رفتی و با اشعار نغز و شیرینت که از جلوه‌ی وجود نازنینت برمی خواست برخورد می کردی و آوای امید و زندگی را سری- دادی، و احساس عاشقانه‌ی زیستن را در وجود آنان زنده می کردی.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند هنوز وسعت روان پاکت و چهره‌ی خندان و روح پرفتوح عاشقانه‌های هنر دوست داشتن را به فریاد فاشسته است و از خود سؤال می کند که این هنر عشق را در کدامین مکتب و نزد کدامین ادیب آموخته‌ای که حتی برای زیارت تربت پاکت باید لباس احرام به تن کرد و پیشانی بر سنگ مزارت گذاشت.



برای تمام خوبی‌هایت باید از صمیم قلب سجد شکر به جای آورد. و به یاد آن همه عظمت، علم، اخلاص، تواضع و ادب بوسه‌هایی عاشقانه نثار روان پاکت کرد. انشاء الله جایگاهت در ملکوت اعلی سوار بر بال ابرهای آسمان بهشت باشد.

هرگز نبرد آن که دلش زنده شد به عشق  
ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

## ذکر خیر از دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر ودود رضویلر<sup>۱</sup>

مرحوم استاد بزرگوار جناب دکتر سید امیر محمود انوار استادی برجسته و تمام عیار در زمینه علم و فرهنگ و دوستی بسیار گرانمایه و سرشار از محبت برای اینجانب بوده‌اند. فقدانشان غیر قابل جبران و روحشان شاد باد.

## یادی از استاد صفا و وفا

دکتر خلیل علی محمدزاده<sup>۱</sup>



مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار، استادی از تبار نور بود. معمولاً این حرف‌ها را در کشور ما بعد از مرگ افرادی گویند و یامی نویسند ولی شکر خدا در باره‌ی این استاد شریف به جهت حسن خلق و تراوش دانش و علمی که در مجالس و محافل مختلف و حرف زدن‌های معمولی و مجالست‌ها غیر از کلاس‌هایی که استادی آن را بر عهده

---

<sup>۱</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

داشتند از ایشان ساطع و صادری شد، توافق و اتفاق نظر عام و خاص بر این گونه عبارات در دوران حیات نیز حاصل بود.

دکتر مردی با صفا و با وفا بود. نور ایمان جلوه گر در سیرت او، ریشه در درون مصفایش داشت، باید گفت دکتر چشمه ای از نور در دل داشت که شعله هایی از آن به بیرون زیانه کشید بود. وفای او نشأت گرفته از صفای باطن بود که هر مخاطب و مواجهی را از آن سهمی و جرعه ای بود. صفا و وفای او نه تنها به خود او لباس عزت و حیای پوشاند، بلکه به مراجع اش نیز شکوه و صلابت و وقاری بخشید.

وقتی دی با او می نشست، از مصاحبتش گوارای شدی و رشک می بردی که چرا اینقدر دیر و یا چرا این همه کم، در سایه سارش غنودی. مردان خدا خصایصی چنین بارز دارند، هدایت گربه سوی خوبی ها و نیکی ها هستند و اندیشه و دل را از هر گونه نفس ورزی و نفس پرستی تهی می دارند و به فضایل آراسته می دارند، از هرچی و از هر کس می گفت از وجوه مثبتش می گفت. ذهنش و فکرش و گفتار و کردارش از آلودگی ها و طعن ها مبرا بود.

اینها حرف های دل این بند است، وقتی به آن عزیز سفر کرده می اندیشم. و خاطرات چند صبحی در بیرونی حضور او نشستن ها را مرور می کنم. و آن فرزانه را چنان محترم و معتبری شناسم که هرگز نمی خواهم نوک خامه در رابطه با او، به خطا رود و چون حالا که از دنیای ما رفته، دچار لغزش شود که مثلاً وصف کاذبی کرده باشد. این قلم تعریف و توصیف او را بلد نیست، آنچه می نگارد همانی است که بی هیچ تاملی و تحمیلی و بی هیچ خط خوردگی و مصححت اندیشی و بی هیچ واسطه و ملاحظه ای، پژوهش مدارانه در او یافته است.

در ۱۲ سالی که در دانشگاه و در جایگاه فرهنگی بزرگترین دانشگاه تحصیلات تکمیلی در تهران، فرصتی برای خدمت بود، در دهه‌های که برای سخنانی و یا شعر خوانی در همایش و یا مجلسی، به صورت کتبی و یا شفاهی، مستقیم و یا غیر مستقیم، از ایشان دعوت به عمل آمد، هرگز پیش نیامد سوال کند: مخاطبان چند نفرند؟ چه کسانی هستند؟ و یا مزد استاد را چه می‌شود؟ اگر چیزی می‌خواست بگوید، فقط می‌گفت: موضوع سخنم چه باشد و در نهایت هم هر موضوع و بیانی، به ذکر سیره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام [با سخنان حکمتی که از آن مصباح هدایت‌ها در نظم و نثرش، ساختار و سامان یافته بود] ختم و ربط می‌یافت.

اینک یک سالی است که او در میان مانیست و از فراق این ایام، قطعا برای خانواده‌اش که از محبت و عطوفت بی‌کران ایشان سیراب می‌شدند، بسی سخت و دشوار گذشته، و سخت تر و سنگین‌تر بر دانشجویان و اهل علم و نظر، که علاوه بر مهر بانی و نازنینی‌اش، از دریای علم و معرفت استاد بهره‌های بردند.

نام نیکش ماندگار و رسم مردانه‌اش جاودان

## یاد آن روزها

یاد آن روزهای سبز بخیر روزهایی که درسمان می داد

می نشستیم روبه چشمانش می نشست و به ما امان می داد<sup>۱</sup>

دکتر سید فضل الله میر قادری<sup>۲</sup>

همه ی لحظه های محضر استاد خاطره است. جلسه ای از درس ایشان نبود که بدون موعظه باشد. در مجلس درس ایشان دو درس می گرفتیم: درسی ویژه در موضوع رسمی و دیگری درس زندگی! بدون تردید درس دوم از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

مهم ترین خاطرات اینجانب خاطراتی است که خود استاد بر ایمان از روی اخلاص و شفقت و مهربانی بیان می کرد، که از میان آن خاطرات دو نمونه را ذکر می کنم: خاطره ی نخست استاد این بود که فرمود: «روزی با پدرم در راهی حرکت می کردم، ناگاه ناخواسته اندکی جلوتر از ایشان راه رفتم، پدر با مهر بانی کف مرا گرفت و به

---

<sup>۱</sup>. دوبیت از دکتر حسن لی استاد دانشگاه شیراز

<sup>۲</sup>. استاد دانشگاه شیراز

عقب کشید و گفت: پسر، جلوتر از پدرت راه نرو! و این درس بزرگی در زندگی من شد.»

استاد پس از تعریف کردن این خاطره خطاب به ما فرمود: «بچه های خوب مواظب باشید، باید ابتدا پایین بیایید تا بالا بروید! با فروتنی کردن بزرگ می شوید! خوب مواظب باشید! کسانی که از ابتدا خواستند بزرگی کنند، به زمین افتادند، هرگز نمی توان قبل از غوره شدن مویزشد!»

خاطره ی دوم استاد این بود که فرمود: «روزی با پدرم در تهران پیش از انقلاب اسلامی در خیابانی راه می رفتیم که مغازه های مشروب فروشی زیاد بود. پدرم گفت بین این آدم ها از راه فروختن چیزهای حرام میخواهند روزی به دست آورند. من نگاه کردم دیدم چقدر مغازه ی مشروب فروشی است! ناگهان پدرم از مغازه ی کوچکی که در میان آن مغازه ها خوردنی های حلال می فروخت، دوشیشه ی کوچک شیر خرید و یکی از آن ها را به من داد و دیگری در دست خودش. در جایی مشرف به مغازه های مشروب فروشی قرار گرفتیم. پدرم در حالی که شیر را سر کشید و به من نیز دستور داد که شیر را سر بکشم، خطاب به آن مشروب فروشان گفت: «دقت کنید! این نوشیدنی حلال است که من و پسر می نوشیم! روز قیامت در محضر خداوند متعال خواهم گفت که من نوشیدنی حلال را به این آدم ها معرفی کردم ولی...»

خاطره ی دیگری که ایشان از مرحوم پدرشان نقل کردند این بود که فرمود: «پدرم خیلی مخالف مصرف دخانیات بود، جلسه ی درس تفسیر داشت. چون بعضی از شرکت کنندگان به کشیدن قلیان متمایل بودند، ایشان قلیانی را آورد و در آن گلاب

ریخت و یک گل سرخ بزرگ به جای آتش بر سر آن گذاشت و گفت هر کس قلیان میل دارد بفرماید!»

اگر بخواهیم از فضایل استاد بنویسیم، نوشتار به طول می انجامد و...

گر بگویم فضلشان، بی حد شود مثنوی صد فایل و صد دفتر شود

ایشان فروتنی و با مردم بودن را با کمال گرایی همراه ساخته بود. یک روز به یک مناسبت به طور خصوصی به بند و شخص دیگری فرمود: «با مردم باشید، در میان مردم زندگی کنید ولی در سطح مردم حرکت نکنید!»

از مناعت طبع و خوشتن داری ایشان همین بس که روزی ایشان را برای سخنرانی به مناسبت بزرگداشت مرحوم الهی قمشه ای به شیراز دعوت کردیم. وقتی برای استقبال از ایشان با ماشین دانشگاه شیراز به فرودگاه شهید دستغیب شیراز رفتیم، شاگردان ایشان از سرجا برای احترام در فرودگاه با دسته های گل جمع شده بودند. به طوری که وقتی به باشگاه دانشگاه شیراز آمديم، پشت ماشین پراز گل طبیعی بود. وقتی پیاده شدیم، مانمی دانستیم که با این همه گل چه کنیم، استاد خطاب به بند فرمود: «سید یک کار خوب بکن! این دسته گل ها را بین خدمتکاران باشگاه تقسیم کن!» بالاخره با اجرای دستور ایشان خدمتکاران بسیار مسرور شدند.

آن شب در باشگاه با ایشان خدا حافظی کردم تا استراحت کنند. قرار بود ساعت ۱۰ صبح در کوی ارم در سالن علامه جعفری سخنرانی کنند. ساعت ۹:۳۰ به دیدارشان رفتم و سپس به محل سخنرانی... و تا عصر ایشان با قدرت تمام و با خوشرویی و متانت و مهربانی به طور رسمی و غیر رسمی سخن گفت و حاضران را به فیض رساند. وقتی ایشان را تا فرودگاه بدرقه کردیم، تازه دریافتیم که صبح کسی برای ایشان صبحانه



نیاورده است و ایشان به سألن غذاخوری مراجعه نکرده و بدون صبحانه تا ظهر بسر برده است.

از ویژگی های منحصر به فرد استاد این بود که دانشش بیش از گفتارش و گفتارش بیش از نوشتارش بود. همواره با دوستان و هم شاگردها این سخن را تکراری کردیم که آقای دکتر انوار با این همه وسعت دانش میل به نوشتن و عرضه کردن و مطرح شدن ندارد؛ روزی که کتاب "سفینه حافظ" ایشان چاپ و منتشر شد، عرض کردم: استاد عزیز با این همه دانش و معلومات و ذوق و مهارت در نویسندگی در هر ماه می توانید یک کتاب تخصصی تألیف کنید. با اندک سکوتی فرمود: نگران نباش! شما در آیند می نویسید!

روزی که برای تحویل رساله به منزل ایشان مشرف شدم با مهربانی و فروتنی فوق العاده ای بند را به حضور پذیرفت و در حیاط منزل از داربست انگور جنب ساختمان خوشه انگوری چیده و همانجا آن را شست سپس با تمام سادگی و صفا به طبقه دوم که کتابخانه ایشان بود رفتم. روی میز مشاهده کردم که مشغول تألیف کتاب ایوان کسری در آینه قصیده خاقانی و بحر تری هستند. هیچگاه آن لحظات صمیمانه و آن صفا و بی آلایشی و اخلاص را فراموش نخواهم کرد.

### شاگردپروری

از ویژگی های استاد این بود که خودش را تنها مسؤول انتقال دانشی معین نمی دانست بلکه سعی می کرد با ارائه هر درس فراگیران را بسوی فضائل اخلاقی سوق داده و از رذائل اخلاقی بر حذر دارد. ایشان راه کامل شدن و استاد شدن را به شاگردان

نشان می داد. هنگامی که نقطه مثبتی از شاگرد خویش مشاهده یا دریافت می کرد، بلافاصله مبادرت به تشویق او می کرد. آثار شاگردان را هر چند سرودن یک بیت ساده و که محتوا بود مورد تجدید قرار می داد و روند به کمال رساندن آن اثر را نشان می داد. در صفا و صمیمیت که نظیر بود. جاذبه ایشان در سطح بسیار متعالی بود و دافعه اش در حد ضرورت و نیاز. از خوش مشرب بودن ایشان همین بس که هر کس در هر سطحی براحتی می توانست به حضور ایشان رسیده و راحت سخن خود را مطرح کند و هیچ هراسی نداشته باشد.

در جایی ندیدم و نشنیدم که در عرصه تعلیم و تعلم و شاگرد پروری حق کسی را در گفتار و کردار و رفتار ادا نکرده باشد. و اینک با صراحت و قاطعیت عرض می کنم که استاد ما جناب آقای دکتر سید امیر محمود انوار در حالی از این دنیا هجرت فرمود که در عرصه علم و دانش و دانشگاه و تدریس و بحث و پژوهش از افراد ویژه ای بود که حق کسی بر عهدش نبود بلکه بسیاری مدیون لطف و تلاشهای صادقانه ایشان بودند. به همه شاگردان و همکاران و کارکنان دانشگاه احترام می گذاشت ولی احترام ایشان نسبت به سادات ویژه بود و این لطف فراگیری بود که شامل این حقیر شده بود. استاد ما تجلی معرفت و فضیلت بود. از بزرگان علم و فضیلت و سیاست به نیکی یاد می کرد و هرگز بسوی طعنه و کنایه متمایل نبود. روزی یکی از شاگردان نزد ایشان از شخصی که عالم دین و سیاست بود مذمت کرد. استاد برافروخت و تنها این بیت را خواند:

که نام بزرگان به زشتی برد

بزرگش نخوانند اهل خرد

## سوگنامه استاد

دکتر مهدی ممتحن<sup>۱</sup> - پرویز لکزاییان فکور<sup>۲</sup>

به نام آنکه درد نیای فانی دهد از عشق عمر جاودانی

دوروزی فرصت آموزد دروس مصطفی ما را

که پیش از مرگ درد دنیا بیا مرزد خدا ما را

اگر امروز دل با خاک راه مرتضی جوشد

کند محشور فرد افضل حق با اصفیا ما را

با عرض ارادت و تسلیت به جا مع علم و ادب جهان اسلام، و خانواده گرامی استاد

فقید و فرزانه جناب آقای

دکتر سیدامیر محمود انوار

باید عرض کنیم که ما عاشقان استاد آنقدر در فقدان ایشان متأثر و اندوهگین هستیم که

نمی شود باور کرد این استاد فرهیخته از میان دلدادگان خود کوچ کرده و به دیدار حق

شتافته اند، و می توان گفت:

ز اشک چشم و ز خون جگر به هر فصلی

خوش آب و رنگ توان داشت غنچه دل را

---

<sup>۱</sup>. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت

<sup>۲</sup>. کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی

و برای ما چنین حادثه شده است که:

فراق هم نفسان جان بی قرارم سوخت

گیاه خشکم و هجران، نو بهار سوخت

تو ای آفریدگار علم و قلم

الذي علم الإنسان ما لم يعلم

که ما همچنان و امانده و حیران در بلم

استاد مسلم ادب و عرفان و سخن از میان جمع ما، پرواز کنان رفت و همیشه در قلب یکایک ما جای خواهد داشت و هرگز نام او در فرهنگ نسیان و فراموشی ثبت نخواهد شد. چرا که نور، مفرد انوار است و فضایی نگاه و تفکر می خواهد و همه سخن از سرعت نور می گویند، و خداوند می فرماید: الله نور السموات والأرض ولي فراموشی فضایی تاریکی و خموشی را می طلبد، که هرگز در محوریت استاد گرانقدر نمی گنجد.

باید بگویم که او یک سخنور بود، یک ادیب، یک لغت شناس، یک استاد اخلاق و یک عالم پرهیزگار و یک اندیشمند و آموزگار، یک شاعر قافیه شناس. او قافیه و عروض شعر بود که بدون حضورش، شعر رونق نداشت.

و بارها به ایشان عرض می کردیم که:

استاد، کسی به رتبه شعرت نمی رسد

دست سخن گرفتی و بر آسمان شدی

در توصیفش این چنین شایسته است:

می گویم و اندیشه ندارم زحریفان  
انوار هموزهره را مشگرو آن بدر منیر است

استاد گرانمایه به گونه ای در سخن متبحر بود که هم سخن خوب می گفت و هم خوب سخن می گفت. در کلاس های خود آتچنان دانشجو را مجذوب کلام خود می کرد که گویی کلامش جادو بود و تصویری بود که بر روح و جان شنونده نقش می بست، مضامین و مفاهیم کلامش آتچنان تازه و بدیع و متنوع بود که به سادگی می توان گفت:

یک عمر می توان سخن از عشق انوار گفت  
در بند آن مباش که مضمون نماند است

هنگامی که دانشجو بودیم و از محضر ایشان تلمذ می کردیم، در میان کلام شاهکارش و اوج پرواز سخنش به استاد می گفتیم:

استاد، این طرز سخن را از کجا آورده ای  
خند بر گل می زند رنگینی اشعار تو

همیشه صبح زود علی الطلوع در محضر استاد حاضر می شدیم تا مبادا کلام ایشان از ذهنمان جا بماند و در سمعان نقش نبندد، کار می کردیم کارستون، دو منزل را یکی کرده تا به مقصد برسیم، با هر وسیله ممکن در حضور او می نشستیم و با خود می گفتیم: (ما سمعناه من أستاذنا فذلک عین الحیاه و ما لم نسمعه فقد فات و لا قانا الممات) و

برای حضور در مکتب ایشان چنین می گفتیم:  
چنان به دام توافقت گرفت مرغ دل

که یاد می‌نکند عهد از آشیان، ای دوست  
 تنم پیوسد و خاکم به باد ریزه شود  
 هنوز مهر تو باشد در استخوان ای دوست

او واقعا یک دوست بود، عاشق به تمام لغت و محتوا، باعشق می‌آموخت و آموزش می‌داد، عاشقانه از دانشجو پرس و جوی می‌کرد، در توصیف هر کدامین ماحشری می‌سرود، هرگز کرسی کلاسش از تمثال مبارکش خالی نبود، ارادت دانشجویان به او به حدی بود که واقعیت این جمله مصداق آن است: (من علّمني حرفا قد صیرّنی عبدا) در جلسات هیئت تحریریه هر سه فصلنامه ما نامش می‌درخشید، و بحق انوار است، وی در پستازان اعضا بود و در کنار دیگر استادان بزرگوار همیشه آماده سخن بود، هرگز مشکلات و گرفتاری‌های درونش را ابراز نمی‌کرد و غالباً از فرزندان بزرگوارش به نیکی یاد می‌کردند و می‌توانم به جد بگویم که تمامی اعضای هیئت تحریریه (مطالعات ادبیات تطبیقی- مطالعات قرآنی- دراسات الأدب المعاصر) همگی این ضایعه اسف بار را به خوانندگانش و به جامعه ادب تسلیت عرض می‌نماید و چنین گوئیم:

شکسته دلیم و بسته زبان و آشفته مو  
 در حیرتیم انوار کجا رفت؟ و حال مادر پی او  
 قلم ناتوان و چشم گریان و بغض در گلو

فریاد نمی‌رسد به گوش عالمیان، که استاد فرزانه‌ام، مهتاب و اختر تابناکم کو؟  
 آن خامه زیبا نگار میان دستان تو کو؟

آن شعرونش دلنشین و آتشین فرازت کو؟  
هرگز نخواهم از یاد برد اندیشه و فضیلت و کرامت  
و در پایان سخن:

ندارد نامه من در خور پر واز مضمونی  
مکررنگی بیندم بر پروبال کبوترها  
بزرگان ادب گوش این سخن را نزدشان محرم  
سخن را ختم می دارم که اودانا هو الا علم  
دکتر مهدی ممتحن - پرویز لکزاییان فکور

## بنام خداوند زیبا و خالق زیبایی‌ها

دکتر وحید کریمی<sup>۱</sup>

اولین باری بود که بسیاری از ما (کاروان دانشگاهیان- زمستان ۱۳۸۱)، به سفر حج مشرف می شدیم آنهم حج تمتع که حساسیت سفر را برای درک بیشتر آن برای بسیاری از ماصدچندان کرده بود. شاید بتوانم بیان کنم که چه حالی بر من در همان زمان اولین دیدار با کعبه گذشت، آخر همیشه اولین خاطرات به گونه ای دیگر هستند. بیان احساسات قلبی نیز با کلمات بسیار سخت و حتی گاهی غیر ممکن است ولی فکری کنم آنان که این تجربه را در دیدار نخست کعبه در آن روز مبارک به یاد دارند آن را تأیید نمایند. درست در زمانی که به مسجد الحرام وارد شدیم در قسمت شبستان و کنار ستونهای آن در جایی که کعبه دیده نمی شد و قبل از ورود به محوطه صحن مسجد الحرام، حاج آقای ابوترابی بزرگوار اظهار داشتند که عزیزان سرها را پایین بگیرید تا نزدیک کعبه شویم و زمانی که وقتش رسید و به شما گفته شد سرها را بلند کنید و سپس بانگاه به کعبه و درک هر چه بیشتر عظمت خانه و صاحبش، حاجات خود را بخواهید. همگان دست در دست یکدیگر از پله های صحن پایین آمدیم و با احتیاط مضاعف جلورفتیم و یادم می آید که حرکت ما با سرهای پایین در حد سر خوردن روی سنگهای مرمر بود. گفته شد توقف کنیم در حالی که هنوز سرهایمان



پایین بود و من به جلوی پایم نگاه می کردم و چیزهای زیادی از ذهنم می گذشت: اینکه اینجا همان جایی است که قرار است حضرت صاحب الامر (عج)، امام زمان در این مکان به اذن الهی قیام کنند، عکس خانه را در ذهن داشتم ولی عظمت دیدار آن خانه را از فاصله بسیار نزدیک تا به حال تصوّر نکرده بودم و اینکه اگر یکباره سر بلند کنی و در مقابل کعبه را ببینی چه احساسی خواهی داشت. و در همین زمان، در هنگامی که گفته شد توقف کنیم و جلوتر نرویم، ناگهان صدایی رسا و کوبنده که گویی همان ندای قلبم بود را شنیدم که لرزه بر اندام انداخت و لحظه ای در دوران حیاتم شکل گرفت که هنوز از بهترین هایم به شماری رود. صدای که گویی به اذن پروردگار و از آسمان بود. توجه همه پس از آن به کعبه معطوف شد. آری این صدا از حنجره یکی از بهترین فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س) بود، استاد شعرو ادب فارسی استاد سید امیر محمود انوار، مردی که آثما از سروده ها و اشعار بیشمار خود بخواند بلکه ظاهراً در پاسخ به ندای باطن از او خواسته شدن بود چیزی که باید بخواند، و ایشان صلوات معروف خواجه نصیر امام زمان را با صدایی رسا و کوبنده که همگان را مجذوب و محو خانه خدا و عظمت صاحب آن ساخت قرائت نمودند:

اللهم صلّ وسلّم و زد و بارک علی صاحب الدّعوه النبویه و الصّوله الحیدریّه و العصمه الفاطمیّه و الحلم الحسینیّه و الشّجاعه الحسینیّه و العباده السّجادیّه و الماثر الباقریّه و الاثار الجعفریّه و العلوم الکاظمیّه و الحجّ الرضویّه و الجود التّقویّه و النقاوه التّقویّه و الهیبه العسکریّه و الغیبه الالهیّه، القائم بالحقّ و الدّعی الی الصّدق، المطلق کلمه الله و امان الله

و حجه الله، المقسط لدين الله و القائم بامر الله و الذّات عن حرم الله، امام السّرو العلن،  
دافع الكرب و المحن، صاحب الجود و المنن، الامام بالحقّ  
ابی القاسم محمد بن الحسن، صاحب العصر و الزّمان، و خليفه الرّحمن و مظهر الايمان و  
سيد الانس و الجنّ، صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين.  
حلاوت و جلوه های زیبای اوّلین دیدار خود از کعبه را که همواره با خود مروری کنم  
مدیون ایشان و حاج آقای ابوترابی می دانم. در مدّت حضور خود در کاروان و در  
جوار ایشان همواره از این استاد فرزانه و بزرگوار جز فروتنی، روی خوش و اخلاق  
نیکو ندیدم.

روح آن عزیز شاد و یادش گرامی، و جایگاهشان قرین اجدادشان باد.  
همسفری از کاروان دانشگاهیان

آن که شد زنده جاوید کجای میرد...

برای تومی نویسم...

دکتر ابوالفضل رضائی<sup>۱</sup>

برای تومی نویسم، برای تو که سرشار از محبتی، سرشار از عشق، سرشار از  
زندگی، برای تومی نویسم، برای تو که انوار علم را در دل تاباندی، انوار عشق، محبت و  
زندگی را. برق چشمان زیبایت و چهره بشاش و خندانت را در کلاس درس هرگز  
فراموش نمی کنم؛ برق چشمان زیبایت هنگام زمزمه این آیات:

در دل ویران ما گنجی، بیا      گرچه در عالم نمی گنجی، بیا

پابه چشم من نه ای جان عزیز      جان به قربان تو مهمان عزیز

هرگز فراموش نمی کنم دستان مهر بان را که پدروار بر سرم کشیدی و آغوش  
گرم را که بهترین پناهگاه من بود. قلبت سرایی است که هر کس در آن رازد، به  
مصدق کلام زیبای آن عارف بزرگ «ابوالحسن خرقانی» که: «هر کس در این سرا  
در آید، نانش دهد و از ایمانش مپرسید. چه آن کس که حق تعالی را به جانی ارزد،  
بوالحسن را به نانی ارزد» در باب رویش گشودی. در لحظه لحظه های کسب علم

دستم را گرفتی و راه رفتن در مسیر پرفراز و نشیب زندگی را به من آموختی، الفبای زندگی را در گوشم زمزمه کردی و به من آموختی که زندگی در کنار عشق، محبت و دستگیری از دیگران زیباست. پندهای پدرا نه ات را هرگز از یاد نمی برم. آن هنگام که به من آموختی «پسرم! اگر می خواهی در جاده پرفراز و نشیب زندگی موفق و پیروز باشی، ایمان و احترام به پدر و مادر را سر لوحه کارهایت قرار بده» و من نیز نکته نکته هایش را آویزه گوشم قرار دادم. تو برایم همه چیز و همه کس بودی، هرگز نمی توانم باور کنم که دیگر در میان ما نیستی. تو برای همیشه در کلبه کوچک قلبم جای داری، نامت را بر قلبم حک می کنم و تا ابد فراموش نخواهم کرد.

روز سه شنبه ۱۴ آذر ۹۱ که مروارید وجودتان به صدف خاک سپرده شد را هرگز از یاد نمی برم. آخرین خاک چگونه توانست در گرانیهایی چون تو را در دل خود جای دهد؟ آخر چگونه دوستان علم و ادب این داغ سنگین را بر دلت تحمل کنند! چگونه... چگونه...!

در نایاب ادب! از ما گسستن زود بود      پشت ما از ماتم هجران شکستن زود بود  
بعد تو، انوار ما! کو صبر و آرامش دگر      آینه! بر سنگ، نامت نقش بستن زود بود  
می دانم، می دانم که با مولایمان - علی علیه السلام - محشوری، از شما می خواهم  
برایمان دعا کنی، امید که دعا یاران دستگیر این حقیر باشد.

روح پاکت با امیر المومنین محشور باد      خانه قبرت ز الطاف خدا پر نور باد

شاگرد کوچکتان

كان عظيماً...

كان عظيماً في حبه وصادقاني ولأنه ودفاعه عن آل محمد (ص) وآله الأطهار

كان عظيماً في إيمانه بكرامه الإنسان من حيث هو إنسان، وفي رفضه كل ألوان

المذله والخضوع.

كان عظيماً في كل ما قال وفي كل ما فعل...

كان عظيماً حين يتكلم وحين يصمت...

كان عظيماً في أخلاقه وسيرته وإرادته وسماحته، حيث كنا ننعم بحضوره والقرب

بجواره، علماً بأننا قصرنا حقه ومع الأسف الشديد، الفرصه التي كانت متاحه امامنا قد

ذهبت ولن تعود، واللحظه التي كان في استطاعتنا أن نثبتها ونعانقها قد سقطت في

العدم...

كان عظيماً في رزاقته العقلية التي تتجلى في سيرته الفذه والوحيد...

كان عظيماً لأنه لا ينساق وراء الشعارات التي تنسي اصحابها العمق الحقيقي...

كان عظيماً في رفضه الأحكام المسرفه، وينعي على الدارسين والناقدين افتقارهم

الى التمييز بين الحق والباطل...

كان عظيماً في تفتحته العقلي وكرهيته للأحكام القطعيه وكل اشكال الجمود

النفسي والإنغلاق على الذات...

كان عظيماً في دعوته إلى طلب العلم والإستفاده من الثقافات والمحاضرات الأجنبية

الأخري...

كان عظيمًا في رحابه صدره وفي رأيه، حيث كان يؤمن بأن الحياة الأبدية و  
الفكرية كلها بطبيعتها وفي جوهرها ميدان الاختلاف ومجال الرأي، ولا محل فيها  
للاحتكار والإدعاء...

كان عظيمًا في دفاعه عن قيمه ولغته حيث كان يدعو للتمسك بها لأنها تعبر هذه اللغة  
عن الحيوية والنشاط والجمال وتنطلق إلى آفاق فسيحة وكرمه...  
كان عظيمًا في حبه للشعر والأدب (وخاصه في الشعر الولايتي لآل البيت «ع») و  
كان يدعو إلى العناية بالأدب ويطالب بالإكبار من شأن الأدب الذي يجب أن يأخذ من  
العناية حظه وينال من التقدير نصيبه لأن الأدب وجدان الأمة النابض وقلبها الخافق  
وحسها الشعري...

كان عظيمًا في روحه الإصلاحية وقوه وعيه بنواحي نقصنا، فكان يدعو دائماً  
الشباب في تكوين عقلية وخلقيتهم بتوحيد الثقافات والاستفادة منها... وكان  
يؤكد «رحمه الله» على سمو الدور الذي يمكن أن يلعبه الأدب متى وعى مهمته وعزيمه  
الصادق...

كان عظيمًا في دعوته إلى تطهير الحقل الأدبي من المزيفين والأدعياء، وكان يدعو  
إلى التطهير الجاد للأدب في مدارس ومدرسه لا تصح ولا تقبل أبداً أن تتخلف عن  
ثوره الركب الإنساني...

وكان عظيمًا في بلوره الشخصية الوجدانية والفنية وكان ينادي دائماً بأن تكون لنا  
شخصية وجدانية واضحة، الشعور بذاتها قادره على التعبير عن نفسها...

أحمدود أم آملنا ضمها القبر؟  
وقد شقي من فاجعات الردى كثر

أبی واستاذی العظیم حین جلست فی مآتمک بدالی کل شیء كأنه کابوس لا یصدق،  
وحین سرت فی جنازتك، کنت أخفی دموعي المتساقطه كأنها ذنوب من عینین بلون  
الدم، لقد فاض وجهی بالسخط والألم والذهول، کانت فی العیون الدامعه شراره غضب  
على هذا القاتل المجهول الذی نسمیه الموت مزجاً من الرغبه فی الإلتقام منه، والدهشه  
من أنه یمکن أن یمد ید القاسیه الی انسان نؤمن بأنه أكبر من أن یموت.

الحق کنت أشعرو أنا أسیر خلف جنازتك وكأني أسیر للمرء الثانيه فی جنازه أبی و  
کنت أحس بأن الحیاه أصبحت أقل بهجه وشجاعه وبوداعي إياک كأني أودع آخر الرجال...  
استاذی وأبی، لقد عشت قویاً لا تعرف الهزیمه ولا تحب لأحد أن ینکسر أمام  
عاصفه أو ینهزم فی معرکه، ومن هدی هذه القوه صنعت جیلاً من الأبناء أحبا الحیاه  
لأنهم أحبوك وهم کثیرون

أبی واستاذی لقد کنت أراک وسأراک ما حیت وجهاً سحاً صلباً ومنذ عرفتك  
تعلقت بک أفکاري ووجدانی. ورأیت فیک المعلم الذی یقود تلامیذه (طلابہ) فی  
خضم الحیاه لا فی کتب الدرس فقط...

وسرت معک فی الطریق أری فیک دائماً قائدی ومعلمی الذی تعلمت منه أن  
المنهج اساس لكل عمل...

استاذی العظیم... کلمه متواضعه أقولها من أعماق قلبي المکلوم بأني أحبت  
بكل ما تحمل روعي من أنفاس وبكل ما تحمل عروقي من دماء...  
ولو جمعت افکاري کلها یا أبی واستاذی البطل فما استطعت أن أقول کلمه  
واحد بحقتک، فأنت کلمه کبیره کبیره جداً...

استادي العظيم: سأتبقى دائما بعيون دامية. عائدا بالصبر الجميل الذي لا يشفى غليلي  
ولا يسكني المي أكر ما قاله الشاعر:

أبى وعز على أنك لم تجب صوتي ولم يسمع لديك ندائي  
فسلام عليك في الخالدين يوم ولدت ويوم رحلت عنا ويوم تبعث حيا مع اجدادك  
الطيبين الطاهرين عليهم السلام.  
وتشفع لمحبيك وطلابك الذين لن ينسوك أبدا

تلميذك الذي لن ينساك أبدا  
ابو الفضل رضائي



## خاطراتی از استاد مرحوم دکتر انوار

دکتر حسین مهدی<sup>۱</sup>

ز دریای زخار و موج دوست      نخستین دُر معرفت نام اوست  
بگفتا به بسم الله آغاز کن      بدین نام تا عرش پرواز کن  
(دکتر انوار)

در سال ۱۳۷۸ همزمان با آغاز دوره‌ی دکترای خود در دانشگاه تهران توفیق آن را داشتم تا درس متون نظم و نثر دوره‌ی عباسی را در خدمت استاد ارجمند مرحوم دکتر انوار بنخوانم. در یکی از جلسات از طرف یکی از روزنامه‌سراسری که اسم آن را به یاد نمی‌آورم برای مصاحبه با دکتر انوار به دانشگاه تهران آمدم بودند، کلاس درس تبدیل به مصاحبه‌ی خبرنگار آن روزنامه با حضرت استاد شده بود آنچه در زیر می‌آید گوشه‌ای از خاطراتی است که مرحوم دکتر انوار در آن جلسه برای ما و خبرنگار روزنامه بیان فرمودند:

از همان کودکی هوش سرشار و حافظه‌ای بسیار قوی داشتم و کافی بود که مطلبی را برای یکبار بشنوم و یا چیزی را برای بار اول بینم و بخاطر بسپارم، والدینم که این استعداد را در من مشاهده کردند بسیار خرسند بودند و یاد دارم که از آغاز کودکی که

تازه به راه افتاده بودم و صحبت می کردم پدرم به تعلیم من پرداخت و هر روز صبح آیات قرآن کریم و اشعار زیبای پارسی از حافظ و سعدی و مولوی و شاعران دیگر را برایم می خواند و من با اینکه خواندن و نوشتن را نمی دانستم به سرعت حفظ می شدم و روز بعد آنها را پس می گرفت و مطالب جدیدی برایم می گفت و بدین ترتیب آیات و اخبار فراوان و اشعار و آثار گرانقدر پارسی و تازی را بخصوص گلستان سعدی را فرا گرفتم در حالی که بیش از پنج سال نداشتیم. در کودکی نخستین شعری که پدرم به من آموخت این بود:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای      نبرد رگی تا نخواهد خدای

که این شعر از اعتقاد و ایمان به خداوند متعال خبر می دهد و شعرهای دیگر نیز بر محور آزادی و آزادگی و غیره بود.

درباره شیوه درس خواندن در دوران جوانی چنین بیان فرمودند: از آنجا که روح عاشق ادب و عرفان بود برای کسب علوم ادبی و تفسیری و عرفانی همانگونه مشتاق بودم که به تنفس و تغذیه برای زیستن. صبح و شامم در گرو حضور در درس دانشمندان بود و درس را به خاطر نمره یا قبول شدن نمی خواندم بلکه بخاطر اینکه به گونه ای عمیق، علم را بفهمم و با آثار نویسندگان بزرگش آشنا شوم. در زمان تحصیل گاهی می شد که بیش از پنج شش ساعت نمی خوابیدم و در مدت روز با استادان گوناگون قرار درس داشتم مثلاً بعد از نماز صبح به منزل مرحوم استاد الهی قمشه ای می رفتم و بعد از آن نزد شیخ مرتضای گیلانی می رفتم و بعد از درس نحو و عروض و غیره خود را به دانشگاه می رساندم و هنگام ظهر ناهار را خورده و نخورده خود را

به مؤسسه‌ی لغتنامه‌ی دهخدا نزد استاد سید عبدالله انواری رساندم و از ساعت دو تا چهار به فراگرفتن سنگین‌ترین متون از حضرتش می‌پرداختم.

هچنین استاد دکتر انوار به نیکی از همسر خود یاد می‌کرد و در این باره خاطره‌ای را بیان کردند: نخستین باری که همسر من به منزل ما آمد، ایشان را به کتابخانه‌ی خود بردم و گفتم کارم تدریس است و بارم این کتابها. از آنها به هیچ وجه نمی‌توانم جدا شوم ضمناً دانشجویان و محققان و استادان فراوانی برای رفع اشکال یا درس و بحث و تحقیق از صبح سحر تا شام با من تماس دارند حال اگر این زندگی را می‌پسندی بسم الله وگرنه سر خودگیر که من سروکاری دیگر جز این ندارم. ایشان هم که در مکتب پدری دانشمند و مادری بزرگوار تربیت یافته بود و خود اهل قرآن و تفسیر و ادب و عرفان بود با میل پذیرفت. ایشان تاثیر فراوانی در پیشرفت کارم بخصوص ایجاد و سرودن آثار و اشعارم داشته‌اند و حتی نیمه شبها بیداری شد و با تحمل و شکیبایی و تحسین اشعاری را که در دل شب می‌سرودم را با خوشرویی گوش می‌داد گاهی کنگره‌ها و سخنرانی‌ها در خارج تهران بوده است که حوصله‌ی مسافرت نداشتم و با تشویق و ترغیب ایشان در آن کنگره‌ها حضور یافته‌ام به هر حال ماشین حرکت علمی و ذوقی من است هچنین استاد فرمودند که میان من و همسر من تفاهم کاملی وجود دارد و زندگیمان سراسر همفکری و مهر و صفاست. استاد مهمترین عامل تفاهم بین زوجین را صدق و صفای داند هچنین دوری از تجملات دست و پاگیر و احساس مسئولیت نسبت به هم و توجه به احساسات یکدیگر و ایجاد آرامش اعصاب و یکرنگی.

استاد در باره‌ی فرزندان خود نیز می‌فرمودند: فرزند اولم را از امام علی (ع) خواستم و آنرا امیر علی نامیدم و فرزند دومم را از امام حسین خواستم و آنرا امیر حسین نامیدم و دعایم در هر دو مورد اجابت شد و آن دورا بنام آن بزرگان نام نهادم تا پیوسته در کار ارادت آنها باشند.

بزرگترین آرزوی استاد بجا نهادن آثاری نیکو و فرزندانی مفید برای جامعه است که باقیات و صالحاتند. استاد با بیان خاطره‌ای از انتخاب رشته‌ی تحصیلی خود به مصاحبه پایان داد او در این زمینه بیان کردند: هنگامی که خواستم در دوره‌ی دبیرستان رشته‌ی تحصیلی خود را انتخاب کنم در ابتدا قصد ورود به رشته‌ی تجربی را داشتم تا در آینده پزشک شوم پدرم به من گفت اگر این رشته را برای مادیات و پول انتخاب کرده‌ای باید بدانی که ثروت را خدا می‌دهد و اگر برای احترام و شهرت برگزیده‌ای من احترام و شهرت بوعلی سینا را بیش از حافظ ندیده‌ام لذا از آنجا که پدران ما از زمان امام موسی کاظم (ع) نذر کرده‌اند باهوش‌ترین و بهترین فرزندان‌شان را در کارهای اسلامی و عرفانی تربیت کنند من از شما می‌خواهم که از رشته طبیعت دست بردارید و در رشته‌ی ادبی که رشته‌ی اجدادت است ثبت نام کنی و من آن کردم که پدرم خواست.

در آخرین جلسه‌ای که در محضر استاد بودیم یکی از همکلاسی‌های عزیزمان جناب آقای دکتر حسین ارجمند در وصف استاد انوار اییاتی سرود که عینا در زیر می‌آید:

یاد استاد مرا بی تاب و شیدا می‌کند  
لب‌گشاید دُرِ بیارد از دهانش بی حساب  
همچو گلزاری پر از گل‌های یاس و اطلسی  
غنچه‌های روح ما با خنده‌هایش بشکند  
با کلام جان فزایش روح ما را زنده کرد  
شعر او در دلربایی یوسف کنعانی است  
تا که شعرش سرزند از جیب آن صورتگری  
لُحْن او کوند و شعرش چو سَجَلِ اَیْم  
یاد آن منزلگه سلمی ز شعرش زنده شد  
او چو سیمرغی گشاید پر و فرّ خویش را  
همچو خورشیدی بتابد بر کویر جان من  
او سراید سیدی هستم ز نسل فاطمه  
همچو بحری از صدف‌های سخن لبریز و پر  
چون کلامش سحر مطلق باشد از دلدادگی  
شعر او چون بر کویر جان ما تایید شد  
شعر او چون کیمیایی زر بسازد واژه را  
آسمان شعر را انوار رخشان می‌کند

این دل عاشق لقای او تمنا می‌کند  
او کلامش را به نور وحی زیبا می‌کند  
با کلامش عطر آن‌ها را هویدا می‌کند  
او دل ما را به لبخندش فریبا می‌کند  
همچو اعجازی که آن عیسی‌ای عذرا می‌کند  
جان ما را عاشق خود چون زلیخا می‌کند  
گویا موسی یدش را پر زیضا می‌کند  
چون بیارد از دهان نابود اعدا می‌کند  
دَرّه انوارش خوان بین چه غوغای می‌کند  
شعر خود را جاودانه همچو عنقا می‌کند  
روح من آن بی کرانه علم پیدا می‌کند  
منتسب خود را به شاخ سبز طوبی می‌کند  
با بیانش «يُخْرِجُ اللَّوْلُؤَ» چو دریا می‌کند  
پس زبان الکن ما را چه گویا می‌کند  
جان ما را لاله پرور همچو صحرا می‌کند  
یا چو خورشیدی که دل را لعل رخشای می‌کند  
کشور اندیشه را همچون ثریا می‌کند

## استادی از جنس نور و ایمانی حقیقی

دکتر حامد اهری<sup>۱</sup>

استاد دکتر سید امیر محمود انواری یکی از بزرگ مردان معدودی که با فروتنی مثال زدنی بازپردست و بالادست رفتاری کردند به گونه ای که به تصور من این فرهیخته جوانمرد از هیچ احدی کینه ای به دل نمی گرفت و اگر هم کسی او را می رنجاند برای اش دعای عاقبت بخیری می نمودند

من شاید در مدت ۵ سالی که افتخار تلمز از منش این استاد به واقع استاد را داشتم آموختم که مفهوم انسانیت و آدمی چیست، فردی که در اوج قدرت و علم و امکانات دنیوی همیشه با مهربانی با تمام خلق خدا برخورد می کرد، شاید بسیاری از انسانها در برخوردهای اولیه خویش مهربان باشند ولی در ظاهر و باطن برخوردی متفاوت دارند اما این استاد ماندگار از عمق وجود خویش با همه حتی زیردستان خویش مهربان و بخشنده بود

به نقل یکی از اساتید پیشکسوت ادبیات که با ایشان هم دانشگاهی بودند می شنیدم که در بعد الظهر داغ یک روز تدریسی ایشان به آبیوه گیری در قلهک دعوت شدند تا بعد از کلاس تدریسی رفع خستگی نمایند در زمان نوشیدن یک لیوان آبیوه

دیدند که ۱۲ سرباز پادگان که از خیابان گذری نمایند بی درنگ از شاگرد فروشگاه  
تقاضا کردند برای تک تک سربازان با سینی ۱۲ لیوان از آب میوه که میل می کردند  
بدون نای و نشانی از طرف فروشگاه ببرند از سکنات و کردار ایشان بیش از تمام زمانی  
که در دوره تخصصی خویش مطلب یاد گرفتم آموختم

یادش گرامی و روحش شاد

نور به قبرشان بیارد

آمین

درکنج دلم عشق کسی خانه ندارد

کس جای در این خانهء ویرانه ندارد

## درس‌گ دوست....

دکتر رقیه رضایی<sup>۱</sup>

آسمان چشمانت همیشه آبی بود و در عطر نفس هایت شمیم شکوفه‌های بهاری جاری، در نگاهت زیباترین ترانه‌ی زندگی موج می‌زد و در تبسم تو بهترین ترنم حیات نقش می‌بست. فرمانروای سرزمین دانش بودی و ستاره فروزان آسمان ادب، بی‌تو آسمان ادب دیگر فروغی ندارد. کلاس درست سرشار از عشق بود و زندگی، سرشار از انسانیت. عرفان را در کلاس درس تو آموختم و چه زیبا برایم عرفان را معنی کردی: «پیوستن قطره به دریا» و چه زیبا بود لحظه‌های در کلاس درس تو بودن و از تو درس زندگی آموختن و چقدر سخت است بی‌تو بودن... و روزی که بادیغماگر پاییزی گلبرگ‌هایت را پرپر کرد و وجود نازنیت را به خاک سپردیم چقدر سخت بود برای همه، مخصوص برای دوستداران ادب، چرا که بلبل خوش سخن باغ ادب از بوستان ادب به سوی دوست پرکشید.

---

<sup>۱</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر



افسوس که جاده زندگی، جاده‌ای است که انسان فقط یک بار می‌تواند از آن بگذرد و تابلوی توقف ممنوعش ما را از ماندن در این جاده بازمی‌دارد. افسوس! افسوس! که لحظه‌ای باتو بودن زود سپری شد، اما خاطرات شیرین کسب معرفت از تو و کلاس درست هنوز در یادم هست.

روح شاد....



فصل سوم  
گزیده اشعار شاعران



## تقدیم به روان مقدس استاد ادب و عرفان دانشگاه تهران

دکتر عباس کی منش<sup>۱</sup>

سوگنامه با ماده تاریخ به یاد دوست فاضل بزرگوار و همکار دانشمند گرامی مرحوم  
مغفور دکتر سیدامیر محمود انوار استاد دانشگاه تهران بادی آکنده از غم و حسرت و  
اندوه سروده شد.

|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| سید انوار آن سخنور محمود        | خرقه تهی کرد با ندای خدایی          |
| آنکه به دریای فضل دُر و گهر بود | رفت و از این خاکدان گرفت جدایی      |
| محل احباب را نشاند به ماتم      | یافت رهایی از این گروه ریایی        |
| فاضل وارسته بود آنکه همه عمر    | دم نزدی هیچگاه از من و مایی         |
| سال ورا خواستم ز پیر خرد دوش    | گفت به پاسخ به رسم نافه گشایی       |
| حرف نخست از هما برون کن و برگوی | «سوی جنان پرکشید و یافت رهایی» ۱۴۳۴ |

شادمان ای هماره یاورِ مُشکان  
بعد تو مشکل کنیم چامه سرایی

### اِنَّ اللَّهَ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

رباعي در سوگ جانگداز عارف ربانی و عاشق صمدانی دوست و همکار عزیز

بزرگوارم جناب آقای دکتر سید امیر محمود انوار استاد دانشمند دانشگاه تهران

زین دار فنا امیر محمود برفت      زی دار بقا برسم معهود برفت

یک عمر علی گفت و ندا کرد حسین      زین رو چو به مهرشان بیاسود برفت

## «رثائیه»

درسوک و رثای استاد جنت مکان فقیدم روانشاد دکتر سیدامیر محمود انوار  
دکتر هوشنگ زندگی<sup>۱</sup>

یارب امشب ز چه رودیعی گردون تار است؟  
جمله غمهای جهان بر دل من آوار است؟  
زانکه در کاخ ادب دفتر غم بگشودند  
نوحه و ناله و اندوه در این دیدار است  
امشب از فتنه‌ی غم چشم فلک خونبار است  
تیغ اندوه به مژگان ترم چون خار است  
در گذرگاه نفس هاله‌ی غم بنشسته  
آه حسرت به سرا پرده‌ی دل در کار است  
مرغ شب با من غمگین به نوادم ساز است  
چون میان من و او رابطه‌ای همیار است  
گل به گلزار ادب چون دل من پژمرده  
جلوه اش اشک ترونگس شبم بار است

---

<sup>۱</sup> استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

دیدِ ی دهر ز یغمایِ محنِ غرقه‌ی خون

چشمِ مینایِ فلک از غمِ او بس تار است

ناوکِ غم به سوید ای درونم زده‌تیر

سرزمینِ ادب آماجِ غمِ انوار است

نوحه‌ی درد ز یغمایِ فلک بر شده است

سینه‌ها سوخته از حسرت این گفتار است

سپری نیست مرا از خطر تو سنِ مرگ

گر که روئین تنِ دهری تک او جزا است

«آه و دردا و دریغا که چو محمود» برفت

صحنه‌ی شعر و ادب دستخوشِ تیمار است

ای امیری که در از کانِ ولایت سَفَتی

شعر زیبای تو زینتِ ده صد طومار است

نه زمین است که از ماتم تو میلرزد

آسمان نیز شرر بار غمی سرشار است

اوستادا به وفایت که بود جلوه‌ی عشق

درسِ عرفان تو گویای بسی اسرار است

در سهایت همه بر لوح وجودم ثبت است

مکتبِ عشق حسین است و رهت ایثار است

مرگِ عالم که حدیثی ست در اقوالِ رسول

بس گرانست و بسی ثلمه‌ی آن دشوار است



شرح اوصاف تو در دفتر من کی گنجد؟

در خور وصف تو اقوال شه احرار است

اصلت از نسل حسین است و نسب اسوه ی نور

تکیه گاه همه در روز جزا مختار است

شاهد عشق تو در خیل محبان علی

چامه هائیت که در صدر بسی اشعار است

تو بهارانِ امیدم بُدی اَمّا به خزان

رفتی و سیل سرشکم به هوایت بار است

به سفر رفتنت ای دوست بسی ناگه بود

آخر استاد مرا با تو فراوان کار است

رنجها بردی و در صحن «ادب» بغنودی

بر دل پیر و جوان از غم تو آزار است

روز آدینه چو بستی تو بره بار سفر

دستها بھر دعایت به سوی ستار است

نرود یاد تو از لوح ضمیرم هرگز

تا که خورشید بر این دایره ی دَوّار است

درد هجران عزیزان رمق از جان ببرد

واپسین لحظه ی دیدار بسی دشوار است

هاتف غیب چه خوش گفت که انوار عزیز

جاودانست وورا در همه جا آثار است

سعدی آسابه جهان شهرت تو پایند است

زانکه اشعار دلاویز تو گوهر بار است

کلک سحار تو در باور پیمان شکنان

ذوالفقاریست که آماده‌ی هر پیکار است

کنج رنج طلب و خدمت بی روی و ریا

نام نیکیست که بر پایه‌ی این اقرار است

اجر تقوای گرانبار تو در معبر عمر

جایگاه‌هیست که در مرتبه‌ی ابرار است

زندگی عشق بود مست ز پیمان‌الست

پیگمان مستیت از مائدی انوار است

تا فروغ سخنی هست به معراج ادب

نام تو جلوه ده سلسله‌ی اشعار است

تابه یادت گل حسرت به گلستان بدمد

نالای مرغ سخنگوی چمن‌بسی زار است

بوستانی که در آن جای گزیدی استاد

روضه‌ی اهل بهشت است و بهین گلزار است

لاله هم داغ تو دارد که دلش غمگین است

آخر اندوه تو بر قلب همه انبار است

تا که آرام شود ایندل آزرده به درد

پیشه ام ذکر شب و ادعیه اسحار است

حالیا کز غم فقدان تو دل مرده شدیم

گاه تسلیم و طلب از ملک دادار است

رو به محراب دعائیم به صد عجز و نیاز

چشم امید به درگاه شه غفار است

سربه‌بستان ولایت نهم از روی نیاز

مقصد م خاک در سلسله‌ی اطهار است

یارب از بحر کرامت تو گناهش بخشای

زانکه او پاک زهر و سوسه‌ی پندار است

زندى از سوز غم مرگ تو برگى بنگاشت

ورنه این درد القباى غمی بسیار است

روانش شاد

تهران- ۱۳۹۱/۹/۱۴

### رباعي فراق

به گاه هجرت «محمود» در ردای سپید

نوای دلکش توحید در فضا پیچید

چو نغمه‌های انا الحق زیک حق بشنید

به آستانه محبوب عاشقانه پرید

## فراقنامه

امشب ای برکه ی غم حاجت باران دارم  
 شط اندوه چو بشکست حصار من و دل  
 چون ناله که غم دوست برد صبر از دل  
 کی توانم به سخن باز کنم عقدی دل  
 لحظه ها قرن صفت بر دل من می گذرد  
 دفتر دل چو گشودم به شبستان وفا  
 یاد انوار فکنده ست به جانم شرری  
 میر محمود همه سلسله داران ادب  
 در دل آتش، به جگر سوزش و بر لب آه  
 داغ مرگ تو چو بر لوح دل زخم زده  
 سربه سرد دفتر و دیوان ادب نامه ی توست  
 صبر بسیار بیاید که دگر مام فلک  
 سالها دفتر دل در گرو درس تو بود  
 درس آزادگیت رسم کریمان زمان  
 یاد تو ورد زبان همه در محفل انس  
 گرچه دیدم به بصر مرگ تو را لیک هنوز  
 درس عشقی که ز دیوان ادب هدیه ی توست  
 نام محمود تو در دفتر دوران، جاوید

شعله شد جمله وجودم، غم پنهان دارم  
 پس عجب نیست اگر جلوه ز طوفان دارم  
 شکوه ها از غم و بی مهری دوران دارم  
 من که در بستر دل ناله و افغان دارم  
 کوه صبرم، به دل اما تب هجران دارم  
 نکته ها زان خلف اسوه انسان دارم  
 در دل اندوه و به سر سوزش نیران دارم  
 ترک یادت نکم، چون ز تو فرمان دارم  
 سوزشی داغ تر از پر غم کنعان دارم  
 داغکه تیره تر از لاله ی نعمان دارم  
 نقش زیبای سخن را ز تو عنوان دارم  
 نخبه ای چون تو بزاید و من ایمان دارم  
 زان مسیحای سخن دفتر و دیوان دارم  
 نکته ها زان سبق محفل عرفان دارم  
 رهرو راه توأم چون ز تو پیمان دارم  
 شک و تردید در این دیدن اعیان دارم  
 سبق عشق من است تا به جهان جان دارم  
 بهر عفو گهت تکیه به رحمان دارم

|                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| نام نیکت به جهان تا به ابد پابرجاست | خلعت "احسن تقویم" ز قرآن دارم     |
| رنجها بردی از این دار و گذرگاه حیات | مغفرت بهر تو از خالق متان دارم    |
| دست حاجت برم اکنون به نظرگاه نیاز   | رو به محراب دعا نامه ی غفران دارم |
| بستم امید به درگاه خداوند غفور      | آرزو بهر تو از روضه ی رضوان دارم  |

زندى ام دل بسپرده به تولای رسول (ص)  
عرض اندوه به مولای خراسان دارم

هوشنگ زندى / تهران / دوازدهم آبانماه نود و دو

## یادی از استاد مهربان

دکتر محمد شیخ الرئیس کرمانی<sup>۱</sup>

بلند آوازه استاد با فضیلت دانشگاه، دریادل پاکمرد سالک الی الله، بی همتا در شعرو ادب و عرفان، بی نظیر در حسن خلق و تواضع و احسان، چراغ بزم اهل دانش و بینش، پشتاز عرصه کوشش و پژوهش، غواص دریای بیکران علم و ادب، مفتاح ابواب مبانی و معانی ادبیات عرب، مخزن الاسرار و مطلع الانوار، مرحوم دکتر سید امیر محمود انوار، نور الله مضجعه و اسکنه فی اعلیٰ غرفات الجنه، استادی بزرگوار و فرهیخته بود که نه تنها از جایگاه علم و ادب و احاطه اش بر ادب فارسی و عرب مثل و مانند نداشت، بلکه از باب تخلّق به اخلاق حمیده و صفات پسندیده، عدیم النظیر بود.

استاد بر بسیاری از علوم مانند منطق، فلسفه، تفسیر، درایه و رجال، صرف و نحو، تاریخ، علوم بلاغی، عروض و به خصوص شعر و ادبیات و تاریخ ادبیات عربی و ادب فارسی تسلط داشت.

---

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

استاد، قریحه فیاض و پر شور و سرریزی داشت و از زبان او فواره گونه اشعار نمکین و آهنگین بی تروی و تأمل بالبداهه تراوش می کرد، همچون مخزنی پر انرژی و نیرو در حال انفجار و منبعی لبریز از آب زلال و شفاف بر بلندای آبشار.

استاد، بالباسی ساده و مشیی سخت متواضعانه و بیانی پر حلاوت و دوستانه، با روی گشاده و دور از هر خود بینی و خود ستائی با دانشجویان مراوده داشت و به تدریس و تعلیم و پاسخگویی به پرسش های دانشجویان می پرداخت، چون خارج از کلاس در مجمع دانشجویان قرار می گرفت، استاد و شاگرد از یکدیگر تشخیص داده نمی شدند.

حقیر، نویسنده این سطور در زمان تحصیل در دوره دکتری زبان و ادبیات عرب افتخار شاگردی استاد انوار را داشتم و چندی جرعه نوش بحر فضل و کمالات او بودم، سرفصل های درسی چون موم در دست اندیشه و دانش و قاد او رام بود و به هر پرسشی پاسخی قانع کننده می داد، بعلاوه بالبخندی شیرین و گفتاری دلنشین پرسش کننده را انعامی بسزای داد و دیگران را به پرسش تشویق میکرد، دریای طبع زلال او نیز آبی از در افشانی فرو نمی نشست.

نمی توان خاطره خاصی از استاد را نوشت زیرا تمام حرکات و سکنات او خاطره بود: چهره ی خندانش، قلب مهربانش، آراستگی و وارستگی اش، خیرخواهی همگانی اش، همکاری بی ریا و خالصانه اش، از کبر و ریا و غرور دور بودنش، بالبداهه حسب مناسبت شعر سرودنش و سپاس حق و مدح اهل بیت بر زبان داشتنش و... اینها و امثال اینها همه خاطرات به جا ماندن از استاد فرزانه است. او دریای مواجی بود که به

اندك نسيمي موج برمي داشت و دامن دامن در و مرجان، نثار چشم به راهان ساحل  
مي كرد.

او نمادي از عشق و عرفان، نمودي از ورع و ايمان و اسوه اي جاويدان است.  
قصيده ي زير را كه در رثاي آن حكيم بلند پايه سروده ام - باپوش خواهي از آن  
جهت كه وصف آن بزرگ در حد شعر كوچك من نيست - تقديم آن روح بلند لبريز  
از عشق و شعرو شعور مي كنم:

### جهان دين و دانش شد عزادار

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| دريغ از رحلت محمود انوار     | كه در ملك معاني بود سالار      |
| ز رويش نور ايمان مي درخشيد   | چو ماه چهارده اندر شب تار      |
| امير كشور پهناور شعر         | كه جاري بود از او انهار اشعار  |
| حكيمي، عارفي، روشن ضميري     | بلند اندیشه اي دريائي اسرار    |
| براي اهل عرفان اسوه اي بود   | به كردار و به گفتار و به رفتار |
| چو گنجي بود مشحون از جواهر   | ز دست ما گرفتش چرخ غدار        |
| نه من اندر فراقش سوگوارم     | جهان دين و دانش شد عزادار      |
| چو بلبل رخت بر بست از گلستان | گل نسرین و سنبل را چه مقدار    |
| خوشا بزم حكيمان و اديبان     | كه روشن بود از انوار انوار     |
| به جمع شاعران او بود تكتاز   | به بزم عارفان او بد مياندار    |
| جلوتر از سنائي رفت و جامي    | سبق برد از فرید الدین عطار     |
| توانا شاعري دانا ادبي        | سخن داني، سخن سنجي، گرانبار    |



مگو این بختري يا بونواس است  
 گمانم کرسی تحقیق و تدریس  
 بسا گوهر که دست روزگاران  
 الف قدي چون او ناید به الفی  
 به دانشگاه استادی موفق  
 همیشه بر لبش شیرین تبسم  
 به شاگردان خود با چهره باز  
 سراپای وجودش، تار و پودش  
 کنون اندر جوار حق مکان کرد  
 به هفتاد از محرم بعد هجرت  
 دل ما کرد سنگین بار هجرش  
 بر آرد از کفن ای کاش سر را  
 اگر شیخ الرئيس از مرگ استاد

که پیش او بیاندازند دستار  
 نبینند مثل او در طول اعصار  
 یکی بخشید و عاجز شد ز تکرار  
 گواه ار خواستی بنگر به آمار  
 همه درس و همه بحث و همه کار  
 هماره بر زبانش نغز گفتار  
 هزان لطف می کرد او پدر وار  
 ز جنس عشق و عرفان بود و ایثار  
 مبارك باد بر او لطف دیدار  
 هزار و چارصد و آنکه سی و چار  
 خود از هجران برون آمد سبکبار  
 ببیند دوستان با چشم خونبار  
 بیارد اشک خون، باشد سزاوار

## ای آنکه قفس بشکستی در سوگ انوار دانش

دکتر فضل الله میرقادری<sup>۱</sup>

ای چشم حکیمان ز وجود تو منور  
ای اختر سیمین رخ شهبای جهالت  
فرزانه‌ی کامل شد از جوهر هستی  
خوش بال گشودی طیرانت چه مبارک  
رستی و چه آسان تو ز زندان علائق  
زان لحظه که نوشیدی از آن ساغر نوشین  
در دایره عشق گزیدی رخ معبود  
لبریز شد از خم کرم جام وجودت  
تن را توفکندی و شکستی قفس جان  
چون شعر تو درمان غم عالمیان شد  
خوش رفتی از این دار فنا لیک بماندست  
ز انوار حقایق بشدی غرقه‌ی رحمت  
دانشکده و خانقه و دیر و مساجد  
از هجر و غمت ای پدر پیر خردمند  
نومید مشو ای دل و از هجر میندیش  
استاد اگر رفت کلامش همه باقی است

ای پرتو خورشید ز روی تو مصدر  
وی صورت غیرت ز جمال تو مصور  
وز بوی تو گلهای صفا گشته معطر  
تا اوج رسیدی و عروجت چه مفخر  
آسان نبود لیک بشد بر تو میسر  
از جام وصالش شد جان تو معبر  
مدهوش بگشتی تو بر آن خال، مکرر  
کلین گونه نمودست خدا بر تو مقرر  
پرواز نمودی تو ز دنیای محقر  
تعبیر «أنا الحق» تو را عشق مبرر  
مکتوب حقایق ز وجود تو مفسر  
آن نور که از چشمه‌ی خورشید مفرج  
پر گشت ز اندوه و ز هجر تو مکدر  
رخساره گلگون جهان گشت مصفر  
مطلوب و مراد تو نبودست، مستر  
ز انوار نهانی پدر، راه منور

### شیدگل

این چکامه به پاسداشت مهرورزی‌های دوست‌گرای «شیدگل» دکتر سید امیر محمود انوار استاد

ادب تازی و پارسی سروده شده به امید آن که پذیرا باشد و بر کاستی‌های آن قلم عفو کند

دکتر احمد ذاکری<sup>۱</sup>

نازنینی ز همان گلزار است  
 «دکتر انوار» گل بی خار است  
 نیک کردار و بهین گفتار است  
 آن که راکش سخن شهوار است  
 شهد آن شیوه بسی بسیار است  
 ورنه آن شعر به دل‌ها بار است  
 داند و حافظه‌اش هموار است  
 رونق و گرمی این بازار است  
 پاک‌آینه و آیین‌دار است  
 مردمی شیوه و مردم‌یار است  
 راه دانند و ره‌سالار است  
 دست خورشید در آن درکار است  
 مهر می‌ورزد و بی‌آزار است  
 یافتن دوست دگر دشوار است  
 ناخجسته رخ و بد دیدار است  
 ای بسا مرد که مردم‌خوار است

در جهان گر که گلی بی خار است  
 ناز پرورده‌ی بستان رسول  
 همچو نامش همه کارش «محمود»  
 چه سرایم که خورایش باشد  
 شیوه‌ای دارد در کار سخن  
 شعر باید که زداید غم را  
 سخن و چامه‌ی تازی بسیار  
 دم او گرم که از گرمی او  
 سینه‌ای دارد چوت آینه پاک  
 رادمردی که به گاه مردی  
 ره و راهش همه هموار و نکو  
 پرتو روی مهش می‌گوید  
 همه آسایش مردم جوید  
 گشته‌ام گرد جهان، چون «انوار»  
 ای بسا مرد چو نیکو نگری  
 آزمودم به زمانه صد ره

<sup>۱</sup>. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

ای خوشا آن که در این کوتاه روز  
 ای دریغا و دریغا ز کسی  
 دوستی من و او دیشبه نیست  
 هر که آزار کسان می جوید  
 ای بدا آن که در این خانه سست  
 گردد آزار کسان کی گردد  
 گفت دهقان به پسرکای فرزند  
 تخم بیداد چو کاری چینی  
 مرد و زن هر دو ز یک گوهرزاد  
 پسران مهتر و دختر کهتر!!  
 این دوگر در نگهت یکسان نیست  
 گله تا چند که دلداری نیست  
 عشق ورزی است هنر پروردن  
 به هنر زن بود جان جهان  
 مستِ هشیار فراوان دیدم  
 بازی گویم و خواهم گفتن  
 دیر ماناد به گیتی چون او

هم در اندیشه‌ی شام تار است  
 که میان من و او دیوار است  
 این کهن مهر ز پیراپار است  
 به خدایی خدا بیمار است  
 رنج مردم شود و آوار است  
 هر که را دید و دل بیدار است  
 سخنی نغز به کشت و کار است  
 حظلی را که چو زهر مار است  
 این نه مثقال و نه آن خروار است  
 این نه از داد و نه از دادار است  
 آینده‌ی چشم تو، پرزنگار است  
 تو اگر دل بدهی بسیار است  
 عشق از بی‌هنران بیزار است  
 بی‌هنر هیچ مگو مُردار است  
 هست دیوانه که او هشیار است  
 دکتر «انوار» گل بی خار است  
 «عاکفا» هر که نکو کردار است

## در رثای خورشید ادب و عرفان استاد فقید دکتر سید امیر محمود انوار (نَوَافِلُ مَضْمَعَةٍ)

### دکتر علی اوسط خانجانی<sup>۱</sup>

بیدلان را با وجودش لطف ایزد یار بود  
مجلس شعر و شعور و حکمت و اسرار بود  
ساده بود و بی غش و پاک و بلند افکار بود  
فارغ از نام و نشان و سبّحه و زُتار بود  
واجد حال و مقام و صاحب اسرار بود  
پیشوایش در طریقت حیدر کرار بود  
دیگر استادش همی عبدالله انوار بود  
لیک استاد کل او را احمد مختار بود  
مه جبین استاد ما گنجینه اشعار بود  
چون لسان الغیب و خواجو، بیدل و عطار بود  
شرح او بر مثنوی شیرین و شکر بار بود  
وز معانی تا بیانش چون درشوار بود  
در کف با همت وی لوء لوء بسیار بود  
در شهادت بر کمالش مشتی از خروار بود  
در حق دانش پژوهان چون پدر غم خوار بود  
خسته جان افتاده اندر بستر و بیمار بود  
بی بدیل استاد ما از تیره اطهار بود  
شاگرد کوچک و داغدارش

ای خوش آن روزی که ما را سایه انوار بود  
مخفلش آکندن از نور و نشاط و معرفت  
صوت صیتش در همه آفاق بر پا گشته است  
می تراوید از وجودش موج موج معرفت  
عندلیب نغمه خوان گلشن علم و ادب  
سالک بی ادعای وادی شوق و طلب  
بود استادش الهی آن یگانه‌ی روزگار  
آن دگر استاد او بودست بدیع الزمان  
در گلستان ادب گرم تما شا بوده ایم  
سعدی و فردوسی و ملای روی در سخن  
گلشن راز از زبانش صد هزاران راز داشت  
از مجانی تا اغانی از متون نظم و نثر  
با سفینه‌ی حافظ آمد سوی ساحل گرم رو  
شرح ایوان مدائن چون دگر آثار او  
مهربانی‌های او کی می رود از یاد ما  
آه از آن ساعت که دیدم آن عزیز بی قرین  
بارها مضجع او را منور می نما

### بسمه تعالی

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| مرا پیر نکو کردار انوار   | مرا استاد خوش رفتار انوار    |
| یکی آزاده از بند تعلق     | ز نسل حیدر کرار انوار        |
| بر اخیار چون خورشید تابان | بریدم از همه اغیار انوار     |
| به ژرفای محیط علم و عرفان | بسان گوهری شهوار انوار       |
| چو آید بر سر ذوق آن یگانه | سراید خوشترین اشعار انوار    |
| سزد گر خوانمش سبحان وائل  | امیر لشکر گفتار انوار        |
| به راه دانش و کسب فضائل   | مرا الگوی بی تکرار انوار     |
| مرامش جود و احسان و سخاوت | در این ره ثابت و ستوار انوار |
| نباشد مدح من در خورد شانش | بود برتر از این پندار انوار  |

شاگرد کوچک آن استاد بزرگ علی اوسط خانجانی

## محفل ناموران

دکتر مهر انگیز نوبهار<sup>۱</sup>

چه کسی بود  
از آن پنجره ناپیدا  
به صلاهی خاموش  
تراخواند به آن وسعت بی واژه  
که "بیگانه" تو را می طلبد  
سوی آن باغ اساطیری خاک  
سوی دشتی که همواره نفس دوست  
صفاداده سپیدارش را  
مجمع دلشدگان خرد و شعر و شعور  
محفل ناموران

\*\*\*

چه کسی بود ندایی سرداد  
و گل کاشی را پرپر کرد  
غم ناخواند به جان و دل یاران پاشید  
قلم افتاد و بخت  
کمر انجمن شعر شکست

خبر سرگردان شد  
 واژه ها نوحه سرایی کردند  
 دفتر شعر در خویش به روی همه بست  
 و خدای داد  
 آن شب از شیون پنهان گنجانه چه غوغا برخاست  
 بی گمان هوش بر داز سرگوش ملکوت  
 و قناری که نمک پروردستان تو بود  
 بر لب خویش نهاد  
 مهر تبار سکوت  
 و در این سوی گذرگاه  
 غمی جانکاه  
 در خانه نشست



## ای کاش

استاد علیرضا تبریزی<sup>۱</sup>

تپش‌های قلب دلشدگان معرفت و جویندگان راستین حقیقت، از پس خاموشی و سکون به تکرار برمی‌خاست و دگر باره خون در رگ‌های زندگی جاری می‌ساخت تا آن نمونه بارز اخلاق و نماد عینی وارستگی نیز می‌توانست پویاتر از همیشه در خلاق اوراق دفتر شعرو در لحظه لحظه وادی تربیت و تعلیم، معرفت و اخلاص را تا نهایت هستی به تصویر بکشد!

دریغ که تقدیر گاهی بی‌رحم است و رفتارش بی‌حساب و غافل گیرانه! و صد دریغ که آن غزلخوان حدیث "اطلبوا" فصل پایانی کتاب عمر پر بارش را بسی زودتر از آنچه که انتظاری رفت به تحریر در آورد و همچون باد مغربی با سرعت افلاکی، عالم خاک را به خاکیان بگذاشت و بگذشت در حالی که در اعماق ذهنش هزاران نکته از ناگفته‌های نغز پنهان بود!

دیوار به دیوار غم از غصه ام ای یار  
خاموش چراغی چو شود خانه شود تار  
خورشید سیه پوش شود بی رخ انوار  
که شد ز سر قافله تا سایه‌ی سالار  
صد پاره جگر گشت ازین خنجر خونبار

تا چند کنم شکوه ز داغ تو به دیوار  
بی نور عزاخانه شود خانه‌ی گیتی  
چون قاعد اینست گزافه نبود این  
آهنگ جرس مویه‌کنان ساز عزا شد  
از دست جگر تیغ فراق سپر انداخت

از گردش پرویزن افلاک به سر شد  
پیغام من ای خفته به خاک تو بود این  
گر ضجه زند طفل یتیمی عجبی نیست  
هر مرغ گرفتار امیدش به رهایی است  
دعوت نتوان کرد اجل را چوبه زاری  
امروز بمیرم ز فراق تو و در حشر

ای خفته‌ی خاموش تل خاک تلبتار  
این لقمه گلوگیر بود خام جگرخوار  
پیرم من و هر لحظه یتیمانه زخم زار  
آنست گرفتار که از جان شدن بیزار  
استاد تو جای من دلرده نگهدار  
بار دگری جان دهم از لذت دیدار

چهارم فروردین هزار و سیصد و نود و دو

## السلام علیک یا ابا الفضل العباس ابن امیر المؤمنین

### برخیزد

بلکه قوت بود از داغ وفا برخیزد  
 پهلوانی تواند که ز جا برخیزد  
 این همه کاش تواند که به پا برخیزد  
 گاه می گفت که بی دست چرا برخیزد  
 بوی غم هر طرف از کرب و بلا برخیزد  
 آتش از آب فوات است سزا برخیزد  
 عجب از معجزه ی عشق چه ها برخیزد  
 آفرین از دهن خون خدا برخیزد  
 کلین سخن از دلم از روی صفا برخیزد  
 دامن این طرفه که درمان زدوا برخیزد  
 هر که حاجت به تو آرد به روا برخیزد  
 دودم از این دل بی برگ و نوا برخیزد

ناله از ضعف نباشد چو بجا برخیزد  
 بود آن ناله ز قوت که بینی از ضعف  
 پهلوان شرف و عاطفه و عزت نفس  
 این غم می کشد از وهم که شاید عباس  
 قهرمانی که ز سودای غمش بعد قرون  
 آتش غیرت او سوخت دل گردون را  
 من به فریاد به هر شش جهت این می گویم  
 من در این معرکه ی عشق چه گویم که بر او  
 به غباری که برآمد ز سمندت عباس  
 منم آن نادره بیمار که بی دولت تو  
 ز جلالی که تو را هست به درگاه خدا  
 نینوای تو چنان کرد که از سوز دلم

علیرضاتبری

## درسوگ زند یاد استاد ادب و عرفان جناب دکتر سید امیر محمود انوار

دکتر موسی احمدی<sup>۱</sup>

آوخ از بزم حبیان جلوه دلدار رفت  
 بود مرد حق که شاید وصفش آید بر زبان  
 در طریقت راه حق پیمود چون مولای خویش  
 سیدی از نسل طه وز تبار طاهران  
 یوسفی در مصر دل بود و خریدارش خدا  
 از خدا خواهم که باشد قدس اعلی جای او  
 مسند قدس ولایت میهمانی تازه خواست  
 راز حق جز بر مریدان نیست هرگز آشکار  
 پنجه اندر پنجه کار قضا توان گرفت  
 روح او با قدسیان هم راز و جسمش زیر خاک  
 اشکها و آهها از چشم و دل سر می زند  
 نام او پابند و روحش به مینو شاد باد  
 تسلیت زین تعزیت بر خاندان پاک او  
 چون گلی افسرد و با عزت از این گلزار رفت  
 بود انوار و به سوی مطلع الانوار رفت  
 با ارادت در حضور حیدر کرار رفت  
 بود محمود به نزد احمد مختار رفت  
 وه چه ارزان از کف یاران از این بازار رفت  
 زان که مردی با همه خوش خوی و خوش رفتار رفت  
 بر سر خوان کریمان با دلی سرشار رفت  
 با هزاران سر به کوی مخزن الاسرار رفت  
 از گلستان حقیقت زانکه گل بسیار رفت  
 پر کشید و نزد حق جویان پی دیدار رفت  
 زانکه مردی مهربان در سایه غفار رفت  
 گرچه خوش خواهید اما با دل بیدار رفت  
 چون نکو آمد به خاک و نیک دیگر بار رفت

## در رثای شادروان استاد دکتر سیدامیر محمود انوار

شهریار ضیاء آذری<sup>۱</sup>

سینه ام از داغ تو هر دم نگران می شود  
طرف گل و بلبل و قمری ز رخت بسته ایم  
هر نفس می زنم از درد فراق تو فریاد  
گرچه دوری رخت، هجرت خورشید بود  
دوش گفتند شد محفل انس تو خراب  
هر چه از معرفت آموخته ام ای انوار  
یاد رویت چو به جان و دل من مستولی است  
"شهریار" چو علی روز جزا درس است

دیدم ام از هجر تو پراشک روان می شود  
حیف، کون هم نفس باد خزان می شود  
آه اگر ناله ی زارم نرساند به تو باد  
صبر اندوه اسف بار تو ام، ایزد داد  
درس و بحثی که امیریت، نمودش آباد  
همه باشد ز تو، ز آنکه تو بندی یک استاد  
خوانمت فاتحه ای تا که شود روح شاد  
به عنایت کندش از غم عقبی آزاد

<sup>۱</sup> هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

## سادات شهر عارفان

### لیلا حدیدی<sup>۱</sup>

آن لحظه های سبز رویش آشنایند  
استاد مهر و دوستی همدرد ما بود  
آن سید والا تبار اهل قرآن  
سادات شهر عارفان محمود انوار  
خطی به شکل زندگی ترسیم می کرد  
سجاده های عاطفه پر نور می شد  
لبنند او رنگ اجابت داشت گویی  
جز جای پای مهربان چیزی نماندست  
من ماندم و رؤیای شیرین را چشیدن

آن روزهای خوب تحصیلی بکجانند  
هر لحظه نام آشنایی ورد ما بود  
استاد مهر و دوستی استاد ایمان  
استاد شعر و حکمت دل های بیدار  
او خند های ناب را تقسیم می کرد  
او در کلاس درسمان پر شور می شد  
اشعار او رنگ نجابت داشت گویی  
در کوچه های خاطر ام اینک چه ماندست  
من ماندم و تصویر بودن را کشیدن

از دانشجویان زند یاد استاد انوار

## در رثای سید انوار محمود عزیز

تقدیم به محضر دوست گرانقدر  
سرکار مکرمه خانم هژیر کلالی همسر باوفای استادراحل علیه الرحمه.

فائقه حسینی نژاد<sup>۱</sup>

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| در رثای سید انوار محمود عزیز | چارده بیتی سرودم با سلام     |
| امیر سخن‌دان زیباکلام        | دیر ادب بود و والامقام       |
| یکی نامور سیدی ذوفنون        | به انوار دانش دلش بر دوام    |
| سرافراز استاد دانش‌پژوه      | سخن‌ساز و فرزاد و نیکو مرام  |
| به شعر و ادب شاعری که نظیر   | به ملک هنر برتر از خاص و عام |
| به عزت علیم و به دولت حکیم   | به قرآن مقیم و به عرفان قوام |
| کلام عجم را به ملک عرب       | رساند به بحر تقارب مدام      |
| به آل علی عاشقی مهربان       | به مهر ولی لایقی بالتمام     |
| یکی شیعتی از تبار رسول       | که محمود جاوید ماند بنام     |
| شناسای دین مبین نبی          | تقدم نمودی به وقت سلام       |
| امیری چو حیدر به وقت نماز    | به شب زنده داری قعودش قیام   |
| به انوار یزدان دلش مستفید    | سبق برده از رهروان مستدام    |
| خداوندگارا تو انوار را       | به فرمای محمود یوم القیام    |
| تو ای فائقه تعزیت‌گوی باش    | به بیت مکرم هم از خاص و عام  |

## استاد اعظم

ناهیدزارع زاده

سفر کردی و رفتی زین زمانه  
به خاک غم نشاندی جمله ما را  
نمودی جمله ما را غرق ماتم  
بسی اشعار زیبا می سرودی  
نژاید همچو تو مادر دگر بار  
چرا گشتی خوش ای ماه تابان  
چرا منزل گزیدی در دل خاک  
چرا کردی چنین با جمله یاران  
کلامت چون شود صد داد و بیداد  
چه سازد با غمت ای ماه انوار  
مدام فریاد زند محمود کجایی  
چرا رفتی چه شد آن عهد و پیمان  
که دائم با تو بود هر روز و هر شام  
که جوید باب خود را با دلی زار  
برد نام ترا با غصه و غم  
سفر کردی و در خاک آرمیدی  
سفر کردی و تقدیر اینچنین بود

امیر محمود تو ای درّ یگانه  
سفر کردی و رفتی سوی عقبی  
بندی فرزانه ای استاد اعظم  
به دنیای ادب فرزانه بودی  
نداریم مثل تو استاد ، انوار  
تو شمع محفلی در بین یاران  
تو ای والا مقام ای گوهر پاک  
تو خود دانی که سخت است درد هجران  
نگفتی با خود ای فرزانه استاد  
نگفتی هسرت آن نوگل زار  
ندانستی ندارد طاقت هجر و جدایی  
بگوید من چه گویم با عزیزان  
چگویم با علی آن مرد خوشنام  
چگویم با امیر آن یار غمخوار  
چگویم نوعروست را که هر دم  
چسان گویم ره جانان گزیدی  
ولی دانم که تقدیرت چنین بود



## شورشی کردی به پادرا این دلم

محمود رستگار شهر رضائی<sup>۱</sup>

باورم شد این من ناباورم  
می برم در خاک مدفونش کنم  
نیست باور این دل غم دیده را  
بعد مدتها فراق روی تو  
نغمه اشعار تو دل می ربود  
شورشی کردی به پا در این دلم  
نوری از انوار حق بودی امیر  
زود رستی و شدی تو رستگار

روی دوش خویش او را می برم  
نی ز یاد خویش بیرونش کنم  
کو نمی بیند عزیز دیده را  
آمدن تا پر کشم من سوی تو  
عقل، تاثیر کلامت می ستود  
یاد من آمد که از خاک و گِل  
تا ابد کردی دلم را تو اسیر  
لیک یادت تا ابد شد ماندگار

---

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

## انوار عشق

سعید اکبری<sup>۱</sup>

چهره مه نو ز تماشای تو  
روی تو بیند چو به لطف کمال  
کنز لغت تازی و گنج دری  
ولوله عشق بینداخته  
سوختگان بیش تو شیدا کنی  
ز آن نفسی کو شد ام یار تو  
تا جگر شیفتگان سوختی  
لحظه غیبت همه شوق وصال  
سوخته عشق و همه در طلب  
کرده مرا زار و پریشان تو  
بسته شد جان من و جان تو  
یافته ای پرتو و اسرار عشق  
در دل ما می نهی از سور عشق  
شمس شد و بر همه عالم بتافت  
بلبل باغ گل بی خار عشق  
شسته ام از عقل و خرد دست، من  
آتش عشق و جگر سوختی  
خرمن ما سوخت و از کار تو

ای مه نو چهره زیبای تو  
دائماً از رشک همه شب هلال  
ای گهر بی بدل گوهری  
لعل لبث دام بلا ساخته  
هر نفسی لب به سخن وا کنی  
واله و شیدا شدم از کار تو  
علم و ادب نیک بیاموختی  
وقت حضورت همه مست جمال  
جان مریدان همه در تاب و تب  
خلق کریم و لب خندان تو  
این من و این دست به دامن تو  
نیست عجب چون که ز انوار عشق  
مست هویدا کنی و شور عشق  
هر که ز انوار خدا نور یافت  
شمس من ای انور انوار عشق  
این نفس از عشق شدم مست من  
این همه از توست که افروختی  
اخگری از انور انوار تو

نالہ بر آریم کہ ای اوستاد  
 هستی ما بود مہ غافلی  
 «ای نفست یار و مددکار ما»  
 از تو کرامت ہمہ قسمی رواست  
 از شجر طیہ مرتضی  
 هستی و گشتی ز سخن پروری  
 عمر دوبارہ است جوانمرد را  
 آورد از پی کہ فضولی عیش  
 شمس منی جان شد ملّای تو  
 ریزم و سنگ است کہ آرم بہ کان  
 پرتو نوری کہ ز انوار جان  
 می نشود تا کہ فلک برقرار  
 سوختگان چون من شوریدہ سر  
 در فلک علم و ادب چون زمین  
 تا بُوَدش جان بہ تن خستہ رو  
 گر چہ منم ہیچ و چو تو نیستم  
 گویشان اخگر انوار عشق  
 طفل پیاموختہ مکتبت  
 خام مریدی ز مریدان تو

هستی ما رفت چه نیکو به باد  
 یافتم از صحبت تو خوشدلی  
 دلبر یکدانه و دلدار ما  
 گوهر پاک تو ز آل عباس  
 اصله ثابت فرعها فی السماء  
 سایہ ای از پایہ پیغمبری  
 نام نکو، هر چه جز این درد را  
 طیرہ کند عاقل و ہم عیش طیش  
 مثنوی شور بر پای تو  
 چون کہ تویی کان گھر جان جان  
 بر تو گل افشان شد ہرگز نہان  
 گردد و بر گردش باشد قرار  
 کز شرر عشق شد خود شرر  
 مست کند گردش و با آن و این  
 نالہ بر آرد کہ چو انوار شو  
 لیک چو پرسند کہ من کیستم  
 بلبل خوش نغمہ اسرار عشق  
 عاشق دلسوختہ، خاک رہت  
 زلّہ هر روزہ بر خوان تو

پیشکش بہ روح بلند استاد انوار

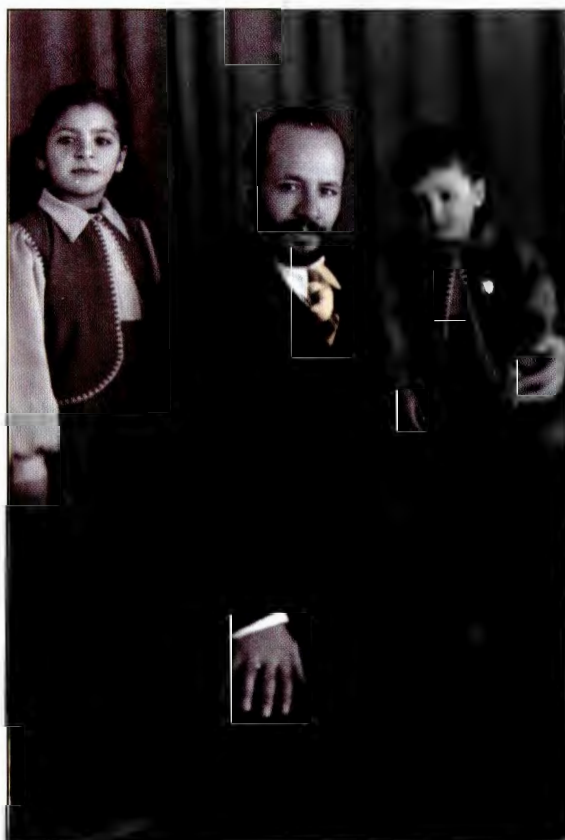
«الأحقر»



# فصل چہارم

## تصاویر





نوروز ۱۳۲۷

از راست: سید امیر محمود انوار، مرحوم سید محمد حسین انوار



از راست: مرحوم سید محمد حسین انوار، سید امیر محمد انوار، سید امیر محمود انوار







۱۳۴۷

دوران خدمت سربازی ۱۳۴۷-۴۸

از چپ: دکتر سیدامیر محمود انوار، جناب ستوان کریمی



۱۳۴۷

دوران خدمت سربازی دکتر سیدامیر محمود انوار

در سمت افسر وظیفه در پادگان قوشچی



۱۳۵۰ - باغ نیاوران

انجمن ادبی مرحوم سید محمدحسین انوار



۱۳۵۶ - جاده فشم

از راست: دکتر سیدامیر محمود انوار، دکتر سید یدالله هژبر کلالی، محمدحسین سیدکلالی



تیر ۱۳۵۷ - گذراندن دوره زبان انگلیسی در انگلستان







۱۳۶۰

دانشجویان دانشگاه پلیس



۱۳۶۰

دانشجویان دانشگاه پلیس



شهریور ۱۳۶۴ - عید غدیر  
از راست: دکتر سید یدالله هژبر کلالی (پدر همسر)، سیدامیر محمود انوار



۱۳۶۴

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



۱۳۶۴

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



اردیبهشت ۱۳۶۹ - تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران  
یادواره مرحوم الهی قمشهای





اردیبهشت ۱۳۶۹ - تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران - یادواره مرحوم الهی قمشهای  
از راست: مرحوم الهی قمشهای، سید محمد انوار، دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر هوشنگ زندگی



اردیبهشت ۱۳۶۹ - تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران - یادواره مرحوم الهی قمشهای  
از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر حسین الهی قمشهای



۱۳۶۹ - تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران  
مراسم بزرگداشت مرحوم حاج سید محمد حسین انوار



خرداد ۱۳۶۹ - دانشگاه آزاد اسلامی  
دکتر سید امیر محمود انوار به وقت تدریس



۱۳۶۹

مراسم ترحیم مرحوم حاج سید محمد حسین انوار





۱۳۶۹ - کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر دبیرسیاق



اردیبهشت ۱۳۷۰ - کلاس ادب سیاسی  
از راست: آقای امامی، دکتر سیدامیر محمود انوار



مهر ۱۳۷۱  
تالار برگزاری کنگره تاریخ پزشکی





آذر ۱۳۷۲- دانشکده ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی  
شب ولادت حضرت زهرا (س) سخنرانی دکتر سید امیرمحمود انوار



کرمان



حافظیه شیراز

از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر سید جلال الدین  
مجتبوی، مهندس سید اسماعیل انوار



دیماه ۱۳۷۴ - میلاد حضرت علی (ع)



دانشگاه علامه طباطبائی

سخنرانی و شعرخوانی و ریاست جلسه کنگره پروین اعتصامی  
(همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت / آنکه در خواب نشد چشم من و پروین بود)



خرداد ۱۳۷۳ - دانشکده ادبیات دانشگاه تهران







از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر سید ضیاء الدین سجادی، دکتر جلیل تجلیل



۱۳۷۴ - دانشکده ادبیات دانشگاه تهران  
دانشجویان کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی





سفر به بندرعباس به همراه تیم معاونان پژوهشی دانشگاه تهران، از راست: آقایان دکتر محسنی (علوم اجتماعی)، دکتر کیانی (رئیس دانشکده دامپزشکی)، دکتر نوروزیان (معاون پژوهشی دانشکده دامپزشکی)، مهندس موسوی (مدیر کل پژوهشی دانشگاه تهران)، دکتر درودیان (معاون دانشکده حقوق)







از راست: دکتر حسین وثوقی، دکتر سرور مولایی، دکتر سید امیرمحمود انوار



۱۳۷۴

دکتر کریم زارع، دکتر سید امیرمحمود انوار



اردیبهشت ۷۵ - روز معلم







۱۳۷۶ مکه - غار حرا  
سفر به مکه معظمه با حاجیانی از مراکش



۱۳۷۶ مکه - غار حرا



هفته معلم ۱۳۷۶







۱۳۷۷ - سوریه، حرم مطهر حضرت زینب (س)



شهریور ۱۳۷۷ - ارومیه (خوی)

کنگره شمس تبریزی



اردیبهشت ۱۳۷۸ - بزرگداشت استاد دکتر نجفی  
(رئیس گروه عربی دانشگاه علامه طباطبائی)



۱۳۷۸ - دفتر مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



خرداد ۱۳۷۸ - دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج  
دانشجویان کارشناسی ارشد درس قرائت عربی





آبان ۱۳۷۸ - مراسم هفته کتاب در دانشکده ادبیات

۱۳۷۸ - دفتر مجله و انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



۱۳۷۸ - دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



خرداد ۱۳۷۸ - کتابخانه شخصی دکتر سید امیرمحمود انوار



۱۳۷۸ - جشن فارغ التحصیلی دانشجویان ادبیات فارسی، عربی و تاریخ ورودی ۱۳۷۶





۱۳۷۹ - کلاس کارشناسی ارشد



۱۳۷۹ - دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات



دی ۱۳۷۹ - دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج  
دانشجویان کارشناسی ارشد



۱۳۷۹ - جشن استقلال سفیر قطر در منزل سفیر



دی ۱۳۷۹ - دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

ترم اول ۷۹-۱۳۸۰



قطر ۱۳۸۰



قطر ۱۳۸۰





فرانسه ۱۳۸۰

از راست: وسط استاد سالار عقیلی، دکتر سیدامیر محمود انوار



فرانسه ۱۳۸۰



مسکو ۱۳۸۱



مسکو ۱۳۸۱





مسکو ۱۳۸۱



اردیبهشت ۱۳۸۱ - دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات  
ردیف جلو از راست: دکتر سید امیرمحمود انوار، دکتر سید ابراهیم دیباجی، دکتر محمود شکیب



۱۳۸۱ - جلسه دفاعیه دکتر سید امیرعلی انوار



۱۳۸۱ - درس متون نظم و نثر



۱۳۸۲ - پنتا هند جلسه سخنرانی ادبیات فارسی شبه قاره هند  
از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر رضا مستوفی



فروردین ۱۳۸۲ - هند ایالت پنتا (کتابخانه خدابخش)  
همایش استادان فارسی شبه قاره هند





فروردین ۱۳۸۲ - پنتا ہند بہ ہنگام ریاست جلسہ



۱۳۸۲ - پنتا ہند

ردیف جلو از راست: دکتر عباس کی منش، دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر مصطفوی



۱۳۸۲ - پنتا هند



جلسه دفاع آقای دکتر خلیل امیر اهل قطر با حضور سفیر کشورهای عربی





نمایشگاه کتاب



دانشگاه همدان - از راست وسط: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر علیرضا منوچهریان







نوروز ۱۳۸۳

از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، مرحوم اشرف السادات انوار (مادر ایشان)



۱۳۸۳ - پتا هند



۱۳۸۴ - علیگر هند

کنگره جهانی زبان و ادبیات فارسی



۱۳۸۴ - علیگر هند

کنگره جهانی زبان و ادبیات فارسی





۱۳۸۴ - پنتا هند  
سمینار استادان ادب فارسی



۱۳۸۴ - پنتا هند  
سمینار استادان ادب فارسی



فروردین ۱۳۸۴ - ناگپور ہند

از راست: پروفیسور عابدی (استاد معروف ہند)، دکتہر سید امیر محمود انوار



فروردین ۱۳۸۴ - ناگپور ہند

از راست: پروفیسور عابدی (استاد معروف ہند)، دکتہر سید امیر محمود انوار





۱۳۸۴ پنتا هند - کنگره استادان ادبیات فارسی



فروردین ۱۳۸۴ - ناگپور هند

سخنرانی در کنگره جهانی استادان زبان و ادبیات هند





از راست: دکتر محسن جهانگیری، دکتر سید امیر محمود انوار













کتابخانه شخصی دکتر سید امیر محمود انوار



کتابخانه شخصی دکتر سید امیر محمود انوار



از راست نفر دوم: سید امیر محمود انوار، استاد سید عبدالله انوار، دکتر امین





۱۳۸۹ - پارک جمشیدیه



۱۳۸۹ - پارک جمشیدیه



از راست: دکتر شکیب، دکتر صدقی، دکتر سید امیر محمود انوار



از راست: دکتر سید امیر محمود انوار، دکتر علی اوسط خانجانی



مرداد ۱۳۹۱ - مازندران